

تصویر ابو عید الرحمن الکوردی

جلد پنجم

دکتر آنه طواق آخوندکاشاهی

نفس کشی

از دیدگاه اهل سنت



نشر احسان

تفسیر گلشاهی

تفسیر کاملی از قرآن مجید

« اهل سنت »



دکتر آنه طواق آخوند گلشاهی



نقش و احسان

گلشاهی، آنه طواق، ۱۳۳۱ -

تفسیر گلشاهی: تفسیر کاملی از قرآن مجید / آنه طواق آخوند گلشاهی.

تهران: آنه طواق آخوند گلشاهی، ۱۳۸۷

ج ۸

شابک دوره: 978-964-04-0149-1

شابک ج ۵: 978-964-04-0145-3

تفاسیر اهل سنت -- قرن ۱۴.

۱۳۸۷ ت ۸ گ / ۹۸ BP

۲۹۷/۱۷۹

۱۱۳۰۳۱۵

کتابخانه ملی ایران

تفسیر گلشاهی (جلد پنجم)

دکتر آنه طواق آخوند گلشاهی

✦ مؤلف:

مؤلف

✦ ناشر:

نشر احسان

✦ ناظر چاپ:

مریم مقدم سلیمی

✦ صفحه‌آرا:

اول - ۱۳۸۷

✦ نوبت چاپ:

چاپخانه مهارت

✦ چاپ:

دوره ۳۰۰۰

✦ تیراژ:

۴۰۰۰۰ تومان

✦ قیمت:

◀ دفتر مرکزی: خیابان انقلاب - خیابان صفی علیشاه - کوچه تهرانی - پلاک ۳۶ طبقه اول. تلفن: ۷۷۵۳۷۶۵۵

◀ فروشگاه: تهران - خیابان انقلاب - روبروی دانشگاه - مجتمع فروزنده - شماره ۴۰۶. تلفن: ۶۶۹۵۴۴۰۴

صندوق پستی: تهران ۳۸۵ - ۱۱۴۹۵



شابک دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۰۴-۰۱۴۹-۱

شابک ج ۵: ۹۷۸-۹۶۴-۰۴-۰۱۴۵-۳

فہرست

صفحہ	نام سورہ
۱	۲۴- سورۃ نور
۵۲	۲۵- سورۃ فرقان
۸۸	۲۶- سورۃ شعراء
۱۴۷	۲۷- سورۃ نمل
۱۸۹	۲۸- سورۃ قصص
۲۴۰	۲۹- سورۃ عنکبوت
۲۸۰	۳۰- سورۃ روم
۳۱۸	۳۱- سورۃ لقمان
۳۴۴	۳۲- سورۃ سجدہ
۳۶۱	۳۳- سورۃ احزاب

سوره النور

سوره‌ی النور مدنی است و همگی آیات آن در مدینه بر مصطفی ﷺ فرود آمده است و شصت و چهار آیت است. که در آن شش آیه منسوخ است که در جای خود خواهیم گفت. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «به مردان خود سوره‌ی مائده و به زنان خود سوره‌ی نور بیاموزید». موضوع و محور این سوره تربیت است تربیتی که آداب و اخلاق روحی، خانوادگی و اجتماعی را در بر می‌گیرد چون سوره‌ی نور در برگیرنده‌ی آیه‌ای نورانی و درخشان است چنانکه خداوند تعالی فرمود: (الله نور السموات و الارض...) سوره نور نامیده شده است.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می‌برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

سُورَةُ النُّورِ وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَاهَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَّعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿١﴾

این سوره‌ای است که نازلش کرده‌ایم و مقررش داشته‌ایم و در آن آیه‌های روشن نازل کرده‌ایم شاید آنها اندرز گیرند. (۱)

سُورَةُ النُّورِ وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَاهَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَّعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ

مبتدا محذوف - سُورَةُ: خبر

این سوره‌ای است که آن را از عالم قدس بواسطه‌ی جبرئیل وحی کرده‌ایم و احکام آن را واجب نموده‌ایم و آیت‌های روشن و واضحی که دال بر وحدانیت خدای یکتا و حدود و احکامند در آن فرستادیم تا اینکه پند گیرید و از محارم بپرهیزید.

الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُم بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَشَهِدَ عَدَاهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٢﴾

زن زناکار و مرد زناکار هر یک از آنها را یکصد تازیانه بزنید و اگر بخدا و روز دیگر ایمان دارید، در کار دین خدا نسبت به آنها مهربانی نکنید، و گروهی از مؤمنان در کار مجازاتشان حضور یابند. (۲)

الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ

مِائَةَ جَلْدَةٍ: صد تازیانه، مفعول مطلق - جَلْدٌ: جلد زدن تازیانه یا عصاست، آنگاه که کسی بر پوست بدن کسی دیگر تازیانه بزند.

زنا: عبارت از نزدیکی جنسی مرد با زن بدون عقد ازدواج و بدون خطبه‌ی نکاح. از جمله آن حکمها که ما بیان کردیم آنست که واجب گردانیدیم که زن زانیه (زن زناکار) و مرد زانی (مرد زناکار) را که هر دو آزاد و بالغ و عاقل و هر دو بکر یعنی زن شوهر ندیده و مرد زن حلال نداشته باشد یعنی غیر محصن باشند صد تازیانه بزنید، اما اگر هر دو مملوک باشند، یعنی آزاد نباشند حد ایشان نیمه حد مردان آزاد و زنان آزاد است یعنی پنجاه ضربه شلاق که رب العالمین در جای دیگر گفت (فعلیهن نصف ما علی المحصنات من العذاب) و اما اگر هر دو محصن باشند یعنی زن شوهر حلال دیده و مرد زن حلال دیده حد ایشان رجم است (سنگسار کردن). و شرایط محصن بودن آزادی و بلوغ و عقل در اسلام آمده است.

شرائط الاحصان ست آنت	متی اختل شرط فلاترجما
بلوغ و عقل و حریه	و دین و فقد ارتداد هما
و وطء بعقد صحیح لمن	غدت مثله فی الذی قد ما

همانطوریکه در ابیات بالا آمده است و قتی رجم واجب می‌شود که زانی محصن باشد.

۱- بالغ یعنی کودک نباشد. ۲- عاقل، عاقل باشد نه دیوانه.

۳- حریه، آزاد باشد نه غلام. ۴- دین، مسلمان باشد نه کافر.

۵- وطی کرده باشد. ۶- تزوج به نکاح صحیح کرده باشد.

در این موقع سنگسار می‌شوند لذا اگر مرد قبلاً با کنیزی ازدواج نموده یا با دیوانه‌ای یا با دختر نا بالغی یا با زنی کافره زنا نموده است سنگسار نمی‌شود. بلکه حدش از سنگسار به یکصد ضربه شلاق تخفیف پیدا می‌کند. زن هم وقتی سنگسار می‌شود که دارای صفات گذشته باشد لهذا اگر زن قبلاً با غلامی (برده) ازدواج نموده یا با دیوانه‌ای یا با پسری نابالغ یا با مردی کافر زنا کرده است سنگسار نمی‌شود.

بلکه حد شرعی آن همان یکصد ضربه شلاق است. اما امام شافعی اسلام را شرط نمی‌داند.

البته مسئله زنا، به دو طریق ثابت می‌شود ۱- شاهد ۲- اقرار:

تعداد شهود در ثبوت زنا چهار نفر عادل می‌باشد و اقرار کردن آن باشد که شخص عاقل و بالغ چهار مرتبه در چهار مجلس بر خود به این عمل زنا اقرار نماید. باید حاکم شرع زناکننده را برای اجراء حد به بیابان ببرد و به سنگ ریزه او را سنگسار نمایند تا بمیرد. شلاق باید بر تمام اعضای مجرم به استثنای سر و رو و شرمگاه زده شود. در تمام حدود مجرم اگر مرد باشد باید ایستاده حد زده شود نه دراز کشیده و اگر زن باشد نشسته حد زده شود. مستحب است که در موقع سنگسار نمودن زن حفره‌ای کنده شود که پستان وی پوشیده شود تا در موقع سنگسار عورتش در انظار برهنه نگردد.

وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ

وَلَا تَأْخُذْكُمْ: فعل مضارع مجزوم - کم: مفعول به - رَأْفَةٌ: فاعل

نباید رافت و محبت کاذب در حق این دو زنا کننده شما را فرا گیرد یعنی تحت تأثیر عواطف و احساسات انسانی و اسلامی قرار نگیرید اگر شما به خدا و به روز قیامت ایمان دارید پس در اجرای حدود و احکام الهی ثابت قدم و پابرجا باشید.

وَلْيَسْهَدْ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ

ل: امر - وَلْيَسْهَدْ: فعل مضارع (امر غایب) - عَذَابُهُمَا: مفعول به - طَائِفَةٌ: فاعل

و در وقت عذاب برای زانیه و زانی و اجرای حدود شرع، باید که گروهی از مؤمنان در محل اجرای حکم حضور داشته باشند و مجازات آنان را مشاهده کنند.

الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرِّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ﴿۲۴﴾

مرد زناکار، جز زن زناکار یا مشرک نگیرد و زن زناکار نیز جز مرد زناکار یا مشرک نگیرد و این کار برای مؤمنان حرام شده است. (۲۴)

الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً

الزَّانِي: مبتدا - لَا يَنْكِحُ: مضارع نفی - (هو) فاعل، جمله خبر

در ابتدای اسلام نکاح زانیه حرام بود و بنا به رای اکثر علماء حکم این آیه با آیه ۳۲ همین سوره (وَانكِحُوا الْيَامَى مِنْكُمْ) منسوخ گشته است مرد زناکار جز با زن زناکار یا مشرک که هنوز توبه نکرده باشد ازدواج نکند. این امر یعنی ازدواج با زناکاران و مشرکان موجب تهمت دیگران قرار گرفتن است چه بسا فرزندی بدنیا آید که از نطفه‌ی وی نباشد لذا برای مرد مسلمان شایسته نیست با زن فاسق که فاسق بودن آن زن محرض مرد بوده باشد ازدواج کند و زن نیز این امر را در نظر بگیرد.

وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ

و زن زناکار جز با مرد پلید و زناکار یا مشرک نکاح نکند. بیت:

هر کس مناسب گهر خود گرفت یار
بلبل به باغ رفت و زغن سوی خار زار

وَحُرِّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ

وَحُرِّمَ: فعل ماضی مجهول - ذَلِكَ: نایب فاعل محلاً مرفوع

زیرا که چنین ازدواجی یعنی ازدواج زن مؤمن و پاکدامن با مرد زناکار و یا ازدواج مرد مؤمن و پاکدامن با زن زناکار بر مؤمنین حرام کرده شده است. این آیه با آیه ۲۴ از همین سوره به اتفاق اکثر علماء منسوخ شده است.

وَالَّذِينَ يَزْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٤﴾

کسانی که به زنان عقیف و پاکدامن نسبت زنا دهند و آنگاه چهار گواه نیاورند هشتاد تازیانه به آنها بزنید و هیچوقت شهادتی از آنها نپذیرید که آنها فاسقاند. (۴)

وَالَّذِينَ يَزْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَالَّذِينَ: مبتدا - يَزْمُونَ: فعل مضارع - فاعل (و) - الْمُحْصَنَاتِ: مفعول به - فَاجْلِدُوهُمْ: فعل امر - (و) فاعل - هم: مفعول به، جمله خبر الذين

و آنانکه زن محصنه و پاکدامن را نسبت زنا می دهند و سپس چهار مرد بالغ و عاقل و مسلمان را برای صحت ادعای خود نمی آورند و در محکمه حاضر نمی کنند پس متهم کنندگان را هشتاد تازیانه بزنید و هیچوقت آن شخص را برای گواهی نگیرید که او به جهت اتهام بی مورد استحقاق شاهد بودن را ندارد.

وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ

وَأُولَئِكَ: مبتدا - هُمُ: ضمیر فصل - الْفَاسِقُونَ: خبر

و چنین کسانی که به هشتاد ضربه شلاق به جهت متهم ساختن زن محصنه محکوم شده اند، از فاسقین هستند.

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٥﴾

مگر کسانی که از پس این، توبه آورده و بصلاح آمده اند که خدا آمرزگار و رحیم است. (۵)

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا

الَّذِينَ: مستثنی - تَابُوا: فعل ماضی - (و) فاعل

مگر آن کسانی که قبل از اجرای حد و یا بعد از اجرای آن توبه کنند و خود را به صلاح آرند در مذهب امام ابوحنیفه رحمه الله می تواند حق شهادت دادن را داشته باشد خداوند از ایشان صرف نظر می کند. یعنی با توبه صفت فسق از وی رفع می شود اما حد قذف یعنی نسبت دادن تهمت زنا به شخص مومنه با توجه به اتفاق فقها ساقط نمی شود و از بین نمی رود.

فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

لفظ الله: اسم ان - غَفُورٌ: خبر ان - رَحِيمٌ: خبر دوم ان

بدرستی که خداوند آمرزنده گناهان بندگان است و بر توبه کنندگان رحیم و مهربان است.

وَالَّذِينَ يَزْمُونَ أَرْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٦﴾

و کسانی که به همسران خویش نسبت زنا دهند و گواهانی جز خویشان ندارند، یکیشان چهار بار به نام خدا شهادت دهد که او راستگوست. (۶)

وَالَّذِينَ يَزْمُونَ اَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ اِلَّا اَنْفُسُهُمْ فَشَهَدَةُ اَحَدِهِمْ اَرْبَعُ شَهَدَاتٍ بِاللّٰهِ
وَالَّذِينَ: مبتدا- شَهَدَةُ: مبتدا- اَرْبَعُ: خبر، جمله خبر الذین

و آنانکه به همسر خویش نسبت زنا می دهند و گواهانی غیر از خود برای ادعای خود ندارند پس واجب است یکی از زن و شوهر برای اثبات ادعای خود برای اینکه به هشتاد ضربه شلاق محکوم نشوند باید چهار مرتبه به نام خدا شهادت دهند، و چهار بار به نام خدا سوگند خورند.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از سهل بن سعد رضی الله عنه روایت است که: عویمر نزد عاصم بن عدی که رئیس قبیله بنی اجران بود آمده و گفت: شما در مورد شخصی که با زن خود شخص دیگری را ببیند چه می گوید؟ آیا او را بکشد؟ که در این صورت شما او را خواهید کشت، یا اینکه کار دیگری بکند؟ حکم آن را از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بپرس.

عاصم رضی الله عنه نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله آمده و گفت: یا رسول الله! پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله از سوال کردن بدشان آمده و آن را عیب شمردند.

عویمر رضی الله عنه آمده و در این مورد از عاصم رضی الله عنه استفسار نمود، عاصم رضی الله عنه گفت که: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله از سوال کردن بدشان آمده و آن را عیب شمردند.

عویمر رضی الله عنه گفت: به خدا قسم تا خودم از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نپرسم موضوع را فرو نخواهم گذاشت، و خودش نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله آمده و گفت: یا رسول الله! کسی با زن خود شخص دیگری را ببیند، اگر آن شخص را بکشد، شما او را به جایش خواهید کشت، آیا باید چکار کند؟ پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که «خداوند متعال در مورد تو و همسر تو قرآن را نازل نمود»، و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله طوری که در قرآن آمده است امر به ملاعنه نموده و لعان را جاری ساختند.

بعد از آن عویمر رضی الله عنه گفت: یا رسول الله! اگر همسر مرا در چنین حالتی نگهدارم ظلم کرده ام، و همان بود که او را طلاق داد، و این روش سنتی گردید برای هر کسی که با زنش ملاعنه^۱ می نماید.

بعد از آن پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «نگاه کنید اگر این زن طفلی به دنیا آورد که سیاه چهره بوده و چشمان سیاه و سریش چاق، و ساق هایش کلان و درشت باشد، فکر نمی کنم که عویمر در موردش جز راست چیز دیگری گفته باشد، و اگر طفلی آورد که مانند (وحره) / خزنده ای است سرخ رنگ که در دشتهای زندگی می کند / سرخ رنگ بود، فکر نمی کنم که عویمر در موردش جز دروغ چیز دیگری گفته باشد». و هنگامی که آن زن طفلش را به دنیا آورد، به همان صفتی بود که پیغمبر خدا در جهت تصدیق عویمر توصیف نموده بودند، و آن طفل به مادرش منسوب گردیده و به نام او یاد می شد.

^۱ - ملاعنه؛ یعنی زنش را نزد حاکم (قاضی) حاضر کرده و علیه وی ادعا کند تا حاکم به آنان حکم گواهی و سوگند را جاری کند.

إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ

ه: اسم آن- ل: مزحلقه- من الصادقین: جار و مجرور خبر آن.
تا اینکه ثابت کند آنچه که همسر خود را نسبت به زنا متهم کرده است راستگوست و دروغگو نیست.

وَالْخُمُسَةُ أَنْ لَعَنْتَ اللَّهَ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٧﴾

و شهادت پنجم اینکه اگر دروغگو باشد لعنت خدا بر او باد. (۷)

وَالْخُمُسَةُ أَنْ لَعَنْتَ اللَّهَ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ

الْخُمُسَةُ: مبتدا- لَعَنْتَ: اسم آن- عَلَيْهِ: جار و مجرور خبر آن، جمله خبر الْخُمُسَةُ

شوهر بعد از چهار بار گواهی دادن بخدای که بگوید آنچه که من در حق این زن از زنا نسبت می‌دهم راست است و شهادت پنجم او آن باشد که بگوید اگر دروغ بگویم لعنت خدا بر من باد. و چون این گواهی‌ها با سوگند اجرا شد، میان آن‌ها جدایی به عمل می‌آید و زن بر وی حرام ابدی گردیده و بر زن حد زنا نیز جاری می‌شود، مگر در یک صورت و آن این است که:

وَيَذَرُهَا عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَدَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٨﴾

و چهار بار شهادت زن به نام خدا که شوهرش دروغگوست، مجازات را از او ساقط می‌کند. (۸)

وَيَذَرُهَا عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَدَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ

يَذَرُهَا: فعل مضارع- (و) فاعل- الْعَذَابَ: مفعول به

اگر زن چهار بار به خدا شهادت دهد و گواهی دهد بدرستیکه شوهرش از آنچه که به او از زنا نسبت می‌دهد دروغگوست با این شهادت عذاب و حد شرع از او دفع کرده می‌شود. برآستی او آنچه نسبت می‌دهد از دروغگویان است.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که: هلال بن امیه نزد پیغمبر خدا ﷺ همسرش را متهم نمود که با (شریک بن سمحاء) زنا نموده است، پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «یا شاهد آورده یا پشتت را آماده شلاق خوردن نما» گفت: یا رسول الله! اگر کسی از ما شخصی را بالای همسرش می‌بیند، باید آنرا به همان حالت گذاشته و خودش به جستجوی شاهد برآید؟ پیغمبر خدا ﷺ باز همان سخن را تکرار نمودند که: «یا شاهد آورده و یا پشتت را آماده شلاق خوردن نما».

هلال گفت: قسم به ذاتی که تو را پیغمبر بر حق فرستاده است که من راست می‌گویم، و از خدا می‌خواهم که وحی را نازل ساخته و پشتم را از شلاق خوردن خلاص نماید، و همان بود که جبرئیل آمده و این آیه را نازل نمود ﴿و کسانی که همسرانشان را متهم به زنا می‌کنند...﴾ تا اینجا که می‌فرماید: ﴿... اگر از راست گویان باشد﴾ قرائت نمود.

پیغمبر خدا ﷺ برگشته و به طلب آن زن فرستادند، و هلال آمده و شهادت داد، و پیغمبر خدا ﷺ می گفتند: «خداوند می داند که یکی از شما دو نفر یقیناً دروغگو هستید، آیا کدام یکی از شما توبه نمی کنید؟» بعد از آن همسر هلال برخاسته و شهادت داد، چون به مرتبه پنجم رسید، او را متوقف ساخته و گفتند: این مرتبه پنجمین موجب لعنت است.

ابن عباس رضی الله عنهما می گوید که آن زن متردد گردیده و سرش را به زیر انداخت تا جایی که فکر کردیم شاید از قول خود رجوع نماید، ولی او گفت که: قوم خود را در باقی مانده ی روز فضیحت نخواهم کرد، و به شهادت دادنش ادامه داد، و پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «نگاه کنید اگر این زن طفلی به دنیا آورد که چشمانش سیاه، سرینش چاق، و پاهایش درشت بود، آن طفل از شریک بن سمحاء خواهد بود» و بچه ی او به همان صفت بود، و پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «اگر حکم کتاب خدا نمی بود، من با این زن موقف دیگری می داشتم».



وَالْخَمْسَةَ أَنْ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۹)

شهادت پنجم آنکه اگر شوهرش راستگو باشد غضب خدا بر او باد. (۹)

وَالْخَمْسَةَ أَنْ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ

غَضِبَ: اسم آن - عَلَيْهَا: جار و مجرور خبر آن

و گواهی پنجم زن آن باشد که زن بگوید خشم خدای بر من باد اگر این مرد در نسبت به من راستگوی باشد و یا اینکه مرتکب زنا شده باشم. به نزد ابوحنیفه حکم لواط، حکم زنا نیست و از آن جا که مهر به آن تعلق نمی گیرد، حد هم به آن تعلق نمی گیرد بلکه به آن تعزیر تعلق می گیرد. اما در نزد شافعی، مالک، احمد، ابویوسف و محمد، حکم زناست. حکم هم جنس بازی زنان و جلق مرد آنست که باید تعزیر و تأدیب و توبیخ شوند، و حکم عمل جنسی با حیوانات، به اتفاق چهار مذهب تعزیر فاعل آن با صلاحدید قاضی است.



وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ، وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ

اگر کرم خدا و رحمت وی شامل شما نبود [چه ها می شد] که خدا توبه پذیر و فرزانه است. (۱۰)

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ، وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ

فَضْلٌ: مبتدا - خبر محذوف

و اگر رحمت و کرم و بخشش خداوند شامل حال شما نمی بود چه بدبختی ها که حاصل می شد و او بسیار توبه پذیر است از بندگان تائب توبه را می پذیرد و در حدود احکام حکم کننده است. نظم
اگر توبه مددکار گنهکار نبودی که او را بسر حد کرم راه نمودی؟
یا در توبه نبودی که در فیض گشودی رنگ غم از آئینه عاصی که زدودی؟

إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم بَلْ هُوَ خَبَرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ أَمْرٍ مِّنْهُمْ مَا
 أَكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١١﴾

کسانیکه به این دروغ بزرگ پرداختند، عصبه‌ای از شما نیستند، آن را برای خودتان شری مپندارید، که برای شما خیری است، هر یک از آنها به اندازه عمل خویش از این گناه دارد و آنکس از منافقان که منشاء این بهتان بزرگ گشت به عذابی سخت معذب خواهد شد. (۱۱)

إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ
 الَّذِينَ: اسم آن - عُصْبَةٌ: خبر آن.

در کشف الاسرار آمده کسانیکه این تهمت بزرگ را (افک عظیم) در حق عایشه سرهم کرده بودند گروهی از خود شما هستند نقله اخبار و حمه‌ای آثار روایت کرده‌اند به اسناد درست از مادر مؤمنان عائشه الصدیقه بنت الصدیق. گفتار رسول خدا ﷺ هرگاه که به سوی سفر می‌رفت میان زنان خویش قرعه می‌زد آن یکی که قرعه‌ی وی برمی‌آمد با خود به سفر می‌برد. غزوی^۱ پیش آمد قرعه بزد قرعه‌ی من بر آمد با خود بیرد پس از آنکه آیت حجاب از آسمان آمده بود و زنان آنکه در پرده می‌بودند. مرا در هودجی نشاندند و مسافروار به وقت نزول و وقت رحیل فرو می‌آوردند و بر می‌داشتند، تا رسول خدا از آن غذا فارغ گشت فتح بر آمده و بازگشته و نزدیک مدینه رسیده شبی از شبها به منزل فرود آمده بودیم و من از هودج بیرون آمدم و از قافله در گذشتم حاجتی را که در پیش داشتم، چون باز آمدم عقدی که در برداشتم از جزع ظفار (جنس مهر یمانی) گم کرده بودم در آن حال به طلب جزع بازگشتم و درنگ و توقف من در جستجوی آن طولانی شد، و از نزول من بی‌خبر بودند همی پنداشتند که من در هودج نشسته‌ام چون عقد خویش بازیافتم و بازگشتم قوم رفته بودند و منزل خالی گشته، تنها و غمگین بنشستم و از دلتنگی و اندوه چشمم در خواب شد و صفوان بن المعطل السلمی المرادی که پس مانده‌ی لشکر بود بامداد به آن منزل رسید. عایشه رض الله عنها را از دور دید پس از اشتر فرود آمده بخدمت عائشه رفته او را بر شتر خود نشاند مہار بدست خویش گرفته می‌رفت تا این که سپاه اسلام که در گرمای چاشت فرود آمده بود رسید. عبدالله ابی رئیس منافقان که ایشان را دید همان ساعت باعتقاد خبیث خویش طعن زد و حدیث افک در میان افکند. یعنی تهمت بزرگ بدروغ به عایشه نسبت داد. عائشه گفت چون به مدینه آمدم بیمار شدم مدت یکماه و اصحاب افک در گفتگوی آمده و من از آن بی‌خبر و ناآگاه بودم، و رنج من از آن بیشتر بود که از رسول خدا آن لطف که هر بار می‌دیدم این بار نمی‌دیدم. گاه‌گاه می‌آمد و سلام می‌کرد و می‌گفت: کیف تیکم؟ سرانجام چون از آن بیماری بهبود یافتم شبی با ام مسطح بنت ابی رهم بن المطلب بن عبد مناف برای قضای حاجت و دست

^۱ - ماجرای افک و تهمت زدن به عایشه صدیقہ رضی اللہ عنہا در غزوی «بنی مصطلق» که نام دیگر آن «غزوہ مریسہ» است، رخ داده است. و بنا به روایت محمد بن اسحاق، زمان وقوع آن: شعبان سال ششم هجری و بنا به روایت واقدی، شعبان سال پنجم هجری بوده است. به صفحه ۱۵۷ جلد دوم بدایه و نهایه. صفحه ۲۶۶ جلد دوم مختصر سیرہ الرسول و صفحه ۱۹۱ جلد دوم رحمة للعالمین مراجعه شود.

و روی شستن به صحرا می‌رفتم. چون فارغ شدیم و روی بخانه نهادیم ام مسطح مادر مسطح که خاله پدر عایشه یعنی صدیق رضی الله عنه بود بر پسر خود نفرین کرد. عایشه گفت بد می‌گویی و ناسزا و دشنام می‌دهی کسی را که به بدر حاضر بود، ام مسطح گفت خبر نداری و نشنیدی که وی در حق تو و اصحاب افک چه می‌گویند. عایشه گفت چه می‌گویند به من بگو و مرا آگاه کن، ام مسطح قصه را شروع کرد و سخن اصحاب افک با وی بگفت، عایشه گفت چون آن سخن شنیدم جهان بر من تاریک گشت و بیماری یکی ده شد، اندوهگین و متحیر بخانه باز آمدم و با چشم گریان و دل بریان رسول خدا صلی الله علیه و آله در آمد و هم بر آن قاعده گفت: کیف تیکم؟ گفتم یا رسول الله صلی الله علیه و آله به من اجازه بده تا به پیش پدر و مادرم بروم، مقصود من آن بود تا از ایشان خبر درست ببرم درباره‌ی احوال خویش. رسول به من اجازه داد به خانه پدرم آمدم و به مادرم گفتم در حق من چه می‌گویند و چه سخن می‌رانند؟

مادر گفت ای دخترک سخن کوتاه کن و آسان فراگیر. عایشه بتعجب گفت سبحان الله. پس از آن همه شب گریستم و هیچ نخوابیدم. رسول خدا روزی امیر المؤمنین و اسامه بن زید و سایرین را حاضر گردانید و گفت شما در عایشه هیچ خصلتهای بد مشاهده کرده‌اید. سوگند یاد کرده گفتند که ما در عایشه هیچ بدی ندیده‌ایم و این حدیث را دروغگویان می‌گویند و این بهتان عظیم است دل مبارک خواجه عالم کمی بیار امید و به عادت به خانه ابوبکر صدیق رضی الله عنه رفته فرمود یا عایشه تو را هیچ معلوم است که مردم شهر بر تو چه تهمت بسته‌اند اگر از تو این گناهان که می‌گویند حقیقت چیزی واقع شده باشد توبه کن و بخدا باز گرد تا خدای تعالی تو را عفو کند عایشه چون این سخن از رسول خدا شنید زار بگریست و همچون دیگ بر سر آتش بجوشید و ابوبکر رضی الله عنه نیز بگریست و آب در چشم مبارک آن حضرت نیز آمده عایشه به پدر گفت به رسول خدا آنچه می‌گوید در حق کار من جواب ده پدر گفت. والله ما ادری ما اقول لرسول الله. روی به مادر کرد و گفت تو او را جواب ده مادر همان گفت که پدر گفت، سپس عایشه گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله من گناهی نکردم چگونه توبه کنم خدای تعالی بر احوال من مطلع و آگاه است و امیدوارم که خدای تعالی از برکت رسالت تو برائت ذمه من کند و تو را معلوم گرداند.

من بعد از آن به جایگاه خود رفتم. بلکه امید داشتم که بر رسول خدا در خواب بنماید و پاکی من بر وی آشکار کند، و در این اثنای خدای تعالی در پاکی عایشه صدیقه رضی الله عنها آیت فرستاد. که آثار نزول وحی بر رسول خدا آشکار گشت، و عرق از وی روان گشت، از گران باری وحی منزل همچون عقد مروارید که بگسلد از پیشانی مبارک وی قطرات عرق می‌افتاد، چون فارغ گشت بمن نگریست خندان و شادان گفت: آبشری یا عایشه اما و الله فقد براک الله، از اصحاب افک چهارده نفر را شناسائی کردند از جمله آنان عبدالله بن ابی بن سلول بود، رسول خدا بعد از نزول آیات برائت عایشه به ایشان که اتهام بسته بودند حد شرعی زد به هر یکی هشتاد ضربه شلاق.

لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم

تَحْسَبُوهُ: فعل مضارع - (و) فاعل - ه: مفعول به - شَرًّا: مفعول به ثانی

کسانی که این تهمت بزرگ را در حق عائشه ام المؤمنین سرهم کرده بودند گروهی از خود شما هستند اما تصور نکنید که این حادثه برایتان بد است.

بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ

هُوَ: مبتدا - خَيْرٌ: خبر

بلکه آن برای شما از جهت ثواب بهتر است و پاداش آن این بود که در برائت همسر رسول خدا ﷺ آیتها نازل شد و کرامت و بزرگداشت شما بر همگان ظاهر گشت و وعید و عذاب بر تهمت کنندگان و دروغگویان به وقوع پیوست.

خداوند همانطور که در مورد منزه ساختن وجود مقدس خود از بدی لفظ سبحان را بکار برده در این مورد هم همان را بکار برده است، و فضائل عایشه مشهور و بسیار زیاد است. ترمذی از عروه نقل می کند که می گفته است. هیچکس را عالم تر به قرآن و واجبات و حرام و حلال و فقه و شعر و طب و حدیث عرب و نسب از عایشه ندیده ام. دیگر از فضایل او این بود که حضرت رسول ﷺ در هنگام بستری شدن به خانه عایشه آمد اینکه در خانه ی او در حالیکه به سینه ی عایشه تکیه داده بود رحلت فرمود. و آخرین چیزی که وارد دهان پیغمبر ﷺ شد آب دهان عایشه بود. وفات عایشه در مدینه در سال پنجاه و هفت یا پنجاه و هشت، شب سه شنبه هفت شب از رمضان گذشته اتفاق افتاد.

و وصیت کرد که او را شبانه دفن کنند و او پس از نیمه شب در بقیع به خاک سپرده شد و ابوهریره بر او نماز گزارد و پنج نفر در قبر او داخل شدند که عبارتند از عبدالله و عروه پسران زبیر (خواهر زاده های او، و قاسم بن محمد و عبدالله بن عبدالرحمن بن ابی بکر و عبدالله بن محمد بن ابی بکر (برادر زاده هایش)) و خدا دانایتر است.

لِكُلِّ أَمْرٍ مِّنْهُمْ مَا أَكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ

لِكُلِّ: جار و مجرور خبر مقدم - مَا: مبتدا مؤخر

و هر یک از آنان که اصحاب افک بودند از جمله عبدالله بن ابی بن سلول، به خاطر گناهی که مرتکب شده بودند یعنی بعضی خندیده بودند و بعضی سخنان فاحش گفته و بعضی ساکت شده و منع نکرده بودند به جزای آن گرفتار آمدند.

وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ

وَالَّذِي: مبتدا- لَهُ: جار و مجرور خبر مقدم- عَذَابٌ: مبتدا مؤخر، جمله خبر الی
آنکس که سردهسته آنان در این اتهام بودند مراد عبدالله بن ابی سلول، لعنت خدا بر او باد و در آخرت
به عذاب بزرگی گرفتار آید در دنیا به هشتاد ضربه شلاق محکوم گردید و در آخرت نیز به جزای
اعمال خود خواهد رسید.

لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُبِينٌ ﴿١٢﴾

چرا وقتی آن را شنیدید مردان مؤمن و زنان مؤمن نسبت بخودشان گمان نیک نبردند و نگفتند این
دروغی آشکار است. (۱۲)

لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا

چرا آن هنگامی که این تهمت را می شنیدید مردان و زنان مؤمن نسبت به همدینان خود گمان نیک
نبردند. یعنی می بایست مردان مؤمن و زنان مؤمنه بعد از شنیدن این دروغ به عایشه (رض) گمان
نیک می بردند.

وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُبِينٌ

هَذَا: مبتدا- إِفْكٌ: خبر- مُبِينٌ: نعت

و چرا نگفتند این تهمت بزرگی است و دروغی آشکار و روشن است و نگفتند حق سبحانه و تعالی
زوجات پیغمبران را از این نوع حالتها به جهت تعظیم و تکریم ایشان نگه می دارد. ابن کثیر می گوید:
«بهتان بر ام المؤمنین عایشه، از آن روی دروغی آشکار بود که صفوان با کمال خونسردی و با کمال
افتخار که ام المؤمنین را از آن ورطه به سلامت رهانیده است، در روشنائی روز به میان لشکر
مسلمانان و نزد رسول خدا ﷺ آمد و اگر در این کار کمترین شایبه ای می بود، آن دو به این وضوح و
جرات با قضیه برخورد نمی کردند».

لَوْلَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشَّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَذِبُونَ ﴿١٣﴾

چرا گواه بر آن نیاوردند! اگر گواهان نیارند، آنها، خودشان، نزد خدا دروغگویان اند. (۱۳)

لَوْلَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ

چرا بر این سخن چهار گواه نیاوردند که بر آنچه نسبت می دهند و اتهام می بندند گواهی دهند.

فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشَّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَذِبُونَ

فَأُولَئِكَ: مبتدا- هُمُ: ضمیر فصل- الْكَذِبُونَ: خبر

اکنون که گواهان چهارگانه نیاوردند پس ایشان در نزد خدای تعالی دروغگویان اند اگر به فرض گواه هم می آوردند در حکم دروغ بود.

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٤﴾
اگر کرم خدا و رحمت وی در دنیا و آخرت شامل شما نبود، بسزای این دروغ که در آن فرو رفتید، عذابی بزرگ بشما میرسید. (۱۴)

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ
فَضْلٌ: مبتدا - خبر محذوف

و اگر فضل و کرم و رحمت خداوند در دنیا با تعجیل صورت نمی گرفت و در آخرت توام با غفران خدای تعالی نمی بود هر آینه عذاب بزرگی به جهت آنچه که در آن اتهام بستید شما را فرا می گرفت. گفته اند این عذاب بزرگ در دنیا حد شرعی که همان هشتاد ضربه شلاق است و آخرت را خدا داند. از عمره و او هم از عایشه روایت می کند. حضرت رسول ﷺ به چهار نفر حد شرعی واجب کرد. عبدالله بن ابی و حسان بن ثابت و مسطح بن اثانه و حمنه بنت حجش.

إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِالسِّنِّكِمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتُحْسِبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ ﴿١٥﴾

وقتی آن را دهان بدهان نقل کردید، به زبانهای خویش چیزها گفتید که درباره آن چیزی نمی دانستید و آن را آسان پنداشتید ولی نزد خدا بزرگ بود. (۱۵)

إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِالسِّنِّكِمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتُحْسِبُونَهُ هَيِّنًا تَلَقَّوْنَهُ: فعل مضارع - (و) فاعل - ه: مفعول به

می گوید: آنکه که از دهن یکدیگر این سخن را می گرفتند، و سپس آن دروغ را با زبانهای خویش شایع می کردند هر چند به آن چیزی که علم بدان نداشتید و سخن از روی جهل می گفتید و تصور می کردید آن چیزی را که گفتید سهل و آسان است گویا که هیچ زشتی و کیفر و عاقبت بد برای آن موجود نیست.

وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ

وَهُوَ: مبتدا - عِنْدَ: مفعول فیه - لَفْظُ اللَّهِ: مضاف الیه - عَظِيمٌ: خبر

و حال آنکه آن سخن که از روی جهل و نادانی می گفتند نزد خدای تعالی بزرگ است و عقوبت بسیار در آن موجود. ابن کثیر می گوید: «حتی اگر زن بی گناه و پاکدامن، همسر رسول خدا ﷺ هم نبود، این کار نزد خدا (ج) بس بزرگ بود، چه رسد به این که این بهتان به همسر خاتم پیغمبران گفته شود».

وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَنَكَ هَذَا بَهْتَنٌ عَظِيمٌ ﴿١٦﴾

چرا وقتی آن را شنیدید، نگفتید ما را نرسد که در این باب سخن بگوییم، خدایا تو منزهی، این تهمتی بزرگ است. (۱۶)

وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا

سَمِعْتُمُوهُ: فعل ماضی - تم: فاعل - ه: مفعول به

و چرا چون این شنیدید نگفتید شایسته نیست که ما با این کلام در حق زوجه محترمه رسول الله ﷺ مادر مؤمنین چنین ظن ببریم و چرا نگفتید سبحان الله. و چرا نگفتید حاشا، چنین چیزی ممکن نیست و شکی نیست که دشمنان بر ذات بی گناه بهتان بسته اند، و چرا در حق او حسن ظن نبردید تا چنین اندیشه ای در دل شما راه پیدا نکند.

سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ

سُبْحَانَكَ: مفعول مطلق - هَذَا: مبتدا - بُهْتَانٌ: خبر

پاک است خداوند از آنکه در حرم محترم پیغمبر ﷺ این بهتان عظیم گفتن و به او این افترای بزرگ را نسبت دادن مسلماً این سخنان بر تافته منافقان است.

يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٧﴾

خدا پندتان می دهد که اگر ایمان دارید هرگز آن را تکرار نکنید. (۱۷)

يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

يَعِظُكُمُ: فعل مضارع - کم: مفعول به - لَفْظُ اللَّهِ: فاعل

خداوند شما را پند می دهد اینکه هوشیار و بیدار و عاقل باشید، و مادامیکه زنده باشید از گفتن چنین سخنان افترا آمیز پرهیزید و در دام منافقین بدگمان نیفتید و همیشه عظمت شأن پیغمبر و اهل بیت او را پاس دارید اگر از ایمان آوردگان هستید.

وَيُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١٨﴾

خدا این آیه ها را برای شما بیان می کند، و خدا دانا و فرزانه است. (۱۸)

وَيُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ

يُبَيِّنُ: فعل مضارع - لَفْظُ اللَّهِ: فاعل - الْآيَاتِ: مفعول به

و خداوند تعالی برای شما آیات و دلایل روشن خود را بیان می کند تا پند گیرید و مواظب باشید که مبدا در دام فسونگران بیفتید و از راه آداب منحرف شوید.

وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

لَفْظُ اللَّهِ: مبتدا - عَلِيمٌ: خبر - حَكِيمٌ: خبر ثانی

و خدای تعالی به پاکی عایشه زوجه ختمی مرتبت و بنت صدیق داناست و حکیم است که به برائت او حکم می‌کند و از عیب و عار و بهتانی که بدو نسبت بستند پاک و مبرا می‌کند. بیت:

تا گریبان دامنش پاک است از لوث و خطا وز ندمت عیب جو آلوده از سر تا پیا

إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ ءَامَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿١٩﴾

کسانی که شایع کار بد را درباره‌ی مؤمنان دوست دارند در دنیا و آخرت عذاب الم انگیز دارند، خدا می‌داند و شما نمی‌دانید. (۱۹)

إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ ءَامَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

الَّذِينَ: اسم آن- هُمْ: جار و مجرور خبر مقدم- عَذَابٌ: مبتدا مؤخر، جمله خبر آن
این آیت در افکندن تهمت به عایشه (رض) فرو آمد اما حکم آن عام است یعنی هرکسی که عیب مؤمنان جوید و زشت نامی ایشان طلبد و نام ایشان را فاحشه گوید و در اتهام بستن به نام فاحشه بکوشد و با گفتار و کردار خود سعی کند در شأن آنانکه ایمان آورده‌اند و بخواهند که مردم آن را بر زبان رانند برای ایشان است عذابی دردناک و الم انگیز.

فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ

آن عذاب دردناک هم در دنیا با محکوم شدن ضربه شلاق بدنامی بر او حاصل می‌شود و هم در آخرت به آتش دوزخ گرفتار می‌آید.

وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

لفظ الله: مبتدا- يَعْلَمُ: فعل مضارع- فاعل (هو)، جمله خبر

و خداوند عمق شر آنچه را که شما مطرح کرده‌اید می‌داند و شما آن را نمی‌دانید.

وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ، وَأَنَّ اللَّهَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿٢٠﴾

اگر کرم وی شامل شما نبود [چه ها می‌شد] و خدا مهربان و رحیم است. (۲۰)

وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ، وَأَنَّ اللَّهَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ

فَضْلٌ: مبتدا- خبر محذوف- لفظ الله: اسم آن- رَءُوفٌ: خبر آن- رَحِيمٌ: خبر آن ثانی

و اگر فضل و بخشش و رحمت خداوند شامل حال شما نمی‌شد و اگر خداوند نسبت به شما محب و رحیم نبود، هر آینه آنچنان مجازات بزرگ و کمر شکنی در برابر تهمت زنا به ام‌المؤمنین برایتان حاصل می‌کرد که روزگارتان را به سیاهی می‌کشاند بدرستی که خداوند بسیار رؤوف و مهربان است.

يَتَّيْمُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ
وَالْمُنْكَرِ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ
سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٢١﴾

شما که ایمان دارید! دنبال شیطان مروید و هر که دنبال شیطان رود او به زشتکاری و ناروایی فرمان
می‌دهد اگر کرم و رحمت خدا شامل شما نبود هرگز هیچیک از شما پاک نمی‌شد ولی خدا هر که را
خواهد پاک کند و خدا شنوا و داناست. (۲۱)

يَتَّيْمُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ
ای: منادا- ها: تنبيه- الَّذِينَ: بدل

ای آن کسانی که ایمان آورده‌اید از گامهای شیطان پیروی نکنید یعنی راههای شیطان را به معصیت یا
وسوسه‌های او در اتهام بستن عایشه رضی الله عنها پیروی نکنید.

وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ

مَنْ: مبتدای جازم- يَتَّبِعْ: فعل مضارع- (هو) فاعل، جمله خبر- خُطُوَاتِ: مفعول به
و هر کسی از گامهای شیطان (راه او) پیروی کند و او را متابعت نماید پس بدرستی که آن شیطان انسان
را به کارهای فحشا و زشت و منکر هدایت و راهنمایی می‌کند که در عرف و عادت و عقل نیست.

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا

و اگر فضل و کرم خداوند بشما نبود و آن توبه یا تعیین حد شرعی است که کفارت گناه است و اگر
بخشایش او به پاکی شما نبود هیچگاه تا ابد الدهر گناهی که مرتکب شده‌اید از عیب جویی و قذف و
بدگوئی از صفحه اعمال شما پاک نمی‌گشت.

وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ

لفظُ اللَّهِ: اسم وَلَكِنَّ: فعل مضارع، فاعل (هو)، جمله خبر وَلَكِنَّ - مَنْ: مفعول به
و اما خداوند هر که را بخواهد با پذیرش توبه یا بوسیله تعیین حد شرعی آن گناه را که مرتکب
شده است پاک می‌گرداند.

وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

لفظُ اللَّهِ: مبتدا- سَمِيعٌ: خبر- عَلِيمٌ: خبر ثانی

و خدای تعالی به آنچه که می‌گویند شنوا و به نیت‌های ایشان داناست گویند که صدیق صلی الله علیه و آله بر پسر خاله
خود یعنی مسطح که یکی از متکلمان به افک دختر او، عایشه (رض) بوده سوگند خورده بود که نفقه
نکند و مطلقاً با او نیکویی ننماید. آیت آمد که:

وَلَا يَأْتِلْ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولَى الْقُرْبَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٢٢﴾

و صاحب کرمان و توانگران شما قسم نخورند که بخویشان و مستمندان و مهاجران راه خدا چیزی ندهند، ببخشند و چشم ببوشند، مگر دوست ندارید که خدا بیامرزتان که خدا آمرزگار و رحیم است. (۲۲)

وَلَا يَأْتِلْ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولَى الْقُرْبَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَأْتِلْ: فعل مضارع - أُولُوا: فاعل

این آیت در شأن ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرو آمد که به مسطح همیشه به جهت درویشی و خویشاوندی که پسر خاله‌ی او بود نفقه می‌داد و نیز مسطح از جمله مهاجرین و غذاکننده در روز بدر بود. چون مسطح در افک عایشه (رض) سخن گفت، ابوبکر خشم گرفت و سوگند یاد کرد که بعد از آن به او هیچ چیز ندهد و بروی نفقه نکند.

می‌گوید: کسانی که از میان شما اهل فضل و فراخی نعمت‌اند نباید سوگند بخورند اینکه بخشش و نفقه خود را از نزدیکان و مستمندان و مهاجرین و جهادگران باز دارند به جهت اینکه در ماجرای افک عظیم دست داشته‌اند و به آن دامن زده‌اند.

چون این آیت فرو آمد ابوبکر کفارت سوگند داد، و گفت والله لا امنع النفقه عنه ابدًا بخدا قسم نفقه را از او هرگز منع نمی‌کنم.

وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا

وَلْيَعْفُوا: امر غایب - (و) فاعل

و باید که جرمه را عفو کنند و از انتقام و کینه کشی روی بگردانند و چشم پوشی کنند.

أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ

می‌گوید: آیا دوست نمی‌دارید که خداوند شما را بیامرزد مصطفی صلی الله علیه و آله این آیت بر ابوبکر صدیق می‌خواند چون اینجا رسید که أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ.

ابوبکر گفت: بلی انا احب ان يغفر الله لی. ابوبکر گفت بلی دوست دارم اینکه خداوند مرا بیامرزد.

وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

لفظ الله: مبتدا - غَفُورٌ: خبر - رَحِيمٌ: خبر ثانی

و خدای تعالی بر توبه کنندگان آمرزنده و مهربان است که این آیه نشانه فضیلت صدیق است چونکه حضرت ابوبکر رضی الله عنه بعد از نزول این آیه دوباره برای تأمین مالی و انفاق به مسطح که پسر خاله او بود اقدام کرد و به سوگندی که خورده بود کفاره داد.

إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٢٣﴾
 کسانی که به زنان عفيف بی خبر مؤمن، نسبت زنا دهند، در دنیا و آخرت لعنت شده‌اند و عذابی بزرگ دارند. (۲۳)

إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ

الَّذِينَ: اسم ان - يَرْمُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - مفعول به محذوف - الْمُحْصَنَاتِ: نعت - الْغَافِلَاتِ: نعت - الْمُؤْمِنَاتِ: نعت

بدرستی کسانی که زنان محصنه و بی خبر از هرگونه آلودگی و مؤمنه و مخلص را به زنا متهم می‌سازند مراد زنان رسول الله ﷺ، عائشه رضی الله عنها است که در کمال پاکدامنی به ایشان از جانب منافقان عبدالله بن ابی اتهام زده شد. لعنت خدا در دنیا و آخرت بر او و امثال او باد. در دنیا از نام و شهرت می‌افتند و در آخرت به عذاب گرفتار آیند اگر توبه نکنند و یا خداوند توبه ایشان را نپذیرد.

وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ

لَهُمْ: جار و مجرور خبر مقدم - عَذَابٌ: مبتدا موخر - عَظِيمٌ: نعت

بر ایشان است عذاب بسیار بزرگ به جهت اتهام بی‌مورد و بیجایی که به زوجه رسول الله ﷺ بسته بودند. پس باید دانست که اتهام به هر یک از زنان پاکدامن پیغمبر ﷺ و یا هر زن پاکدامن دیگر قطعاً مصداق این آیه خواهد بود که در دنیا و آخرت سزای آن را خواهند چشید.

يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٢٤﴾

روزی که زبانهایشان و دستهایشان و پاهایشان بر علیه ایشان اعمالی را که می‌کرده‌اند گواهی دهند. (۲۴)

يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

يَوْمَ: مفعول فيه - تَشْهَدُ: فعل مضارع - أَلْسِنَتُهُمْ: فاعل

آن روزی که بر ایشان زبانهای ایشان به زبان خود و دستهای ایشان و پاهای ایشان به آنچه که گفتند از بهتان و افک و به آنچه که کردند از معاصی و جرائم گواهی دهند و اعتراف و اقرار کنند و آن روز رستخیز است که اعمال همه در لوح محفوظ ثبت شده است.

يَوْمَ يُوفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ ﴿٢٥﴾

آن روز خدا سزای شایسته آنها را تمام دهد و بدانند که حق آشکار، خدای یکتاست. (۲۵)

يَوْمَ يُوفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ

يُؤْفِقُهُمْ: فعل مضارع - هم: مفعول به - لفظ **اللَّهُ**: فاعل - **دِيْنَهُمْ**: مفعول به ثانی
 خداوند جزایی که سزاور اعمال ایشان است در رستاخیز به تمام و کمال بدهد و بدانند که در آن روز
 خدای تعالی اوست قائم بذات خود و با قدرت و توانایی مطلق خود پاداش کسان را از عقاب و ثواب
 بدهد و این حق آشکار است و هیچ شک و تردیدی در آن نیست.

**الْخَيْثُوثُ لِلْخَيْثِثِينَ وَالْخَيْثُوثُ لِلْخَيْثِثِ وَالْطَّيِّبُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ
 مُبْرَأُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ** (۶۱)

زنان پلید برای مردان پلیدند، زنان پاک برای مردان پاک‌اند و مردان پاک از زنان پاک‌اند، آنها از
 شایعات بدورند و مغفرت و روزی سخاوتمندانه دارند. (۲۶)

الْخَيْثُوثُ لِلْخَيْثِثِينَ وَالْخَيْثُوثُ لِلْخَيْثِثِ

الْخَيْثُوثُ: مبتدا - خبر محذوف

زنان ناپاک، از آن مردان ناپاک‌اند یعنی زنان آلوده و پلید و زشت درخور اشخاص پلیدند و مردان
 ناپاک، از آن زنان ناپاک‌اند و کارهای پلید نیز شایسته‌ی افراد پلید است چونکه این پلیدی در سرشت
 و طبع وی مؤکد است.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از اسامه بن زید رضی الله عنهما از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «بعد از خود فتنه‌ای را
 مضرت‌تر از زن برای مردها به جا نگذاشته‌ام». البته باید دانست که این جمله عام نیست چه بسا زنانی
 هستند که مردان را پادشا کنند.

زن خوب فرمانبر پارسا کند مرد درویش را پادشا

وَالطَّيِّبُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُ لِلطَّيِّبَاتِ

وَالطَّيِّبُ: مبتدا - خبر محذوف

و زنان پاک، متعلق به مردان پاک‌اند یعنی زنان پاکیزه و شایسته لایق افراد پاکیزه و شایسته می‌باشند و
 مردان پاک و پاکیزه، از آن زنان پاک‌اند و قطعاً از اینگونه تهمت زشت و ناروا و پلید بدورند آنان از
 نسبت‌های ناروایی که به آنها زده می‌شود پاک و منزّه هستند.

نوریان مر نوریان را طالبند، ناریان مر ناریان را جاذبند
 مولانا گفت:

طبیات از بهر که للطیبین خوب خوبی را کند حذب از یقین

أُولَئِكَ مُبْرَأُونَ مِمَّا يَقُولُونَ

أُولَئِكَ: مبتدا - **مُبْرَأُونَ**: خبر

آنان یعنی حضرت رسول ﷺ و عائشه ام المؤمنین رضی الله عنها و صفوان رضی الله عنه چون حضرت رسول ﷺ که جای مدح نیست و عایشه رضی الله عنها عصمت او بر همه آشکار است آنهم دختر ابوبکر صدیق که لقب صدیق بر خود گرفته و از طرفی زوجه رسول الله که علاقه خاصی نسبت به او داشت و او را ثرید یعنی نان خوشمزه داخل آبگوشت خطاب می کرد و از طرفی صفوان که از اولیاء صحابه اند پس بر زبان آوردن چنین سخنان افترا آمیز شایسته ی عصمت ایشان نیست.

لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ

لَهُمْ: جار و مجرور، خبر - مَغْفِرَةٌ: مبتدا موخر

برایشان است آمرزش خدای تعالی و روزی نیکو یعنی نعمتهای بهشت که غیر قابل تصور و پایدار و مداوم است. و با این آیه برائت بهتان عظیمی که بسته بودند کاملاً آشکار گردید چنانکه ابن عباس رضی الله عنه در بیان سبب نزول آن می گوید: این آیه در باره ی عایشه و اهل افک نازل شده است. در انوار القرآن آمده که: روایت شده است که سیدتنا عایشه رضی الله عنها فرمود: برایم نه خصلت داده شده که به هیچ زنی قبل از من داده نشده:

۱- آنگاه که جبرئیل علیه السلام رسول خدا ﷺ را به ازدواج با من فرمان داد، به شکل و صورت من فرود آمد.

۲- من تنها دختر باکره ای بودم که پیامبر ﷺ با من ازدواج کردند و با هیچ زن بکری غیر از من ازدواج نکردند.

۳- آنگاه که رسول خدا ﷺ رحلت نمودند، سر مبارک ایشان در آغوش من بود و در خانه ی من جان به جان آفرین تسلیم کرد.

۴- رسول خدا ﷺ در خانه ی من دفن شدند.

۵- فرشتگان در خانه ی من بر آن حضرت ﷺ گرد آمدند.

۶- آنگاه که وی نزدیک دیگر همسران پیامبر ﷺ بر ایشان نازل می شد، آن ها از نزد ایشان پراکنده می شدند و دور می رفتند اما چون وحی در کنار من بر ایشان نازل می شد، با ایشان در درون یک لحاف قرار داشتم.

۷- من دختر جانشین و صدیق (تصدیق کننده نخستین) ایشان هستم.

۸- عذر و برائت من از آسمان نازل شد.

۹- من پاکیزه آفریده شدم و در نکاح سرور پاکیزه ای در آمدم و باز بارگاه خداوند (ج) به آمرزش و رزقی نیکو وعده داده شده ام.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَكُلِّمُوا عَلَىٰ أَهْلِهَا
ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿٢٧﴾

شما که ایمان دارید! بخانه‌ای جز خانه‌های خودتان داخل مشوید تا آشنائی دهید و بر ساکنانش سلام کنید این برای شما بهتر است، شاید پند گیرید. (۲۷)

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا لَا تَدْخُلُوْا بُيُوْتًا غَيْرَ بُيُوْتِكُمْ حَتّٰى تَسْأَلُوْا وَّتُسَلِّمُوْا عَلٰى اَهْلِهَا
لَا تَدْخُلُوْا: فعل مضارع مجزوم - (و) فاعل - بُيُوْتًا: مفعول فيه

در سبب نزول این آیت آورده‌اند که عدی بن ثابت گفت: زنی انصاریه آمد و گفت یا رسول الله من در خانه خویش گاه‌گاه بر حالی باشم که نخواهم هیچکس مرا حتی نه پدر و نه فرزند ببیند اگر در آن حال مردی از این کسان و خویشان من در آید من چه کنم حال من چگونه بود؟ رب العالمین این آیت بجواب وی فرستاد. یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوتاً غیر... یعنی به هیچ خانه‌ای مروید که سکونت شما در آن نباشد و ملک شما نباشد تا نخست بررسی کنید که آیا کسی در آن خانه هست یا نه؟ و دستوری بخواهید. مجاهد گفت: آوازی دهید تسبیح و تکبیر کنید. اهل بیت را آگاه کنید و بر اهل آن خانه سلام دهید تا این که بگویند السلام علیکم داخل شو! سلام مستحب است و اجازه گرفتن واجب. در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از سهل بن سعد رضی الله عنه روایت است که گفت: شخصی از سوراخی که در حجره‌های پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بوده به داخل نگاه می‌کرد، و در این وقت به دست پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شانه‌ی آهنینی بود که سر خود را به آن می‌خارانند، به آن شخص گفتند: اگر خبر دار می‌شدم که تو به داخل خانه نگاه می‌کنی با این شانه چشم‌ت را کور می‌کردم، اجازه خواستن برای همین است که شخص نگاه نکند.

ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُوْنَ

ذٰلِكُمْ: مبتدا - خَيْرٌ: خبر

آن اعلام و آگاهی و اجازه گرفتن و یا تکبیر و تسبیح گفتن برای شما بهتر است از اینکه بدون اجازه در آئید شاید شما پند گیرید.

فَاِنْ لَّمْ تَجِدُوْا فِيْهَا اَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوْهَا حَتّٰى يُؤْذَنَ لَكُمْ وَاِنْ قِيلَ لَكُمْ اَرْجِعُوْا فَاَرْجِعُوْا هُوَ اَرْكَىٰ لَكُمْ وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ عَلِيْمٌ ﴿۲۸﴾

اگر کسی را در خانه نیافتید بدان در نیائید تا شما را اجازه دهند، اگر گفتند باز گردید، پس باز گردید که آن برای شما پاکیزه‌تر است و خدا به اعمالی که می‌کنید داناست. (۲۸)

فَاِنْ لَّمْ تَجِدُوْا فِيْهَا اَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوْهَا حَتّٰى يُؤْذَنَ لَكُمْ

لَمْ تَجِدُوْا: مضارع مجزوم - (و) فاعل - اَحَدًا: مفعول به

شما اگر بعد از آواز دادن یا تکبیر و تسبیح گفتن کسی را در خانه نیافتید که جواب باز پس دهد پس به داخل خانه‌های دیگری وارد نشوید تا اینکه کسی پیدا شود و به شما اجازه ورود دهد چونکه بدون اجازه کسی وارد خانه دیگری شدن تهمت سرقت و دزدی بدنبال خواهد داشت.

وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ اٰتِجِعُوا فَاٰتِجِعُوا هُوَ اَزْكٰى لَكُمْ
هُوَ: مبتدا- اَزْكٰى: خبر

اگر به شما اجازه داده نشد و بگویند برگردید پس بازگردید و اصرار به رفتن داخل خانه غیر نکنید آن بازگشتن برای شما پاک تر و پسندیده تر است.

وَاللّٰهُ يَمَّا تَعْمَلُوْنَ عَلَيْهِ

لفظ اللّٰهُ: مبتدا- عَلَيْهِ: خبر

و خداوند به کارهایی که انجام می دهید بسیار آگاه و داناست پس آنچه که شما را بدان سفارش فرموده و دستور داده و امر به معروف و نهی از منکر کرده انجام دهید و با فرمان او مخالفت نکنید چون خبر و صلاح شما در آن است.

لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ اَنْ تَدْخُلُوْا بُيُوْتًا غَيْرَ مَسْكُوْنَةٍ فِيْهَا مَتَعٌ لَّكُمْ وَاللّٰهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُوْنَ وَمَا تَكْتُمُوْنَ ﴿٢٩﴾

برای شما گناه نیست که به خانه های نامسکون که کالایی در آن دارید، در آئید و خدا آنچه را آشکار کنید و آنچه را پنهان کنید می داند. (۲۹)

لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ اَنْ تَدْخُلُوْا بُيُوْتًا غَيْرَ مَسْكُوْنَةٍ فِيْهَا مَتَعٌ لَّكُمْ
عَلَيْكُمْ: جار و مجرور خبر لیس مقدم- جُنَاحٌ: اسم لیس مؤخر

بر شما گناهی نیست اگر به خانه هایی که مسکونی نیست بدون اجازه در آئید بلکه به آن خانه همچون کاروان سرائی می آیند و می روند در داخل شدن بدان خانه غیر مسکونی برای شما منفعتی است که شما را از سرما و گرما پناه می دهد.

وَاللّٰهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُوْنَ وَمَا تَكْتُمُوْنَ

لفظ اللّٰهُ: مبتدا- يَعْلَمُ: فعل مضارع- فاعل (هو)، جمله خبر- مَا: مفعول به

و خداوند آنچه را که پنهان می دارید و آشکار می کنید می داند یعنی آنچه را که از اجازه خواستن اعلام می کنید و آنچه را که در دلها به هدف فساد پنهان می دارید می داند.

قُلْ لِلْمُؤْمِنِيْنَ يَغْضُوْا مِنْ اَبْصَرِيْهِمْ وَيَحْفَظُوْا فُرُوْجَهُمْ ذٰلِكَ اَزْكٰى لَهُمْ اِنَّ اللّٰهَ خَبِيْرٌۢ بِمَا يَصْنَعُوْنَ ﴿٣٠﴾

به مردان مؤمن بگو دیدگان خویش بازگیرند و شرمگاه های خویش نگهدارند، این برای ایشان پاکیزه تر است که خدا از کارهایی که می کنند آگاه است. (۳۰)

قُلْ لِلْمُؤْمِنِيْنَ يَغْضُوْا مِنْ اَبْصَرِيْهِمْ وَيَحْفَظُوْا فُرُوْجَهُمْ

ای محمد ﷺ! به مردان مؤمن بگو که چشمهای خود را از دیدن نامحرم باز گیرند زیرا که این نگاه سبب فتنه می شود و فرجهای خود را از حرام نگه دارید و عورت خود را ببوشانید.

این همه آفت که به تن می رسد از نظر تو به شکن می رسد
دیده فروپوش چو در در صدف تا نشوی تیر بلا را هدف
شیخ سعدی گفت:

بزرگی دیدم اندر کوه ساری قناعت کرده از دنیا یغاری
چرا، گفتم: بشهر اندر نیائی که باری، بندی از دل برگشایی
گفتم آن جا پیرویان نغزند چو گل بسیار شد، پیلان بلغزند
مولانا گفت:

لوله ها بر بند و پردازش زخم گفت غصو عن هوی ابصار هم

ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ

ذَلِكَ: مبتدا - أَزْكَى: خبر

آن پوشاندن چشم ها و محافظت شرمگاه برای ایشان پاکیزه تر است و ایشان را در دنیا و آخرت سود دهد غیر از شرمگاه، دیگر اعضای بدن هم زنا می کنند.
در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابن عباس رضی الله عنهما از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «خداوند برای هر انسانی نصیحت را از زنا مقرر کرده است. و به این چیز حتماً خواهد رسید، زنا چشم دیدن، و زنا زبانی نطق است، و نفس آرزو کرده و اشتها می نماید، و شرمگاه است که آن را عملی کرده و یا از آن خودداری می نماید».

إِنَّ اللَّهَ خَيْرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ

لفظ الله: اسم ان - خَيْرٌ: خبر ان.

بیگمان خداوند به آنچه از نگاه چشمها و یا بی حجابی انجام می دهید آگاه و بیناست و در روز رستاخیز سزای اعمالشان را می دهد. پس این هشدار است برای کسانی که به سویی می نگرد و یا قصد و نیت بد در سر می پروراند.

وَقُلْ لِّلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلَا يَخْرُجْنَ عَلَى جُنُوبِهِنَّ وَلَا يُدْبِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ
أَبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ
بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوْ

الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِعِلْمٍ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا إِنَّهُ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٣١﴾

و به زنان مؤمنه بگو: دیدگان خویش باز گیرند و فروج (شرمگاه) خویش حفظ کنند و زینت خویش نمایان نکنند، جز آنچه آشکار هست، سرپوشه‌هایشان را به گریبانها کنند و زینت خویش نمایان نکنند مگر برای شوهرانشان، یا پدرانشان، یا پدرانشان، یا پسرانشان، یا پسران شوهرانشان، یا برادرانشان یا برادرزادگان، یا خواهر زادگان، یا زنانشان، یا در آنچه مالک آن شده‌اند، یا مردان بی‌تمنا به زنان که پیرو شمايند یا کودکانی که بر عورت‌های زنان خبر ندارند، و پای نکوبند که آنچه از زینتشان نهان شده معلوم شود، ای گروه مؤمنان همگی توبه بخدا برید شاید رستگار شوید. (۳۱)

وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَقْضُضْنَ مِنْ أَبْصَرِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ

وَلَا يُبْدِينَ : آشکار نکنند - بِخُمُرِهِنَّ : جمع خمار، چارقد، روسری - جُيُوبِهِنَّ : جمع جیب، گریبان در این قسمت از آیه کریمه صنعت تناسب (مراعات النظیر) وجود دارد. می‌گوید:

ای محمد ﷺ! به زنان بگوئید که چشمها را از نامحرم و ناپسند فرو گیرند، و فرجها از حرام نگه دارند (عورت‌های حساس) و عورت خویش را بپوشانند چنانکه چشم کسی بدان نیفتد، و آرایش خویش و آنچه بر آن زیور و زینت است بر نامحرم آشکار نکنند.

و زینت گردن‌بند است در گردن و گوشواره در گوش و دستبند در دست و خلخال و خضاب بر پای این نوع زینت‌ها برای زنان روا نیست که بر نامحرم نمایان سازند. مگر آن مقدار از جمال خلقت، همچون چهره و پنجه‌ی دستها و آن چیزها از زینت آلات که ابن مسعود گفت، جامه است بر تن وی. ابن عباس گفت سرمه است در چشم، و انگشتری در انگشت و خضاب دست، سعید بن جبیر گفت: روی است و هر دو کف به هر حال پروردگار جهانیان اجازه داد که زنان این قدر از تن خویش آشکار نمایند از بهر آنکه عورت نیست و چارقد و روسری‌های خود را بر یقه‌ها و گریبانهایشان طوری بپوشانند تا گردن و سینه و اندامهایی که احتمالاً از لای لباسها و پیراهنها نمایان می‌شود بکلی بپوشانند روایت است که روزی حضرت رسول ﷺ و ام سلمه و عایشه‌ام المؤمنین با پیغمبر نشسته بودند. عبدالله بن ام مکتوم، موذن پیغمبر که کور بود ظاهر شد پیغمبر به زنان فرمود چادر بگیرند سپس عبدالله بن مکتوم رفت. عایشه و ام سلمه سؤال کردند و گفتند یا رسول الله! شما گفتید چادر بگیرید و حال آنکه عبدالله کور است و چیزی نمی‌بیند. حضرت رسول ﷺ فرمود اگر او کور است شما که کور نیستید. پس معلوم می‌شود زن نیز چشمان خود را از دید مردان نامحرم نگه دارد.

۱- عورت مرد با مرد: نگریستن مرد به سوی تمام بدن مرد دیگری- بجز ما بین ناف تا زانوی او، جایز است.

۲- عورت زن با زن: همانند عورت مرد با مرد است و در هنگام بیم فتنه، خوابیدن زنان با یکدیگر در پهلوی هم جایز نیست.

۳- عورت زن با مرد: اگر زن نسبت به مرد بیگانه بود، تمام بدن وی نسبت به او عورت است و نگاه کردن به سوی چیزی از بدن وی- جز روی و هر دو کف دستش- جایز نیست ولی ابوحنیفه نگاه کردن به سوی زن بیگانه را برای یک بار جایز شمرده، در صورتیکه بیم فتنه نبود. نگاه کردن به سوی زن بیگانه برای خواستگاری، در هنگام داد و ستد، در هنگام تحمل و بر عهده گرفتن شهادت و نیز برای پزشک امانتدار جایز است.

۴- عورت مرد با زن: اگر مرد نسبت به زن بیگانه بود، عورت مرد نسبت به وی از میان ناف تا زانوست.

وَلَا يَدْبُرُ زَيْنَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءَ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءَ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانَهُنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنَاتِ أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَنُهُنَّ أَوْ التَّبَعِينَ غَيْرَ أُولِي الْأَرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوْ الطِّفْلِ الذَّكَرِ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ

لِبُعُولَتِهِنَّ: شوهران- مَا مَلَكَتْ أَيْمَنُهُنَّ: کنیزکان و بردگان زن- الْأَرْبَةُ: حاجت، رغبت
غَيْرَ أُولِي الْأَرْبَةِ: افرادی که قدرت زناشویی ندارند و میل جنسی در آنان مرده است.
در این بخش از آیه کریمه نیز صنعت تناسب (مراعات النظیر) وجود دارد.

می‌گوید: و زینت اندام یا ابزار زینت آلات خود را به نامحرم نمایان نکنید مگر برای شوهرانشان، پدرانشان، پدران شوهرانشان، پسرانشان، پسران شوهرانشان، برادرانشان، پسران برادرانشان، خواهرانشان، یا زنان هم کیش خودشان، کنیزانشان (مراد کنیزان زن) پی روندگان که نیاز جنسی در آنان مرده است. پیران سالخورده، ابلهان، یعنی کسانی که مطلقاً از معاشرت بی‌خبرند و کوچکترین میل جنسی در آنان دیده نمی‌شود، و کودکانی که هنوز بر عورت زنان آگاهی پیدا نکرده‌اند و از تمایلات جنسی بی‌خبرند و از عورت زنان آگاهی ندارند، منتها باید دانست که زن زینتی را که پیش شوهر ظاهر می‌کند؟ پیش محارم دیگر قطعاً نمی‌تواند ظاهر کند. چون نمایاندن زینت درجات و جایگاه‌هایی دارد.

وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِعُلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ

لَا يَضْرِبْنَ: فعل مضارع مجزوم- (ن)فاعل

در این بخش از آیه کریمه صنعت تناسب (مراعات النظیر) وجود دارد. می‌گوید:

و پاهای خود را به هنگام راه رفتن به زمین نزنند و نکوبند تا زینتی یا خلخالی که در پاهایشان پنهان دارند جلب توجه دیگران نکند.

وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهُ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

وَتُوبُوا: فعل امر - (و) فاعل - جَمِيعًا: حال

ای مؤمنان همه‌ی شما به سوی خدای تعالی باز گردید و از گناهان توبه کنید شاید که شما به کرامت توبه رستگار شوید. شیخ اجل سعدی گفت:

مگر خفته بودی! که بر باد رفت	بیا ای که عمرت به هفتاد رفت
به تدبیر رفتن نپرداختی	همه برگ بودن همی ساختی
منازل به اعمال نیکو دهند	قیامت که بازار مینو نهند،
و گر مفلسی، شرمساری بری	بضاعت به چندانکه آری، بری
غنیمت شمر پنجروی که هست	چو پنجاه سالت برون شد زدست
لب از ذکر، چون مرده بر هم مخفت	که ای زنده، چون هست امکان گفت،
تو باری دمی چند فرصت شمار	چو ما را به غفلت بشد روزگار،

وَأَنكِحُوا الْأَيْمَىٰ مِنكُمُ وَالصَّالِحِينَ مِن عِبَادِكُمُ وَإِمَائِكُمُ إِن يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٣٢﴾

ایم هایتان را (عزبانان) یعنی مردان بی زن و زنان بی شوهر، و غلامان و کنیزان شایسته‌تان را همسر دهید اگر تنگدست باشند، خدا از کرم خود توانگرشان کند که خدا وسعت بخش و داناست. (۳۲)

وَأَنكِحُوا الْأَيْمَىٰ مِنكُمُ وَالصَّالِحِينَ مِن عِبَادِكُمُ وَإِمَائِكُمُ

الْأَيْمَى: جمع ایم: مردان و زنان بیوه - وَإِمَائِكُمُ: جمع امه، کنیزان

در این قسمت از آیه صنعت تناسب (مراعات النظیر) وجود دارد.

می‌گوید: بیوه زنان و بی‌شوهران را به مردانی که زن ندارند به نکاح در آورید و دیگر غلامان و کنیزان نیکان و شایستگان را با تعیین مهریه و تهیه نفقه به نکاح در آورید.

إِن يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ

(و) اسم کان - فُقَرَاءَ: خبر کان

بین فُقَرَاءَ و یغنی صنعت طباق (متضاد)^۱ وجود دارد.

اگر درویش و فقیر باشد، به فقر و تنگدستی ایشان توجه نکنید و نگران چرخش و گذران زندگی آنان نباشید. خداوند از فضل خود بضاعتی و روزی و نعمت فراخی به آنان عطا خواهد کرد. چون ازدواجشان برای حفظ پاکدامنی و دوری از گناه برتری دارد و مفید و ضروری است.

وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ

لفظ الله: مبتدا - واسِع: خبر - عَلِيم: خبر ثان

و خداوند دارای نعمت فراخ است و از نیاز همگان آگاه است و روزی ده رهنمای است. سنایی گفت:

ای درون پرور برون آرای	وی خرد بخش بی خرد بخشای
خالق و رازق زمین و زمان	حافظ و ناصر مکین و مکان
همه از صنع تو مکان و مکین	همه از امر تو زمان و زمین
صانع و مکرم و توانا اوست	واحد و کامران نه چون ما اوست
حی و قیوم و عالم و قادر	رازق خلق و قاهر و غافر

وَلَيْسَتَعْفِیَ الَّذِينَ لَا يَحْدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَالَّذِينَ يَبْتِغُونَ الْكِتَابَ بِمَا
مَلَكَتْ أَيْمَنُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَءَاتُوهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي ءَاتَاكُمْ وَلَا
تُكْرِهُوا فَتِيَّتَكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْتُمْ تَحَصُّنًا لِبْتِغَاؤِ الْحَيَوَاتِ الدُّنْيَا وَمَنْ يُكْرِهْنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ
بَعْدِ إِكْرِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٣٢﴾

و کسانی که وسیله‌ی جفت گرفتن نیابند، به عفت سر کنند تا خدا از کرم خویش توانگرشان کند و کسانی از مملو کانتان که خواستار آزادی و پرداخت قیمت از حاصل کسب خویش‌اند، اگر خیری در آنها سراغ دارید، بپذیرید، و از مال خدا که عطایان کرده بآنها دهید کنیزانتان را اگر خواهند عقیف باشند، بطلب مال دنیا، به زناکاری و ادار مکیند و چون وادار شدند خدا (نسبت به ایشان) آمرزگار و رحیم است. (۳۳)

وَلَيْسَتَعْفِیَ الَّذِينَ لَا يَحْدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ

ل: امر - لَيْسَتَعْفِیَ: فعل مضارع - الَّذِينَ: فاعل

آنانکه اسباب نکاح را نمی‌یابند و قادر به پرداخت مهریه و نفقه نمی‌باشند باید از حرام باز ایستند و عفت و پاکدامنی خود را حفظ کنند تا زمانی که خداوند از فضل و رحمت خود ایشان را توانگر گرداند و اسباب و وسیله ازدواج را فراهم کند.

وَالَّذِينَ يَبْنُونَ الْكُتُبَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَنُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا^{۲۷}
 عَلِمْتُمْ: فعل ماضی - تم: فاعل - خیراً: مفعول به

سبب نزول این آیت آن بود که صبیح غلام حویطب بن عبدالعزی از سید خویش کتابت خواست سید نپذیرفت و آنچه که از او خواسته بود اجابت نکرد تا رب العزه این آیت فرستاد. می گوید: بردگانی که از شما برای آزادی خود تقاضای مکاتبه می کنند با آنها قرار داد ببندید اگر خیر و صلاحیت و شایستگی بر پا ایستادن در زندگی و آزادی و توان پرداخت اقساط باز خرید را در آنها ببینید پس موافقت کنید و در آزاد سازی ایشان کمک کنید.

وَأَتَوْهُمْ مِّن مَّالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ^{۲۸}

و به بندگان مکاتب^۱ بعضی از مال خدای تعالی آنچه بشما داده چیزی کم کنید حویطب برای صبیح به صد دینار مکاتب ساخته بود بعد از شنیدن این آیت بیست دینار بدو بخشید. می گویند سیاق عبارت آن است که چیزی از مکاتب باید بخشید. امام احمد (رح) ربع مال مقرر می کند و شافعی (رح) بقولی تفویض برای ارباب می فرماید ابوحنیفه (رح) و مالک (رح) واجب نمی دانند و می فرمایند که خطاب و آتوهم راجع به عامه مسلمانان است که مکاتب را کمک کنند و زکات بدو دهند تا مال کتابت ادا کند و گردن خود را از طوق رقیّت و بندگی مخلوق بیرون آرد بدین سبب این چیز را فک رقبه (بندگی) می گویند.

وَلَا تُكْرِهُوا فَتِيَّتَكُمْ عَلَى الْإِغَاءِ إِنْ أَرَدْتُمْ تَحَصُّنًا لِّلْبَنُو عَرْضَ الْحَيَوةِ الدُّنْيَا^{۲۹}

وَلَا تُكْرِهُوا: مضارع مجزوم - (و) فاعل - فَتِيَّتَكُمْ: مفعول به

پس کنیزان خود را با جلوگیری از ازدواج ایشان بر زنا و پلیدکاری و ادار مکنید اگر آنان با ازدواج خود با مردان دلخواه بخواهند تشکیل خانواده شرافتمند بدهند و بمانند آزادگان مستقل زندگی کنند.

وَمَنْ يُكْرِهْهُنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرِهِنَّ غَفُورٌ رَّحِيمٌ^{۳۰}

مَنْ: مبتدای جازم - يُكْرِهْهُنَّ: فعل مضارع - هن: مفعول به - (هو) فاعل

و هر که کنیزکان را بر زنا مجبور کند و آزادی و استقلال طلبی آنان را سلب کند سپس از اکراه و اجبار خود پشیمان شود و وسیله ازدواج ایشان را فراهم آورد هر آینه خداوند آمرزگار و مهربان است، گناهان او را می بخشد و او را مورد رحمت خود قرار می دهد.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُّبِينَاتٍ وَمَثَلًا مِّنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلِكُمْ وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ^(۳۱)

ما آیه های روشن با مثلی از آنکسان که پیش از شما بوده اند یا پندی برای پرهیزکاران بر تو نازل کرده ایم. (۳۴)

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُّبِينَاتٍ وَمَثَلًا مِّنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلِكُمْ وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ

^۱ - برده ای که با ارباب خود پیمان بست که کار کند و به تدریج خود را آزاد نماید. فرهنگ منجدالطلاب.

بتحقیق ما آیه‌های روشن، یعنی حلال و حرام که در وقوع تهمت همانند قصه مریم و در اتهام به مانند برادران یوسف همانند است فرو فرستادیم تا پند و اندرز برای پرهیزکاران باشد.

اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكُوفٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَلَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۳۵﴾

خدا نور آسمانها و زمین است، مثال نور وی، چون محفظه‌ایست که در آن چراغی است، و چراغ در شیشه است و شیشه گوی ستاره درخشانست، که از درخت پر برکت زیتون که نه خاورست و نه باختری، افروخته شود، که نزدیک است روغن آن روشن شود و گرچه آتش بدان نرسد که نوری بالای نوری است، خدا هر که را خواهد بنور خویش هدایت کند و این مثل‌ها را خدا برای مردم می‌زند که خدا به همه چیز داناست. (۳۵)

اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ

لفظ **اللَّهُ** : مبتدا - **نُورٌ** : خبر - **السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ** : مضاف الیه
بین نور، سماوات و ارض صنعت مراعات النظیر است.

خدای تعالی نور آسمانها و زمین‌هاست تدبیر کارها با حکمت بالغه اوست و راهنمای بندگان در آسمان و زمین است. مؤمنان با نور او راه درست را بر می‌گزینند و با راهنمایی او بر جاده‌ی سنت می‌روند و حق را می‌پذیرند و از حیرت ضلالت و گمراهی باز می‌مانند.

مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكُوفٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ

کَمِشْكُوفٍ : چراغدان - **مِصْبَاحٌ** : چراغ

در این بخش از آیه صنعت تشبیه^۱ وجود دارد.

مثل نور خدا در دل مؤمن، یعنی ایمان که در دل وی است و قرآن که در سینه‌ی اوست، مانند چلچراغی است که در آن چراغی باشد که در حبای قرار گیرد و با فتیله روشن شود.

الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ

الْمِصْبَاحُ : مبتدا - **فِي زُجَاجَةٍ** : جار و مجرور خبر

حبای شفاف و درخشنده همچون یک ستاره فروزان که نور و روشنائی آن بیشتر و پر نورتر است.

الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ

الزُّجَاجَةُ: مبتدا - ها: اسم کان - کَوَّكَبٌ: خبر کان، جمله خبر الزُّجَاجَةُ
باز صنعت تشبیه دارد.

آن شیشه گویا مانند ستاره‌ی درخشانی است که شعله ور می‌شود و این چراغ با روغن افروخته شود که
از درخت پر برکت زیتونی بدست آید که نه شرقی و نه غربی است بلکه تک درختی است که در
زمین وسیعی قرار گرفته و نور آفتاب از هر طرف بر آن می‌تابد. مولانا گفت:
نورهای برق بیریده پی است آن چو لا شرقی و لا غربی کی است

يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ

زَيْتُهَا: اسم کاد - يُضِيءُ: فعل مضارع - (هو) فاعل، جمله خبر کاد

نزدیک است که روغن آن درخت خود به خود روشنایی دهد، اگر چه به وی آتشی نرسیده باشد. یعنی
روشنایی و درخشندگی آن آنچنان است که بدون آتش روشنایی بخشد.

نُورٌ عَلَى نُورٍ

مبتدا محذوف - نُورٌ: خبر - عَلَى نُورٍ: جار و مجرور

روشنایی بر بالای روشنایی یعنی نور چلچراغ و نور حباب و نور روغن زیتون همه جا را منور
گردانیده‌اند.
مولانا گفت:

نور حس را نور حق‌ترین بود معنی نور علی نور این بود

يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ

يَهْدِي: فعل مضارع - لَفْظُ اللَّهِ: فاعل - مَن: مفعول به

خدای تعالی با نور معرفت خود راه می‌نماید هر که را که بخواهد و بوسیله آن نور معرفت هدایت
می‌کند.

وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَلَ لِلنَّاسِ

وَيَضْرِبُ: فعل مضارع - لَفْظُ اللَّهِ: فاعل - الْأَمْثَلُ: مفعول به

و خدای تعالی برای مردم مثالها می‌زند تا زود دریابند و مضمون سخن آشکار و روشن گردد.

وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

لَفْظُ اللَّهِ: مبتدا - عَلِيمٌ: خبر

و خداوند به همه چیز از دقایق معقولات و محسوسات و حقایق آشکار و پنهان، دانا و آگاه است. علما
در تفسیر این تمثیل سخنان بسیاری گفته‌اند. علامه العلماء امام فخر الدین رازی در اسرار التنزیل

فرموده که مراد نور ایمان است که خدای عزوجل سینه مومن را به مشکاه و دل او را در سینه به قندیل شیشه در چلچراغ و ایمان را بچراغی افروخته در قندیل و قندیل را به ستاره درخشانده و کلمه اخلاص را به درخت مبارک که از نور آفتاب بهره دارد که نمودار نور علی نور به ظهور می‌رسد تشبیه کرده است.

فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا أَسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْأُقْدُوسِ وَالْأَصَالِ ﴿٣٦﴾

در خانه‌هایی که خدا اجازه داده بزرگ دارند و نام وی در آنها یاد شود و بامداد و شامگاه تسبیح و تنزیه ذات پاک او گویند. (۳۶)

فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا أَسْمُهُ

در خانه‌هایی که خدا اجازه داده است بزرگ دارند و نام وی (الله اکبر) در آن یاد کرده شود.

بیوت: ابن بریده گفته است: چهار خانه یعنی چهار مسجد است که آن را پیغمبران بنا کردند.

۱- کعبه: که آن را ابراهیم و اسماعیل بنا کردند. و آن را قبله مسلمانان قرار دادند.

۲- مسجد بیت المقدس که آن را داود و سلیمان بنا کردند.

۳- مسجد مدینه که رسول الله ﷺ آن را بنا کرد.

۴- مسجد قبا که رسول الله ﷺ آن را بر تقوا بنا کرد.

اذن: در اینجا امر خدای تعالی و رضایت اوست- ان یرفع: بزرگ دارند.

و سخنان بیهوده در آن نگویند- یذکر فیها اسمہ، در آن تسبیح گویند.

می‌گوید: اگر در فکر یافتن این نور پر فروغ و درخشان هستید پس آن را در خانه‌هایی یعنی چهار مسجد فوق بجوئید که خداوند امر کرد و دستور داد که آن را بزرگ مرتبه دانند و در آن سخنان بیهوده نگویند و در آن نام خدای تعالی یعنی ذکر و تسبیح گفته شود و آیات قرآن در آن خوانده شود و خدای تعالی در آن به پاکی یاد کرده شود رفعت یابند. در این صورت آن نور معرفت را در قلبها خواهید یافت و احساس خواهید کرد.

در حدیث شریف آمده است: قلبها بر چهار قسم اند:

۱- قلبی که صاف و بی غل و غش است یعنی قلب مؤمن که می‌درخشد و چراغ آن نوری است که در دل مؤمن بوجود آمده است.

۲- قلبی که در غلاف قرار گرفته و زنگ زده است و آن قلب کافر و یا قلب منافق است که انکار حق می‌کنند و پیغمبران را تکذیب می‌کنند.

۳- قلبی که واژگون شده و در آن ایمان و نفاق هر دو وجود دارد (به قول مولانا: مصراع «نیم او افرشته‌ست و نیمش خر»)

۴- قلبی که منقلب شده است.

يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْأُقْدُوسِ وَالْأَصَالِ

يُسَيِّحُ: فعل مضارع یعنی سیبحه رجال، که به گونه تقدیر بکار رفته است.
در آن خانه‌ها (مسجدها) بامداد و شامگاه تسبیح گفته می‌شود یا از برای تقرب الی الله نماز گزارده می‌شود.

رَجَالٌ لَا ثَلَمِهِمْ يَخِرَّةٌ وَلَا يُبِيعُ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ ﴿٣٧﴾

پاک مردانی‌اند که تجارت و معامله‌ی آنان را از یاد خدا و نماز خواندن و زکات دادن غافلشان نکند، و از روزی که در اثنای آن دلها و دیدگان دگرگون شود، بیم دارند. (۳۷)

رَجَالٌ لَا ثَلَمِهِمْ يَخِرَّةٌ وَلَا يُبِيعُ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ
رَجَالٌ: فاعل يُسَيِّحُ

در این بیست صنعت تناسب (مراعات النظیر) وجود دارد. می‌گوید:
مردانی که بارزگانی و تجارت و معامله که در آن سود باشد آنان را از ذکر خدا و تسبیح و از اقامه نماز و از دادن زکات باز ندارد و غافل نگرداند.

يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ

تَتَقَلَّبُ: گفته‌اند در دوزخ، در عذاب از حال به حال می‌گردانند، یا از بیم رستاخیز و هول در قیامت دلها به چنبر گردن رسد. نه از تن بیرون آید و نه در آن جای و آرام گیرد.

وَالْأَبْصَارُ: آنست که چشمها می‌گردانند تا ایشان را کجا رانند، سوی بهشت یا دوزخ.
در این بخش از آیه هم صنعت تناسب^۱ وجود دارد و هم جناس^۲

این مردمان خداجوی و نوریاب با وجود چنین توجه از آن روزی می‌ترسند که در آن روز دلهای ایشان از هول قیامت یا هول عذاب از حالی به حال دیگر بگردد و آرامش به اضطراب تبدیل گردد و چشمها به هر سوی بگردد که نامه اعمال ایشان از کدام طرف داده خواهد شد، سمت راست یا چپ به سوی بهشت هدایت می‌شوند یا به دوزخ رانده می‌شوند.

لِيَجْزِيَهمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٣٨﴾
تا خدا بهتر از آنچه کرده‌اند پاداششان دهد و از کرم خویش افزونشان کند و خدا هر که را خواهد بی‌حساب روزی دهد. (۳۸)

لِيَجْزِيَهمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ
لِيَجْزِيَهمُ: مضارع منصوب - هم: مفعول به - لفظ الله: فاعل

۱- در بین کلمات بخافون - یوماً - تتقلب - قلوب - ابصار، تناسب است.
۲- در بین کلمات تتقلب و قلوب جناس اشتقاق وجود دارد.

آن مردان خدا جوی از آن روزی می ترسند که مبادا خداوند ایشان را به سبب آن ترسی که در دل دارند کیفر دهد، اما خدای تعالی ایشان را به نیکوترین وجه، جزا و پاداش می دهد و به نیکوترین وجه یعنی بهشت موعود نصیب آنان می گرداند و در پاداش ایشان به جهت کرم و بخشش خویش زیاده می گرداند که تصور چنین پاداش بزرگی را هرگز به خاطر نمی آوردند.

وَاللّٰهُ يَرْزُقُ مَنْ يَّشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ

لفظ الله: مبتدا- يَرْزُقُ: فعل مضارع- فاعل (هو)، جمله خبر

خدای تعالی در دنیا هر که را که بخواهد بدون حساب و کتاب روزی می دهد و در آخرت او را به بهشت موعود می رساند.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَلُهُمْ كَسَرَابٍ يَّقِيعَةٍ يَّحْسَبُهُ الظَّمْثَانُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فُوفَهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿٣٩﴾

کسانی که کافرند اعمالشان چون سرابی در بیابانی است که تشنه آن را آب پندارد و چون بدان رسد چیزی نیابد و خدا را ناظر اعمال خویش بیند که حساب او را تمام دهد و خدا تند حساب است. (۳۹)

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَلُهُمْ كَسَرَابٍ يَّقِيعَةٍ يَّحْسَبُهُ الظَّمْثَانُ مَاءً

يَّحْسَبُهُ: فعل مضارع- ه: مفعول به- الظَّمْثَانُ: به معنی تشنه، فاعل

این آیت در شأن شبیه بن ربیع فرو آمد و او مردی بود که در جاهلیت بسان راهیان ترهب می کرد و در صومعه تنها می نشست، و لباس پشمینه می پوشید در کفر راه دین طلب می کرد، پس چون اسلام به پیغامبر آمد وی کافر شد. رب العالمین او را مثل زد به تشنه ای که سراب بیند به محل سراب به امید آب بشتابد چون آن جا رسد آب نیابد نومید و پرحسرت باز گردد. اعمال کافر همچنین است، می پندارد که از آن نفعی و فایده ای در قیامت خواهد دید. چون به آن رسد بی نفع و بی حاصل و بی امید ماند.

آنانکه ایمان نیاوردند و کفر ورزیدند و به باطل گرویدند اعمالشان در نظرشان نیکو جلوه کند. کارهایی چون صله رحم و آزاد ساختن بردگان و دادن طعام به فقرا و امثال آن این اعمال به همراه کفر، مانند سرابی است که در بیابان بی آب و علف شخص تشنه ای آن سراب را آب بیند. در این بخش از آیه صنعت تمثیل وجود دارد.

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فُوفَهُ حِسَابَهُ

فُوفَهُ: فعل ماضی- ه: مفعول به- (هو) فاعل- حِسَابَهُ: مفعول به ثانی

تا زمانی که به جایگاهی که در آن خیال وجود آب کرده برسد و در آن جای آنچه که ظن برده و خیال می کرده که آب است چیزی نمی یابد مگر خدای تعالی را و خداوند عزوجل سزای اعمال او را به عدل می دهد.

وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ

لفظ الله: مبتدا- سریع: خبر

خداوند در دادن پاداش و کیفر زود حساب است و در پاداش و کیفر به کسی ذره‌ای ستم کرده نمی‌شود. کاشفی گفت: زود حساب است. یعنی؛ حساب یکی او را از حساب دیگری باز ندارد. تمثیل کرد اعمال کافر را به سراب و او را تشنه‌ی جگر سوخته بیند همچنانکه تشنه از سراب نا امید شده باشد شدتش زیاد می‌شود کافران نیز از امید به پاداش اعمال خود چون نیابند حسرتش افزون می‌گردد.

أَوْ كَظَلُمْتُ فِي بَحْرِ لُجِّي يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ، مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ، سَحَابٌ ظَلُمْتُ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَكْدُهُ، لَمْ يَكْدِرْنَهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُّورٍ ﴿٤٠﴾

یا چو ظلمتهاست بدریائی ژرف که موجی آن را گرفته و بالای آن موج دیگر است و بالاتر از آن ابری است ظلمتها بر سر همدیگر و چون دست خویش بر آرد نزدیک باشد که آن را نبینند و هر که خدا نوری به وی نداده او را نوری نیست. (۴۰)

أَوْ كَظَلُمْتُ فِي بَحْرِ لُجِّي يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ، مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ، سَحَابٌ

خبر مقدم محذوف- سحاب: مبتدا مؤخر

در این آیه صنعت مبالغه بکار رفته است. می‌گوید:

یا اعمال آن کافران بمانند تاریکی‌های متراکم است که در دریای عمیق دمدم آن دریا را موجهای بزرگ می‌پوشد. موجی از بالای موجی دیگر و بر فراز امواج ترسناک دریا، ابرهای تیره خیمه زده باشند.

ظَلُمْتُ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ

مبتدا مقدم محذوف- ظَلُمْتُ: خبر مؤخر- بعض: مبتدا- فوق: مفعول فیه- بعض: مضاف الیه-

فَوْقَ بَعْضٍ: خبر بعض

این تاریکیهاست بعضی بالای بعضی دیگر متراکم شده. یعنی ظلمت دریا و ظلمت موج اول و ظلمت موج دوم و ظلمت ابر روی هم انباشته شده، پس کسی که گرفتار چنین محیطی شود رهایی وی از آن محیط، ناممکن است. حال کافران و منافقان نیز چنین است که همواره دلهایشان دستخوش امواج حیرت بوده و ابرهای شک و تردید بر دلهایشان خیمه زده و سرانجام به خاطر زیستن در تاریکی‌های شرک و نفاق، راهی گور تاریک صحرای محشر تاریک و دوزخ تاریک می‌گردند.

إِذَا أَخْرَجَ يَكْدُهُ، لَمْ يَكْدِرْنَهَا

(هو) اسم کاد (یکد)- يَرْنَهَا: مضارع- ها: مفعول به- (هو) فاعل، جمله خبر کاد

آن حالت آن چنان تاریک و وحشت زاست که اگر کسی دست خود را بیرون آورد ممکن نیست آن را ببیند!

وَمَنْ لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ

لَهُ: جار و مجرور خبر مقدم - مِنْ: حرف جز زائد - نُورٌ: مبتدا مؤخر
نور حقیقی در زندگی انسانها فقط نور ایمان است و بدون آن نور فضای زندگی تاریک است و نور
ایمان از جانب خدا بر دل مؤمن اعطاء می‌گردد. و کسی را که خداوند نوری برای او قرار نداده نوری
برای او نیست.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْخِجُ لَهُ مِنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَفَاتٍ كُلِّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ
وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ ﴿٤١﴾

مگر ندانی هر چه در آسمانها و زمین هست با مرغان گشوده بال، تسبیح خدا می‌کنند؟ همه دعا و
تسبیح خویش دانند و خدا داند که چه می‌کنند. (۴۱)

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْخِجُ لَهُ مِنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَفَاتٍ

لفظ الله: اسم آن - يَسْخِجُ: مضارع - مَنْ: فاعل، جمله خبر آن

خدای تعالی: خطاب به پیغمبر می‌گوید: آیا ندیدی و نمی‌بینی تمام چیزهایی که در آسمانها و زمین
است از فرشتگان و جن و انس همه خدا را به پاکی یاد می‌کنند و تسبیح می‌گویند؟ و همچنین پرندگان
آن هنگام که در آسمانها بال می‌گسترانند به تسبیح خدا مشغول می‌شوند چون پرندگان نیز فطرت
خداشناسی دارند.

شیخ سعدی گفت:

حکایت: یاد دارم که شبی در کاروانی همه شب رفته بودم و سحر در کنار بیشه‌ای خفته شوریده‌ای که
در آن سفر همراه ما بود نعره‌ای بر آورد و راه بیابان گرفت و یک نفس آرام نیافت. چون روز شد،
گفتمش: آن چه حالت بود؟ گفت: بلبلان را دیدم که به نالش در آمده بودند از درخت و کبکان از کوه
و غوکان در آب و بهایم از بیشه: اندیشه کردم که مروت نباشد همه در تسبیح و من بغفلت خفته.

دوش مرغی به صبح می‌نالد	عقل و صبرم بیرد و طاقت و هوش
یکی از دوستان مخلص را	مگر آواز من رسید بگوش
گفت: باور نداشتیم که تو را	بانگ مرغی چنین کند مدهوش
گفتم: این شرط آدمیت نیست	که مرغ تسبیح گوی و من خاموش

كُلِّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ

كُلِّ: مبتدا - قَدْ: حرف تحقیق - عَلِمَ: فعل ماضی، فاعل (هو)، جمله خبر

هر یک از اهل آسمان و زمین، جمیع جنبنندگان بتحقیق دعای خود را دانسته و به خدای یکتا تسبیح
می‌گویند و خدا را به پاکی یاد می‌کنند.

وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ

لفظ **اللَّهُ**: مبتدا - **عَلِيمٌ**: خبر

و خدای تعالی به آنچه می‌کند از طاعت و عبادت داناست و به مقتضای آن طاعت و عبادت پاداش خواهد داد.



وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ۖ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ

فرمانروائی آسمانها و زمین خاص اوست و بازگشت بسوی خداست. (۴۲)

وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ۖ

لِلَّهِ: جار و مجرور، خبر مقدم - **مُلْكُ**: مبتدا موخر

در این بخش از آیه کریمه صنعت تناسب بکار رفته است. می‌گوید:
پادشاه آسمانها و زمین و همه‌ی جهان هستی از آن خداوند است.

ای همه هستی ز تو پیدا شده	خاک ضعیف از تو توانا شده
زیر نشین علمت کاینات	ما به تو قایم چو تو قایم به ذات
ما همه فانی و بقا بس تو را	ملک تعالی و تقدس تو را
جز تو فلک را خم دوران که داد	دیگ جسد را نمک جان که داد
روشنی عقل به جان داده‌ای	چاشنی دل به زبان داده‌ای
منزل شب را تو دراز آوری	روز فرو رفته تو باز آوری
بنده نظامی که یگی گوی توست	در دو جهان خاک سرکوی توست

وَالِلَّهِ الْمَصِيرُ

إِلَى اللَّهِ: جار و مجرور، خبر مقدم - **الْمَصِيرُ**: مبتدا موخر

و بازگشت همه به سوی خداست. همگی در روز رستاخیز برای پس دادن حساب و کتاب به سوی او برگردانده می‌شوند.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَّامًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ فَيُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَصْرِفُهُ عَنْ مَنْ يَشَاءُ يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ يَذْهَبُ



يَا لَأَبْصَرُ

مگر ندانی که خدا ابری براند، سپس میان آن پیوستگی دهد، سپس آن را متراکم کند و آنگاه قطره‌های باران را بینی که از خلال آن برون شود و از آسمان، از کوهها که در آن هست، تگرگی نازل کند و آن را بهر که خواهد رساند و از هر که خواهد باز دارد و نزدیک باشد شعاع برق آن دیدگان را ببرد. (۴۳)

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَّامًا فَتَرَى الْوَدَفَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ

لفظ الله: اسم آن - يُزْجِي: مضارع - (هو) فاعل، جمله خبر آن

خداوند خطاب به محمد ﷺ می فرماید: ای محمد ﷺ! آیا نمی بینی و نمی دانی که خدای تو ابرها را آهسته می راند و آنکه پاره پاره بهم می سازد و طبق طبق در هم می بندد و گرد می آورد، سپس آنها را متراکم و انباشته می سازد آنکه می بینی که باران از لابلای آن بیرون می آید.

وَيُنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مِزَّابًا فِيهَا مِنْ بُرِّ فَضِيضٍ بِهِ مِنْ نِشَاءٍ وَيَصْرِفُهُ عَنْ مَنْ نِشَاءُ

بُرِّ: تگرگ

و خداوند از آسمان از ابرهای کوه مانند آن تگرگ هایی فرو می فرستد که هر کسی و هر چیزی که بخواهد بوسیله آن تگرگ زیان می رساند مثلاً در کشتزارها و باغ و زراعت آسیب می رساند و آن را از میوه و محصول باز می دارد و نیز گاهی انسانها و حیوانات را آسیب می رساند. و خداوند از هر کسی بخواهد این عذاب و این زیان را از او باز می دارد و بر طرف می کند.

يَكَادُ سَنَا بَرْقُهُ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَرِ

سَنَا: روشنایی

نزدیک است که روشنی برق آن ابرها به جهت روشنایی غلیظش که نشانه کمال قدرت خداوند است چشمهای انسان را ببرد و کور گرداند.

مولانا گفت:

آن سنا برقی که بر ارواح تافت تا که آدم معرفت زان راه یافت
سنایی غزنوی گفت:

که یا رب مر سنائی را سنائی ده تو در حکمت چنان کز وی به رشک افتد روان بوعلی سینا

يَقْلِبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لَأُولِي الْأَبْصَارِ ﴿٤٤﴾

خدا شب و روز را بهم بدل می کند که در این برای اهل بصیرت عبرتی هست. (۴۴)

يَقْلِبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ

يَقْلِبُ: فعل مضارع - لفظ الله: فاعل - اللَّيْلُ: مفعول به

بین دو کلمه لیل و نهار صنعت مطابقه (متضاد) وجود دارد.

خداوند شب و روز را از پی یکدیگر می آورد یا به نقصان یکی و زیادتى دیگری و احوال انسان را با حرارت و برودت یا به نور و ظلمت تغییر می دهد.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لَأُولِي الْأَبْصَارِ

فِي ذَلِكَ: جار و مجرور، خبر آن - ل: ابتدا - لَعِبَرَةً: اسم آن.

براستی در آن رفت و آمد شب و روز و نقصان و زیادتى یکی از پس دیگری و برعکس و پیدایش فصول چهارگانه هر آینه در آن عبرتهایی است برای کسانی که بنگرند و بیندیشند.

وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِّن مَّاءٍ فَمِنْهُمْ مَّن يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَّن يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَّن يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٤٥﴾

خدا همه جنبندگان را از آبی آفریده، بعضی از آنها بر شکم خویش راه می رود و بعضی از آنها بدو پا راه می رود و بعضی از آنها بر چهار پا راه می رود خدا هر چه خواهد خلق می کند که خدا به همه چیز تواناست. (۴۵)

وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِّن مَّاءٍ

لفظ الله: مبتدا - خلق: فعل ماضی، فاعل (هو)، جمله خبر

و خدای تعالی هر جنبنده ای که در روی زمین است بیافرید از آبی که مخصوص او یعنی از نطفه هر حیوان مخصوص به خود و این معنی از روی غلبه بوده است چون تمام جنبندگان ممکن است از نطفه خلق نشوند.

فَمِنْهُمْ مَّن يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ

مِنْهُمْ: جار و مجرور خبر مقدم - مَّن: مبتدا موخر

گروهی از آن جنبندگان بر شکم خود راه می روند مانند مار و خزندگان دیگر.

وَمِنْهُمْ مَّن يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ

و از این جنبندگان گروهی هستند که با دو پای خود راه می روند مانند انسان ها و پرندگان.

وَمِنْهُمْ مَّن يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ

و دسته ای هم هستند که با چهار پا راه می روند مانند حیوانات وحشی و حیوانات درنده و دیگر چهارپایان مانند اسب و الاغ و قاطر و شتر و گاو و گوسفند و غیره.

يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ

يَخْلُقُ: فعل مضارع - لفظ الله: فاعل - مَا: مفعول به

خداوند هر چه بخواهد می آفریند. چه این جنبندگان از سه گروه مذکوره باشند و یا آنهایی که از ساختار و شیوهی حیات شگفت تری برخوردار هستند. نظم:

اوست قادر بهر چه خواهد و خواست هر چه خواهد کند که حکم او راست

إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

لفظ **اللَّهُ**: اسم **ان** - **قَدِيرٌ**: خبر **ان**

بدرستی که خدای تعالی بر آفریدن همه چیزها قادر و تواناست و هر چه خواهد می آفریند.



لَقَدْ أَنْزَلْنَا ءَايَاتٍ مُّبِينَاتٍ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ
آیه های روشن کننده نازل کرده ایم و خدا هر که را خواهد به راه راست هدایت می کند. (۴۶)

لَقَدْ أَنْزَلْنَا ءَايَاتٍ مُّبِينَاتٍ

أَنْزَلْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - **ءَايَاتٍ**: مفعول به

بتحقیق از طرق وحی فرو فرستادیم آیات روشن و آشکار که در آن احکام الهی از حلال و حرام و سرگذشت پیشینیان است که همگی عبرت آمیز می باشد.

وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

لفظ **اللَّهُ**: مبتدا - **يَهْدِي**: مضارع - (هو) فاعل، جمله خبر

و خداوند هر که را که خواهد با توجه به تأمل و تعمیق در آن آیات به راه راست و درست که عبارت از رسیدن به نعمت های بهشتی است هدایت می کند و راه می نماید.

وَيَقُولُونَ ءَأَمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ تَوَلَّىٰ فِرْقٌ مِّنْهُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَٰئِكَ



بِالْمُؤْمِنِينَ
گویند: خدا و پیغمبر او را باور کرده ایم و اطاعت می کنیم، آنگاه، با وجود این، گروهی از ایشان روی بگردانند که آنها مومن نیستند. (۴۷)

وَيَقُولُونَ ءَأَمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ تَوَلَّىٰ فِرْقٌ مِّنْهُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ

و منافقان می گویند که ما بخدای تعالی و به فرستاده ی او گرویدیم و ایمان آوردیم و هر دو را اطاعت و فرمانبرداری کردیم پس گروهی از ایشان بر می گردند و از قبول حکم سرباز می زنند آن هم بعد از ایمان آوردن و اطاعت، از حکم الهی روی بر می گردانند.

وَمَا أُولَٰئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ

أُولَٰئِكَ: اسم ما - ب: حرف جر زائد - **بِالْمُؤْمِنِينَ**: خبر ما

آنان در حقیقت مؤمن نیستند. چون ایمان آنان سطحی است و ایمانشان را فقط به زبان اقرار می کنند.



وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فِرْقٌ مِّنْهُمْ مُّعْرِضُونَ
و چون به سوی خدا و پیغمبرش خوانده شوند که میانشان داوری کند، آن وقت گروهی از ایشان اعراض کنان اند. (۴۸)

وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فِرْقٌ مِّنْهُمْ مُّعْرِضُونَ

دُعُوا: فعل ماضی مجهول - (و) نایب فاعل

آن هنگام که به سوی خدای تعالی و رسولش فراخوانده شوند تا اینکه پیغمبر ﷺ به راستی در بینشان حکم کند نگاه گروهی از ایشان که بشر است نفاقشان آشکار می شود و از قضاوت او روی بر می گردانند.

وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ ﴿٤٩﴾

و اگر حق بطرف ایشان باشد اطاعت کنان سوی وی آیند. (۴۹)

وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ

هُم: جار و مجرور خبر کان - الْحَقُّ: اسم کان - مُذْعِنِينَ: اقرار کنندگان، اذعان کنندگان، حال و اگر حق داشته باشند یعنی رأی به نفع ایشان صادر گردد در حالت مطیعان و فرمانبرداران به سوی پیغمبر ﷺ می آیند و اگر معلوم شود که حکم بر علیه ایشان صادر شده باشد از اطاعت و انقیاد سرباز می زنند.

أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمْ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ ۚ بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٥٠﴾

مگر در دلهایشان مرضی هست، یا بشک افتاده اند یا بیم دارند که خدا و پیغمبرش به آنها جور کنند [نه] بلکه آنها خودشان ستمگرانند. (۵۰)

أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمْ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ

فِي قُلُوبِهِمْ: جار و مجرور خبر مقدم - مَرَضٌ: مبتدا مؤخر

آیا در دلهایشان مرض کفر و ظلم است یا اینکه در حق پیغمبر ﷺ و حقانیت قرآن در شک و تردید افتاده اند یا اینکه می ترسند که خدی تعالی و رسولش بر آنان ستم کند؛ بلکه ایشان گرفتار مرض کفر و شک و تردید بوده و داوری پیغمبر ﷺ را که با عدل و داد حکم کرده و برابر احکام الهی حکم صادر شده نمی پذیرند و از آن بیم دارند. در حالیکه بخوبی می دانند که خدای تعالی و رسولش ستمگر نبوده و نیستند

بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ

أُولَئِكَ: مبتدا - هُم: ضمیر فصل - الظَّالِمُونَ: خبر

بلکه ایشان بر نفسهای خود ستمگران اند به جهت امتناع از حکم و داوری رسول الله ﷺ برآستی حکم رسول خدا ﷺ همان حکم خدای عز و جل است.

إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٥١﴾

گفتار مؤمنان چون بسوی خدا و پیغمبر خوانده شوند تا میانشان حکم کند، فقط اینست که گویند: شنیدیم و اطاعت کردیم و آنها خودشان رستگارانند. (۵۱)

إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا
قَوْلَ: خبر کان - يَقُولُوا: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر کان

جز این نیست آن هنگام که مؤمنان به سوی خدای تعالی و رسولش فرا خوانده شوند تا در میان ایشان داورى و حکم کند، مى‌گویند، شنیدیم و اطاعت کردیم و از صمیم دل و از روی اخلاص مطیع و منقاد هستند و هر چه را که پیغمبر در میانشان حکم کند همان را بى چون و چرا مى‌پذیرند و هیچگونه اعتراضی ندارند و از حکم او روی بر نمی‌گردانند.

وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

أُولَئِكَ: مبتدا - هُمُ: ضمیر فصل - الْمُفْلِحُونَ: خبر

ایشان رستگاران واقعی هستند و جایگاهشان در بالاترین درجه بهشت خواهد بود.

وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللَّهَ وَيَتَّقْهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ ﴿٥٢﴾

و هر که مطیع خدا و پیغمبر او شود و از خدا بیم کند و از او بترسد آنها، خودشان، کامیاب شد گانند. (۵۲)

وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللَّهَ وَيَتَّقْهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ

مَنْ: مبتدای جازم - يُطِيعُ: مضارع - (هو) فاعل، جمله خبر

و از خدا و رسولش اطاعت کنند یعنی احکام الهی و فرائض منزلّه را بپذیرند و مطیع سنتهای پیغمبر ﷺ باشند و از گناهان خود بترسند و توبه کنند و دیگر دست به گناه نزنند چنین کسان به رضایت و محبت خدا و به نعمتهای بهشت دست یافتگان و به مقصود رسیدگان اند.

وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ لَيَخْرُجُنَّ قُلْ لَا تُقْسِمُوا طَاعَةٌ مَعْرُوفَةٌ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿٥٣﴾

بخدا قسم یاد کنند، قسم‌های مؤکد، که اگر فرمانشان دهی برون می‌شوند، بگو قسم مخورید، اطاعتی شایسته بهتر است، که خدا از اعمالی که می‌کنید آگاه است. (۵۳)

وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ لَيَخْرُجُنَّ

أَقْسَمُوا: فعل ماضی - (و) فاعل - جَهْدَ: مفعول مطلق

و منافقان برای فرمانبرداری اگر فرمان دهند ایشان را اینکه از دیار و سرزمین خود بیرون آیند و اموال خود را ترک کنند سوگند خورند سخت ترین سوگندان هر آینه خانه و کاشانه خود را ترک کنند و لحظه‌ای توقف نمایند و بیرون آیند.

قُلْ لَا تُقْسِمُوا

بگو سوگند یاد مکنید و قسم به دروغ مخورید.

طَاعَةٌ مَّعْرُوفَةٌ

طَاعَةٌ: مبتدا - مَّعْرُوفَةٌ: نعت - خبر محذوف

ای پیغمبر! به آنان بگو هر آنچه شما اطاعت و فرمانبرداری نمی‌کنید و هرگز به قولتان عمل نمی‌کنید.

إِنَّ اللَّهَ خَيْرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ

لفظ الله: اسم ان - خَيْرٌ: خبر ان.

بدرستی که خدای تعالی به نفاق و بدقولی و عدم وفای به عهد شما آگاه است.

قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِن تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا أَلْبَلَعُ أَلْمِيتِ ﴿٥٤﴾

بگو: خدا را اطاعت کنید و پیغمبر را اطاعت کنید، اگر پشت کنید، فقط تکلیف او بعهده اوست و تکلیف شما بعهده شماست، اگر اطاعت او کنید هدایت یابید و بر عهده پیغمبر جز بلاغ و رساندن آشکار نیست. (۵۴)

قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ

بگو ای محمد ﷺ! خدای تعالی را با خلوص نیت فرمان برید و رسول خدا ﷺ را با صفای دل اطاعت کنید.

فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ

ما: مبتدا مؤخر - وَعَلَيْكُمْ: جار و مجرور خبر مقدم

پس ای مردمان اگر از محمد ﷺ روی بگردانید و از او اطاعت نکنید پس جز این نیست آنچه که بر پیغمبر است از تبلیغ دین خدا و احکام الهی از حلال و حرام انجام داده باشد و اما بر شما هم واجب است که از پیغمبر خود اطاعت کنید و آنچه گفته و آورده است بپذیرید.

وَإِن تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا

تَطِيعُوهُ: مضارع - (و) فاعل - ه: مفعول به

اما اگر پیغمبر را اطاعت کنید هدایت می‌یابید و به خیر و سعادت دو جهان نائل می‌گردید.

وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا أَلْبَلَعُ أَلْمِيتِ

عَلَى الرَّسُولِ: جار و مجرور خبر مقدم - أَلْبَلَعُ: مبتدا مؤخر

و بر پیغمبر جز رسالت و تبلیغ آشکار چیز دیگری نیست و پیغمبر آنچه بر عهده اوست انجام داده است و اما شما اطاعت او نمی‌کنید.

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ
الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا
يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٥٥﴾

خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند وعده کرده که آنان را در آن سرزمین جانشین کند، چنانکه اسلافشان را نیز جانشین کرد، و دینشان را که برای ایشان پسندیده استقرار دهد و از پی ترسشان امنیتی جایگزین کند، که مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نکنند و هر که پس از این، کافر شود، آنها خودشان عصیان پیشگان‌اند. (۵۵)

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ
الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ

وَعَدَ: فعل ماضی - لفظُ اللَّهِ: فاعل - الَّذِينَ: مفعول به

سبب نزول این آیت آن بود که رسول خدا ﷺ و یاران او پیش از هجرت روزگار سختی در مکه داشتند و پیوسته مورد ایذا و اذیت کفار قرار می‌گرفتند و از حيله و حمله دشمن در امان نبودند. رب‌العزه ایشان را در مقابل ایذا و اذیت کفار به صبر و شکیبایی دعوت کرد و دستور جهاد و قتال تا آن موقع نازل نشده بود و رسول خدا ﷺ پنهان و آشکار دین اسلام دعوت می‌کرد و بر ایذاء کفار صبر و شکیبایی می‌نمود.

تا فرمان هجرت نازل شد. چون به مدینه هجرت کردند مهاجران و مسلمانان همچنان از جانب دشمن نا امن بودند و پیوسته سلاح داشتند آخر یکی از مهاجران گفت: روزی نخواهد آمد که ما در روی زمین آسوده خاطر باشیم و سلاحها از دست بنهاده ببینیم رب‌العزه در شأن ایشان این آیت فرستاد و ایشان را به نصرت و امن و جا و مکان گرفتن وعده داد. و عَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ می‌گوید:

خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و اعمال شایسته و نیکو انجام داده‌اند وعده می‌دهد که هر آینه ایشان را در زمین کفار عرب و عجم خلیفه و جانشین گرداند همچنانکه خدای تعالی پیشینیان مؤمن را از بنی اسرائیل و دیگران خلیفه و جانشین گردانیده بود.

وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا

ل: قسم - وَلَيُمَكِّنَنَّ: فعل مضارع - (ن) توکید - (هو) فاعل - دِينَهُمْ: مفعول به

و دین و آئین شان را که برای آنها پسندیده و پا برجاست یعنی دین اسلام، در روی زمین برقرار سازد و خوف و ترس آنها را به امنیت و آرامش خاطر تبدیل گرداند و دین اسلام را بر تمام ادیان غالب گرداند. تا زمانی که بر این آئین حق پای بند باشند فرمانروایی از آن ایشان خواهد بود.

يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا

يَعْبُدُونَنِي: فعل مضارع - (و) فاعل - (ن) وقایه - (ی) مفعول به

ایشان آنچنان در کمال آرامش و امنیت زندگی می‌کنند و مرا می‌پرستند و چیزی یا کسی را بمن شریک نمی‌گردانند.

وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ

و هر کسی که در مقابل این نعمت بعد از اینکه وعده‌ی ما راست شد، کفر ورزد و کفران نعمت کند پس آن گروه کافران، ایشان کامل‌ترین فاسقان‌اند.

وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿٥٦﴾

نماز کنید و زکات دهید و این پیغمبر را اطاعت کنید شاید رحمت‌تان کنند. (۵۶)

وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ

أَقِيمُوا: فعل امر - (و) فاعل - الصَّلَاةُ: مفعول به

و نماز فرض را بر پا دارید و زکات واجب را بدهید و از رسول خدا ﷺ فرمان برید شاید که شما رحم کرده شوید و مورد لطف و توجه خداوند قرار گیرید که سعادت دنیوی و اخروی شما در آن است.

لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِي النَّارِ وَلَيْسَ الْمَصِيرُ ﴿٥٧﴾

و کافران را عاجز کننده در زمین مپندار، و جایشان جهنم است که چه بد سرانجامی است. (۵۷)

لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ

ای محمد ﷺ! آنان که ایمان نیاوردند و کفر ورزیدند مپندار که عاجز کنندگان‌اند، پس آنان نمی‌توانند از نزد خدای تعالی بگریزند. یعنی قادر نیستند که عذاب خداوند را در روی زمین دفع کنند.

وَمَا لَهُمْ فِي النَّارِ

مَا لَهُمْ: مبتدا - النَّارُ: خبر

و جایگاهشان جهنم است.

وَلَيْسَ الْمَصِيرُ

که چه جایگاه بدی است؟

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِيَسْتَغْنِيَكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِنْ

قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهِيرَةِ وَمِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ

لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَفَاتٌ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ

اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٥٨﴾

شما که ایمان دارید کسانی که مالکشان شده‌اید (از غلامان و کنیزها)، و کسانی از شما که بعقل نرسیده‌اند باید سه وقت از شما اجازه گیرند، پیش از نماز صبحدم و هنگام نیمروز که جامه‌های خویش می‌گذارید و بعد از نماز شبانگاه که سه وقت خلوت شماست، و پس از آن اجازه بر شما و بر آنها گناه نیست که بر شما بگذرند و شما بر یکدیگر، چنین بگذرید، خدا این آیه‌ها را برای شما بیان می‌کند که خدا دانا و فرزانه است. (۵۸)

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوا لِيَسْتَعِزِّنْكُمْ الَّذِيْنَ مَلَكَتْ اَيْمَنُكُمْ وَالَّذِيْنَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ
لِيَسْتَعِزِّنْكُمْ: فعل امر غایب - کُمْ: مفعول به - الَّذِيْنَ: فاعل

ای کسانی که ایمان آورده‌اید باید آنکه زیر دست شمايند از بندگان ذکور یا همه‌ی ایشان از غلام و کنیز و کودکانی که هنوز به سن بلوغ نرسیده‌اند. طلب اذن کنند و در سه نوبت از شما در شبانه روز برای وارد شدن خانه‌های شما اجازه بخواهند. ابن عباس در بیان سبب نزول این آیه می‌گوید: رسول خدا ﷺ غلامی از انصار به نام مدلیج بن عمرو را چاشتگاه نزد عمر بن الخطاب ﷺ فرستادند، آن غلام بر عمر ﷺ وارد شد و چنان فهمید که عمر ﷺ وارد شدن او را نپسندید، سپس عمر ﷺ جریان را به حضرت رسول ﷺ گفت: ای کاش خدای تبارک و تعالی برای ما در اجازه گرفتن در هنگام ورود به خانه آیه‌ای می‌فرستاد و حکم می‌کرد همان بود که این آیه نازل شد

مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهْرِ وَمِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ

یکبار پیش از نماز فجر آن هنگام که انسان از خواب بر می‌خیزد و لباس خواب از تن بیرون کرده حال می‌خواهد که لباس عادی بپوشد و یکبار هم هنگامی که لباسهای خود را در می‌آورد و به یکجا می‌اندازد یعنی هنگام نیم روز (ظهر) و بار آخر بعد از نماز عشاء که نماز خفتن است، آن هنگام که وقت خواب فرا می‌رسد و برای پوشیدن لباس خواب آماده می‌شوید طلب اذن کنید.

ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ

این سه وقتی که بر شمرديم وقت خلوت و آشکار شدن عورت شماست.

لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ

عَلَيْكُمْ: جار و مجرور، خبر لیس - جُنَاحٌ: اسم لیس

بعد از این سه وقت اگر غلامان و کنیزانتان بدون اجازه وارد خانه شوند بر شما و بر آنان گناهی نیست.

طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ

مبتدا محذوف - طَوَّافُونَ: خبر - بعض: مبتدا - عَلَى بَعْضٍ: جار و مجرور خبر

بندگان، خدمتکاران و طواف‌کنندگان شما هستند پس همواره نمی‌توانند که از شما دستوری بطلبند چون مشکل است، بر دور و بر یکدیگر بگردید و با صفا و صمیمیت به یکدیگر خدمت کنید.

كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ

همچنانکه بیان کردیم خدای تعالی این حکم را برای شما بیان می‌گرداند یعنی آیت‌های خود را تا آن را درک کنید و بکار گیرید.

وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

لفظ **اللَّهُ**: مبتدا - **عَلِيمٌ**: خبر - **حَكِيمٌ**: خبر ثانی

خدای تعالی بر احوال شما آگاه است و بر شما حکم کننده است و بحکمت حکم می‌کند تا خود را به اخلاق اسلامی متخلق کنید.

وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَذِنُوا كَمَا اسْتَذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ

اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٥٩﴾

و چون کودکان شما به عقل رسند باید از شما اجازه گیرند چنانکه اسلافشان اجازه گرفته‌اند، چنین، خدا آیه‌های خویش را برای شما بیان می‌کند که خدا دانا و فرزانه است. (۵۹)

وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَذِنُوا كَمَا اسْتَذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ

بَلَغَ: فعل ماضی - الْأَطْفَالُ: فاعل - الْحُلُمَ: مفعول به

و آن هنگام که کودکان شما بالغ گردیدند و به سن بلوغ رسیدند برای داخل شدن به جایی که پدر و مادر در آنجا استراحت می‌کنند و یا اتاق اختصاصی آنان باشد باید از پدر و مادر برای ورود به آن مکان اجازه بگیرند همچنانکه پیش از شما آنانکه به سن بلوغ می‌رسیدند اجازه طلب می‌کردند.

كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ

يُبَيِّنُ: فعل مضارع - لفظ **اللَّهُ**: فاعل - آيَاتِهِ: مفعول به - ه: مضاف الیه

خدای تعالی برای شما آیت‌های خود را بیان می‌دارد و روشن می‌سازد تا آن را بدانید و بفهمید و بدان عمل کنید.

وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

لفظ **اللَّهُ**: مبتدا - **عَلِيمٌ**: خبر - **حَكِيمٌ**: خبر ثانی

و خدای تعالی بر احوال شما دانا و آگاه است. و حکیم است که بحق حکم می‌کند تا با رعایت آن اصول و احکام خود را به اخلاق اسلامی و نیک و پسندیده متخلق کنید. این کثیر می‌گوید: آیات قبلی برای اجازه خواستن بیگانگان بود ولی این آیه در باب اجازه خواستن نزدیکان از یکدیگر است. پس این آیات در باب اجازه خواستن در ورود به خانه‌ها آمده است.

وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ الَّتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ
غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ ۖ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٦٠﴾

و زنان و امانده که امید شوهر کردن ندارند گناهی ندارند که لباسهایشان فرو نهند به شرطی که اظهار تجملات و زینت خود نکنند و اگر باز هم عفت و تقوی بیشتر گیرند بر آنان بهتر است و خدا شنوا و داناست. (۶۰)

وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ الَّتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ
غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ

الْقَوَاعِدُ: مبتدا - عَلَيْهِنَّ: جار و مجرور خبر لَيْسَ - جُنَاحٌ: اسم لَيْسَ، جمله خبر
الْقَوَاعِدُ

زنان سالخورده و پیر و از کار افتاده‌ای که به سن نازائی رسیده‌اند و دیگر احساسات جنسی را کاملاً از دست داده‌اند و دیگر میل ازدواج با مردان را ندارند و مردان نیز رغبت ازدواج به آنان نشان نمی‌دهند هیچ گناهی و وبالی بر آنها نیست از اینکه چادر و یا چارقد و سراندازی را که بر بالای مقنعه خود پوشیده‌اند بیندازند و بیفکنند در حالیکه غرض از افکندن چادر و یا چارقد نمایاندن سر و گردن و گوش و موی و اندامهای دیگر که از عورات است نباشد.

وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ ۖ

يَسْتَعْفِفْنَ: فعل مضارع - (ن) فاعل - مبتدا محذوف - خَيْرٌ: خبر

و در عین حال اگر عفت به خرج دهند و خویشتن را بپوشانند این پوشش برای آنها بهتر و در نزد پروردگارشان دارای پاداشی است.

وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

لفظ الله: مبتدا - سَمِيعٌ: خبر - عَلِيمٌ: خبر ثانی

و خداوند شنوا و داناست و آنچه که می‌گویند و می‌کنند می‌داند و پنهان و آشکار آنها را می‌بیند.

لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكَتْهُم مَفَاتِحُهُ أَوْ صَدِيقِكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ

نَحْنَهُ مَنْ عِنْدَ اللَّهِ مُبْرَكَةً طَيِّبَةً كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ
لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿۱۱﴾

نه برای کور مانعی هست، و نه برای لنگ مانعی هست و نه برای بیمار مانعی هست و نه برای شما، که از خانه خودتان یا خانه پدرانتان یا خانه مادرانتان یا خانه برادرانتان یا خانه خواهرانتان یا خانه عموهایتان، یا خانه عمه‌هایتان یا خانه دایی‌هایتان یا خانه‌های خاله‌هایتان یا خانه‌ای که کلید آن را در اختیار دارید یا خانه‌های دوست‌تان غذا بخورید. گناهی نیست که با هم بخورید، یا تنها. و چون به خانه‌ای در آمدید به یکدیگر سلام گوئید، درودی از جانب خدا، که مبارک و پاکیزه است. چنین، خدا این آیه‌ها را برای شما بیان می‌کند، شاید خردوری کنید. (۶۱)

لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَالِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكَتْهُم مَفَاحِهُ أَوْ صَدِيقِكُمْ
در این آیه کریمه صنعت تناسب (مراعات النظیر) است.

در سبب نزول این آیت مفسران تفسیرهای مختلف آورده‌اند. مجاهد گفت: اصحاب رسول خدا ﷺ بر یکدیگر مهربان و مشفق بودند. گاه گاهی یکی از این ضعیفان و ناتوانانی که به طلب طعام به خانه‌های ایشان می‌رفتند و چون طعام نمی‌یافتند به خانه‌های خویش و وابستگان‌شان می‌رفتند و ایشان را با خود برای خوردن طعام می‌بردند، ضعیفان دست به آن طعام نمی‌بردند و احساس گناه می‌کردند و می‌گفتند صاحب طعام ما را بر سر سفره ننشاند است. رب العزه ایشان را در این آیت اجازه داد. عده‌ای از مفسران گفتند این آیت منسوخ شده است و عده‌ای گفتند منسوخ نیست. می‌گویند: بر کسانی که عذر داشته باشند مانند کور و لنگ و مریض و بر خود شما که تندرستان‌اید گناهی نیست که در خانه‌های خود که اهل و عیال شما در آنند و خانه‌های فرزندان‌تان، یا خانه‌های پدرانتان، یا خانه‌های مادرانتان، یا خانه‌های برادران خود، یا خانه‌های خواهران خود یا خانه‌های برادران خود (عموها) یا خانه‌های خواهران پدران خود (عمه‌ها) یا خانه‌های برادران مادران خود (دایی‌ها) یا خانه‌های خواهران مادران خود (خاله‌ها) یا خانه‌هایی که مالک و صاحب آن هستید از خزائن و نقود و امتعه یا خانه‌های دوستان‌تان غذا بخورید. در حدیث شریف آمده است که شخصی به حضرت رسول ﷺ گفت: ما از آنچه از غذا می‌خوریم سیر نمی‌شویم. حضرت رسول ﷺ فرمودند: شاید شما به حالت متفرق و به تنهایی غذا می‌خورید. در هنگام غذا خوردن همگی بر سر یک سفره بنشینید و قبل از شروع بسم الله بگوئید قطعاً خداوند به آن غذا برکت می‌دهد.

لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا

عَلَيْكُمْ: جار و مجرور خبر لیس - جُنَاحٌ: اسم لیس

قومی از عرب به نام بنولیت بن بکر از بنی کنانه، عادت داشتند که طعام بی مهمان نمی خوردند، و کسی از میان ایشان بود که از بامداد تا شامگاه منتظر مهمان می نشست تا کسی بیاید که با وی طعام بخورد اما اگر تا شامگاه هم مهمانی یا کسی نمی آمد طعام خود می خوردند این آیت به ایشان اجازه داد که اگر خواستید با هم غذا خورید یا به تنهایی. مشکلی نیست. می گوید:

بر شما گناهی نیست آنکه طعام را با هم جمع شده بخورید یا به تنهایی و پراکنده بخورید. اما چنانچه حضرت رسول ﷺ فرمود: برکت در کنار هم با هم از یک سفره غذا خوردن است.

فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبْرَكَةٌ طَيِّبَةٌ

دَخَلْتُمْ: فعل ماضی - تم: فاعل - بُيُوتًا: مفعول به

پس آن هنگام که به خانه ای داخل شدید به همدیگر سلام گوئید سلام کردنی ثابت و مشروع که از جانب خدا مقرر است و درود بفرستید سلام و درودی پر برکت و لبریز از خیر و ثواب فراوان.

كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ

خدای تعالی همچنانکه برای شما سلام و فیض پر برکت آن را بیان می کند همچنین آیت های حکمت خود را نیز بیان می کند شاید که در آن خردوری کنید و پاداش و ثواب آن را دریابید.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّى يَسْتَأْذِنُوا إِنْ إِلَيْنَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَئِكَ الْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا أَسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأَذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٦٢﴾

جز این نیست که مؤمنان فقط آنکسان اند که به خدا و پیغمبرش گرویده اند و چون با وی بکار عمومی باشند، به جایی نروند تا از او اجازه گیرند، در حقیقت کسانی که از تو اجازه می گیرند همان کسانی که به خدا و پیغمبرش گرویده اند، پس اگر برای بعض کارهایشان از تو اجازه خواستند به هر کدامشان خواستی اجازه بده و برای ایشان آمرزش بخواه که خدا آمرزگار و رحیم است. (۶۲)

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّى يَسْتَأْذِنُوا

الْمُؤْمِنُونَ: مبتدا - الَّذِينَ: خبر

مؤمنان واقعی کسانی هستند که به خدای تعالی گرویده اند و به رسول او از صمیم قلب ایمان دارند و زمانیکه برای اموری از قبیل تدابیر جنگها و مشورتها و نمازهای مستحب مانند استسقاء جمع می شوند از نزد رسول الله ﷺ نمی روند تا زمانیکه از او اجازه بخواهند و او اجازه رفتن را به ایشان بدهند.

مفسران گفتند: سبب نزول این آیت آن بود که روز خندق رسول خدا ﷺ و یارانش در حفر خندق جمع شده بودند و آن یک کار دسته جمعی و گروهی بود، بعضی منافقان بدون اجازه رسول الله ﷺ بیرون می‌رفتند. رب العالمین این آیت فرستاد گفت مؤمنان ایشان اند که در همه حال و در همه کار مطیع خدا و رسول‌اند و چون کار گروهی است بدون اجازه رسول خدا ﷺ از آن کار باز نگردند آنگه گفت:

إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَعِذُّونَكَ أُولَئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ

الَّذِينَ: اسم آن - أُولَئِكَ: مبتدا - الَّذِينَ: خبر، جمله خبر الَّذِينَ

بدرستی آنانکه دستوری طلبند از تو آنگروه هستند که از صدق و اخلاص به خدای تعالی و رسول او می‌گروند و تصدیق می‌کنند.

فَإِذَا اسْتَعِذُّوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأَذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللَّهُ

عمر بن خطاب رضی الله عنه در غزوه تبوک با رسول خدا ﷺ بود اجازه‌ای خواست تا باز گردد و اهل خویش را ببیند این آیت آمد.

ای محمد ﷺ آن گروه مؤمنان و مخلصان و تصدیق کنندگان هر گاه از تو برای انجام بعضی کارهای خود اجازه خواستند به هر کس از ایشان می‌خواهی و صلاح می‌بینی اجازه بده و از خدای تعالی از برای آنان آمرزش بخواه^۱. کلبی در بیان سبب نزول می‌گوید: آن هنگام که رسول خدا ﷺ خطابه می‌کردند منافقان زیرکی از مجلس بیرون می‌رفتند و نماز را ترک می‌کردند همان بود که این آیه نازل شد. پس از نزول این آیه هیچ مومنی بدون اجازه جلسه خطابه را ترک نکردند چونکه حضرت رسول ﷺ از منافقان در این باب شدیداً اعتراض کرده بود. و ضحاک و مقاتل گفته‌اند: این آیه در باره عمر بن خطاب نازل شده است: که

إِنَّكَ اللَّهُ عَفُورٌ رَحِيمٌ

لفظ الله: اسم آن - عَفُورٌ: خبر آن - رَحِيمٌ: خبر ثانی

بدرستی که خدای تعالی تقصیرات بندگان را می‌آمرزد و بر تخفیف تکلیف آنان رحیم و مهربان است.

لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذًا فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٦٣﴾

۱ - رسول خدا ﷺ به عمر بن خطاب اجازه داد و فرمود: «انطلق فوالله ما انت بمنافق» حرکت کن و برو بخدا سوگند تو منافق نیستی جنگ تبوک در سال نهم هجری روی داد. و اما بیشتر مفسرین گفته‌اند: که این آیه (۶۲) در باره حفر خندق (جنگ احزاب) که در شوال سال پنجم هجرت روی داده نازل شده است و از امام مالک رحمه الله نیز روایت شده که گفته است: این آیه در جنگ خندق نازل گردیده است.

تفسیر قرطبی جلد ۶ صفحه ۲۴۶ - تفسیر کبیر: ذیل آیه. تفسیر احکام قرآن - ابن عربی جلد ۳ ذیل آیه

خطاب کردن پیغمبر را میان خودتان مانند خطاب کردن همدیگر نکنید، به یقین خدا از شما کسانی را که نهانی، در میروند می شناسد. کسانی که خلاف فرمان او می کنند بترسند از آنکه بلیه ای یا عذابی الم انگیز بایشان رسد. (۶۳)

لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا
لَا تَجْعَلُوا: مضارع مجزوم - (و) فاعل - دُعَاء: مفعول به

ای مؤمنان! دعوت رسول الله ﷺ در میان خودتان برای انجام امور مهمه گروهی که جمع می شوید و در آن شرکت می کنید بمانند دعوت برخی از شما به برخی دیگر بشمار نیاورید و از فرمان رسول الله ﷺ روی مگردانید و او را به خشم میاورید و از دعای او برخود بترسید، و دعاء و نفرین او را همچون دعای دیگران مپندارید به تحقیق بدانید که دعای وی مستجاب خواهد بود. مجاهد گفت: رسول را به نام خویش بخوانید که بگوئید یا محمد یا ابا القاسم، بلکه به نام تعظیم بخوانید مثلاً بگوئید یا نبی الله یا رسول الله، فاطمه زهرا به او می گفت یا رسول الله، ای پدر، دیگر فرزندان و زنان و خویشان نیز همچنین می گفتند. یعنی یا رسول الله خطاب می کردند.

قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذًا

خدای تعالی آنانکه ایشان خود را در پوشیدگی پنهان می دارند و از نماز گریخته تا خود را از دید رسول خدا ﷺ پنهان کنند و به پنهانی می روند می داند. و به ایشان جزا خواهد داد.

فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

پس باید آنانکه از فرمان خدا و رسولش اعراض می کنند و با امر او مخالفت می نمایند بترسند از اینکه از جانب حق فتنه ای که همان گمراهی باشد بدیشان برسد یا در آخرت به ایشان عذابی دردناک و الم انگیز برسد.

أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ وَيَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ
فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٦٤﴾

بدانید که هر چه در آسمانها و زمین هست از خداست، به یقین می داند که شما در چه حال اید، و روزی که سوی او باز گشت یابند از اعمالشان خبرشان کند و خدا به همه چیز داناست. (۶۴)

أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ

لِلَّهِ: جار و مجرور خبر إِنَّ - مَا: اسم ان

بدرستی که بدانید آنچه در آسمانها و زمینهاست همه از آن خداست و همه چیز ملک اویند و مالک و صاحب همه اوست چونکه آفریننده همه کس و همه چیز اوست.

قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ

يَعْلَمُ: مضارع - (هو) فاعل - مَا: مفعول به - أَنْتُمْ: مبتدا - عَلَيْهِ: جار و مجرور خبر
و خدا می داند آنچه را که شما بر آن هستید یعنی آنچه را که در درون پنهان می دارید از موافقت و
مخالفت و یا اخلاص و نفاق و طاعت و معصیت همه را می داند.

وَيَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيُنْشِئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا

يُرْجَعُونَ: فعل مضارع مجهول - (و) نایب فاعل

و باز می داند روزی که منافقان به سوی او برای جزای اعمالشان باز گردانده می شوند پس از آنچه از
عملهای بد کرده اند در آن روز جزا می دهد و به مطابق اعمالشان کیفر می بینند.

وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

لفظ الله: مبتدا - عَلِيمٌ: خبر

و خدای تعالی به همه چیز از احوال شما از مخالفت و موافقت و اطاعت و معصیت آگاه و داناست و
هیچ چیزی بر او مخفی و پنهان نیست.
بیت:

آنکس که بیافرید پیدا و نهان چون شناسد نهان و پیدا به جهان

سوره الفرقان

سوره الفرقان مکی است مگر سه آیت که به مدینه فرو آمد بقول ابن عباس و قتاده « والذین لایدعون مع الله ... تا آخر سه آیت، و این سوره دارای هفتاد و هفت آیه است. در فضیلت تلاوت سوره فرقان، حدیثی از حضرت رسول ﷺ آمده است. کسی که سوره‌ی فرقان را بخواند مبعوث می‌شود در حالی که در صف مؤمنان به رستخیز است و گفته‌اند در این سوره یک آیت به آیت سیف منسوخ است که در جای خود خواهیم گفت.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می‌برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خداوند بخشنده مهربان

تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا ﴿١﴾
بزرگ است آنکه این فرقان را بر بندۀ خویش نازل کرد تا بیم رسان جهانیان باشد. (۱)

تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا

تَبَارَكَ: فعل ماضی - الَّذِي: فاعل - نَزَّلَ: فعل ماضی - (هو) فاعل - الْفُرْقَانَ: مفعول به

مفسران برای لفظ « تبارک » سه معنی گفته‌اند: اول آنکه برکت از اوست دوم آنکه بزرگوار و برتر است. سوم آنکه دائم و ثابت است. می‌گوید: والامقام و جاوید و با برکت است کسی که قرآن، فرقان^۱ بر بندۀ خود محمد ﷺ نازل کرده است. تا با شناخت از احکام الهی و با معرفت از حلال و حرام برای آدمیان و جنیان بیم‌کننده از عذاب الهی باشد.

الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقْدَرَهُ نَقْدِيرًا ﴿٢﴾

همانکه فرمانروایی آسمانها و زمین خاص اوست، فرزندی نگرفته و در فرمانروایی شریک ندارد و همه چیز را آفرید و آنها را اندازه کرد، اندازه دقیق. (۲)

الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقْدَرَهُ نَقْدِيرًا

الَّذِي: بدل- له: جار و مجرور خبر مقدم- مُلْكُ: مبتدا مؤخر

آنکه پادشاهی آسمانها و زمین از آن اوست و او هیچ فرزندی برای خود برنگزید چنانچه به گمان یهود و نصاری فرزندی به او نسبت می دهند. و در پادشاهی و فرمانروایی برای او شریکی نیست و همه چیز را او آفریده است و در فطرت کاینات به وزیر و مشیر و معونت و مظاهرت محتاج نگشت، و بدایع ابداع در عالم گون و فساد پدید آورد، پس آن چیزهایی را که بوجود آورده است اندازه کرد اندازه گیری دقیق و کامل، به طوریکه حجم، شکل، وزن، کار، مکان و میزان و مقدرات وی بر همان نحوی جریان یافته که حق تعالی در برنامه ی آفرینش وی مقدر کرده است.

وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ ءَالِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا شُورًا ﴿۳﴾

سوی خدا، خدایان گرفته اند که چیزی خلق نکنند و خودشان خلق شده اند اختیار سود و زیان خویش ندارند و اختیار مرگ و زندگی و تجدید حیات ندارند (۳)

وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ ءَالِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا شُورًا

اتَّخَذُوا: فعل ماضی- (و)فاعل- ءَالِهَةً: مفعول به

آنانکه غیر از خدای یکتا، خدای دیگر را برای معبود خویش برگزیدند و او را پرستش کردند، آنهم خدایانی که مطلقاً خالق چیزی نیستند بلکه خودشان مخلوق هستند و خود در وجود به خالق محتاج اند با وجود مخلوقیت قادر نیستند و توانایی ندارند سود و زیان خود را بشناسند و در دفع ضرر بکوشند و در جلب سود بیندیشند و بر مرگ و بعث روز قیامت اختیار و توانایی ندارند پس چگونه می توانند ادعای مالکیت آسمانها و زمین را داشته باشند؟

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا إِفْكُ افْتَرَاهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ ءَاخِرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَزُورًا ﴿۴﴾

کسانیکه کافرنند، گویند: این جز دروغی نیست که آنرا ساخته و گروهی دیگر وی را به ساختن آن یاری کرده اند، حقا که ستم و دروغی پیش آورده اند. (۴)

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا إِفْكُ افْتَرَاهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ ءَاخِرُونَ هَذَا: مبتدا- إِفْكُ: خبر

و آنانکه کفر ورزیدند گفتند این قرآن را محمد ﷺ به ما آورده دروغی بیش نیست که محمد آنچه را که خود ساخته و بافته و دیگران در ساختن آن دروغ و بافتن آن کلام او را کمک کرده اند، داستانی است که ساخته و پرداخته خود اوست.

فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَزُورًا

اما قرآن در پاسخ آن کسانی که به محمد و قرآن تهمت دروغ بسته‌اند می‌گوید آنها با این سخن خود مرتکب ظلم و ستم و دروغ و باطل شدند.

وَقَالُوا أَتُحَدِّثُ بِالْأَوَّلِينَ أَكُتِّبَ لَهَا فِي تَمَلُّي عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ۝

وگویند داستان‌های گذشته‌گان است که محمد خود بر نگاشته و [اصحابش] صبح و شام بر او املاء و قرائت می‌کنند. (۵)

وَقَالُوا أَتُحَدِّثُ بِالْأَوَّلِينَ أَكُتِّبَ لَهَا فِي تَمَلُّي عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا

مبتدا: محذوف - اسطیر: خبر

و دیگر کسانی مانند النضر بن الحارث گفتند کلام و گفتار محمد افسانه‌های پیشینیان است که در کتابها نوشته‌اند وقتی که داستان را تعریف می‌کرد بر او نوشته‌اند چونکه او خود سواد خواندن و نوشتن نداشت و از صبح تا شام بر او املاء کرده می‌شود. بعد از اینکه نوشته شد به ما می‌گوید این وحی است. غافل از اینکه به قول حافظ:

ستاره ای بدرخشید و ماه مجلس شد	دل رمیده‌ی ما را رفیق و مونس شد
نگار من که به مکتب‌نرفت و خط‌ننوشت	بمزمزه مسئله آموز صد مدرس شد
به بوی او دل بیمار عاشقان چو صبا	فدای عارض نسرین و چشم نرگس شد

قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُمْ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ۝

بگو آنکه در آسمانها و زمین دانای راز است این را نازل کرده که وی آمرزگار و رحیم است. (۶)

قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ

أَنْزَلَهُ: فعل ماضی - ه: مفعول به - الَّذِي: فاعل

ای محمد در پاسخ سخنان ایشان بگو: آنکه قرآن را فرستاده است بی‌شبهه رازهای پنهان و پوشیده آنچه که در آسمانها و زمین است می‌داند و چیزی از چیزها از میدان علم و نظارت وی پنهان نیست.

إِنَّهُمْ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا

ه: اسم ان - (هو) اسم کان - غفوراً: خبر کان، جمله خبر ان

بدرستی که او بسیار آمرزنده و مهربان است و گناه گناهکاران را می‌بخشد و در عقوبت گناهکاران عجله نمی‌کند و به شما مهلت می‌دهد.

وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَهُ مَلَكٌ

فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا ۝

گویند این چه پیغمبری است که غذا می‌خورد و در بازارها قدم می‌زند چرا فرشته‌ای به او نازل نشده که با وی بیم‌رسان باشد؟ (۷)

وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ

ما: مبتدا - لهذا: جار و مجرور خبر

کافران می‌گویند این چه پیغمبری است، غذا می‌خورد و در بازار گام می‌نهد و برای زندگی خود به بیرون می‌رود.

لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْنَا مَلَكٌ مِّمَّا تُكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا

أَنْزَلَ: ماضی مجهول - مَلَكٌ: نایب فاعل

چرا به سوی او فرشته‌ای نفرستادند تا با او بیم دهنده و ترساننده باشد و در کار تبلیغ رسالت او را یاری و کمک نماید.

أَوْ يُنْفِقْ إِلَيْنَا كَنْزًا أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا ﴿٨﴾

یا گنجی برای او نیفتاده یا باغی ندارد که از [میوه] آن بخورد و ستمگران گویند: بجز مرد جادوزده‌ای را پیروی نمی‌کنید. (۸)

أَوْ يُنْفِقْ إِلَيْنَا كَنْزًا أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا

يُنْفِقُ: فعل ماضی مجهول - كَنْزٌ: نایب فاعل

یا اینکه به او گنجی از آسمانها افکنده نشده تا از آن هزینه و خرج کند و یا اینکه باغی داشته باشد که از میوه‌های آن بهره‌مند شود.

وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا

ظالمان گفتند شما جز از یک انسان دیوانه متابعت نمی‌کنید یعنی کسی او را سحر کرده و عقلش پوشیده شده است.

أَنْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَلِ فَضْلُوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا ﴿٩﴾

بنگر چگونه برای تو مثلها زدند و گمراه شدند و در نتیجه هیچ راهی نمی‌یابند. (۹)

أَنْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَلِ فَضْلُوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا

كَيْفَ: حال - ضَرَبُوا: ماضی - (و) فاعل - الْأَمْثَلِ: مفعول به

ای محمد ﷺ به چشم بصیرت بنگر که دشمنان چگونه برای تو مثلها زدند و سخنها ناخوش و ناپسند گفتند ترا جادوگر و دیوانه و داستان‌سرا و دروغگو لقب دادند. پس از راه راست گمراه شدند و راهی که مستدل باشد نیافتند و توانایی و استعداد یافتن آن راه را هم ندارند.

بَارَكَ الَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِنْ ذَلِكَ جَنَّاتٍ جَرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَجَعَلَ لَكَ

مُؤَمَّرًا ﴿١٠﴾

بزرگست آنکه اگر خواهد بهتر از این برای تو پدید کند، بهشت‌ها که در آن جوی‌ها روان است و برای تو قصرها کند. (۱۰)

تَبَارَكَ الَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِنْ ذَلِكَ جَنَّتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
تَبَارَكَ: فعل ماضی - الَّذِي: فاعل

ابن عباس گفت: چون کافران گفتند: «مالهذالرسول یا کل الطعام» الایه رضوان خازن بهشت از آسمان به فرمان خدای تعالی فرو آمد و باوی سبدی بود از نور، گفت: یا محمد ﷺ خدای تعالی میگوید اینک کلید خزائن دنیا با رضوان برای تو فرستادم، اگر خواهی برگزین و آنچه تراست به نزدیک من است و برای تو ساخته‌ام نعمتهای بهشت را که در آن به اندازه‌ی پریشه‌ای نقصان کرده نخواهد شد. مصطفی ﷺ گفت: یا رضوان: من به خزائن و زینت دنیا نیازی ندارم. الفقرا حب الی و ان اکون عبداً شکوراً صابراً^۱. پس رضوان گفت: اصبت اصاب الله بک^۲ خثیمه بن عبدالرحمن گفت: چون کافران از بهر وی کنز و قصر خواستند، مصطفی ﷺ گفت: اللهم اعطینها فی الاخره^۳ پس این آیت بر وفق سؤال وی فرو آمد. می‌گوید:

وَيَجْعَلُ لَكَ قُصُورًا

وَيَجْعَلُ: فعل مضارع - (و) فاعل - قُصُورًا: مفعول به

خداوند و الامقام است که اگر بخواهد برای تو بهتر از آن چیزهایی که کافران در حق تو پیشنهاد می‌کنند از قبیل بودن فرشتگان بهمراه تو و یا قدم نزدن در بازار همچون انسانها و طلب معیشت می‌توانیم برای شما بسازیم و بوستانهایی را برای شما در دنیا پدید می‌آوریم که در زیر قصر و درختان آنها نهرهایی و جویبارهایی جاری باشد و برای تو کاخهای مجللی می‌ساختیم و در اختیار تو قرار می‌دادیم که ایشان از دیدن آن مات و مبهوت می‌ماندند.

بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا ﴿١١﴾

نه! [این بهانه است] بلکه آنها رستاخیز را دروغ می‌شمارند و ما برای آنکه رستاخیز را دروغ شمارد آتشی افروخته آماده کرده‌ایم. (۱۱)

بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا

بین الساعه، و الساعه: تکرار لفظی وجود دارد.

بلکه قیامت را تکذیب می‌کنند و انگیزه‌ی کافران این بود که نبوت را و قرآن و روز رستاخیز را تکذیب و انکار می‌کردند و ما برای کسانی که روز رستاخیز را تکذیب کنند آتشی افروخته و گداخته آماده کرده‌ایم.

إِذَا رَأَوْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهُمْ تَقَطُّطًا وَزَفِيرًا ﴿١٢﴾

چون از مکانی دور بهچشمشان رسد غیظ و صفیر هول انگیز آنرا بشنوند. (۱۲)

^۱ - فقر برای من محبوبتر است و این که بنده‌ی سیاسگزار و صابری باشم.
^۲ - حق و درست گفتی و راه روشن حق را برگزیدی که خداوند ترا به راه حق استوار بدارد.
^۳ - بار خدایا این کنزها و قصه‌ها در بهشت بخواهم.

إِذَا رَأَتْهُمْ مِنْ مَّكَانٍ يَبْعِدُ سَمِعُوا لَهَا تَغِيْظًا وَزَفِيرًا

رَأَتْهُمْ: فعل ماضی - هم: مفعول به - (هی) فاعل

چون آن کافران و منکران رستاخیز آتش بسیار سوزان و گدازنده دوزخ را از جای دور به فاصله صد ساله و بقولی پانصد ساله راه است بینند و شعله‌های سوزنده و غرنده‌ی آن آتش را بشنوند از هیبت و وحشت و هولناکی آن بخدا پناه می‌برند.

وَإِذَا أَلْقَا مِنْهَا مَكَانًا ضَيِّقًا مُّقَرَّنَيْنِ دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُورًا ﴿۱۳﴾

و چون دست بسته به تنگای آن در افتند در آنجا آرزوی هلاک کنند (۱۳)

وَإِذَا أَلْقَا مِنْهَا مَكَانًا ضَيِّقًا مُّقَرَّنَيْنِ دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُورًا

أَلْقَا: فعل ماضی مجهول - (و) نایب فاعل - مُّقَرَّنَيْنِ: حال

و چون مشرکان در دوزخ در جای تنگ که باعث افزونی بلا و محنت باشد انداخته شوند در آنجا بانگ و فریاد برمی‌آورند و آرزوی مرگ و هلاکت خود می‌کنند.

لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُورًا وَاحِدًا وَادْعُوا ثُبُورًا كَثِيرًا ﴿۱۴﴾

امروز یک هلاک نخواهید بلکه هلاک بسیار بخواهید. (۱۴)

لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُورًا وَاحِدًا وَادْعُوا ثُبُورًا كَثِيرًا

لَا تَدْعُوا: مضارع مجزوم - (و) فاعل - الْيَوْمَ: مفعول فیه - ثُبُورًا: مفعول مطلق

امروز نه یک بار مرگ خواهند، بلکه بارها آرزوی مرگ کنند و هلاک زیادی بر خود بخواهند زیرا که برای شما انواع عذاب خواهد بود و برای هر یک از عذابها هلاکها تقاضا کرده خواهد شد. مولانا گفت:

بانگ می‌زد و اثبورا و اثبورا آنچنانکه کافران روز نشور

قُلْ أَذَلَّكَ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ ۚ كَانَتْ لَهُمْ جَزَاءً وَمَصِيرًا ﴿۱۵﴾

[ای پیغمبر! بدیشان] بگو: این بهتر است، یا بهشت جاوید که پرهیزکاران را بعنوان پاداش و سرانجام، وعده داده‌اند. (۱۵)

قُلْ أَذَلَّكَ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ ۚ

أَذَلَّكَ: مبتدا - خَيْرٌ: خبر - وُعِدَ: ماضی مجهول - الْمُتَّقُونَ: نایب فاعل

حال ای محمد ﷺ آنانرا که به فقر و بی‌گیری کسب روزی ترا طعن می‌زنند بگو: آیا گنج و مال و باغ دنیا بهتر است یا بهشت جاوید که برای پرهیزکاران به داخل شدن در آن وعده داده شده است؟

كَانَتْ لَهُمْ جَزَاءً وَمَصِيرًا

(هی) اسم کان - جرّاء: خبر کان

بهشتی که توسط پیغمبران برای پرهیزکاران وعده داده شده پاداش اعمال ایشان است و آن جایگاهی است که در آخرت بدان رجوع کرده شوید.

لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ خَالِدِينَ كَانَتْ عَلَىٰ رَبِّكَ وَعْدًا مَّسْئُولاً ﴿١٦﴾

و در آنجا جاودانه هر چه بخواهند دارند، این وعده‌ای است که بعهدہ پروردگار توست که درخواست کرده شده است. (۱۶)

لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ خَالِدِينَ

لَهُمْ: جار و مجرور، خبر مقدم - مَا: مبتدا موخر

برای مؤمنان مخلص است هر آنچه از نعمتهای بهشت فراخور حال خود بیابند چه مرادی بهتر از این برای ضعفای مؤمنان است که از نعمتهای بهشت بهره‌مند شوند در حالیکه در آن بهشت جاودان مانند.

كَانَتْ عَلَىٰ رَبِّكَ وَعْدًا مَّسْئُولاً

(هو) اسم کان - وَعْدًا: خبر کان

داخل شدن این ضعفای مؤمنان در جنت به جهت خواسته و دعای مؤمنان است که گفته‌اند ربنا آتنا ما وعدتنا، یا ملائکه برای ایشان از خداوند دخول آنان را طلب می‌کنند.

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَقُولُ ءَأَنْتُمْ أَضَلَلْتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ أَمْ

هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ ﴿١٧﴾

روزی که با آنچه سوای خدا می‌پرستند محشورشان کند پس [به معبودان] گوید آیا شما این بندگان مرا گمراه کردید یا خودشان راه را گم کردند؟ (۱۷)

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَقُولُ ءَأَنْتُمْ أَضَلَلْتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ

ءَأَنْتُمْ: مبتدا - أَضَلَلْتُمْ: فعل ماضی - تم: فاعل، جمله خبر

این آیت برای عبرت مردمان است و بیاد آور روزی که مشرکان را برای حساب و کتاب جمع می‌کنیم و آن کسانی را نیز که غیر از خدای تعالی معبود دیگری را می‌پرستند که منظور بتان است و گفته‌اند عیسی و عزیر است پس گوید: آیا شما گمراه کردید بندگان مرا یعنی گروه مشرکان را یا ایشان خودشان را گمراه کردند.

قَالُوا سُبْحَنَكَ مَا كَانَ يَلْبِغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَعَآبَاءَ هُمْ
حَقَّ نَسُوا الذِّكْرَ وَكَانُوا قَوْمًا بُورًا ﴿۱۸﴾

گویند: تقدیس تو میکنیم، مارا سزاوار نبود که سوای تو دوستان گیریم ولی تو ایشان را و پدرانشان را نعمت دادی تا آنجا که ذکر تو را فراموش کردند و گروهی هلاکت زده شدند. (۱۸)

قَالُوا سُبْحَنَكَ مَا كَانَ يَلْبِغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَعَآبَاءَ هُمْ
حَقَّ نَسُوا الذِّكْرَ

(هو) اسم کان- أَنْ نَتَّخِذَ: مضارع- (نحن) فاعل، جمله خبر کان

مفسران گفتند: این خطاب به اصنام و بتان در روز رستاخیز است که معبود بت پرستان اند. رب العزه ایشان را زنده گرداند و آنان را به قدرت خویش به زبان درآرد تا براحتی سخن گویند. و از آنان از روی توبیخ سؤال کرده می شود آیا شما بندگان مرا گمراه کردید؟ خواهند گفت: نه، خودشان بودند که گمراه شدند یا اینکه این سؤال و جواب با زبان قال نیست بلکه با زبان حال است.

مشرکان آن هنگام که معبود خویش را ببینند از ایشان بیزاری جویند و برایشان لعنت کنند، حسرت ایشان بیشتر باشد و عذاب ایشان سخت تر. چون رب العزه با ایشان این خطاب کند ایشان گویند. سبحانک ... می گوید: بتان در آن روز می گویند که تو پاک و منزّه هستی و از هر شریکی مبرا و دور هستی و شایسته نیست که کسی ما را معبود خویش قرار دهد و جز تو را بپرستد و لیکن علت کفر و گمراهی ایشان این است که آنان و پدران و نیاکان ایشان را از نعمت های دنیوی بهره مند ساختی تا جائی که سرمست شدند و تو و سپاس تو را فراموش کردند و بجای شکر، در کفر خود بیفزودند!

وَكَانُوا قَوْمًا بُورًا

برحکم ازلی، گروهی هلاک شده و تباه گشته و گمراه گشته بودند.

فَقَدْ كَذَّبْتُمْ بِمَا تَقُولُونَ فَمَا تَسْتَطِيعُونَ صَرْفًا وَلَا نَصْرًا وَمَنْ يظْلِم مِّنْكُمْ
نَذِقْهُ عَذَابًا كَبِيرًا ﴿۱۹﴾

قطعاً خدا باینتان شما را در آنچه می گوئید دروغ شمردند و قدرت دفع عذاب و نصرتی ندارند و هر کس از شما شرک آورده به او عذابی بزرگ می چشانیم. (۱۹)

فَقَدْ كَذَّبْتُمْ بِمَا تَقُولُونَ فَمَا تَسْتَطِيعُونَ صَرْفًا وَلَا نَصْرًا
الله تعالی به مشرکان که بت پرستیدند می گوید: اکنون شما را دروغ زن کردند به آنچه

۱- برخی از مفسران گفته اند: این خطاب «انتم اضلتم عبادی ...» به همه کسانی است که در دنیا بجز خدا مورد پرستش قرار گرفته اند، یعنی «و ما یعبدون» ذوی القول و غیر ذوی القول، هر دو را شامل می شود. و برخی دیگر از جمله ضحاک و عکرمه گفته اند: مراد «اصنام» است همانطوریکه در تفسیر این آیه بیان آن رفت و مجاهد و ابن جریر و بیشتر مفسرین بر این نظریه هستند که: مراد عسی و عزیر و فرشتگان علیهم السلام و دیگر ذوی القول است که پرستش شده اند، به دلیل قوله تعالی: «یوم یحشرهم جمیعاً ثم یقول للملائکه اهلکم انکم کانوا یعبدون سباً» ۴ تفسیر قرطبی جلد ۷ صفحه ۹- تفسیر ابن کثیر: ذیل آیه: تفسیر طبری: ذیل آیه: تفسیر کبیر: ذیل آیه

گفتید که اینان خدایان اند و ایشان از شما روی بگردانند اکنون چگونه آن بتان به داد شما برسند و شما را نصرت و کمک کنند؟

وَمَنْ يَظْلِمُ مِنْكُمْ نُذِقْهُ عَذَابًا كَبِيرًا

نُذِقْهُ: مضارع - ه: مفعول به - (نحن) فاعل - عَذَابًا: مفعول به ثانى

و هر که از شما شرک آورد و ستم کرد، او را عذاب سخت بچشانیم. عذابی بزرگ که همان آتش دوزخ است و در آن جاودان مانند.

وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي

الْأَسْوَاقِ وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا ﴿۲۰﴾

پیش از تو پیغمبرانی نفرستادیم مگر آنها نیز غذا می خوردند و در بازارها گام می زدند، ما برخی از شما را وسیله امتحان برخی دیگر کرده ایم آیا صبوری می کنید؟ و پروردگار تو همواره بیناست. (۲۰)

وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ

هم: اسم ان - لَيَأْكُلُونَ: مضارع - (و) فاعل، جمله خبر ان - الطَّعَامَ: مفعول به

و ما هیچیک از پیغمبران پیش از تو را نفرستادیم مگر اینکه همه ی آنان از جنس بشر بودند و ملائکه نبودند و به همراه ملائکه هم به ترساندن انسان ها نپرداختند و آنان غذا می خوردند و دنبال معیشت و روزی خود بودند و در بازارها قدم می زدند.

وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً

جَعَلْنَا: ماضی - (نا) فاعل - لِبَعْضٍ: مفعول به - فِتْنَةً: مفعول به ثانى

و ما برخی از شما را به برخی دیگر فتنه و آزمایش گردانیدیم بعضی را ثروتمند و بعضی را فقیر و بعضی را تندرست و بعضی را مریض و بعضی را کور و بعضی را بصیر و بینا گردانیدیم که این ها همه به جهت آزمایش است.

أَتَصْبِرُونَ

آیا بر این گونه بلاها و محنت ها صبر می کنید و یا جزع و بی تابی می نمائید؟
این عبارت استفهام به معنی امر است، یعنی باید شکبیا و پایدار باشند.

وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا

رَبُّكَ: اسم کان - بَصِيرًا: خبر کان

و پروردگار توبه صبرکننده بلا و محنت و یا جزع کننده ی آن آگاه و داناست و آنان را بر حسب اعمالشان پاداش خواهد داد.

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَكُوتُ أَوْ نَرَىٰ رَبَّنَا لَقَدْ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتُوًّا كَبِيرًا ﴿٢١﴾

کسانیکه معاد را منکرند گویند: چرا فرشتگان بما نازل نمی شوند یا پروردگار خویش را نمی بینیم، حقاً که خویش را سخت بزرگ شمردند و زیاده روی کردند زیاده روی بسیار! (۲۱)

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَكُوتُ أَوْ نَرَىٰ رَبَّنَا

لَا يَرْجُونَ : مضارع - (و) فاعل - لِقَاءَنَا : مفعول به

آن کسانیکه به دیدار ما امیدی ندارند و منکر حشر و بعثتاند و به روز رستاخیز ایمان ندارند می گویند چرا فرشتگان به سوی ما نازل نمی شوند تا اخبار صدق از ایشان در حق صحت و ثقم ادعای محمد ﷺ می شنیدیم یا چرا پروردگارمان را به آشکارا نمی بینیم تا با ما سخن بگویند و به متابعت محمد ﷺ دستور دهند.

به بینندگان آفریننده را نبینی، مرنجان دو بیننده را

لَقَدْ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتُوًّا كَبِيرًا

وَعَتَوْا : فعل ماضی - (و) فاعل - عُتُوًّا : مفعول مطلق

بتحقیق ایشان خود را بزرگ پنداشته اند و استکبار کرده اند و از اندازه در گذشتند در گذشتنی زیاد آنهم بعد از مشاهده معجزات، طرح نزول فرشتگان و دیدار خدای تعالی را مطرح می کنند و بدین طریق در طغیان و سرکشی می افزایند.

يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَىٰ يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حِجْرًا مَّحْجُورًا ﴿٢٢﴾

روزی که فرشتگان را ببینند، آنروز گنهکاران را نویدی نیست و دور باد گویند. (۲۲)

يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَىٰ يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حِجْرًا مَّحْجُورًا

بُشْرَى : اسم لای نفی جنس - خبر لای نفی جنس محذوف

روزی که فرشتگان را ببینند آن روز، روز حشر یا روز مرگ باشد و در آن روز هیچ مژده ای برای بزهکاران نیست فرشتگان می گویند دیدار خدای تعالی برای شما حرام است و دیدار بهشت بر شما حرام کرده شده است.

وَقَدْ مَنَّا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا ﴿٢٣﴾

و به آن عملها که کرده اند پردازیم و آنرا غباری پراکنده کنیم. (۲۳)

وَقَدْ مَنَّا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا

فَجَعَلْنَاهُ: فعل ماضی - (نا) فاعل - ه: مفعول به - هَبَكَ: مفعول به - مَنُثُورًا: نعت

و ما به سراغ تمام اعمالی که کافران انجام داده‌اند و در ظاهر نیکو جلوه دهد می‌رویم. کارهای نیکو از قبیل صله‌ی رحم و مهمانداری و طعام دادن گرسنگان و بزرگداشت یتیمان و غیره پس ما آن اعمال ایشان را در هوا پراکنده می‌سازیم و همچون ذرات غبار یا خاکستر بر باد می‌دهیم چونکه شرط قبول اینگونه اعمال، داشتن ایمان درست و راسخ است.

أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا ﴿٢٤﴾

اهل بهشت آن روز قرارگاه بهتر و استراحتگاه نیکوتر دارند. (۲۴)

أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا

أَصْحَابُ: مبتدا - خَيْرٌ: خبر

قرارگاه اهل بهشت در روز قیامت بهتر از قرارگاه و استراحتگاه کافران در دنیاست و نیکوتر است از جهت مکان و استراحت.

وَيَوْمَ تَشْقُقُ السَّمَاءُ بِالْفِغَمِ وَتُزَلُّ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا ﴿٢٥﴾

روزی که آسمان به ابر شکافته شود و فرشتگان به فراوانی نازل شوند. (۲۵)

وَيَوْمَ تَشْقُقُ السَّمَاءُ بِالْفِغَمِ وَتُزَلُّ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا

تُزَلُّ: ماضی - الْمَلَائِكَةُ: نایب فاعل - تَنْزِيلًا: مفعول مطلق

و بیاد آور آن روزی را که آسمانها به سبب ابر که بر بالای هفت طبقه آسمان است پاره پاره و لکه لکه می‌گردد و فرشتگان به شتاب و پیاپی به زمین نازل می‌شوند و روی زمین پر از فرشتگان شوند تا نامه‌ی اعمال بندگان را بدست صاحبشان برسانند و در هنگام حسابرسی و دادرسی بر آنان گواهی دهند.

الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ وَكَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا ﴿٢٦﴾

آن روز فرمانروایی خاص خدای رحمان است و برای کافران روزی بسیار دشوار است. (۲۶)

الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ

پادشاهی در آن روز ثابت است. حکومت واقعی از آن خداوند رحمن و مهربان است مدعیان در آن روز از دعوی مالکیت زبان بسته باشند.

کیست درین دیرگه دیر پای کو لمن الملک زند جز خدای

وَكَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا

(هو) اسم کان - يَوْمًا: خبر کان

و آن روز از برای کافران به جهت هولناکی و ترسناکی، روز بسیار سختی خواهد بود. اما برعکس برای مؤمنان بسیار روز آسانی خواهد بود زیرا در آن روز بر ایشان از جانب خداوند کرامت‌ها و مژده‌ها

می‌رسد در حدیث شریف آمده است که به حضرت رسول ﷺ گفتند: یا رسول خدا ﷺ روزی که مقدار آن پنجا هزار سال باشد چقدر طولانی خواهد بود؟ حضرت رسول ﷺ فرمودند: قسم به ذاتی که جان من و شما در دست اوست. آن روز چنان بر مؤمن سبک و آسان گردانیده می‌شود که حتی از وقت یک نماز فرض هم بر او آسان‌تر و سبک‌تر دیده می‌شود.

وَيَوْمَ يَعِضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَلَيْتَنِي أَخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَيْلًا ﴿٢٧﴾

روزی که ستمگر دستهای خویش بگردد و گوید ای کاش طریقه پیغمبر را پیش گرفته بودم. (۲۷)

وَيَوْمَ يَعِضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَلَيْتَنِي أَخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَيْلًا

یَوْمَ: مفعول فيه - يَعِضُ: فعل مضارع - الظَّالِمُ: فاعل

این ظالم عقبه بن ابی معیط القرشی است. که همیشه همنشینی با رسول خدا ﷺ و شنیدن کلام او را دوست می‌داشت و با وی بسیار می‌نشست و رسول خدا ﷺ به اسلام آوردن وی امید داشت. این عقبه از سفری آمده بود و دعوتی ترتیب داده، اشراف قوم خویش و رسول خدا ﷺ را نیز در آن دعوت حاضر کرد. چون طعام بنهادند رسول خدا ﷺ طعام نخورد و گفت: «انا لا أكل من طعام المشركين الا ان تشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله». معنی آنست که گفت: من طعام مشرکین نمی‌خورم مگر که ایمان بیاوری و کلمه‌ی شهادت بگویی، عقبه کلمه‌ی شهادت نگفت و رسول طعام وی بخورد امیه بن خلف دوست عقبه بود. به وی خبر رسید که عقبه مسلمان شده است، برخاست و پیش عقبه رفت و گفت: شنیدم که مسلمان شدی و از دین خود برگشتی این چه بود که تو کردی؟ عقبه گفت: کار بزرگی اتفاق نیفتاده است مردی بر طعام من نشست و نمی‌خورد کلمه‌ای به زبان گفتم تا طعام خورد و این اعتقاد دل نبود اکنون من هم بر آن دینی هستم که بودم امیه گفت: آنگه از تو راضی می‌شوم که بر روی محمد ﷺ نف کنی. عقبه رفت و همان کرد که امیه فرمود:

آن خدو زد برخی که روی ماه سجده آرد پیش او در سجده گاه

آن حال بر رسول خدا دشوار و سخت آمد. تا جبرئیل آمد و در شأن ایشان این آیت فرو آورد: «وَيَوْمَ يَعِضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ...» می‌گوید:

و بیاد آور روزی را که ظالم با ظالم با دندانهای خود از فرط تحسر دستهای خود را به دندان می‌گیرد و می‌گزد و می‌گوید:

ای کاش آن روز که به زبان اقرار کردم به دل معتقد بودم و با رسول خدا ﷺ راه دین و بهشت برمی‌گزیدم.

يَوَيْلَ لِي لَمَّا أَخَذْتُ فَلَانًا خَلِيلًا ﴿٢٨﴾

وای بر من کاش فلانی را بدوستی نگرفته بودم. (۲۸)

يَوَلِّيْكَ لَيْتِيْ لَمْ اَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيْلًا

(ی) اسم لیت - لَمْ اَتَّخِذْ : مضارع مجزوم - (انا) فاعل، جمله خبر لیت - فُلَانًا: مفعول به - خَلِيْلًا: مفعول به ثانی

ای وای بر من، وا فریادا، ای کاش فلانی را به دوستی خود نمی‌گرفتم، امیه بن خلف را، و ای کاش او را نمی‌شناختم و با دهن خود بر روی مبارک رسول خدا ﷺ تف نمی‌انداختم. هر چه رسید از خودم رسید که کلمه شهادت اعتقاد به زبان بود نه از روی دل.

لَقَدْ اَضَلَّنِيْ عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ اِذْ جَاءَنِيْ وَكَانَ الشَّيْطٰنُ لِلْاِنْسٰنِ خَدُوْلًا ﴿۲۹﴾
مرا از قرآن گمراه کرد بعد از آنکه به سوی من آمده بود و شیطان همواره مایه‌ی خذلان آدمی است. (۲۹)

لَقَدْ اَضَلَّنِيْ عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ اِذْ جَاءَنِيْ

اَضَلَّنِيْ: ماضی - (ن) وقایه - (ی) مفعول به - (هو) فاعل

بعد از آنکه قرآن به آسانی و به ارزانی به دستم رسیده بود آن هنگام که دوستم امیه به پیشم آمد آن یادکردن خدا (قرآن) و کلمه‌ی شهادت و یا پند پیغمبر ﷺ را از من گرفت و مرا گمراه کرد و از راه راست منحرف گردانید.
مولانا گفت:

چون توئی گویا چه گویم من ترا
چند این آتش در این خرمن زنی
گرچه هر چه گویش آن می‌کند
گوهری طفلی به قرصی نان دهد
ورنه هم افهام سوزد هم زبان

ای زبان تو بس زبانی مر مرا
ای زبان هم آتش و هم خرمنی
درنهان جان از تو افغان می‌کند
هر که او ارزان خرد ارزان دهد
مجملش گفتم نکردم من بیان

وَكَانَ الشَّيْطٰنُ لِلْاِنْسٰنِ خَدُوْلًا

الشَّيْطٰنُ : اسم کان - خَدُوْلًا: خبر کان

و شیطان (دوستش امیه) برای انسان خواری و رسوایی می‌آورد و از رحمت حق دور می‌گرداند و انسان را به مخالفت خدا و رسولش ﷺ برمی‌انگیزد.
شیخ سعدی گفت:

بین‌که از که بریدی و با که پیوستی؟

بقول دشمن، پیمان دوست بشکستی

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «جز این نیست که صفت همنشینی خوب و همنشینی بد همانند حامل مشک و دمنده در کوره‌ی آهن‌گری است، حامل

مشک یا از مشک به تو می‌دهد، یا آن را از او می‌خری و یا از آن بویی خوش می‌یابی اما دمنده در کوره، یا لباس را می‌سوزاند، یا این که بوی پلید آن مشامت را آزار می‌هد.

وَقَالَ الرَّسُولُ يَرْبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا ﴿٣٠﴾
و پیغمبر گوید: پروردگارا! قوم من این قرآن را هزیان پنداشتند. (۳۰)

وَقَالَ الرَّسُولُ يَرْبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا

رسول خدا ﷺ فرمود: پروردگارا! بدرستی که قوم من در دنیا این قرآن را که مایه خوشبختی هر دو سرای است فرو گذاشته‌اند که بدو ایمان نمی‌آورند و از شنیدن کلام آن روی برمی‌گردانند. در حدیث شریف به روایت انس رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ آمده که فرمودند: هر کس قرآن را فرا گیرد سپس آن را در طاقچه‌ای گذاشته بر آن مواظبت نماید و بدان ننگرد، روز قیامت در حالی می‌آید که قرآن بدان در آویخته است و می‌گوید: پروردگارا! همانند این بنده‌ی تو مرا وانهاده پس میان من و او داوری کن و سپس خداوند به جهت دلجویی و دلگرمی بر پیغمبر ﷺ می‌فرماید:

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ وَكَفَى بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا ﴿٣١﴾

چنین، برای هر پیغمبری از گناهکاران دشمنی نهادیم و پروردگارت بس راهبر و یاور است. (۳۱)

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ

و اینچنین این مشرک را دشمن تو گردانیدیم تا اینکه ای پیغمبر تو با این دشمن سرسخت و گناهکار روبرو شده‌ای و ما برای هر پیغمبری دشمنی از کافران قرار دادیم. نمرود را برای ابراهیم، فرعون را برای موسی که با پیغمبر زمان خود به مبارزه برخاسته و با دعوتشان مخالفت کردند.

وَكَفَى بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا

کفی: ماضی- ب: حرف جز زائد- بِرَبِّكَ: فاعل- هادیک: تمیز

و پروردگار تو برای تو کافی و بسنده است و خداوند ترا بر دشمنان پیروز می‌گرداند و ترا راهنمایی و یاری می‌دهد.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً ۚ كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا ﴿٣٢﴾

کسانیکه که کافرانند گویند چرا قرآن یکجا به او نازل نمی‌شود، چنین شد، تا قلب ترا بدان استواری دهیم، و آنرا بنظمی دقیق منظم کرده‌ایم [به ترتیل بر تو خوانده‌ایم]. (۳۲)

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً ۚ

نَزَلَ: ماضی مجهول - الْقُرْآنُ: نایب فاعل - جُمْلَةً: حال

و کافران از یهود و نصاری یا مشرکان عرب گفتند: چرا قرآن بر محمد ﷺ به یکبارگی فرو فرستاده نمی شود.

كَذَلِكَ

چنانکه تورات و انجیل به یکباره فرو فرستاده شده است بلکه تدریجاً و با فاصله های مختلف زمانی فرو می آید.

لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً

رَتَّلْنَاهُ: ماضی - (نا) فاعل - ه: مفعول به - تَرْتِيلاً: مفعول مطلق

ما فرو فرستادیم قرآن را سوره به سوره و آیه به آیه در زمانهای مختلف بنابه مقتضای حال و زمان و مکان تا این که دل تو را به آن ثابت و استوار کنیم و حفظ و نگهداری آن را در دل تو ممکن گردانیم از این رو آنرا بتدریج بر تو خواندیم. یکی از حکمت های تدریجی نازل شدن قرآن آن بود که حضرت رسول ﷺ و امتش هر دو امی بودند و خواندن و نوشتن نمی دانستند تا مشکل حفظ و نگهداری مطالب قرآن بر آنان سخت و دشوار نباشد دومین حکمت آن است که اگر قرآن همگی به یکبار بر پیغمبر ﷺ نازل می شد تکلیف احکام آن بسیار سنگین می شد. سومین حکمت نزول تدریجی قرآن آن بود که قوم در جاهلیت سخت بسر می بردند لذا برداشتن اعتقاد جاهلیت از دل آنان به زمان بیشتری نیاز داشت.

وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا ﴿۳۳﴾

مثالی برای تو نیارند مگر آنکه حق را با توضیح بهتر و نیکوتر، سوی تو آریم. (۳۳)

وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا

حسن گفت: این آیت متصل به آیت پیش، «وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً» است می گوید: قرآن را ما به مدت بیست سال بصورت ترتیل و پیایی و منظم فرستادیم بصورت پراکنده و سوره سوره و آیه آیه، نه به یکبار، این بدانجهت بود که برای مشرکان هیچ شبهتی و شکی در باطل گردانیدن کار تو و یافتن عیب از تو باقی نماند نه اینکه ما پاسخ گوی علت پراکنده فرستاده شده قرآن باشیم بلکه آن جوابی است که کمر دشمنی را می شکنند و دلیل را باطل و تباه می گردانند و حجت ایشان آن بود که تورات برای موسی جمله به یکباره فرو آمده است. اگر ما قرآن را به یکدفعه فرو می فرستادیم این معنی که الآن حاصل شده، حاصل نمی شد. می گوید:

این کافران هیچ مثالی را در طرح نبوت و طعن کتاب تو نمی آورند و در حق آن هیچ سخن نمی گویند که اگر به مقابله برخیزند در اینصورت ما اعتراضات واهی و تو خالی ایشان را پاسخ محکم داده و دلایل ایشان را باطل می گردانیم. و حال آنکه خود قرآن معجزه است که دشمنان را به آوردن مثل آن به مقابله و معارضه می طلبد.

الَّذِينَ يُحْشَرُونَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضَلُّ سَبِيلًا ﴿٣٤﴾

کسانیکه به روی در افتاده به سوی جهنم حشر می شوند جایشان بدتر و راهشان گمراهانه تر است. (۳۴)

الَّذِينَ يُحْشَرُونَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ

الَّذِينَ: مبتدا - يُحْشَرُونَ: فعل مضارع مجهول - (و) نایب فاعل

مشرکان در روز رستاخیز حشر کرده می شوند و در حالیکه روی بر زمین نهاده به سوی جهنم می روند و در آن گرد آورده می شوند.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که: شخصی از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله پرسید: کافر در روز قیامت چگونه بر رویش حشر می شود؟ فرمودند: «مگر آن ذاتی که قادر بوده است که او را در دنیا بر دو پایش روان سازد، قادر نیست که در روز قیامت او را بر رویش روان سازد؟»

أُولَٰئِكَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضَلُّ سَبِيلًا

أُولَٰئِكَ: مبتدا - شَرٌّ: خبر - جمله ی أُولَٰئِكَ شَرٌّ: خبر الذین

آن مشرکان بدترین مکان را دارند و گمراه ترین راه را بر خود برگزیدند به جهت طغیانشان به پیغمبر صلی الله علیه و آله. در حدیث شریف آمده است: مردم در روز قیامت در سه گروه حشر می شوند: گروهی پیاده، گروهی سوار، گروهی به روی افتاده.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ الْكِتَابَ وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا ﴿٣٥﴾

بدرستی که ما به موسی آن کتاب دادیم و برادرش هارون را مددکار وی کردیم. (۳۵)

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ الْكِتَابَ وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا

ءَاتَيْنَا: ماضی - (نا) فاعل - مُوسَى: مفعول به - الْكِتَابَ: مفعول به ثانی

و هر آینه ما به موسی کتاب تورات دادیم و او را موظف به تبلیغ آن نمودیم و برادرش هارون را مددکار و یار و مشیر اقرار دادیم تا بتواند در مقابل فرعون و فرعونیان تبلیغ خود را انجام دهد با آنکه هارون پیامبر بود، وزیر موسی بود و فرشته نبود چنانکه مشرکان از تو این را می خواهند.

فَقُلْنَا أَذْهَبًا إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا فَدَمَرْنَاهُمْ تَدْمِيرًا ﴿٣٦﴾

پس گفتیم: به سوی قومی که آیه های ما را دروغ شمردند، روید که ما هلاکشان کردیم، هلاکی عجیب. (۳۶)

فَقُلْنَا أَذْهَبًا إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا

پس فرمان دادیم که هر دو سوی فرعون و اهل او (قبطیان) بروید به پیش آنکسانیکه آیات ما را تکذیب کردند و هدایت ما را نادیده گرفتند. پس موسی و برادرش هارون به پیش فرعون و فرعونیان رفتند و ایشان آن دو را تکذیب کردند.

فَدَمَّرْنَاهُمْ تَدْمِيرًا

فَدَمَّرْنَاهُمْ: فعل ماضی - (نا) فاعل - هم: مفعول به - تَدْمِيرًا: مفعول مطلق

پس هلاک گردانیدیم ایشان را و در دریای قلزم غرقشان کردیم چه هلاک کردنی.

وَقَوْمَ نُوحٍ لَّمَّا كَذَّبُوا الرُّسُلَ أَغْرَقْنَاهُمْ وَجَعَلْنَاهُمْ لِلنَّاسِ آيَةً ۖ وَأَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿٣٧﴾

و قوم نوح چون پیغمبران را دروغگو شمردند، غرقشان کردیم و عبرت مردمشان کردیم و برای ستمگران عذابى الم انگیز آماده کرده ایم. (۳۷)

وَقَوْمَ نُوحٍ لَّمَّا كَذَّبُوا الرُّسُلَ أَغْرَقْنَاهُمْ وَجَعَلْنَاهُمْ لِلنَّاسِ آيَةً ۖ

فعل و فاعل محذوف - قَوْمَ: مفعول به

و قوم نوح آن هنگام که پیغمبر خود را تکذیب کردند و پیغمبران را انکار نمودند همچنانکه پیغمبری شیت و ادیس را تکذیب کرده بودند چه تکذیب یک پیغمبر در واقع تکذیب همه ی پیغمبران است. پس ایشان را عذاب دادیم و در دریا غرقشان گردانیدیم و قصه ایشان را برای مردمان نشانه ای گردانیدیم تا از سرگذشت آن قوم عبرت گیرند که قصه ساختن کشتی و غرق شدن آن قوم بجز اهل و خانواده نوح و مسلمانان همراهش که هشتاد نفر بودند، مکرراً در تفسیر آیات سوره های پیشین بیان شد.

وَأَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ عَذَابًا أَلِيمًا

وَأَعْتَدْنَا: ماضی - (نا) فاعل - عَذَابًا: مفعول به

و برای ستمگران عذابى دردناک آماده کردیم. یعنی عذاب قوم نوح الظالمین است. و نیز هرکسی که در تکذیب پیامبران الرسول همراه ستمگران شود عذاب دوزخ در انتظار آنان است.

وَعَادًا وَثُمُودًا وَأَصْحَابَ الرَّسِّ وَقُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا ﴿٣٨﴾

و مردم عاد و ثمود و اصحاب الرس (اهل چاه) و نسلهای بسیار ما بین آنها را [به کیفر کردارشان] هلاک کردیم. (۳۸)

وَعَادًا وَثُمُودًا وَأَصْحَابَ الرَّسِّ وَقُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا

فعل و فاعل محذوف - وَعَادًا: مفعول به

ما قوم عاد را به جهت تکذیب هود و قوم ثمود را به جهت تکذیب صالح و قوم اصحاب الرس واقوام اهل قرنهای مختلف را هلاک گردانیدیم. که در حق هلاک قوم عاد، هود و ثمود، صالح سخنان

بسیاری در جای خود گفته شد. و اما در حق اصحاب الرس نظریه‌های مختلفی گفتند: درکشف الاسرار میبیدی آمده است که: رس- نام چاهی است در تهامه یا آذربایجان، یا انطاکیه گفته‌اند چشمه و نخلستانی بوده است که بعداً در سوره بروج ذکر کرده خواهد شد، یا گفتند قریه ای از ولایت یمن بوده. **علی بن الحسین بن علی، زین العابدین** روایت کند که از پدر خویش حسین بن علی روایت کرد. مردی از قبیله بنی تمیم پیش امیرالمؤمنین علی آمد. و گفت: یا امیرالمؤمنین بما از اصحاب الرس خبر بده که در کدام عصر بودند و چه قوم بودند؟ دیار و مسکن ایشان کجا بود؟ پادشاه ایشان که بود؟ آیا پروردگار جهانیان به ایشان پیغمبران فرستاد یا نه؟ و ایشان را به چه هلاک کرد؟ که ما در قرآن ذکر ایشان می‌خوانیم، اصحاب الرس در قرآن نه قصه‌ی ایشان بیان کرده شده است و نه احوال ایشان گفته شده. **امیرالمؤمنین** گفت: یا اخاتیم، سئوالی کردی که پیش از تو هیچکس از من این سئوال نکرده و بعد از من قصه‌ی ایشان از هیچکس نشنوی.

ایشان قومی بودند در عصر بنی‌اسرائیل- پیش از سلیمان بن داود- درخت صنوبر می‌پرستیدند، آن درخت که **یافت بن نوح** کاشته بود بر ساحل چشمه‌ای معروف. و در بیرون آن چشمه نهری روان بود، و ایشان دوازده قلعه بر شط آن نهر ساخته بودند. و نام آن نهر رس بود در بلاد مشرق. و در آن روزگار هیچ نهری عظیم‌تر و بزرگ‌تر از آن نهر نبود و هیچ شهر آبادان‌تر از آن شهرهای ایشان نبود. و بزرگترین آن شهرها مدینه‌ای بود نام آن اسفندآباد و پادشاه ایشان از **نمرود بن کنعان** بود، و در آن شهر مسکن داشت، و آن درخت صنوبر در آن شهر بود، و ایشان تخم آن درخت به آن دوازده قلعه بردند تا در هر شهری درختی صنوبر برآمد و رشد کرد، و اهل آن شهر آنرا معبود خود ساختند و آن چشمه که در زیر صنوبر اصل بود. برای هیچکس اجازه نبود که از آن آب بخورند یا از آب آن بگیرند که می‌گفتند «**هی حیوه الهتنا فلا ینبغی لا حدان ینقص من حیوتها**» و رسم و آئین ایشان این بود که در هر ماهی اهل هر شهر گرد آن درخت صنوبر خویش می‌آمد و آنرا به زیور و جامه‌های رنگارنگ می‌آراست. و قربانیها می‌کرد و آتشی عظیم برمی‌افروخت. و آن قربانی را بر روی آتش می‌نهادند تا دود آن بالا می‌گرفت چندان که در آن تاریکی دود، دیده‌های ایشان از آسمان محبوب می‌گشت. ایشان آن ساعت به سجود می‌افتادند و تضرع و زاری می‌کردند تا از میان درخت، شیطان آواز می‌داد. چون آواز شیطان بگوش ایشان می‌رسید سر برمی‌داشتند شادان و سرمست یک شبانروز به شادی و نشاط و شراب خوردن می‌پرداختند، یعنی که معبود ما راضی است. برین صفت روزگاری درازی بسر بردند تا کفر و شرک ایشان بغایت رسید و تمرد و سرکشی و طغیان ایشان بالا گرفت. پروردگار جهانیان برایشان پیغامبری از بنی‌اسرائیل از **نژاد یهودا بن یعقوب** فرستاد. روزگاری دراز ایشان را به وحدانیت دعوت کرد و از عذاب خدای تعالی بیم داد، هیچیک از ایشان ایمان نیاوردند و نگرویدند و در شرک و کفر بیفزودند، تا اینکه پیغامبر به خدای تعالی زارید و بر ایشان دعای بد کرد چون پیغامبر این دعا کرد،

^۱ - این آب، مایه‌ی زندگی خدایان ماست و کسی فرمان ندارد که از زندگی آن‌ها چیزی بکاهد.

درختهای ایشان همه خشک گشت. ایشان گفتند این همه شومی از این مرد است که دعوی پیغمبری می‌کند و از خدایان ما عیب می‌جوید. او را بگرفتند و در چاهی عظیم انداختند. آورده‌اند در قصه که انبواب‌هایی فراخ بساختند (فاصله دو بند، یا دو بندنی) و آنرا به قعر آب فرو بردند، و آب از آن انبواب‌ها برمی‌کشیدند تا بخشک رسید آنگه از آنجا در چاهی دور فرو بردند و او را در آن چاه کردند و سنگی عظیم بر سر آن چاه استوار نهادند، انبواب‌ها از قعر آب برداشتند گفتند: اکنون دانیم خدایان ما از ما خشنود شوند که عیب جوی ایشان را هلاک کردیم. پیغامبر در آن وحشت چاه به الله زارید، پس رب العالمین، باد عاصف و تند به ایشان فرو گشاد تا همه بیکدیگر در افتادند و روی هم انباشته گشتند. آنگه زمین در زیر ایشان همچون سنگ کبریت گشت، و از بالا ابری سیاه برآمد و آتش فرو بارید و ایشان چنانکه ارزیر^۲ در آتش فرو گذارد، فرو گذاختند - نعوذ بالله من غضبه و درک نعمته.

وَكُلًّا ضَرَبْنَاهُ آلًا مِّثْلَ وَاكُلَّا تَبَرَّأْنَا تَنْبِيرًا ﴿٣٩﴾

برای همه مثالها زدیم و همه را نابود کردیم، نابود کردن کامل. (۳۹)

وَكُلًّا ضَرَبْنَاهُ آلًا مِّثْلَ

فعل و فاعل محذوف - كُلًّا: مفعول به - ضَرَبْنَا: ماضی - (نا) فاعل - آلًا مِّثْلَ: مفعول به

ما هیچوقت بدون مقدمه و بدون مهلت ایشان را به هلاکت نرساندیم بلکه به همه‌ی آنها مثالها زدیم تا در آن بیندیشند و عبرت گیرند.

وَكُلًّا تَبَرَّأْنَا تَنْبِيرًا

كُلًّا: مفعول به مقدم - تَبَرَّأْنَا: فعل ماضی، (نا) فاعل - تَنْبِيرًا: مفعول مطلق

اما آنان به گناه خود ادامه دادند و از تهدید ما نترسیدند و به انکار و تکذیب و دشمنی خود پافشاری کردند تا اینکه به ایشان عذاب فرستادیم و هلاکشان کردیم چه هلاک کردند.

وَلَقَدْ آتَوْا عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أَمْطَرْنَا مَطَرًا سَوَاءً أَلَكُمُ الْيَكُونُ أَمْ لَا يَرْجُونَ نُشُورًا ﴿٤٠﴾

[این کافران] قطعاً بر آن دهکده که باران بد بر آن باریده شد گذر کرده‌اند، مگر آنرا ندیده‌اند؟ اما [چرا] آنها به زندگی دوباره امید ندارند. (۴۰)

وَلَقَدْ آتَوْا عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أَمْطَرْنَا مَطَرًا سَوَاءً

هر آینه بر آن قریه (شهر سدوم) قوم قریش بگذشتند آن دهی که سنگ باران شده بود و آن قریه‌های قوم لوط است که پنج قریه بودند و خدای تعالی آنها را هلاک کرد و شهرهای قوم لوط بر سرگذرگاه شام به سوی مدینه است. عابرین، نماهای عذاب و سرنوشت دردناک گناهکاران را دیده بودند.

أَفَلَمْ يَكُونُوا يَرَوْنَهَا

آیا نبودید و با چشمهای خود در گذر خود آثار آن عذاب دردناک را ندیدند؟ و آیا از آن عبرت نگرفتند؟

بَلْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ نُشُورًا

(و) اسم کان - لَا يَرْجُونَ: مضارع - (و) فاعل، جمله خبر کان - نُشُورًا: مفعول به
اینطور نیست که ندیده باشند بلکه به چشم خود آن آثار را دیده اند ولی به برانگیختن امید ندارند و به بعث ایمان ندارند.



وَلِذَا رَأَوْكَ أَنْ يَنْخَذُوكَ إِلَّا هُرُّوْا أَهَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا

و چون ترا ببینند جز مسخره ات نگیرند [گویند] آیا همین است که خدا او را به پیغمبری برانگیخته است؟ (۴۱)

وَلِذَا رَأَوْكَ أَنْ يَنْخَذُوكَ إِلَّا هُرُّوْا

ای پیغمبر مشرکان مکه هنگامی که ترا ببینند فقط از روی استهزاء و تمسخر به تو نگاه می کنند.

أَهَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا

هَذَا: مبتدا - الَّذِي: خبر - بَعَثَ: ماضی - لَفْظُ اللَّهِ: فاعل - رَسُولًا: حال

گفته اند این آیت در شأن ابوجهل و همصحبان او فرو آمد که هرگاه رسول خدا ﷺ و یاران او را می دیدند از راه تمسخر می گفتند که:

آیا این همان کسی است که خدا او را به عنوان پیغمبر فرستاده است که بتان ما را بد می گوید و ما را به سوی دین اسلام فرا می خواند؟

إِنْ كَادَ لَيُضِلَّنَا عَنْ إِلَهِنَا لَوْلَا أَنْ صَبَرْنَا عَلَيْهَا وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ حَيْثُ يَرَوْنَ
الْعَذَابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا



اگر در مورد خدایانمان ثبات نمی ورزیدیم نزدیک بود که محمد ما را از [پیروی] آنها گمراه کند، اما وقتی عذاب را ببینند خواهند دانست روش چه کسی گمراهانه تر بوده است؟ (۴۲)

إِنْ كَادَ لَيُضِلَّنَا عَنْ إِلَهِنَا لَوْلَا أَنْ صَبَرْنَا عَلَيْهَا

(هو) اسم کاد - لَيُضِلَّنَا: مضارع - (نا) مفعول به - (هو) فاعل، جمله خبر کاد

هر آینه او، محمد ﷺ نزدیک بود با سخنان دلفریب و پیگیر و با اظهار دلیل بر مدعای خود ما را گمراه کند و از پرستش خدایانمان باز دارد اگر صبر و استقامت ما نمی بود نزدیک بود که از پرستش بتان خود دست برمی داشتیم. خدای عزوجل در جواب ایشان می فرماید:

وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ حَيْثُ يَرَوْنَ الْعَذَابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا
 مَنْ: مبتدا - أَضَلُّ: خبر - سَبِيلًا: تمیز

آن هنگام که عذاب ما را در روز رستاخیز ببینند آنگه خواهند دانست که گمراه کیست و خوشبخت چه کسی است؟ آیا مشرکانی که بر بت پرستی بتان صبر کردند و پافشاری کردند خوشبخت اند یا اهل ایمان که به وحدانیت و به پیغمبر گرویدند و قرآن را با جان و دل پذیرفتند و احکام الهی را از حلال و حرام رعایت کردند؟

أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا ﴿۴۳﴾
 [ای رسول] مگر تو کسی را که هوا و هوس خویش را خدای خویش گرفته ندیدی؟ مگر تو وکیل [نگهبان و حافظ] او هستی؟ (۴۳)

أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ
 أَرَأَيْتَ ماضی - (ت) فاعل - مَنْ: مفعول به - اتَّخَذَ: ماضی - (هو) فاعل - إِلَهَهُ: مفعول به - هَوَاهُ: مفعول به ثانی

قومی بودند از عرب که سنگ می پرستیدند، هر که ایشان را سنگی نیکو بچشم می آمد، دل ایشان می خواست آنرا سجده کند و آنچه می داشتند می افکندند. حارث بن قیس از ایشان بود، کاروانی می رفت و آن سنگ که داشتند از شتر بیفتاد، آواز در قافله افتاد که: سنگ معبود از شتر بیفتاد بایستید تا بجوئیم، ساعتی جستند و نیافتند، یکی از ایشان آواز داد که: سنگی بهتر از آن یافتم، کاروان را برانید و شروع به رفتن کنید. می گوید:

آیا ندیدی کسی را که هوای خود را یعنی هر چه نیکو پنداشتند به میل خود می پرستیدند و آنرا معبود خویش قرار می دادند و به آن سجده می کردند و هر چه داشتند به پای او تقدیم می کردند؟

أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا

أَفَأَنْتَ: مبتدا - (انت) اسم کان - وَكِيلًا: خبر کان، جمله خبر انت
 می گویند این جمله به آیت قتال منسوخ است: آیا با این حالت تو قادر هستی آن بت پرستان هواپرست را هدایت کنی و راه نمایی؟ آیا تو وکیل و نگهبان اینان هستی که ایشان را از این بتان منع کنی؟

أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا ﴿۴۴﴾
 آیا مگر پنداری بیشترشان می شنوند یا می فهمند؟ آنها جز بمانند حیوانات نیستند بلکه روش آنها گمراهانه تر است. (۴۴)

أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ

آیا تصور می‌کنی و می‌پنداری که برستی اکثر آنان دلایل توحید را به گوش هوش می‌شنوند و تعقل می‌کنند؟ نه خیر چنین نیست بلکه آنان نمی‌فهمند و نمی‌شنوند.

إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَمِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا

هَمْ: مبتدا - كَالْأَنْعَمِ: جار و مجرور خبر - هَمْ: مبتدا - أَضَلُّ: خبر - سَبِيلًا: تمیز

آنان در شنیدن دلایل وحدانیت خدای تعالی و در خردوری بمانند چهارپایان هستند بلکه گمراه‌تر از چهارپایان اند زیرا چهارپایان مطیع فرمان صاحب خود هستند ولی این مشرکان از فرمانده خود که آفریننده وجود همه‌ی موجودات است از فرمانبرداری و عبادت به او سر باز می‌زنند و روی بر می‌گردانند.

أَلَمْ تَر إِلَىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا ﴿٤٥﴾
مگر ندیدی پروردگارت چگونه سایه را گسترده است؟ و اگر می‌خواست آنرا ساکن می‌گردانید
آنگاه آفتاب را نشانه آن کردیم. (۴۵)

أَلَمْ تَر إِلَىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ

مَدَّ: ماضی - (هو) فاعل - الظِّلُّ: مفعول به

آیا نمی‌بینی و نگاه نمی‌کنی که خدای تعالی از کمال قدرت خود چگونه سایه را تا برآمدن آفتاب گسترانیده است. و بر روی کره‌ی زمین سایه افکنده است؟ مولانا گفت:

کیف مد الظل نقش اولیاست کو دلیل نور خورشید خداست

وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا

و اگر خداوند می‌خواست هر آینه آن سایه را بطور مداوم و همیشگی ثابت و آرام و پا جا برجا می‌گردانید.

ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا

جَعَلْنَا: ماضی - (نا) فاعل - الشَّمْسُ: مفعول به - دَلِيلًا: مفعول به ثانی

پس آفتاب را بر شناختن سایه راهنما و دلیل گردانیدیم یعنی اگر این آفتاب نبود مفهوم سایه روشن نمی‌شد، اصولاً سایه از پرتو آفتاب حاصل می‌شود.

ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا ﴿٤٦﴾

سپس آنرا به سوی خود باز می‌گیریم. (۴۶)

ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا

قَبَضْنَاهُ: ماضی - (نا) فاعل - ه: مفعول به - قَبَضًا: مفعول مطلق

پس آن سایه را قبض کردیم و به سوی خود گرفتیم چه گرفتنی و کم کم شعاع و پرتوهای درخشان آفتاب را جایگزین آن سایه قرار دادیم.

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِبَاسًا وَالنَّوْمَ سُبَاتًا وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا ﴿٤٧﴾

و او آن ذاتی است که شب را پوشش شما کرد و خواب را مایه‌ی آسایش شما کرد و روز را زمان جنب و جوش شما قرار داد. (۴۷)

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِبَاسًا وَالنَّوْمَ سُبَاتًا وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا

هُوَ: مبتدا - الَّذِي: خبر

اوست که شب را برای شما پوششی قرار داد تا در آن آرام گیرید و به استراحت پردازید و خواب را سبب آرامش و آسایش قرار داد و روز را برای برخاستن و طلب کسب معاش قرار داد تا در آن به کسب و کار و تجارت خود پردازید.
مولانا گفت:

آفتاب اعواض را کامل نمود	لاجرم بازارها در روز بود
تا که قلب و نقد نیک آید پدید	تا بود از غبن و از حيله بعيد
تا که نورش کامل آمد در زمین	تاجران را رحمه للعالمين

وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا بَيِّنَ يَدَي رَحْمَتِهِ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا ﴿٤٨﴾

اوست که بادها را نویدی پیشاپیش رحمت خویش کرد و از آسمان آبی پاک نازل کردیم. (۴۸)

وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا بَيِّنَ يَدَي رَحْمَتِهِ

هُوَ: مبتدا - الَّذِي: خبر - أَرْسَلَ: فعل ماضی، فاعل (هو) - الرِّيحَ: مفعول به

اوست خدایی که باد را به عنوان بشارت دهنده پیش از نزول رحمت خود یعنی باران فرو فرستاد که نشانه نزول و بارش باران رحمت الهی است.

وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا

و از آسمان یعنی از ابر بارانی (آبی) پاک و پاک کننده فرو فرستادیم. در حدیث شریف از ابوسعید خدری روایت شده است که حضرت رسول ﷺ فرمودند: «ان الماء طهور لاینجسه شی» آب پاک کننده است و هیچ چیز آن را نجس نمی گرداند.

لِنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَيِّتًا وَنُسْقِيَهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَمًا وَأَنْاسِي كَثِيرًا ﴿٤٩﴾

تا سرزمین مرده را به آن زنده کنیم و آنرا به مخلوقات خویش، چهارپایان و مردم بسیار بنوشانیم. (۴۹)

لِنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَيِّتًا وَنُسْقِيَهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَمًا وَأَنْاسِي كَثِيرًا

و بوسیله آن آب باران سرزمین مرده و فراموش شده را یعنی جائی که خشک سالی بوده و خشک شده است تر و تازه و شاداب می گردانیم و از آنچه آفریدیم و به ایشان بخشیدیم چهارپایان را بیاشامانیم و برای استفاده بسیاری از مردمان قرار می دهیم.

وَلَقَدْ صَرَّفْنَاهُ بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كَثُورًا ﴿٥٠﴾

و آنرا میانشان گونه گونه کردیم شاید اندرز گیرند اما بیشتر مردم جز ناسپاسی نکردند (۵۰)

وَلَقَدْ صَرَّفْنَاهُ بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا

صَرَّفْنَاهُ: ماضی - (نا)فاعل - ه: مفعول به

در این آیه به قرآن اشاره کرده می گوید: ما قرآن را به صورتهای مختلف دارای فصاحت و بلاغت و سجع و فواصل و به صورت معجزه در میان گروههای مختلف مردم قرار دادیم تا از آن بهره گیرند و راه و روش صحیح و اصولی زندگی را از آن دریابند و خدای خود را ذکر و یاد کنند و پند گیرند.

فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كَثُورًا

فَأَبَىٰ: فعل ماضی - أَكْثَرُ: فاعل - كَثُورًا: مفعول به

اما اکثر مردم از این فیض پر رحمت الهی سرباز زدند و آنرا قبول نکردند و به آن نگریدند بلکه در مقابل این نعمت خدادادی ناسپاسی و کفران کردند.

وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَّذِيرًا ﴿٥١﴾

اگر می خواستیم در هر دهکده ای بیم رسانی می انگیزتیم. (۵۱)

وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَّذِيرًا

لَبَعَثْنَا: ل: جواب: لَبَعَثْنَا: ماضی - (نا)فاعل - نَّذِيرًا: مفعول به

و اگر می خواستیم هر آینه در هر قریه ای ما پیغمبری برمی انگیزتیم، پیغمبری بیم کننده اما بجهت تعظیم و بزرگداشت و علو درجه ی تو ای محمد ﷺ! نبوت را بر تو ختم کردیم و ترا به عموم انسانها تا روز قیامت پیغمبر گردانیدیم اوست پیغامبر آخر زمان تا روز قیامت و سرور کاینات و مفسر موجودات و رحمت عالمیان و صفوت آدمیان و تتمه ی دور زمان، محمد مصطفی ﷺ.

شفیع مطاع بنی کریم	قسیم جسیم بسیم و سیم
چه غم دیوار متراکه دارد چون تو پشتیبان؟	چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیان؟
بلغ العلی بکما له کشف الدجی بجماله	حسنت جمیع خصاله صلوا علیه وآله

فَلَا تَطْعَمُ الْكَافِرِينَ وَجَهْدُهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا ﴿٥٢﴾

مطیع کافران مشو و به حکم خدا با آنها جهاد کن، جهادی بزرگ. (۵۲)

فَلَا تَطْعَمُ الْكَافِرِينَ وَجَهْدُهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا

فَلَا تَطْعُ: مضارع مجزوم - (انت) فاعل - **الْكُفْرَيْنِ:** مفعول به

پس ای محمد ﷺ از کافران فرمان مبر که ترا به دین آبا و اجداد خود دعوت می‌کنند و در راه تبلیغ دین اسلام و دعوت به حق استوار و محکم باش و با آنان جهاد کن، جهاد کردنی یعنی خیلی سخت بگیر برای آنها تا به اسلام درآیند پس با این آیات مشخص می‌شود که حجتها و دلایل آیات قرآن کریم بزرگترین وسیله جهاد اسلام علیه مخالفان آن است.

وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَحْجُورًا (۵۳)
اوست که دو دریا را بهم پیوست، این شیرین گواراست و آن شور تند، و میانشان حایلی کرد و مانعی نفوذ ناکردنی. (۵۳)

وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ
هُوَ: مبتدا - **الَّذِي:** خبر

و اوست که با حکمت کامله خود دو دریا را درکنار هم روان ساخت که از نظر شور و شیرین و مزه با یکدیگر متفاوت‌اند یکی دارای آب شیرین است و رفع تشنگی می‌کند مانند رودهای جیحون و سیحون و دجله و فرات و نیل و دیگری دارای آب بسیار شور و تلخ یعنی دریای روم و فارس. مولانا گفت:

بحر را نیمیش شیرین چون شکر طعم شیرین رنگ روشن چون قمر
نیم دیگر تلخ همچون زهرِ مار طعم تلخ و رنگ مظلم قیروار

وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَحْجُورًا

جَعَلَ: فعل ماضی، فاعل (هو) - **بَيْنَهُمَا:** مفعول فیه - **بَرْزَخًا:** مفعول به

و با قدرت کامله خود بین این دو دریا حایلی و مانعی بوجود آورد و حدی مقرر گردانید و آنها را کاملاً از هم جدا ساخت.

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَيْكَ قَدِيرًا (۵۴)

اوست که از آب بشر آفرید و آنگاه برای او پیوند نسبی و سببی قرار داد و پروردگار تو قدرتمند است. (۵۴)

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا

هُوَ: مبتدا - **الَّذِي:** خبر

در این بخش از آیه کریمه صنعت تناسب (مراعات النظیر) بکار رفته است. می‌گوید:

و او خدایی است که از آب (منی) انسانها را آفرید و ایشان را به دو گروه نر و ماده (مرد و زن) تبدیل کرد تا سبب پیدایش انسانها باشد. مراد از **وَصِهْرًا** رابطه‌ی پدید آمده از ازدواج در میان شوهر و خانواده نسبت به یکدیگر است. پس نزدیکان همسر برای شوهر، خواهران اوست و نزدیکان شوهر

برای همسر، پدر شوهر است در انوار القرآن آورده، صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌گوید: «از مرد نسب پدید می‌آید و از زن خویشاوندی و تفسیر (نَسَبًا وَصَهْرًا) این است.

وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا

رَبُّكَ: اسم کان - قَدِيرًا: خبر کان

و آفریدگار تو بر آفریدن دختر و پسر قادر و تواناست.

﴿۵۵﴾

وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَىٰ رَبِّهِ ظَهِيرًا

غیر خدا چیزهایی می‌پرستند که نه سودشان دهد و نه ضررشان زند و کافر بر ضد پروردگار خویش پشتیبان [خدایان دروغی] است. (۵۵)

وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ

و مشرکان معبودهایی را غیر از خدای تعالی می‌پرستند هر چند او را پرستش کنند هیچ سودی به حال آنان ندارد و اگر آن را نپرستند هیچ ضرری و زبانی به آنان نمی‌رساند چون آنچه را که می‌پرستند خود مخلوق بوده و مخلوق، خود نیازمند به خالق است.

وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَىٰ رَبِّهِ ظَهِيرًا

الْكَافِرُ: اسم کان - ظَهِيرًا: خبر کان

کافران در نافرمانی خدای تعالی یار و کمک دهنده یکدیگر و پشتیبان شیطان اند چونکه مشرکان جاهل و نادان اند و از شیطان پیروی کرده و او را بر نافرمانی پروردگار یاری می‌کنند.

﴿۵۶﴾

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا

و ترا جز نویدبر و بیم‌رسان نفرستاده‌ایم. (۵۶)

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا

أَرْسَلْنَاكَ: ماضی - (نا)فاعل - ک: مفعول به - مُبَشِّرًا: مفعول به ثانی

ای پیغمبر! ما ترا به عموم مردم نفرستادیم مگر مژده دهنده به پاداش الهی و بیم‌کننده‌ی کافران به عقوبت روز رستاخیز. پس به دستورات زیر توجه کن.

﴿۵۷﴾

قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا

بگو: از شما برای پیغمبری مزدی نمی‌خواهم، مگر آنکه هر که خواهد بسوی پروردگار خویش راهی پیش گیرد. (۵۷)

قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا

أَسْأَلُكُمْ: مضارع - کم: مفعول به - (انا)فاعل - مِنْ: حرف جز زائد - أَجْرٍ: مفعول به

ای پیغمبر! به ایشان بگو من از تبلیغ رسالت خود از شما هیچ مزد و پاداشی نمی‌خواهم تنها مزد و پاداش من این است که به قصد رضا و قرب الهی به سوی پروردگار خود بروید این راهی است که هم شما را سود رساند و هم مرا چونکه من با این کار تبلیغ خود را انجام داده باشم.

وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَكَفَى بِهِ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَيْرًا ﴿۵۸﴾
به آن زنده‌ای که هرگز نمی‌میرد توکل کن و به ستایش او تسبیح گوی و هم او بگناه بندگانش آگاه است پس است. (۵۸)

وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ
تَوَكَّلْ: فعل امر - (انت) فاعل

در تمام امور خود بر خدای یکتا توکل کن زیرا که او همیشه زنده است و هرگز نمی‌میرد و او را به پاکی یاد کن و حمد و سپاس او را بجای آر و خدای را از نقص‌ها منزّه و پاک بدان.

نیست کاری از توکل خویتر
چيست از تسليم خود محبوبتر
آنکه او از آسمان باران دهد
هم تواند کوز رحمت نان دهد

وَكَفَى بِهِ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَيْرًا

كَفَى: ماضی - ب: حرف جر زائد - ه: فاعل - خَيْرًا: تمیز

و از سرکشی و طغیان و کارشکنی دشمنان نگران مباش، همین برای تو کافی است که خداوند از گناهان بندگانش آگاه است و در وقت خود یعنی روز حشر و نشر پاسخ اعمال آنان را خواهد داد.

الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ
فَسْتَلِ بِهِ خَيْرًا ﴿۵۹﴾

آنکه آسمانها و زمین را با هر چه میان آنهاست به شش روز آفرید و سپس به عرش پرداخت، خدای رحمان است، پس در باره‌اش از خبره‌ای پیرس تا آگاه شوی. (۵۹)

الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ
الَّذِي: بدل

او آن خداوندی است که با قدرت کامله خود و بدون عجز و ناتوانی آسمانها و زمین و آنچه که در آن هستند در مدت شش شبانه روز بیافرید سپس بر عرش مستولی و غالب شد که بزرگترین مخلوقات است. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده که: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «آیا آنچه را که (خداوند متعال) از روز خلقت آسمان‌ها تا امروز عطا نموده است، تصور کرده‌اید؟ این همه چیزی را کم نکرده است، عرش خداوند بر آب است و تقدیر ارزاق در اختیار او بوده، و کم و زیاد می‌کند».

الرَّحْمَنُ فَسْتَلِ بِهِ خَيْرًا

مبتدا محذوف - الرَّحْمَنُ : خبر

او خداوند رحمن است و رحمت عموم وی بر تمام موجودات و کاینات شامل است کافر و عاصی از آن برخوردارند. بر این خوان یغما چه دشمن چه دوست.

ای کریمی که از خزانه‌ی غیب گبر و ترسا وظیفه خورداری
دوستان را کجا کنی محروم؟ تو که با دشمن این نظرداری

پس در مورد صفات و ذات پاک او از شخص عاقل و دانایی بپرس تا ترا پاسخ گوید.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَزَادَهُمْ نُفُورًا ﴿٦٠﴾
و چون گویندشان خدای رحمان را سجده کنید، گویند خدای رحمان چیست؟ چگونه به چیزی که تو فرمان مان می‌دهی سجده کنیم و دوریشان افزون شود. (۶۰)

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ
آن هنگام که به مشرکان گفته شود: به خدای بخشنده و بزرگواری که رحیم و مهربان بر همگان است. سجده کنید و بدرگاه او سر تعظیم فرود آورید.

قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ

مَا: مبتدا - الرَّحْمَنُ: خبر

کافران گفتند: رحمن کیست و اصلاً ما اسمی به نام رحمن نمی‌شناسیم چونکه مشرکان خدای تعالی را به نام رحمن نمی‌شناختند البته خدای تعالی را نود و نه اسم است که هر یک نام اوست که قبلاً بیان آن رفت. در بیان سبب نزول آمده که: مشرکان مکه می‌گفتند: ما غیر از رحمان «یمامه» رحمان دیگری را نمی‌شناسیم. مراد آن‌ها مسیلمه‌ی کذاب بود که خود را رحمان نامیده بود پس آیه فوق نازل گردید.

أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَزَادَهُمْ نُفُورًا

می‌گوید: آیا سجده کنیم یعنی سجده نمی‌کنیم؟ آنکه را که ما را به سجده کردن او فرمان می‌دهی، با گفتن این سخن بر نفرت و دوریشان از خدای تعالی افزوده شد. این آیه از آیات سجده‌ی تلاوت است.

نُبَارِكُ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِيرًا ﴿٦١﴾
بزرگست آنکه در آسمانها برجها نهاد و در آن چراغی و ماه تابانی پدید کرد. (۶۱)

نُبَارِكُ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِيرًا

نُبَارِكُ: فعل ماضی - الَّذِي: فاعل

بزرگ است آن خدایی که با قدرت کامله خود در آسمان بروج دوازده گانه بیافرید - و بروج دوازده گانه عبارتند از:

حمل - ثور - جوزا - سرطان - اسد - سنبله - میزان - عقرب - قوس - جدی - دلو - حوت و در بروج چراغی را که آفتاب و ماه که روشنی بخشنده است بیافزید. یعنی خورشید را از برای روشنایی و ماه تابان را که نور آن از نور خورشید کمتر است و شب را روشنایی می بخشد و خود از خورشید نور می گیرد بیافزید. مولانا گفت:

شمس را قرآن ضیا خواند ای پدر و آن قمر را نور خواند، این رانگر
شمس چون عالی تر آمد خود ز ماه پس ضیاء از نور افزون دان به جاه

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِّمَنۢ ارَادَ اَنْ يَّذْكُرَ اَوْ اَرَادَ شُكُورًا ﴿٦٢﴾
اوست که شب و روز را برای آنکه خواهد اندرز گیرد یا خواهد سپاسداری کند، خلاف یکدیگر کرد. (۶۲)

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِّمَنۢ ارَادَ اَنْ يَّذْكُرَ اَوْ اَرَادَ شُكُورًا

هُوَ: مبتدا - الَّذِي: خبر - جَعَلَ: ماضی - فاعل (هو) - اَلَّيْلَ: مفعول به
در این آیه کریمه بین الیل و النهار صنعت مطابقه (متضاد) است. می گوید:

خداوند رحمان اوست که شب و روز را از پی یکدیگر بیافزید یعنی از پس تاریکی شب روشنایی روز و از پی روشنایی روز تاریکی شب را بیافزید تا در روز روشن به کسب و کار خود مشغول شوند و در شب به استراحت و آسایش پردازند این شب و روز را بدانجهت بیافزید که بدائع قدرت و صنائع فطرت خدا را در ایجاد شب و روز یاد کنند و در مقابل نعمتهای خداوند شکرگزار و سپاسدار باشند. نظامی گنجوی گفت:

منزل شب را تو دراز آوری روز فرو رفته تو باز آوری

وَعِبَادُ الرَّحْمٰنِ الَّذِيۡنَ يَمْشُوۡنَ عَلَى الْاَرْضِ هَوۡنًا وَاِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُوۡنَ قَالُوۡا سَلٰمًا ﴿٦٣﴾
بندگان خاص خدای رحمان آنکسانند که بر زمین سنگین راه می روند و چون جهالت پیشگان خطابشان کنند سخنی ملایمت آمیز گویند. (۶۳)

وَعِبَادُ الرَّحْمٰنِ الَّذِيۡنَ يَمْشُوۡنَ عَلَى الْاَرْضِ هَوۡنًا وَاِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُوۡنَ قَالُوۡا سَلٰمًا
و بندگان خدای رحمان کسانی هستند که آرام و آهسته و بدون تکبر و غرور در روی زمین راه می روند آن هنگام که نادانان ایشان را مورد طعن و سرزنش و دشنام خود قرار دهند در پاسخ آنها می گویند درود بر شما، مولانا گفت:

گفت حق که بندگان جفت عون بر زمین آهسته می ران تو به هون

وَالَّذِيۡنَ يَسِيۡرُوۡنَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيۡمًا ﴿٦٤﴾
و کسانی که شب را با سجده و نماز به پروردگارشان به روز آرند. (۶۴)

وَالَّذِيۡنَ يَسِيۡرُوۡنَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيۡمًا

الَّذِينَ مَعُطُوفٌ - يَبْتَثُونَ : مضارع - (و) اسم بات - سُبَّحًا : خبر بات

و کسانی که شب را برای پروردگار خود سجده کنان و قیام کنان به روز می آورند یعنی؛ نماز تهجد را که به معنای شب زنده داری است می خوانند. مخنومقلی فراغی در حق سجده و قیام شبانه پدر خود چنین گفته است. ترجمه^۱:

پدر را شصت بگذشته به روزی	اجل بر سینه اش بنهاد سوزی
بلی یاران چنین شد کار دنیا	گل عمر پدر را چید عجوی
پدر گفت از دنیا نیست باقی	به غیر از ورد شب یا صوم روزی
بلاشک مخلص و منکر در انکار	پیمبر دوست شد هر دلفروزی

پیغمبر خدا ﷺ یاران خود را به خواندن نماز شب تشویق می کرد، و به خواندن نماز نوافل، بدون آنکه واجب باشد.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از علی بن ابیطالب رضی الله عنه روایت است که گفت: شبی پیغمبر خدا ﷺ ما را بیدار کرده و فرمودند: شما دو نفر نماز نمی خوانید؟ گفتیم: یا رسول الله! جان ما در دست خدا است، اگر بخواهد که ما را بیدار سازد، بیدار می سازد، چون این سخن را گفتیم برگشته و به من چیزی نگفتند، و هنگام برگشتن در حالی که دست خود را به ران خود می زدند، شنیدم که می گفتند: (انسان بسیار مجادله گر است). البته قدر و مقام هر کسی به اندازه ی زحمتش بدست می آید. و کسی که این مقام را طلب کرد باید شبها بیداری کشد.

چنانکه شاعر گفت:

بقدر الكد تكتسب المعالی و من طلب العلی سهر الیالی^۲

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا ﴿٦٥﴾
و کسانی که گویند: پروردگارا عذاب جهنم از ما بگردان که عذاب آن دائم است. (۶۵)
وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ

(و) عطف - وَالَّذِينَ : معطوف - يَقُولُونَ فعل مضارع، (و): فاعل - رَبَّنَا: منادا

و آنان کسانی اند که با وجود طاعات و عبادات در خضوع و خشوع شب از روی ترس و بیم می گویند: پروردگارا! ما را از عذاب جهنم بگردان. پیغمبر خدا ﷺ در شب آنقدر نماز می خواندند که پاهایشان ورم می کرد.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

^۱ - برگرفته از کتاب عرفان و مخنومقلی. به تألیف همین مؤلف
^۲ - به اندازه زحمت بزرگیها بدست می آید و آنکه بزرگی خواهد شب را به بیداری سپری می کند

از مغیره بن شعبه رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ شب آنقدر نماز می خواندند که پاهایشان ورم می کرد، چون برایشان گفته می شد [که سبب این همه عبادت چیست]؟ می فرمودند: «آیا بنده ی شکرگزاری نباشم؟»

إِنَّكَ عَذَابُهَا كَأَنَّ غَرَامًا

عَذَابُهَا: اسمِ اِنَّ- کَانَ: فعل ماضی، ناقصه- هو(اسمِ کَانَ)- غَرَامًا: خبرِ کَانَ- جمله کَانَ غَرَامًا: خبرِ اِنَّ

کلمات آخر این بخش از آیه کریمه و آخر آیات بعدی با هم هماهنگی خاصی دارند که به آن سجع^۱ گویند.

بدرستی که عذاب دوزخ دائم و همیشگی است و اگر کسی را فرا بگیرد جاودان با اوست خدایا ما و همه ی مسلمانان را از چنین عذابی، با فضل و کرمات محفوظ و مصون بدار!

إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا ﴿٦٦﴾

که جهنم قرارگاه و جای بدی است. (۶۶)

إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا

ها: اسمِ اِنَّك - سَاءَتْ: فعل ماضی(ذم) فاعل(هی)، جمله خبرِ اِنَّك - مُسْتَقَرًّا: تمیز- (و): عطف- مُقَامًا: معطوف

بدرستی که دوزخ بد آرامگاهی است و بدجایگاهی است. از سرنوشت بد به خدا پناه می بریم. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده: از نعمان بن بشیر رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا ﷺ شنیدم که فرمودند: «آسان ترین عذاب اهل دوزخ عذاب کسی است که در کف پایش دو پارچه ی آتش گذاشته می شود، که از اثر آن آتش مغز سرش مانند دیگ می جوشد».

وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا ﴿٦٧﴾

و کسانی که چون خرج کنند اسراف نکنند و بخل نورزند و میان این دو معتدل باشند. (۶۷)

وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا

و ایشان آن کسانی اند آن هنگام که نفقه کنند اسراف نمی کنند و در کارهای معاصی و محرمات صرف نمی کنند و در خرج کردن بخیلی و سخت گیری هم نمی کنند بلکه میان آن دو یعنی اعتدال را رعایت می کنند. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «کسی که اعتدال را برگزید، هرگز فقیر و محتاج نگشت».

وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا ﴿٦٨﴾

و کسانی که با خدای یکتا خدای دیگر نخوانند و انسانی را که خدا محترم داشته جز بحق نکشند و زنا نکنند و هر که چنین کند سزا بیند. (۶۸)

وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ لَا يَدْعُونَ: فعل مضارع نفی - (و) فاعل

گفته‌اند این آیت و آیت بعدی مدنی است. و بندگان خدای رحمن آناند که با خدای یکتا خدای دیگری را نمی‌خوانند و نمی‌پرستند و نفس مؤمن را که خدای تعالی کشتن آنرا حرام کرده است نمی‌کشند چون کشتن مؤمن یعنی قتل نفس از گناهان کبیره است مگر آنکه بحق باشد. و نیز با زن همسایه زنا نکنند. این سه مورد از گناهان کبیره است. از ابن مسعود روایت کنند که از رسول خدا ﷺ پرسیدم که کدام گناه بزرگتر است؛ یعنی از گناهان کبیره است؟ فرمود آنکه به خدای یکتا شریک گیری. دوم اینکه فرزندان خود را به جهت ترس از تنگی معیشت و روزی بکشی سوم اینکه با زن همسایه‌ی خویش زنا کنی.

وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا

من: مبتدا - يَفْعَلْ: مضارع - (هو) فاعل، جمله خبر - ذَلِكَ: مفعول به

هر کس یکی از این سه مورد گناهان کبیره‌ی فوق را انجام دهد کیفر و عقوبت آنرا در آخرت خواهد دید.

يُضَعَفُ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَيَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا ﴿٦٩﴾

روز قیامت عذابش دو برابر شود و در آن بخواری جاوید باشد. (۶۹)

يُضَعَفُ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَيَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا

يُضَعَفُ: فعل مضارع مجهول - له: جار و مجرور - الْعَذَابُ: نایب فاعل - يَوْمَ: مفعول فيه.

چنین کارهای زشت و ناپسند یعنی شرک و قتل نفس و زنا را مرتکب شوند کیفرشان مضاعف شود یعنی عذاب او چندین برابر کرده می‌شود و در حالت خواری و رسوایی در آن عذاب که همان آتش دوزخ است، جاودانه می‌مانند.

إِلَّا مَنْ تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ

اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٧٠﴾

مگر کسی که توبه کند و مومن شود و عمل شایسته کند، که خدا بدیهایشان را به نیکیها مبدل کند که خدا آمرزگار و رحیم است. (۷۰)

إِلَّا مَنْ تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ

مَنْ: مستثنی - تَابَ: ماضی - (هو) فاعل

مگر اینکه کسی بعد از مرتکب شدن سه مورد گناه کبیره فوق بلافاصله توبه کند، توبه‌ی نصوح و دیگر به ادامه‌ی آن عمل زشت برنگردد و به ارکان اسلام عمل نماید پس خدای تعالی بدیهای آن گروه را به نیکبها تبدیل می‌کند. ان الحسنات یذهبن السیئات^۱.
مولانا گفت:

سیئات را مبدل کرده حق تا همه طاعت شوند آن ما سبق

وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا

لفظ الله: اسم کان - غَفُورًا: خبر کان - رَحِيمًا: خبر کان ثانی

و خداوند کسانی را که توبه می‌کنند می‌آمرزد بدرستی که خداوند بسیار بخشنده و مهربان است و توبه توبه کنندگان را می‌پذیرد.

حضرت رسول ﷺ فرمود: «التائب من الذنب کمن لا ذنب له^۲»

ابن کثیر می‌گوید: «بدان که بدی‌ها با توبه‌ی نصوح به حسنات تبدیل می‌شود و این نیست مگر این که به گذشته‌اش پشیمان شده و استغفار نماید در این صورت است که در نامه‌ی اعمال وی بدی‌ها به حسنات تبدیل می‌شوند.

وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَنْبُؤُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا (۷۱)

و هر که توبه کند و عمل شایسته کند بسوی خدا باز گشتی پسندیده می‌کند. (۷۱)

وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَنْبُؤُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا

مَنْ: مبتدای جازم - تَابَ: ماضی - (هو) فاعل، جمله خبر

و هر که به سوی خدای تعالی غیر از اعمال زشت مذکور توبه کند و عمل شایسته و نیکو انجام دهد بدرستیکه او به سوی خدای تعالی برمی‌گردد باز گشتی پسندیده و نیکو.

وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا (۷۲)

و کسانی که گواهی دروغ ندهند و چون بر ناپسندی بگذرند با بزرگواری گذرند. (۷۲)

وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ

و بندگان حق و مخلص آنانند که به مجالس دروغ و سرتاپا معاصی مشرکان حاضر نمی‌شوند و در مجالس توأم با معاصی مشرکان شرکت نمی‌کنند و بر باطل شهادت نمی‌دهند. در حدیث شریف آمده

^۱ - بیگمان نیکبها بدی‌ها را از میان می‌برند.
^۲ - توبه کننده از گناه مثل کسی است که گناهی ندارد.

است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: آیا شما را از گناهان کبیره باخبر نکنیم؟ اصحاب گفتند: چرا، رسول خدا ﷺ فرمودند: شرک به خدا، نافرمانی والدین، گفتن دروغ، یعنی گواهی و شهادت دادن.

وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا

می‌گوید: آن هنگام که به کارهای بیهوده و یا از مجالس توأم با معاصی بگذرند بزرگوارانه از آن می‌گذرند.

در گلستان سعدی حکایت چنین آمده است: یکی بر سر راهی مست بود و زمام اختیار از دست رفته عابدی بر وی گذر کرد و در آن حالت مستقیم^۱ او نظر کرد. جوان از خواب مستی سر بر آورد و گفت:

«وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا»^۲

اذا رایت اثیمآکن ساتراً و حلیمآ
یا من تقیح امری لم لا تمر کریمآ^۳
متاب ای پارسا روی از گنهکار
بیخ‌شایندگی در وی نظر کن
اگر من ناجوانمردم بکردار
تو بر من چون جوانمردان گذر کن



وَالَّذِينَ إِذَا دُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا
و کسانی که چون به آیهای پروردگارشان اندرزشان دهند کر و کور بر آن نیفتند. (۷۳)

وَالَّذِينَ إِذَا دُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا

دُكِّرُوا: ماضی مجهول - (و) نایب فاعل

و صفت دیگر بندگان مخلص خدا آن است که وقتی بوسیله آیات پروردگارشان پند داده شوند و نصیحت کرده شوند همانند کران و نابینایان غافل وار گوش نمی‌دهند بلکه با گوش هوش می‌شنوند و با چشم دل و عقل بدان توجه می‌کنند و با عبرت‌گیری از آن، نیروی ایمان خود را تقویت و قوت می‌بخشند.

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا فُرَّةً أَعْيُنَ وَاجْعَلْنَا لِمَنْتَقِينَ



و کسانی که گویند پروردگارا ما را از همسران و فرزندانمان آن ده که مایه‌ی روشنی چشمان ما باشد. و ما را پیشوای پرهیزکاران قرار بده.. (۷۴)

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا فُرَّةً أَعْيُنَ وَاجْعَلْنَا لِمَنْتَقِينَ إِمَامًا

۱- وضع زشت و بد، اسم مفعول از استقباح به معنی زشت شمردن مصدر باب استفعال.

۲- چون به ناشایستی (خطائی) بگذرند، جوانمردانه بگذرند (و چشم ببوشند).

۳- چون گناهکاری را بینی، پرده پوش و پردبار باش

ای کسیکه کار مرا زشت می‌شماری چرا اگر یمانه و جوانمردانه بر من نمی‌گذری

هَبْ: فعل امر - (انت) فاعل - قُرَّةً: مفعول به - إِمَامًا: مفعول به ثانی

یکی دیگر از صفت بندگان حق آنست که می‌گویند پروردگارا! از همسران و فرزندان ما نور چشمی به ما عطا فرما که روشنی دیده‌های مان باشند و از اولاد صالح باشند. و پروردگارا ما را پیشوای پرهیزکاران قرار بده، یعنی ما را الگو و شایسته‌ی امامت پرهیزگاران قرار بده.

أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا مَنَاجِيَهُمْ وَسَلَامًا ﴿٧٥﴾

آنها به پاداش این صبر که کرده اند، غرفه بهشت پاداش یابند و در آنجا درود و سلامی شنوند. (۷۵)

أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا مَنَاجِيَهُمْ وَسَلَامًا

أُولَئِكَ: مبتدا - يُجْزَوْنَ: مضارع مجهول - (و) نایب فاعل، جمله خبر

آن گروه که به صفات مذکور موصوف باشند در بهشت به موضعی بلند که در آن غرفه‌ای باشد، یکی از اسمهای بهشت، پاداش داده خواهند شد به جهت اطاعت از خدا و رسولش و صبر و استقامت در برابر پرهیز از گناهان کبیره و دارا بودن صفات نیک و اعمال شایسته. در آن بهشت از هر طرف فرشتگان بدانان درود و سلام می‌فرستند.

خَالِدِينَ فِيهَا حَسَنَتٌ مُّسْتَقَرًّا وَمُقَامًا ﴿٧٦﴾

جاودانه در آنند که نیکو قرارگاه و جایگاهی است. (۷۶)

خَالِدِينَ فِيهَا

خَالِدِينَ: حال

در حالیکه در آن بهشت جاودان باشند. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده: از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «خداوند برای اهل جنت می‌گوید: ای اهل جنت! می‌گویند: پروردگارا! لبیک و سعدیک، می‌پرسد: آیا راضی هستید؟ می‌گویند: چرا راضی نباشیم، در حالیکه برای ما چیزهایی را داده‌ای که به هیچ یک از خلق خود نداده‌ای، می‌فرماید: از این هم [نعمت] بالاتری به شما خواهم داد، می‌گویند: آن نعمت چیست که از این نعمت‌ها بهتر و بالاتر باشد؟ می‌فرماید: رضایت خود را نسبت به شما اعلان نموده و از این به بعد بر شما غضب نخواهم کرد».

حَسَنَتٌ مُّسْتَقَرًّا وَمُقَامًا

چه جایگاه خوبی است آن بهشت و چه جایگاه زیبایی است.

قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا ﴿٧٧﴾

بگو اگر دعایتان نباشد پروردگار من اعتنائی بشما ندارد، شما که تکذیب کرده‌اید، پس بزودی نتیجه‌ای لازم خواهد بود. (۷۷)

قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ

مَا يَعْجُبُ: چه توجهی به شما دارد.

بگو مگر نه آنید که شما خداوند خود را به گرفتن فرزند و نیز به او در خدایی شریک قرار دادید حال خداوند توجهی بشما ندارد و عذاب خدای تعالی هم بخاطر آنست. آنچه که بشما ارزش و مقام در پیشگاه خدا می‌دهد همان داشتن ایمان و دعا و توجه و اطاعت و عبادت و بندگی به اوست.

فَقَدْ كَذَبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا

فَسَوْفَ يَكُونُ: مضارع مستقبل - (هو) اسم کان - لِزَامًا: خبر کان

سپس می‌فرماید: شما خدا و رسولش را تکذیب کردید و در عبادت حق کوتاهی کردید. این تکذیب و کوتاهی به زودی گریبان شما را خواهد گرفت. یعنی بزودی سزای تکذیبی که کرده‌اید خواهید دید مراد جنگ بدر است که گریبانگیر مشرکان و تکذیب‌کنندگان شد و عذاب آخرت بقوت خود باقی است.

سوره الشعراء

سوره الشعراء : دویست و بیست و هفت آیه است همه آیات آن مکی است جز سه یا چهار آیه که در آخر سوره در مدینه فرو آمده است، در این سوره ناسخ و منسوخ نیست مگر یک آیت « والشعراء يتبعهم الغاؤون » که سیاق آن بر عموم است پس رب العالمین شعرای مومنان را از آن مستثنی کرد که حق تعالی در آیات (۲۲۶ - ۲۴) آن، میان شعرای گمراه و شعرای مومن مقایسه نموده است تا ادعای مشرکانی را که می پنداشتند رسول خدا ﷺ شاعر است و آنچه که با خود آورده اند از باب شعر می باشد، رد نماید.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خداوند بخشنده مهربان

طسّم ۱

جزو حروف مقطعه است . ابن عباس گفت:

طسّم: نامی از نامهای حق ﷻ است و سوگندان بدان یاد کرده قتاده گفت: نام قرآن است. مجاهد گفت: نام سوره است.

جعفر گفت: طا، طوبی - سین، سدره المنتهی - میم، محمد مصطفی ﷺ است.

تِلْكَ ءَايَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ۲

این آیه های کتاب روشن است. (۲)

تِلْكَ ءَايَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ

تِلْكَ: مبتدا - ءَايَاتُ: خبر.

این سوره یعنی الشعراء که به تو وحی کرده می شود برخی از آیات کتاب یعنی قرآن است که احکام الهی از حلال و حرام در آن مبین و آشکار است و موجب سعادت دنیا و آخرت است. حضرت رسول ﷺ نسبت به ایمان مردمان بسیار حریص بود اما مشرکان قریش کتاب را آشکارا تکذیب کرده ایمان نیاوردند. حق سبحانه تعالی به تسلی خاطر دل رسول الله ﷺ آیت فرستاد که:

لَعَلَّكَ بَئِجٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ۳

شاید خویشتن پرا تلف کنی که چرا آنها مومن نمی شوند. (۳)

لَعَلَّكَ بَئِجٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ

ک: اسم لعل - بَلِّغْ: هلاک کننده، خبر لعل - نَفْسَکَ مفعول به

ای محمد ﷺ! خویشتن را از اندوه که بر خود نهاده ای می خواهی بکشی می گوید: نشاید از غم و حزن به جهت اینکه مشرکان ایمان نمی آورند خویشتن به هلاک بیندازی. رنج و سختی که از ولید و ابوجهل و امیه به تو می رسد.

إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ ﴿٤﴾

اگر می خواستیم از آسمان آیه ای به ایشان نازل می کردیم که گردن ایشان در مقابل آن خاضع شود. (۴)

إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ

أَعْنَاقُهُمْ: اسم ظل - خَاضِعِينَ: خبر ظل

آنکه گفت: این تسلیت خاطر دل مصطفی ﷺ است به جهت غم و اندوهی که می کشید و در فکر و خاطر وی می گذشت. و با خود می گفت: آیا ترک ایمان ایشان نشانه قصوری است در بیان ما یا تقصیری است که ما در دعوت و تبلیغ رسالت داریم پروردگار جهانیان این فکر را از خاطر وی زدود و فرمود: این ترک ایمان از جانب مشرکان نه بخاطر تقصیر توست در دعوت و نه از قصوری است که در تبلیغ رسالت داری این را ما خود نخواستیم که به ایشان آیتی را بنمائیم که گردن بنهند و سرتسلیم فرود آورند و به خدا و رسولش بگروند اما سنت خداوند و حکمت الهی مقتضای اختیار است و ثواب و عقاب بر اقتضای آن وابسته است.

وَمَا يَأْنِيهِمْ مِنْ ذِكْرِ مِنَ الرَّحْمَنِ مُحَدِّثٍ إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ ﴿٥﴾

پند تازه ای از خدای رحمن به سویشان نیاید مگر از آن روی گردان باشند. (۵)

وَمَا يَأْنِيهِمْ مِنْ ذِكْرِ مِنَ الرَّحْمَنِ مُحَدِّثٍ إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ

(و) اسم کان - مُعْرِضِينَ: خبر کان

ذِكْرٍ، اینجا قرآن است. هیچ سوره ای از قرآن (پندی) پس از دیگری از نو فرود نیامد مگر اینکه مشرکان از آن اعراض کردند و سرباز زدند و آن را تکذیب نمودند و هر لحظه بر تکذیب خود افزودند.

فَقَدْ كَذَبُوا فَسَيَأْتِيهِمْ أَنْبَتُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿٦﴾

آنان به تکذیب پرداخته اند، بزودی خبرهای چیزی که استهزای آن می کرده اند بایشان خواهد رسید. (۶)

فَقَدْ كَذَبُوا فَسَيَأْتِيهِمْ أَنْبَتُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ

سَيَاتِيهِمْ : فعل مضارع - هم : مفعول به - أَنْبَتُوا : فاعل

پس بدرستی که قرآن را تکذیب کردند و بر تکذیب خود اصرار ورزیدند و در آن ثابت قدم ماندند پس زود باشد که بدیشان عذاب و مجازات بباید یعنی روز بدر، یا مرگ فرا رسد و به حساب و کتاب اعمال رسیدگی خواهد شد به جهت آنچه که استهزاء می کردند و باور نمی داشتند کیفر کار خود را خواهند دید.

أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمْ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ ﴿٧﴾
چرا به زمین ننگرد که چه گیاهان خوب در آن رویانده ایم. (۷)

أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمْ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ

کَمْ : مفعول به مقدم - أَنْبَتْنَا : فعل ماضی - (نا) فاعل - مِنْ : حرف جز زائد - کُلِّ : تمیز

آیا این مشرکان به زمین نمی نگرند و به آن بدقت تامل نمی کنند ما با قدرت کامله خود گیاهان را از هر نوعی در آن بعد از اینکه مرده و خشک شده بودند رویانیدیم و دوباره زنده شان کردیم و برای انسانها و چهارپایان مورد استفاده و سودمند گردانیدیم؟

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً ۖ وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٨﴾
که در این عبرتی است، ولی بیشترشان مومن نیستند. (۸)

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً

فِي ذَلِكَ : جار و مجرور خبر آن مقدم - لَ : ابتدا - لَآيَةً : اسم آن.

بی شک در این آفرینش یعنی رویش گیاهان و درختان بعد از پژمردگی نشانه هایی بر کمال قدرت خدای متعال است.

وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ

(و) حالیه - أَكْثَرُهُمْ : اسم کان - مُؤْمِنِينَ : خبر کان

و اما بسیاری از ایشان با وجود مشاهده این همه دلایل روشن و نشانه هایی که بر وجود خالق ازلی و ابدی هدایت می کند باز هم باور نمی دارند و آن را تکذیب می کنند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿٩﴾
و همانا پروردگارت، او نیرومند و رحیم است. (۹)

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ

رَبَّكَ : اسم آن - لَ : مزحلقه ، هو : ضمیر فصل - الْعَزِيزُ : خبر آن - الرَّحِيمُ : خبر دوم آن.

بدرستی که در آن آفرینش دوباره گیاهان و درختان، نشانه و دلایل روشن و آشکاری بر وجود صانع توانا و خالق جهان است.

وَإِذْ نَادَىٰ رَبُّكَ مُوسَىٰ أَنِ أَنْتَ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿١٠﴾

و چون پروردگار تو موسی ندا داد که سوی گروه ستمکاران برو. (۱۰)

وَإِذْ نَادَىٰ رَبُّكَ مُوسَىٰ أَنِ أَنْتَ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

نَادَى: فعل ماضی - رَبُّكَ: فاعل - مُوسَى: مفعول به - أَنْتَ: فعل امر - فاعل (انت) - الْقَوْمَ: مفعول به و نیز به یاد آور آن زمانیکه پروردگار تو موسی را در کوه طور ندا داد که به سوی قوم ستمکار یعنی فرعون و فرعونیان که با کفر و شرک و معصیت بر خود ستمگر شده اند برو و به ایشان بگو که:

قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلَا يَنْقُوتُ ﴿١١﴾

قوم فرعون چرا نمی ترسند؟

قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلَا يَنْقُوتُ

قوم: بدل

ای محمد ﷺ به قوم خود بگو و ایشان را خبر کن و از قصه موسی سخن گفتن با وی آن شب که آتش و درخت دید و خداوند به وی گفت قوم تو از ظالمین اند به ارتکاب کفر و معصیت. ایشان نمی ترسند، پس تو نیز ای محمد ﷺ به آنان بگو آیا نمی ترسید؟ یعنی باید که از عذاب خدای تعالی بترسند و دست از کفر و معصیت باز دارند همچنانکه به فرعون و فرعونیان عذاب داده شد و در دریای قلزم غرق شدند، شما نیز دچار عذاب خواهید شد، تا به سر عقل باز آیند و به آغوش اسلام برگردند.

قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ ﴿١٢﴾

گفت پروردگارا! من بیم دارم که دروغ گویم شمارند. (۱۲)

قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ

ی: اسم ان - أَخَافُ: فعل مضارع - فاعل (انا)، خبر ان.

موسی گفت پروردگارا! براستی که من از اینکه رسالتم را نپذیرند و مرا تکذیب کنند و باور ندارند می ترسم.

وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَىٰ هَٰرُونَ ﴿١٣﴾

سینه ام تنگ است و زبانم روان نیست پس هارون را به سوی بفرست. (۱۳)

وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَىٰ هَٰرُونَ

موسی ﷺ گفت: خداوند من می ترسم که رسالت خود را نتوانم بخوبی انجام دهم به جهت عقده ای که در زبان دارم از زمان گرفتن آتش، آن هنگام که زیرکی و عقل مرا توسط فرعون به پیشنهاد آسیه آزمایش کردند که با گذاشتن آتش در دهانم در زبان و نطقم اثر گذاشته است و سینه مرا نیز گشاده

گردان آنکه دشمن، مرا دروغگو خواهد گفت هارون برادرم از من فصیح تر و گویا تر است. او را همراه من بفرست تا در ادای وظیفه و تبلیغ رسالت در سخن گفتن مرا یاری دهد.

وَهُمْ عَلَىٰ ذَنْبٍ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ ﴿١٤﴾

فرعونیان خونی بگردن من دارند و بیم دارم مرا بکشند. (۱۴)

وَهُمْ عَلَىٰ ذَنْبٍ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ

هُم: جارو مجرور خبر مقدم - ذَنْبٌ: مبتدا موخر.

و من به جهت قتلی که کردم می ترسم که از من قصاص گیرند. مراد قتل قبعلی است که اسمش فایشون نانوای فرعون بود که موسی او را به قتل رسانده بود که شاید آنها بخاطر این کینه قبل از اینکه من پیغام خود را به آنان برسانم و تبلیغ را اعلام کنم مرا بکشند.

قَالَ كَلَّا فَاذْهَبَا بِشَايِنَتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ ﴿١٥﴾

گفت: هر گز مترس با آیه های ما به سوی آنها بروید که ما همراه شما شنوائیم. (۱۵)

قَالَ كَلَّا

خدای تعالی فرمود: ای موسی در سر خود مپروران که ایشان بر تو غلبه کنند و یا ترا بکشند.

فَاذْهَبَا بِشَايِنَتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ

نا (اسم ان) - مَعَكُمْ: مفعول فیه - مُسْتَمِعُونَ: خبر ان.

پس تو و برادرت هارون به سوی فرعون و فرعونیان بروید با نشانه های ما یعنی معجزاتی که دلیل بر قدرت ما و حجت نبوت توست بدرستی که ما با شما هستیم و می شنویم آنچه را که شما با فرعون صحبت می کنید و هر چه بگوئید و انجام دهید از نظر ما پوشیده نیست.

فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦﴾

نزد فرعون روید و گوئید که ما فرستاده پروردگار جهانیانیم. (۱۶)

فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ

فَأْتِيَا: فعل امر - (ا) فاعل - فِرْعَوْنَ: مفعول به

پس تو و هارون به پیش فرعون روید و بگوئید که براستی ما فرستادگان پروردگار جهانیان هستیم.

أَنْ أَرْسِلَ مَعَنَا بَنِي إِسْرَءِيلَ ﴿١٧﴾

که پسران اسرائیل را با ما بفرست. (۱۷)

أَنْ أَرْسِلَ مَعَنَا بَنِي إِسْرَءِيلَ

أَرْسَلَ: فعل امر - فاعل (انت) - مَعْنَا: مفعول فيه - (نا) مضاف الیه

و به فرعون بگویند که دست از بنی اسرائیل بردارد و ایشان را با شما به سرزمین شما بفرستد که در آنجا مسکن گزینند چون سرزمین پدران ایشان بوده است پس موسی با برادرش هارون به درگاه فرعون آمد. چون فرعون موسی را دید بشناخت در آن وقت که موسی خواست این رسالت را از جانب پروردگار جل جلاله به انجام رساند، تعداد بنی اسرائیلیان در مصر ششصد و سی هزار نفر بودند که بدست فرعون گرفتار شده بودند. چهارصد سال ایشان را به بردگی گرفته بود و انواع عذاب بدیشان رسانید چون فرعون چهار صد و شصت سال زندگی کرد.

قَالَ أَلَمْ تُرَبِّكْ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ ﴿١٨﴾

(فرعون) گفت: مگر وقتی نوزاد بودی ترا نزد خویش پرورش ندادیم و سالها از عمرت را میان ما بسر نبردی؟ (۱۸)

قَالَ أَلَمْ تُرَبِّكْ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ

تُرَبِّكْ: فعل مضارع - ک: مفعول به - فاعل: نحن - وَلِيدًا: حال

گفت: ای موسی! آیا ما ترا در کودکی در میان آغوش خود به مهر و محبت پرورده ایم در حالیکه تو در آن روز طفل نوزادی بودی مگر بیست سال از عمر خود را با ما نگذرانندی؟ تو آن کاری که کردنی بود کردی یعنی نانوای ما را کشتی و تو با این کارت در مقابل نعمت من از ناسپاسان هستی.

وَفَعَلْتَ فَعَلْتَكِ الْيَ فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿١٩﴾

و از تو سرزد آن کاری که کردی و تو از ناسپاسان بودی. (۱۹)

وَفَعَلْتَ فَعَلْتَكِ الْيَ فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ

وَأَنْتَ: مبتدا - مِنَ الْكَافِرِينَ: جار و مجرور خبر

فرعون به موسی از روی سرزنش گفت که تو حق تربیت و احسان و محبتهای ما را بجا نیاوردی و شکر نعمت ما را نگزاردی و احترام و آبروی ما را برباد دادی و قبطی را بدون اجازه ماکشتی. و امروز هم آمده ای تا ادعای خدایی ما را انکار کنی.

قَالَ فَعَلْنَاهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ ﴿٢٠﴾

گفت: آن کار هنگامی کردم که از سرگشتگان بودم. (۲۰)

قَالَ فَعَلْنَاهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ

فَعَلْنَاهَا: فعل ماضی - ت (فاعل) - ها: مفعول به - أَنَا: مبتدا - مِنَ الضَّالِّينَ: جار و مجرور خبر

موسی گفت آن کار را آن هنگام کردم که به عواقب آن کار آگاه نبودم و نمی دانستم با یک مشت زدن من آن شخص کشته می شود. اگر علم و آگاهی از جانب خدا داشتم در آن حال از نادانان بودم.

فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٢١﴾
و چون از شما بیم کردم از دستان بگریختم و پروردگارم فرزانتگیم داد و مرا از پیامبران گردانید. (۲۱)

فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ

فَفَرَرْتُ : فعل ماضی - ت : فاعل

پس از شما بگریختم چونکه ترسیدم آن موقع مرا بکشند و به مدین رفتم پس پروردگار من در وقت مراجعت از مدین به من علم و فهم و حکمت و نبوت بخشید و مرا از زمره پیغمبران خود گردانید.

وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدَتْ بَنِي إِسْرَءِيلَ ﴿٢٢﴾

آیا این نعمتی است که منت آن بمن می نهی که پسران اسرائیل را ببندگی گرفته‌ای؟ (۲۲)

وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدَتْ بَنِي إِسْرَءِيلَ

وَتِلْكَ : مبتدا - نِعْمَةٌ : خبر.

آیا این منتی است که تو بر من می نهی آنکه بنی اسرائیل را، فرزندان یعقوب را به بندگی گرفتی و چهارصدسال زیر یوغ خود قرار دادی و مرا بمدت بیست سال به فرزندی گرفتی؟

قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٢٣﴾

فرعون گفت: پروردگار جهانیان چیست؟ (۲۳)

قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ

وَمَا: مبتدا - رَبُّ: خبر

فرعون گفت: این پروردگار جهانیان که میگوی و ادعا می کنی که تو رسول او هستی، دارای چه ویژگی و صفاتی است و از چه جنس است؟

قَالَ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ ﴿٢٤﴾

گفت: پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آن هست اگر اهل یقین اید. (۲۴)

قَالَ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا

موسی گفت: آن خداوندی که من شما را بر وحدانیت او می خوانم خداوند هفت آسمان و هفت زمین و هر چه در آن از فرشتگان و انس و جن است می باشد.

نظامی گنجوی گفت:

جز تو فلک را خم دوران که داد دیگ جسد را نمک جان که داد

إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ

تم: اسم کان - مُوقِنِينَ: خبر کان.

اگر یقین می دانید برای هفت آسمان و هفت زمین و آنچه که در آن هست به ناچار پروردگاری لازم است که آن پروردگار خداوند جل جلاله است.

قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْمَعُونَ ﴿۲۵﴾

به اطرافیان خود گفت: مگر نمی شنوید؟ (۲۵)

قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْمَعُونَ

فرعون برای آن کسانی از اشراف قبط که در دوروبر او بودند و تعدادشان پانصد نفر بودند و بر صندلی های زرین نشسته بودند مسخره کنان گفت آیا نمی شنوید که این مرد چه می گوید؟ در پاسخ سؤال من به یاوه گویی و بیهوده گویی می پردازد.

قَالَ رَبُّكُمْ رَبُّ آبَائِكُمْ الْأَوَّلِينَ ﴿۲۶﴾

موسی گفت: پروردگار شما و پروردگار پدران قدیم شماست. (۲۶)

قَالَ رَبُّكُمْ رَبُّ آبَائِكُمْ الْأَوَّلِينَ

موسی در بیان دلیل خود بیفزود و گفت: خدای من آفریدگار شما و آفریدگار پدران پیشین شماست. پس چگونه کسی را پرستش می کنید که او خود به مانند شماست و فانی شدنی است.

ما همه فانی و بقاش تو را ملک تعالی و تقدس تو را

قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ ﴿۲۷﴾

گفت: بی گفتگو پیغمبریکه به سوی شما فرستاده اند دیوانه است. (۲۷)

قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ

رَسُولُكُمْ: اسم آن - ل: مزحلقه - لَمَجْنُونٌ: خبر آن.

فرعون به قوم خود گفت: بدرستی پیغمبری که به سوی شما فرستاده شده است و او را رسول می نامند - البته فرعون از روی تمسخر موسی را رسول خواند - می گوید هر آینه او دیوانه است و جواب سؤال مرا درست نمی دهد و یاوه گویی می کند.

قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ ﴿۲۸﴾

موسی گفت: [او] پروردگار مشرق و مغرب و هر چه میان آن است اگر خردوری کنید. (۲۸)

قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا

موسی گفت: او پروردگار جهان، و آفریدگار مشرق و مغرب و همه ی چیزهایی که در میان آن دو قرار دارد.

إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ

تم: اسم کان - تَعْقِلُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر کان

اگر شما فهم کنید و خردوری کنید جواب سوال شما غیر از این نخواهد بود که هیچکس کنه ذات اقدس الهی را نمی‌تواند درک کند.
شیخ سعدی گفت:

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم وز هر چه گفته اند و شنیدیم و خوانده‌ایم
مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر ما همچنان در اول وصف تو مانده ایم

قَالَ لَئِنْ أَخَذَتْ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُورِينَ ﴿٢٩﴾
گفت: اگر خدائی غیر من بگیری زندانیت می‌کنم. (۲۹)

قَالَ لَئِنْ أَخَذَتْ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُورِينَ

أَخَذَتْ: فعل ماضی - ت: فاعل - إِلَهًا: مفعول به - غَيْرِي: مفعول به ثانى

فرعون بعد از آن مناظره چون حجت نداشت از عجز خود بترسید و سخن تهدید آمیز بر زبان راند و گفت ای موسی! اگر معبودی غیر از من گیری هر آینه ترا از زندانیان می‌گردانم گفته اند که زندان فرعون از کشتن بدتر بود. دستور می‌داد تا مخالفان را در حفره‌ی عمیقی می‌انداختند تا در آنجا هیچ چیز نمی‌شنیدند و نمی‌دیدند و بیرون نمی‌توانستند بیایند. چون موسی علیه السلام این سخن از فرعون شنید. گفت:

قَالَ أَوَلَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُّبِينٍ ﴿٣٠﴾

گفت: و اگر ترا معجزه‌ای روشن آورده باشم؟ (۳۰)

قَالَ أَوَلَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُّبِينٍ

موسی گفت: تو آیا در حق من همین کار را می‌کنی و مرا به زندان خواهی انداخت؟ اگر من حجتی روشن بر صحت و درستی گفتارم بیارم و معجزه‌ای آشکار و روشن بشما بنمایم که بر عقلها غلبه کند آیا باز هم مرا محبوس خواهی کرد؟

قَالَ فَأْتِ بِهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِیْنَ ﴿٣١﴾

فرعون گفت: اگر راست می‌گویی آنرا بیار. (۳۱)

قَالَ فَأْتِ بِهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِیْنَ

فَأْتِ: فعل امر - فاعل (انت)

فرعون گفت اگر تو در دعوت خود از راستگویان باشی آن معجزه و حجتی که می‌خواهی بیاری، بیار.

فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ ﴿٣٢﴾

عصای خویش بینداخت و در دم از دهایی هویدا گشت. (۳۲)

فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ

فَأَلْقَى: فعل ماضی - فاعل (هو) - عَصَاهُ: مفعول به - هِيَ: مبتدا - ثُعْبَانٌ: خبر

در سوره های قبل نیز بیان این رفت پس موسی عصایش را از دست خود بیفکند ناگهان آن عصا پس از انداختن اژدهایی بزرگ شد و برای هیچ کس شکی باقی نماند که ماری دهن باز کرده پس سر برآورده، هرگاه آب دهن می انداخت در آن زمین گیاه نمی روئید و سپس روی به فرعون نهاد، فرعون چون آن بدید از تخت خود با ترس و ذلت بیفتاد و بگریخت و آن مار قصد مردمانی که اطراف فرعون و هودار او بودند کرد همه به فریاد بر آمدند و بگریختند و قومی هم از ترس بر جای بمرند. پس فرعون به موسی گفت برای دعوت ما آمدی یا هلاک شدن ما را می خواهی؟ موسی گفت برای دعوت آمده ام پس گفت که زینهار ما را بیش از این طاقت نمانده است موسی بیرون آمده دست برگردن اژدها نهاد همان ساعت عصا گشت و فرعون به جای خویش بنشست.

سنائی غزنوی گفت:

هر چه دست آویز داری جز خدا آن هیچ نیست

چون عصا پنداشتن در دست ثعبان داشتن

وَرَزَّ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّظِيرِينَ ﴿٣٣﴾

و دست خویش برون آورد که در دیده بینندگان سفید می نمود. (۳۳)

وَرَزَّ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّظِيرِينَ

رَزَّ: فعل ماضی فاعل (هو) ید: مفعول به - ه: مضاف الیه.

و بار دیگر فرعون گفت آیا هیچ نشانه دیگری داری که دال بر صدق نبوت تو باشد موسی گفت: آری نشان دیگری دارم. دست زیر بازوی خود گرفت و آنکه که بیرون کشید آنرا سفید، تابیده و روشن دید، آن روشنی که خارج از عادت باشد دید و نظر نظاره کنندگان را به خود جلب کرد و همه از دیدن آن متعجب و متحیر شدند.

قَالَ لِلْمَلَإِ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ ﴿٣٤﴾

[فرعون] به بزرگان اطراف خویش گفت این جادوگر ماهری است. (۳۴)

قَالَ لِلْمَلَإِ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ

هَذَا: اسم آن - ل: مزحلقه - لَسَاحِرٌ: خبر آن - عَلِيمٌ: نعت

فرعون به بزرگان قوم گفت: بدرستی که این موسی جادوگری است و در علم سحر و جادوئی ماهر است براینکه چوب را اژدها میکند و دست گندم گون خود را ید بیضا می گرداند. آورده اند که موسی مرد گندم گون بود و چون دست در گریبان کشید و بیرون آورد. سفید و نورانی گردید زمانیکه موسی دلیل پیغمبری خود را آشکار کرد و معجزه خود را از عصا و ید بیضا نشان داد به فرعون گفت: «ارسل معی بنی اسراء یل» فرعون در آن کار عاجز ماند و قصد کشتن موسی کرد بزرگان قوم او به فرعون گفتند:

کشتن کار درستی نیست اگر او را بکشی مردم پندارند که وی راستگوی بود، بگذار تا دروغ وی آشکار شود و به مردم مشخص شود که این مرد جادوگر ماهری است.

يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ ﴿٣٥﴾

که می خواهد شما را به جادوی خویش از سرزمینشان بیرون کند، بنابراین چه رای می دهید. (۳۵)

يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ

و می خواهد به جادوگری خود شما را یعنی فرعون و قبطیان را از سرزمین مصر بیرون کند و ملک شما را به ویرانه تبدیل کند.

فَمَاذَا تَأْمُرُونَ

مَاذَا: مفعول مطلق - تَأْمُرُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل

پس فرعون گفت اکنون شما در کار این مرد چه مصلحت می دانید و رای شما در این کار چیست؟

قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَبْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ ﴿٣٦﴾

گفتند: وی را با برادرش نگه دار و گرد آورندگان را به شهرها بفرست. (۳۶)

قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَبْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ

أَرْجِهْ: فعل امر - ه: مفعول به - فاعل (انت)

گفتند کار او و برادرش هارون را به تاخیر بینداز و عجله مکن و او را حریص و آزمند گردان و وعده ده تا فروکش کند و در ضمن کسانی از بزرگان و لشکریان خود را به شهرها بفرست تا جادوگران ماهر و زبردست را جمع کنند و بیاورند گفته اند که: در ممالک وی و نواحی مصر شهرهایی بود که جادوان در آن مسکن داشتند ایشان را جمع کردند تا در مقابل معجزه موسی تدبیرها و مکرها سازند.

يَا أَيُّكَ بِكُلِّ سَحَابٍ عَلِيمٌ ﴿٣٧﴾

که همه جادوگران ماهر را پیش تو آورند. (۳۷)

يَا أَيُّكَ بِكُلِّ سَحَابٍ عَلِيمٌ

همه جادوگران را که دانا و ماهر باشند به پیش تو بیاورند تا اینکه معجزه موسی را با سحر خودشان باطل کنند تا دیگر کسی ادعای نبوت نکند.

مولانا گفت:

اهل رای و مشورت را پیش خواند
جمع آرد شان شه و صراف مصر
هر نواحی بحر جمع جادوان
کرد پیران سوی او ده پیک کار
سحر ایشان در دل مه مستمر

چونکه موسی بازگشت و او بماند
آنچنان دیدند کز اطراف مصر
او بسی مردم فرستاد آزمان
هر طرف که ساحری بد نامدار
دو جوان بودند ساحر مشتهر

کز شما شاهست اکنون چاره خواه
بر شه و بر قصر شه موکب زدند
که همی گردد با مرش ازدها
ز این دو کس جمله بافنان آمدند
تا بود که زاین دو ساحر جان بری
ترس و مهری در دل هر دو فتاد
سر بزانو بر نهادند از شگفت
حل مشکل را دو زانو جادوست

چون بدیشان آمد آن پیغام شاه
از پس آنک دو درویش آمدند
نیست با ایشان بغیر یک عصا
شاه و لشکر جمله بیچاره شدند
چاره می باید اندر ساحری
آن دو ساحر را چو این پیغام داد
عرق جنسیت چو جنبیدن گرفت
چون دبیرستان صوفی زانوست

فَجُمِعَ السَّحَرَةُ لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ ﴿٣٨﴾
پس جادوگران را به موعد روزی معین جمع کرد. (۳۸)

فَجُمِعَ السَّحَرَةُ لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ

جُمِعَ: فعل ماضی مجهول - السَّحَرَةُ: نایب فاعل

پس جادوان در روز موعود جمع کرده شد و هر دو گروه بهم رسیدند فرعون همه رعایای خود را جمع کرد و گمان وی چنان بود که موسی مغلوب خواهد گشت.

وَقِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ ﴿٣٩﴾

به مردم گفتند: آیا شما نیز مجتمع می شوید؟ (۳۹)

وَقِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ

أَنْتُمْ: مبتدا - مُجْتَمِعُونَ: خبر

و فرعون به مردم اهل مصر گفت: شما همگی جمع شوید تا شاهد و ناظر این معارضه باشید. چون فرعون بر غلبه‌ی موسی علیه السلام اطمینان داشت و از طرفی این معارضه سخت مورد علاقه‌ی موسی علیه السلام هم بود زیرا که موسی علیه السلام از این طریق می‌خواست معجزه‌ی خداوند را بر کافران بنمایاند.

لَعَلَّآ نَتَّبِعُ السَّحَرَةَ إِن كَانُوا هُمْ أَغْلَبِينَ ﴿٤٠﴾

تا اگر جادوگران چیره شدند ما نیز آنها را پیروی کنیم. (۴۰)

لَعَلَّآ نَتَّبِعُ السَّحَرَةَ إِن كَانُوا هُمْ أَغْلَبِينَ

(نا) اسم لعل - نَتَّبِعُ: فعل مضارع - فاعل (نحن)، جمله خبر لعل

فرعون به جادوگران گفت: باید که ما همه به اتفاق جادوان را پیروی کنیم و در معارضه با موسی مدافع ساحران باشیم.

فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَإِنَّا لَنَّا لِأَجْرٍ إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ ﴿٤١﴾

و چون جادو پیشگان پیامند به فرعون گفتند: اگر ما چیره شدیم آیا مزدی خواهیم داشت؟ (۴۱)

فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَإِنَّا لَنَّا لِأَجْرٍ إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ

(نا) اسم کان - نَحْنُ : ضمیر فصل - الْغَالِبِينَ : خبر کان

پس از آنکه فرعون جادوگران را به پیش خود خوانده بود ساحران آمدند و به فرعون گفتند اگر ما بر موسی غالب شویم برای ما مزدی و پاداشی است؟ فرعون گفت آری مزدی و پاداشی است و برای شما هر چه بخواهید می دهیم.

قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ إِذَا لَئِنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴿٤٢﴾

گفت: آری و شما از قربان خواهید بود. (۴۲)

قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ إِذَا لَئِنَ الْمُقَرَّبِينَ

کم: اسم ان - لَئِنَ الْمُقَرَّبِينَ : خبر ان

فرعون گفت: بلی و بدرستیکه شما از مقربین من خواهید بود آورده اند که مهتر این جماعت چهار تن بودند که رئیس این چهار تن شخصی به نام شمعون بود زمانیکه به مصر آمدند قصه ازدها شدن عصا و یدییضا را به آنان باز گفتند و روزی را که معلوم کرده بودند جمع شدند تا وقتی که فرعون لعین حضرت موسی را خواست و قرار شد که با ساحران مناظره کند. ساحران عصا و طنابی به میدان آوردند و فرعون در بالای تخت خود به تماشا بنشست و مردم مصر به نظاره حاضر شدند. ساحران در یک طرف صف کشیدند و موسی و هارون در طرف دیگر ایستادند.

قَالَ لَهُمْ مُوسَى أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ ﴿٤٣﴾

موسی به ایشان گفت: هر چه افکنندی هست بیفکنید. (۴۳)

قَالَ لَهُمْ مُوسَى أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ

قَالَ: فعل ماضی - مُوسَى: فاعل - أَلْقُوا: فعل امر - (و) فاعل - مَا: مفعول به - أَنْتُمْ: مبتدا - مُلْقُونَ: خبر موسی به جادوگران گفت: آنچه را که می خواهید بیفکنید، بیفکنید.

فَأَلْقُوا جِبَاهَهُمْ وَعَصِيَّهُمْ وَقَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ ﴿٤٤﴾

پس، ریسمانها و عصاهای خویش بیفکندند و گفتند، قسم بغرت فرعون که ما غلبه یافتگانیم. (۴۴)

فَأَلْقُوا جِبَاهَهُمْ وَعَصِيَّهُمْ وَقَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ

فَأَلْقُوا: فعل امر - (و) فاعل - جِبَاهَهُمْ: مفعول به

پس طنابهای خود را بیفکندند و نیز عصاهای پرسیماب ساخته خود را. و بعد از آنکه عصا و طنابها به حرارت آفتاب در حرکت آمد از میان مردمان غریو و فریاد برآمد که به عزت فرعون قسم که ما به موسی و برادرش هارون غالب شوندا کنیم.

فَالْتَفَىٰ مُوسَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ ﴿٤٥﴾

پس موسی عصای خویش بیفکند و آنچه را ساخته بودند بلعیدن گرفت. (۴۵)

فَالْتَفَىٰ مُوسَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ

فَالْتَفَىٰ: فعل ماضی - مُوسَى: فاعل - عَصَاهُ: مفعول به

و به موسی وحی کردیم، گفته اند جبرئیل علیه السلام آمد به او گفت ای موسی عصای خود بیفکن. پس موسی عصای خود بیفکند که اژدهایی شد دهان باز کرده و با سرعت شروع به بلعیدن ابزارهای دروغین ایشان کرد و آن‌ها را به یک لقمه فرو برد تا همه آلت‌های ساحران به شکم وی رفتند و سپس روی به کوشک فرعون نهاد و فرعون بگریخت. پس زمانیکه آن عصا اژدها شده بود آنچه را که ساحران تزویر می کردند و به مردم نمایانده بودند و چشم مردم را با آن سحر کرده بودند همه را فرو بلعید آنان می گفتند. این چوبها و رسنها مار هستند و دروغ می گفتند، بلکه مار نبودند. پس موسی عصا برگرفت و بحال خود باز آمد و چوب گشت و با این معجزه حق سبحانه تعالی ادعای ساحران را نیست و نابود گردانید.

فَالْتَفَىٰ السَّحَرَةُ سَجِدِينَ ﴿٤٦﴾

پس جادوگران سجده کنان خاکسار شدند. (۴۶)

فَالْتَفَىٰ السَّحَرَةُ سَجِدِينَ

الْتَفَى: فعل ماضی مجهول - السَّحَرَةُ: نایب فاعل - سَجِدِينَ: حال

زمانیکه حق آشکار گردید و باطل نابود شد و موسی بر ساحران غلبه کرد موسی و هارون هر دو به خدا سجده کردند و ساحران نیز به موافقت موسی سجده کردند.
مولانا گفت:

ساحران چون حق او بشناختند دست و پا در جرمها در باختند

قَالُوا ءَأَمَّا رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٤٧﴾

گفتند: به پروردگار جهانیان ایمان داریم. (۴۷)

قَالُوا ءَأَمَّا رَبِّ الْعَالَمِينَ

آنکه ساحران گفتند: به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم.

رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ ﴿٤٨﴾

که پروردگار موسی و هارون نیز هست. (۴۸)

رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ

به پروردگار موسی و هارون ایمان داریم یعنی به خدایی که موسی و هارون به او ایمان آوردند و گرویدند ایمان داریم و این چیزی بود که به هیچ وجه برای فرعون قابل قبول و پیش بینی نبود. پس فرعون ساحران را به جهت ایمان آوردن به موسی بدون اجازه وی توبیخ کرده گفت:

قَالَ ءَاَمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ اَنْ ءَاذَنَ لَكُمْ اِنَّهٗ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِی عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَقَامُونَ ۚ لَا قُطْعَانَ اَیْدِیْكُمْ وَاَرْجُلَكُمْ مِّنْ خَلْفٍ وَلَا صَلْبَتَكُمْ اَجْمَعِیْنَ ﴿۴۹﴾

گفت: چرا پیش از آنکه اجازه تان دهم بدو ایمان آوردید؟ او بزرگ شماست که جادو تعلیم تان داده است، بزودی خواهید دانست، دستها و پاهایتان را بعکس یکدیگر می‌برم و همگی تان را به دار می‌کنم. (۴۹)

قَالَ ءَاَمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ اَنْ ءَاذَنَ لَكُمْ

فرعون به ساحران گفت: آیا به موسی ایمان آوردید و او را تصدیق کردید قبل از آنکه من بشما دستوری دهم؟

اِنَّهٗ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِی عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ

عَلَّمَكُمُ : فعل امر - کم: مفعول به - (هو) فاعل - السِّحْرُ: مفعول به ثانی

بدرستی که او مهتر و بزرگ شماست و در حق جادویی هم با یکدیگر اتفاق کردید و در هلاک و فساد ملک من کوشیدید.

فَلَسَوْفَ تَقَامُونَ

پس زود باشد که شما نتیجه این کار را بدانید و پاسخ کارتان را بزودی خواهید چشید.

لَا قُطْعَانَ اَیْدِیْكُمْ وَاَرْجُلَكُمْ مِّنْ خَلْفٍ وَلَا صَلْبَتَكُمْ اَجْمَعِیْنَ

لَا قُطْعَانَ : فعل مضارع - (ن) توكید - (انا) فاعل - اَیْدِیْكُمْ: مفعول به

فرعون گفت: هر آینه دستهای راست شما و پاهای چپ شما را بر عکس یکدیگر یعنی؛ دست راست را با پای چپ و دست چپ را با پای راست شما می‌برم و سپس در ساحل رود مصر شما را به دار می‌آویزم تا پاسخ اعمال شما باشد و برای شما و دیگران عبرت باشد. ساحران گفتند: ای فرعون اگر سرتن را بربری، سر دل را چه می‌کنی؟

قَالُوا لَا ضَرَّ لَنَا اِلٰی رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ ﴿۵۰﴾

گفتند: مهم نیست که بسوی پروردگار مان می‌رویم. (۵۰)

قَالُوا لَا ضَرَّ لَنَا

صَبْرٌ: زیان و ضرر، (نا) اسم آن

هیچ زبانی از تهدید تو به ما نمی رسد و ما از تهدید تو نسبت به مرگ نمی ترسیم.

إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ

مُنْقَلِبُونَ: خبر آن

ساحران از شراب توحید و آرزوی ملاقات پروردگار مست و سرشار بودند. بنابراین از تهدیدات فرعون نمی ترسیدند و می گفتند هر چه می توانی انجام بده چون بازگشت ما در روز قیامت به سوی خدای یگانه است.

إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطِيئَتَنَا أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٥١﴾

ما طمع داریم پروردگارمان گناهانمان را بپارزد که مومنان نخستین بوده ایم. (۵۱)

إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطِيئَتَنَا أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ

(نا) اسم آن - نَطْمَعُ: فعل مضارع، فاعل (نحن)، جمله خبر آن.

بدرستی که ما امید داریم و طمع داریم اینکه پروردگار ما عفو کند و گناهان مان را برای اینکه ما اول گرویدگان اهل این مجلس هستیم بپارزد. کاشفی گفت:

آورده اند که فرعون دستور داد تا دست راست و پای چپ آن مومنان را ببریدند و ایشان را از دارهای بلند آویختند و موسی عليه السلام بر ایشان می گریست حضرت عزت حجابها برداشته منازل قرب و مقامات انس ایشان را بنظر وی در آورد تا تسلی یافت.

جادوان کان دست و پا در باختند	در فضای قرب مولی تاختند
گربرفت آن دست و پای بر جای آن	رست از حق بالهای جاودان
تابدان پرها پیر و از آمدند	در هوای عشق شهباز آمدند

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي إِنَّكَ مُتَّبَعُونَ ﴿٥٢﴾

و به موسی وحی کردیم که بندگان مرا شبانگاه ببر زیرا که شما مورد تعقیب قرار خواهید گرفت. (۵۲)

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي إِنَّكَ مُتَّبَعُونَ

ما به موسی وحی کردیم که شبانه بندگان مرا یعنی بنی اسرائیل را از شهر بیرون ببر چون شما حتماً مورد تعقیب قرار می گیرید فرعون و فرعونیان بدنبال شما خواهند آمد.

فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ ﴿٥٣﴾

آنگاه فرعون مامورین را [گرد آوردن] گان [به شهرها فرستاد. (۵۳)]

فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ

جاسوسان به فرعون خبر دادند که موسی و قومش بنی اسرائیل در فکر رفتن به سرزمین دیگری هستند. پس فرعون مامورانی به شهرها فرستاد تا نیرو جمع کند و بدنبال موسی و قومش گسیل دارد.

إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ ﴿٥٤﴾
که اینان گروهی اندک اند. (۵۴)

إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ
هَؤُلَاءِ اسم آن - ل: مزحلقة - لَشِرْذِمَةٌ: خبر آن.
بدرستی که قوم بنی اسرائیل گروهی اندک اند و ما با کوچکترین حمله و یورش آنان را غافلگیر و گرفتارشان خواهیم ساخت.

وَلَهُمْ لَنَا لَغَائِطُونَ ﴿٥٥﴾
که موجب خشم ما هستند. (۵۵)

وَلَهُمْ لَنَا لَغَائِطُونَ

هم: اسم آن - لَغَائِطُونَ: خبر آن - به معنی: به خشم آورندگان و ایشان ما را به جهت گریختنشان به خشم آورده اند چونکه بدون اجازه‌ی ما از مصر بیرون رفته اند.

وَلِإِنَّا لَجَمِيعٌ حَذِرُونَ ﴿٥٦﴾
و ما همگی آماده کاریم. (۵۶)

وَلِإِنَّا لَجَمِيعٌ حَذِرُونَ

(نا) اسم آن - ل: مزحلقة - لَجَمِيعٌ: خبر آن - حَذِرُونَ: نعت.
در حالیکه ما هم اسحله داریم و آماده و بیدار هستیم و جای هیچگونه نگرانی نیست.

فَأَخْرَجْنَاهُمْ مِّنْ جَنَّتٍ وَعُيُونٍ ﴿٥٧﴾
پس از باغستانها و چشمه سارها بیرونشان کردیم. (۵۷)

فَأَخْرَجْنَاهُمْ مِّنْ جَنَّتٍ وَعُيُونٍ

فَأَخْرَجْنَاهُمْ: فعل ماضی - (نافاعل) - هم: مفعول به

در اینجا به ذکر عاقبت و سرانجام کار فرعون اشاره می کند می گوید: پس ما ایشان را از بوستانهای سرسبز و چشمه های پرآب بیرون راندیم. یعنی، فرعون و فرعونیان را از سرزمین مصر که پر از باغستانها و چشمه سارها و گنجینه ها بود بیرونشان راندیم.

وَكُنُوزٍ وَمَقَامِرٍ كَرِيمٍ ﴿٥٨﴾
و از گنجها و جایگاه های خوب بیرونشان کردیم. (۵۸)

وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ

و از گنجهای زر و نقره و از منزلهای نیکو بیرونشان رانیدیم.

كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَءِيلَ ﴿٥٩﴾

و اینچنین آنرا به پسران اسرائیل دادیم. (۵۹)

كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَءِيلَ

اینچنین شد که بنی اسرائیل پیروز گشتند و آنها را میراث بنی اسرائیل گردانیدیم و باغ و بوستان و گنج و منزل ایشان را میراث فرزندان یعقوب کردیم.

فَاتَّبَعُوهُمْ مُتَّبِعِينَ ﴿٦٠﴾

پس هنگام برآمدن خورشید آنها را تعقیب کردند. (۶۰)

فَاتَّبَعُوهُمْ مُتَّبِعِينَ

فَاتَّبَعُوهُمْ: ماضی - (و) فاعل - هم: مفعول به - مُتَّبِعِينَ: حال

پس فرعون و فرعونیان بنی اسرائیل را تعقیب کردند و به هنگام طلوع آفتاب رسیدند. بقولی معنا این است که: فرعونیان آن هنگام که به تعقیب بنی اسرائیل رفتند حرکتشان به سوی مشرق بود.

فَلَمَّا تَرَاهُ الثَّامِنَانِ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى إِنَّا لَمَذْكُونٌ ﴿٦١﴾

و چون دو جماعت یکدیگر را دیدند یاران موسی گفتند: ما را گرفتند. (۶۱)

فَلَمَّا تَرَاهُ الثَّامِنَانِ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى إِنَّا لَمَذْكُونٌ

فَلَمَّا: مفعول فیه - تَرَاهُ: فعل مضارع - الثَّامِنَانِ: فاعل

آن هنگام که هر دو گروه یکدیگر را دیدند و به هم رسیدند یاران موسی گفتند: ما در دست فرعون و فرعونیان به هلاکت می رسیم.

قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ ﴿٦٢﴾

گفت: هرگز، پروردگارم با من است و رهبریم خواهد کرد. (۶۲)

قَالَ كَلَّا

موسی گفت حاشا و کلا که فرعون شما را در یابد و بر شما پیروز شود.

إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ

مَعِيَ: خبر ان - رَبِّي: اسم ان

بدرستی که پروردگار من با من است و مرا هدایت خواهد کرد و بر قوم فرعون پیروز خواهد نمود.

فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنَا أَخْرَبُ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ ﴿٦٣﴾

﴿٦٣﴾

به موسی وحی کردیم که عصای خویش به دریا بزن، پس بشکافت و هر پاره ای چون کوهی بزرگ بود. (۶۳)

فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنِ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ

چون روزگار فرمان بسر آمد پروردگار جهانیان خواست که فرعون و قوم او را هلاک گردانند، به موسی وحی آمد که بندگان مرا بشب از سرزمین مصر بیرون ببر و زمانیکه به کنار دریا رسند و لشکر فرعون از عقب بیاید مترس پس عصا را بر دریا بزن تا برای ایشان راهی باز کنیم و جای آن شکاف خشک شود راهی که براحتی بتوانی در آن گام نهی.

فَأَنفَلَكْ مَكَانَ كُلِّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ

کُل: اسم کان - کَالطَّوْدِ: جار و مجرور خبر کان

سپس دریا بشکافت و دوازده راه پدید آمد هر راه جدا شده از هم چون کوه بزرگ بود و در میان آن روزنها گشاده تا همه یکدیگر را می دیدند موسی به ایشان گفت: از این راه به دریا بروید ایشان گفتند راه ها تراست می ترسیم که پاهای ما در گل فرو شود. رب العالمین به باد صبا دستور داد تا آن راهها خشک کرد، پس چون موسی و بنی اسرائیل همه از دریا بیرون آمدند موسی می خواست که دریا بحال خود باز شود از بیم آنکه فرعونیان و قبطیان به آنها در آیند و به ایشان در رسند یا گفته اند که فرعون چون آن راهها دید در میان دریا خواست که برود راهنمای وی گفت: مرو که این راه پر خطر است و ما هرگز در دریا این راه ندیده ایم اگر در خشک زمین برویم راه سه روزه است و باز هم به ایشان رسید. فرعون گفت: نمی بینید که این راهنما چه می گوید مگر نمی دانید که این دریا خود از بیم من چنین شکافته شد و خشک گشت، فرعون خواست که برگردد. جبرئیل بر اسب مادیان در پیش ایستاد و در دریا راند و اسب فرعون سر بکشید و قبطیان همچنان در رفتند و میکائیل از پی ایشان می راند ایشان همه به دریا رفتند و در دریا به فرمان حق بهم باز افتادند و غرق شدند اینست که رب العالمین گفت:

وَأَزَلَفْنَا ثُمَّ الْآخَرِينَ ﴿٦٤﴾

و دیگران را بدانجا نزدیک گردانیدیم. (۶۴)

وَأَزَلَفْنَا ثُمَّ الْآخَرِينَ

و جمع کردیم آنجا دیگران را که قوم فرعون بودند یعنی همه را بر لب دریای قلزم گردآورديم.

وَأَجْمَعْنَا مُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ ﴿٦٥﴾

و موسی را با همراهانش جملگی نجات دادیم. (۶۵)

وَأَجْمَعْنَا مُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ

أَجْمَعْنَا: فعل ماضی، (نا) فاعل - مُوسَى: مفعول به - مَعَهُ: مفعول فیه - ه: مضاف الیه - أَجْمَعِينَ: تاکید.

و موسی و قوم او را که همراه او بودند همگی ایشان را نجات دادیم آورده اند آن روز که موسی نجات یافت و دشمن وی غرق گشت روز دوشنبه دهم ماه محرم بود و موسی آن روز را به شکرانه نعمت خدای تعالی روزه داشت.

ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ ﴿٦٦﴾

سپس دیگران را غرق کردیم. (۶۶)

ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ

أَغْرَقْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - الْآخَرِينَ: مفعول به

سپس دیگران را، فرعون و فرعونیان را در دریا غرق گردانیدیم.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٦٧﴾

که در این عبرتی هست و بیشترشان مومن نبودند. (۶۷)

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً

فِي ذَلِكَ: جارو مجرور خبر ان - ل: لام ابتداء - لَآيَةً: اسم ان.

بی گمان در نجات موسی و قومش و در غرق شدن فرعون و فرعونیان هر آینه نشانه‌هایی است بر قدرت خدای تعالی که از آن عبرت گیرند.

وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ

أَكْثَرُهُمْ: اسم کان - هُم: مضاف الیه - مُؤْمِنِينَ: خبر کان.

و اکثر قوم فرعون از ایمان آوردن با توجه به اینکه این همه نشانه‌های قدرت خدا را دیده بودند.

وَلَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿٦٨﴾

و پروردگارت، او، نیرومند و فرزانه است. (۶۸)

وَلَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ

رَبَّكَ: اسم ان - هو: ضمیر فصل - الْعَزِيزُ: خبر ان - الرَّحِيمُ: خبر دوم ان.

و بدرستی که آفریدگار تو اوست که بر همه چیز غالب و مهربان است و به انتقام گرفتن از تکذیب کنندگان عجله نمی کند.

وَأَنذِلْ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ ﴿٦٩﴾

خبر ابراهیم را برای آنها بخوان. (۶۹)

وَأَنذِلْ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ

وَأَتْلُ: فعل امر - (انت) فاعل - نَبَأُ: مفعول به

ای محمد ﷺ! بر مشرکان عرب خبر ابراهیم را که ایشان خود را از نسل او می دانند و به فرزندی او افتخار می کنند بگو و بخوان، ابراهیم از فرزندان سام نوح است و سام و نوح در کشتی بودند و آنان غیر از ادریس اند.

إِذْ قَالَ لِأَيِّهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ ﴿۷۰﴾

وقتی به پدرش و قومش گفت: چه می پرستید؟ (۷۰)

إِذْ قَالَ لِأَيِّهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ

مَا: مفعول به مقدم - تَعْبُدُونَ: مضارع - (و) فاعل

ابراهیم پدر خود و قوم خود را دید که بت می پرستیدند، ایشان را به پرستش بتان سرزنش کرد و عیب بتان بر ایشان پیدا کرد و آنکه حجت و بنیت بر آن عبادت از ایشان درخواست کرده گفت: باری بدانید که معبود باید شنوا و بینا و دانا باشد تا برای عابد نفع و ضرر رساند. شما این بتان را به چه می پرستید که نه می شنوند و نه می بینند و نه می دانند. شایستگی خدایی فقط الله راست که شنوا و بینا و دانا است و از تمام امور آگاه است. بت پرستان چون از ابراهیم این سخن شنیدند از جواب در ماندند و به تقلید آبا و اجداد خود پرداختند و گفتند: ما می دانیم که در این بتان نفع و ضرر نیست اما پدران و اجدادان ما این بتان می پرستیدند ما نیز می پرستیم و متابعت ایشان می کنیم. پس ای محمد به ایشان بگو آنچه را که من بشما آوردم راست تر از آن چیزی است که از آئین پدران شما بر جای مانده است.

قَالُوا تَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَظَّلُهَا عَنكُمِينَ ﴿۷۱﴾

گفتند: بتانی را می پرستیم و پیوسته به عبادتشان قیام می کنیم. (۷۱)

قَالُوا تَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَظَّلُهَا عَنكُمِينَ

تَعْبُدُ: فعل مضارع - نحن (فاعل) - أَصْنَامًا: مفعول به

گفتند ما بتان را می پرستیم پس همیشه مجاور و ملازم بر عبادت بتان مداومت می کنیم.

قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمُ إِذْ تَدْعُونَ ﴿۷۲﴾

گفت: مگر وقتی بخوانیدشان ندای تان را می شنوند؟ (۷۲)

قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمُ إِذْ تَدْعُونَ

يَسْمَعُونَكُمُ: فعل مضارع - (و) فاعل - إِذْ تَدْعُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل.

ابراهیم گفت: که آیا بتان شما دعوت شما را می شنوند آن هنگام که بخوانند؟

أَوْ يَنْفَعُونَكُمُ أَوْ يَضُرُّونَ ﴿۷۳﴾

یا سود تان دهند یا زیان زنند. (۷۳)

أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ

اگر از آنها اطاعت کنید هیچ سودی بشما نمی رسانند و اگر اطاعت نکنید زیانی بشما نمی رسانند.

قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ ﴿٧٤﴾

گفتند: (نه) بلکه پدران خویش را دیده ایم که چنین می کرده اند. (۷۴)

قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ

می گویند: آبا و اجداد ما این بتان را اینچنین پرستش می کردند و ما نیز از آنان در پرستش بتان تقلید می کنیم قطعاً آنان در اشتباه نبودند.

قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ ﴿٧٥﴾

گفت: آیا می دانید آنچه که پرستش می کنید؟ (۷۵)

قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ

گفت: آیا می دانید که چه کار می کنید و می بینید که چه چیز را می پرستید؟

أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ الْأَقْدَمُونَ ﴿٧٦﴾

و پدران کهنان می پرستیده اید؟ (۷۶)

أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ الْأَقْدَمُونَ

أَنْتُمْ: تاکید

آیا می دانید آنچه را که هم شما می پرستید و هم پدران پیشین شما پرستیده اند؟

فَأَنَّهُمْ عَدُوٌّ لِّي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ ﴿٧٧﴾

بدانید آنها دشمن منند، مگر پروردگار جهانیان. (۷۷)

فَأَنَّهُمْ عَدُوٌّ لِّي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ

هم: اسم ان - عَدُوٌّ: خبر ان.

بدرستی که این معبودان شما دشمنان من هستند آنچه را که معبودان خود گرفته اید دشمنان من اند بجز خدای تعالی که پروردگار جهانیان است خدای دیگری نیست من با آنها دشمنی می ورزم و معبودانشان را از بیخ و بن برمی کنم و هیچ باکی بجز پروردگار جهانیان ندارم.

الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ ﴿٧٨﴾

آنکه مرا آفریده و هم او هدايتم می کند. (۷۸)

الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ

الَّذِي: بدل - خَلَقَنِي: فعل ماضی، (ن) وقایه - ی: مفعول به، فاعل (هو) - هُوَ: مبتدا

يَهْدِين: فعل مضارع - ي: مفعول به: فاعل: هو، جمله خبر.

خداوند اوست که از عدم شما را بوجود آورد سپس در گفتار و کردار شما را هدایت کرد و مرا نیز رسالت داد تا شما را به سوی حق دعوت کنم.

وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ ﴿٧٩﴾

که هم او، غذایم دهد و آبم دهد. (۷۹)

وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ

هُوَ: مبتدا - يُطْعِمُنِي: فعل مضارع (ن) وقایه - ي: مفعول به - فاعل (هو)، جمله خبر.

و اوست که به من طعام می دهد که نیروی اجزای بدن من به آنست و به من آب می نوشاند که سبب پرورش و طراوت اعضای بدن من است.

وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ ﴿٨٠﴾

که وقتی بیمار شدم شفایم دهد. (۸۰)

وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ

إِذَا: مفعول فیه - مَرِضْتُ: فعل ماضی - (ت) فاعل - هُوَ: مبتدا - يَشْفِينِ: فعل مضارع - (ی) مفعول به - فاعل (هو)، جمله خبر

و چون مریض شوم پس او مرا شفا می دهد. از امام جعفر صادق نقل است که چون بیمار شوم بگناه، او مرا شفا می دهد و مرا بیامرزد.

وَالَّذِي يُبْرِئُنِي ثُمَّ يُجْحِبُنِي ﴿٨١﴾

و آنکه بمریامم و باز زنده ام کند. (۸۱)

وَالَّذِي يُبْرِئُنِي ثُمَّ يُجْحِبُنِي

اوست که در وقت موعود که اجل فرا رسد مرا می میراند و سپس در روز رستاخیز برای حساب و کتاب مرا زنده می گرداند.

وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ ﴿٨٢﴾

و آن که طمع دارم روز رستاخیز گناهم را بیامرزد. (۸۲)

وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ

و او خدایی است که من امیدوارم گناهان مرا در روز رستاخیز بیامرزد چونکه اگر قصوری رود جز از لطف و مرحمت ذات اقدس او امید نتوان داشت غیر از حق سبحانه و تعالی کسی بخشاینده گناهان نیست. حضرت ابراهیم بعد از ذکر کمالات و الطاف حق تعالی از فرط اخلاص و حضور قلب به دعا که از لوازم کمال عبودیت و بندگی است می پردازد.

رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَالْحَقِّقْ بِالصَّالِحِينَ ﴿۸۳﴾
 پروردگارا بمن فرزانهگی بخش و مرا به صالحان ملحق فرمای. (۸۳)

رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَالْحَقِّقْ بِالصَّالِحِينَ

رَبِّ: منادی - هَبْ: فعل امر، (فاعل) انت - حُكْمًا: مفعول به.

ابراهیم دست دعا به درگاه خدا برداشت و گفت: پروردگارا به من کمال و معرفت عطا کن و مرا از جمله صالحین و شایستگان گردان.

وَأَجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ ﴿۸۴﴾
 و مرا نزد آیندگان نیک نام گردان. (۸۴)

وَأَجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ

وَأَجْعَلْ: فعل امر - فاعل (انت) - لِسَانَ: مفعول به

پروردگارا ثنا و نیکنامی و آوازه مرا بر زبان کسانی که بعد از من می آیند جاری گردان.

وَأَجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ ﴿۸۵﴾
 و از وارثان بهشت پر نعمتم کن. (۸۵)

وَأَجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ

وَأَجْعَلْنِي: فعل امر - (ن) وقایه - (ی) مفعول به - (انت) فاعل

پروردگارا مرا از جمله کسانی قرار بده که در برترین درجه و منازل بهشت نزول می کنند.

وَأَغْفِرْ لَأَيِّ إِثْمَةٍ كَانَتْ مِنَ الضَّالِّينَ ﴿۸۶﴾
 و پدرم را بیامرزد که وی گمراه بود. (۸۶)

وَأَغْفِرْ لَأَيِّ إِثْمَةٍ كَانَتْ مِنَ الضَّالِّينَ

ه: اسم ان - هو: اسم کان - مِنَ الضَّالِّينَ: جار و مجرور خبر کان، جمله خبر ان.

پروردگارا پدر مرا بیامرزد و به وی ایمان روزی بگردان چونکه او از گمراهان بود.

وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ ﴿۸۷﴾

و روزی که کسان برانگیخته می شوند مرا خوار مگردان. (۸۷)

وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ

پروردگارا روزی که مردمان از قبر برانگیخته شوند مرا رسوا و خوار مگردان. کاشفی گفت این دعا نیز برای تعلیم امتان است و آلا انبیاء را خواری و رسوائی نباشد.

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ ﴿۸۸﴾

روزی که مال و فرزندان سود ندهند. (۸۸)

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ

يَوْمَ: بدل - لَا يَنْفَعُ: فعل مضارع - مَالٌ: فاعل

آن روزی که نه مال و نه فرزندان هیچ سودی نمی رسانند و هر کسی در پی نجات خود است.

إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ (۸۹)

مگر آنکه با قلب پاک سوی خدا آمده باشد. (۸۹)

إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ

مَنْ: مستثنی - أَتَى: ماضی - (هو) فاعل - لَفْظُ اللَّهِ: مفعول به

مگر کسی که به سوی خدای تعالی با دلی خالص از کفر و شرک و معصیت بیاید و اموالی را در راه پروردگار صرف کرده و از خود بر جای گذاشته یا چیزی را در راه خدا نفقه داده باشد و فرزندان خود را خوب تربیت کرده باشد. شیخ سعدی گفت:

به مقصوره در پارسایی مقیم
زیانی دل آویز و قلبی سلیم
کاشفی گفت:

گفته اند سلامت قلب اخلاص است در شهادت «اشهد ان لا اله الا الله محمد رسول الله» قول دیگر آنست که قلب سلیم آنست که خالی باشد از غیر خدای از طمع دنیا و رجاء به عقبی یا خالی باشد از بدعت و مطمئن به سنت.

وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ (۹۰)

و بهشت برای نیکوکاران نزدیک گردانده شود. (۹۰)

وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ

وَأُزْلِفَتِ: ماضی - ت: تانیث - الْجَنَّةُ: نایب فاعل

و روزی که بهشت نزدیک گردانیده شود برای پرهیزکاران تا آن جایگاه را ببینند و به مشاهده منازل خود مسرور و شادمان شوند.

وَبُرِزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ (۹۱)

و جهنم به گمراهان نمودار شود. (۹۱)

وَبُرِزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ

بُرِزَتِ: فعل ماضی - الْجَحِيمُ: نایب فاعل

و جایگاه دوزخ برای دوزخیان و گناهکاران آشکار گردانیده شود.

وَقِيلَ لَهُمْ أَتَنْتُمْ تَعْبُدُونَ (۹۲)

و گویند: آن چیزها که غیر خدا می پرستیدید کجایند. (۹۲)

وَقِيلَ لَهُمْ أَئِنَّ مَا كُنتُمْ تَعْبُدُونَ

أَئِنَّ: مفعول فيه - خبر مقدم - ما: مبتدا مؤخر

و در روز قیامت از راه توییخ فرشتگان از جانب خدای تعالی می گویند آنچه که در دنیا آن را می پرستیدید یعنی معبودان شما کجایند؟

مِنْ دُونِ اللَّهِ هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ أَوْ يَنْصُرُونَ ﴿۹۳﴾

آیا شما را نصرت دهند و یا خود نصرت یابند؟ (۹۳)

مِنْ دُونِ اللَّهِ

خدای شما غیر از خدای یکتا کجایند.

هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ أَوْ يَنْصُرُونَ

آیا آن معبودان شما که در دنیا آنان را می پرستیدید شما را به دفع عذاب یاری می کنند یا خویشان را یاری می دهند؟

فَكُبِّكُوا فِيهَا هُمْ وَالْفَاوُونَ ﴿۹۴﴾

گمراهان و گمراه شدگان به رو در جهنم انداخته شوند. (۹۴)

فَكُبِّكُوا فِيهَا هُمْ وَالْفَاوُونَ

فَكُبِّكُوا: ماضی مجهول - (و) نایب فاعل - هُمْ: توکید

سپس آنانکه از معبودان پرستش می کردند و نیز آن معبودانی که مورد پرستش واقع شده بودند با هم پیایی به دوزخ افکنده می شوند و سرنگون افکنده می شوند. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده، از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که: شخصی از پیغمبر خدا ﷺ پرسید: کافر در روز قیامت چگونه به رویش حشر می شود؟ فرمودند: «مگر آن ذاتیکه قادر بوده است که او را در دنیا بر دو پایش روان سازد، قادر نیست که در روز قیامت او را بر رویش روان سازد؟

وَجُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ ﴿۹۵﴾

با سپاهیان ابلیس یکسره بجهنم در آیند. (۹۵)

وَجُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ

جُنُودٌ: معطوف - أَجْمَعُونَ: تأکید.

همه لشکریان ابلیس که متابعت از وی می کردند از جن و انس به دوزخ افکنده شوند.

قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ ﴿۹۶﴾

در آنجا بایکدیگر مخاصمه کنند و گویند. (۹۶)

قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ

هُم: مبتدا - يَخْتَصِمُونَ: فعل مضارع، فاعل (و)، جمله خبر.

کافران و بتان در دوزخ با یکدیگر دشمنی می کنند یعنی بت و بت پرستان با هم به مخاصمه بر می خیزند.

تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٩٧﴾

قسم بخدا که در ضلالتی آشکار بودیم. (۹۷)

تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ

(ت) قسم - إِنْ: حرف توکید - (نا) اسم کاد - فی ضلال: جار و مجرور خبر کان

بخدا سوگند ما در گمراهی آشکار بوده ایم.

إِذْ سَأَلْتُمْ رَبَّ الْعَالَمِينَ ﴿٩٨﴾

که شما را با پروردگار جهانیان برابر می گرفتیم. (۹۸)

إِذْ سَأَلْتُمْ رَبَّ الْعَالَمِينَ

سَأَلْتُمْ: فعل مضارع - کم: مفعول به - فاعل (نحن)

وقتی که ما شما معبودان دروغین را با پروردگار جهانیان در عبادت و پرستش و طاعت برابر می دانستیم و شما را مورد پرستش و عبادت خود قرار می دادیم.

وَمَا أَضَلَّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ ﴿٩٩﴾

و جز تبهکاران ما را گمراه نکردند. (۹۹)

وَمَا أَضَلَّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ

و ما را جز تبهکاران شیاطین نام، گمراه نکردند.

فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ ﴿١٠٠﴾

پس اکنون هیچ شفیع نداریم. (۱۰۰)

فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ

پس اکنون هیچکس شفیعان ما نیست چنانچه مومنان را شفاعت کنند.

وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ ﴿١٠١﴾

و نه دوستان صمیمی. (۱۰۱)

وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ

امروز دوستان صمیمی و دلسوزمان نیز ما را شفاعت نمی کنند و ما را دلسوزی و یاری نمی نمایند.

فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةٌ فَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٠٢﴾

کاش باز گشتی داشتیم و مومن می شدیم. (۱۰۲)

فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةٌ فَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ

«لو» در این جمله دلالت بر سختی و نادر بودن مورد تمنا دارد.

می گوید: پس ای کاش برای ما بازگشتی می بود که بدنیا بر می گشتیم تا از جمله مومنان می شدیم.

إِن فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٠٣﴾

که در این عبرتی است و بیشترشان مومن نبودند. (۱۰۳)

إِن فِي ذَلِكَ لَآيَةً

فِي ذَلِكَ جَارُو مجرور خبر آن، (ل) ابتدا - لَآيَةً: اسم آن

بدرستی که در اخبار ابراهیم علیه السلام و دلایل او با قوم، هر آینه نشانه هایی است که از آن عبرت گیرند.

وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ

(و) حالیه - أَكْثَرُهُمْ: اسم کان - هم: مضاف الیه - مُؤْمِنِينَ: خبر کان

ولی اکثر ایشان کافر بودند و به خدای یگانه و به پیغمبرانشان ایمان نیاوردند.

وَلَيْكَ رَبِّكَ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿١٠٤﴾

و پروردگارت، او نیرومند و رحیم است. (۱۰۴)

وَلَيْكَ رَبِّكَ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ

رَبِّكَ: اسم آن - ل: مزحلقه - هُوَ: عماد - الْعَزِيزُ: خبر آن - الرَّحِيمُ: خبر دوم آن

اوست غلبه کننده بر مشرکان که سطوت او مردود نگردد و بخشاینده ای که توبه بندگان رد نکند و بدون دلیل به ایشان عذاب نفرستد.

كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٠٥﴾

قوم نوح نیز پیغمبران را دروغگو شمردند. (۱۰۵)

كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ

كَذَّبَتْ فعل ماضی - قَوْمُ: فاعل - الْمُرْسَلِينَ: مفعول به

مبحث دیگر بعد از بیان قصه موسی و ابراهیم، قصه قوم نوح است که به پیغمبر علیه السلام یادآور می شود تا کافران از سرگذشت آنان عبرت گیرند قوم نوح نیز پیغمبران را تکذیب کردند و به نوح ایمان نیاوردند چه تکذیب یک پیغمبر در واقع تکذیب همه پیغمبران است.

إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا نَنْفِقُونَ ﴿١٠٦﴾

وقتی که برادرشان نوح به آنها گفت آیا نمی ترسید؟ (۱۰۶)

إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ

قَالَ: فعل ماضی - أخو: فاعل - نُوحٌ: عطف بیان

و یاد کن ای محمد ﷺ آن هنگام که برادر ایشان نوح عليه السلام به قوم خود گفت آیا نمی ترسید از خدای تعالی که ترک عبادت خدای تعالی می کنید؟ حرکت همه پیغمبران دعوت قومشان به سوی تقوی بود همچنانکه نوح و هود و صالح و شعیب (ع) همگی قومشان را به تقوی دعوت کردند چون تقوی پایه و اساس دعوت پیامبران (ع) بوده است.

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٠٧﴾

که من پیغمبری خیر خواه شمایم. (۱۰۷)

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ

ی: اسم ان - رَسُولٌ: خبر ان - أَمِينٌ: نعت

بدرستی که من با امانت و درستکاری رسولی فرستاده شده از جانب خدای یگانه هستم. چون نوح به امانتداری و امین بودن در میان قوم خود مورد اعتماد بود همچنانکه قوم حضرت رسول ﷺ را به امین بودن می شناختند.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ﴿١٠٨﴾

از خدا بترسید و اطاعت کنید. (۱۰۸)

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا

فَاتَّقُوا: فعل امر، (و) فاعل - لفظ الله: مفعول به.

پس از خدای تعالی بترسید و از او فرمان برید و به او بگروید و غیر از او کسی یا چیز دیگری را معبود خویش مگیرید.

وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٠٩﴾

برای پیغمبری از شما مزدی نمی خواهم که مزد من جز به عهده پروردگار جهانیان نیست. (۱۰۹)

وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ

أَسْأَلُكُمْ: فعل مضارع - کم: مفعول به - (انا) فاعل

و من از شما در انجام رسالت خود هیچ مزدی و پاداشی نمی خواهم.

إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ

و مزد رسالت من در نزد خداست مزد و پاداش من جز به پروردگار جهانیان نیست.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ﴿١١٠﴾

از خدا بترسید و اطاعت کنید. (۱۱۰)

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا

فَاتَّقُوا: فعل امر - فاعل (و) - لفظ الله مفعول به

پس از خدای تعالی بترسید و او را اطاعت و فرمانبرداری کنید چونکه قوم نوح بسیار سخت دل و بی رحم بودند هر چند می دانستند که نوح علیه السلام بر امانتداری معروف بود و نیز برای رسالت خود هیچ مزد و پاداشی نمی طلبید اما باز فرمانبرداری و عناد و سرپیچی می کردند.

قَالُوا أَنْزِلْ لَكَ وَاتَّبِعَكَ الْأَزْدَلُونَ ﴿۱۱۱﴾

گفتند: چگونه بتو ایمان بیاوریم که فرومایگان پیرویت کرده اند. (۱۱۱)

قَالُوا أَنْزِلْ لَكَ وَاتَّبِعَكَ الْأَزْدَلُونَ

در جواب حضرت نوح گفتند آیا ایمان آوریم و تصدیق کنیم ترا در حالیکه نادانان ترا پیروی کردند و انسانهای بی ارزش ترا متابعت می کنند؟ یعنی نه به تو ایمان می آوریم و نه از تو فرمانبرداری می کنیم.

قَالَ وَمَا عَلِيَّ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۱۲﴾

گفت که من چه می دانم که چه کرده اند؟ (۱۱۲)

قَالَ وَمَا عَلِيَّ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

وَمَا: مبتدا - عَلِيَّ: خبر

نوح گفت: و من نمی دانم آنان چه کاری داشته اند، و گذشته ی ایشان چه بوده است، مهم این است که دعوت مرا پذیرفته و در راه حق گام نهاده اند و به اصلاح خویش پرداخته اند. وظیفه ی من دعوت به سوی خدای تعالی است.

إِنْ حَسَابُهُمْ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ ﴿۱۱۳﴾

که اگر فهم دارید، حسابشان جز بعهده پروردگار من نیست. (۱۱۳)

إِنْ حَسَابُهُمْ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ

حَسَابُهُمْ: مبتدا - عَلَىٰ رَبِّي: جار و مجرور

حساب و کتاب اعمال و جزای رفتار ایشان جز به عهده پروردگار من نیست، اگر شما فهمیده و با شعور باشید این حقیقت را درک کرده و آن را تصدیق می کردید. نسفی می گوید: آن متکبران پیروان نوح علیه السلام را متهم کردند که تظاهر به اسلام می کنند.

وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۱۴﴾

و من این مومنان را دور نخواهم کرد. (۱۱۴)

وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ

أَنَا: اسم وَمَا - ب: حرف جز زائد - طَارِدٌ: طرد کننده، خبر وَمَا
نوح علیه السلام گفت؛ من طرد کننده مومنان نیستم و هرگز آنان را از خود نمی رانم بلکه دل آنان را بدست
می آورم و نویدشان می دهم.

إِن أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿۱۱۵﴾

که من جز بیم رسان آشکاری نیستم. (۱۱۵)

إِن أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ

أَنَا: مبتدا - نَذِيرٌ: خبر - مُّبِينٌ: نعت

من به دعوت انسانهای عاقل و بالغ مامور شدم و رسالت دارم که آنان را از کوچک و بزرگ و فقیر و غنی
به سوی حق دعوت کنم پس چگونه از وظیفه‌ی خود برگردم و آنان را طرد کنم و بدون تبلیغ رها کنم.

قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَنْتُحِ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ ﴿۱۱۶﴾

گفتند ای نوح اگر بس نکنی سنگسار می شوی. (۱۱۶)

قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَنْتُحِ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ

کافران گفتند ای نوح علیه السلام اگر از آنچه می گویی یعنی از دعوت خود دست بردناری و باز نایستی هر
آینه سنگسارت می کنیم و به هلاکت می رسانیم به این ترتیب او را تهدید به مرگ می کردند و هر نوع
ایذا و اذیتی را بر او روا می داشتند و او را آنچنان می زدند که از حال می افتاد.

قَالَ رَبِّ إِنِّي قَوْمٌ كَاذِبُونَ ﴿۱۱۷﴾

گفت: پروردگارا! قوم من دروغگویم می شمارند. (۱۱۷)

قَالَ رَبِّ إِنِّي قَوْمٌ كَاذِبُونَ

قَوْمٌ: اسم ان - كَاذِبُونَ: ماضی - (و)فاعل - (ن)وقایه - (ی)مفعول به، جمله خبر ان
حضرت نوح علیه السلام بعد از ناامید شدن از ایمان آوردن قوم خود گفت پروردگارا! قوم من مرا تکذیب
کردند و مرا بدروغ نسبت داده اند.

فَأَفْتَحْ يَبْنَی وَیْلَنَّهُمْ فَتَحًا وَیَحْیَی وَمَنْ مَعِی مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ ﴿۱۱۸﴾

میان من و آنها حکم کن و مرا با مومنانی که همراه من اند نجات بخش. (۱۱۸)

فَأَفْتَحْ يَبْنَی وَیْلَنَّهُمْ فَتَحًا وَیَحْیَی وَمَنْ مَعِی مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ

فَأَفْتَحَ: فعل امر - فاعل (انت) فَتَحًا: مفعول مطلق

پروردگارا من همه تلاش خود را انجام داده ام اما بی فایده است و قوم من ایمان نمی آورند و مرا تکذیب می کنند پس میان من و آنها حکم و داوری کن و آن مومنانی که با هم هستند و ایمان آوردند نجاتشان بده.

فَأَنْجَيْنَاهُ وَمَنْ مَّعَهُ فِي الْفُلِّ الْمَشْحُونِ ﴿١١٩﴾

پس او و همراهانش را در کشتی پر نجات دادیم. (۱۱۹)

فَأَنْجَيْنَاهُ وَمَنْ مَّعَهُ فِي الْفُلِّ الْمَشْحُونِ

فَأَنْجَيْنَاهُ: فعل ماضی - ی: مفعول به - مَعَهُ: مفعول فيه.

پس دعای نوح را اجابت کردیم و او و مومنانی را که با او بودند در کشتی پر از آدمی که هشتاد کس بودند و حیوانات و مال و خوردنی که در آن نهاده بودند نجات دادیم

ثُمَّ أَغْرَقْنَا بَعْدُ الْبَاقِينَ ﴿١٢٠﴾

سپس باقی ماندگان را غرق کردیم. (۱۲۰)

ثُمَّ أَغْرَقْنَا بَعْدُ الْبَاقِينَ

أَغْرَقْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - بَعْدُ: مفعول فيه - الْبَاقِينَ: مفعول به

پس ایشان را عذاب دادیم و سپس غیر از آنکسان و حیواناتی که در کشتی باقی مانده بودند غرقشان گردانیدیم و قصه ایشان را برای مردمان نشانه ای گردانیدیم تا از سرگذشت آن قوم عبرت گیرند که قصه ساختن کشتی و غرق شدن قوم بجز اهل نوح را که هشتاد نفر بودند در سوره های پیشین بیان کردیم.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٢١﴾

که در این عبرتی هست و بیشترشان مومن نبودند. (۱۲۱)

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً

فِي ذَلِكَ: جار و مجرور خبر ان مقدم - ل: ابتدا - لَآيَةً: اسم ان.

بدرستی که در صبر نوح بر ایدای قوم هر آینه برای کسانی که عبرت گیرند نشانه هایی است این که بدانند که نتیجه صبر، ظفر و پیروزی است، نشانه ای و پندی است.

بیت:

کار تو در صبر نکوتر شود هر که شکیباست مظفر شود

وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ

أَكْثَرُهُمْ: اسم کان - مُؤْمِنِينَ: خبر کان

و اکثر قوم نوح به خدا و به پیغمبر او از گرویدگان نبودند بلکه از امت او هشتاد نفر ایمان آوردند و در کشتی بودند و به سلامت به ساحل امن رسیدند.

وَلَئِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿۱۲۲﴾

پروردگارت، اوست که نیرومند و فرزانه است. (۱۲۲)

وَلَئِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ

رَبِّكَ: اسمِ آن - هو: ضمیر فصل - الْعَزِيزُ: خبرِ آن - الرَّحِيمُ: خبرِ دومِ آن.

بدرستی که پروردگار تو غالب و تواناست و بر عقوبت کافران آگاه است و مهربان و رحیم است که عذاب ایشان را به تأخیر می اندازد و بر انتقام از ستمگران عجله نمی کند.

كَذَّبَتْ عَادُ الْمُرْسَلِينَ ﴿۱۲۳﴾

عادیان نیز پیغمبران را دروغگو شمردند. (۱۲۳)

كَذَّبَتْ عَادُ الْمُرْسَلِينَ

كَذَّبَتْ: فعل ماضی - عَادُ: فاعل - الْمُرْسَلِينَ: مفعول به

قوم عاد پیغمبران را دروغ داشتند و تکذیبشان کردند و هر که یک پیغمبر را انکار کند و تکذیب نماید در واقع همه پیغمبران را منکر شده باشد.

إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿۱۲۴﴾

وقتی برادرشان هود گفتشان چرا نمی ترسید؟ (۱۲۴)

إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ

إِذْ: مفعول فیه - قَالَ: فعل ماضی - أَخُوهُمْ: فاعل - هُودٌ: عطف بیان

یاد کن آن هنگام که برادر نسبی ایشان هود به ایشان گفت آیا از شرک و کفر و معاصی نمی ترسید؟ و از عقوبت آن نمی هراسید؟

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿۱۲۵﴾

که من پیغمبری خیرخواه شمایم. (۱۲۵)

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ

ی: اسمِ آن - لَكُمْ: جار و مجرور - رَسُولٌ: خبرِ آن - أَمِينٌ: نعت

بدرستی که من برای شما امانت دار در ادای رسالت و خیرخواه برای شما فرستاده شده ام.

فَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا

از خدا بترسید و اطاعت کنید. (۱۲۶)

فَاقْبُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا

فَاقْبُوا: فعل امر - فاعل (و) - لفظ الله - مفعول به

پس از خدای تعالی بترسید و از من اطاعت کنید و دست از مخالفت من بردارید.

وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجَرْتُمْ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۱۲۷﴾

برای پیغمبری از شما مزدی نمی خواهم که مزد من جز بعهده پروردگار جهانیان نیست. (۱۲۷)

وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ

و از شما بر دعوت رسالت خود مزدی از مال و منال دنیا نمی خواهم.

إِنْ أَجَرْتُمْ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ

که مزد من نیست مگر نزد پروردگار عالمیان.

حافظ گفت:

تو بندگی جو گدایان بشرط مزد مکن که دوست خود روش بنده پروری داند

اتَّبِنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَقْبُتُونَ ﴿۱۲۸﴾

چرا در هر مکانی بنایی از بازیچه بنا می کنید. (۱۲۸)

اتَّبِنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَقْبُتُونَ

تَقْبُتُونَ: خوشگذرانی می کنید - فعل مضارع - (و) فاعل

آیا در هر موضعی علامتی برای تماشای آینده و رونده سر او قصرهای سربفلک کشیده می سازید؟

وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلَدُونَ ﴿۱۲۹﴾

و آب گیرها می سازید به امید آنکه جاودانه زنده خواهید بود. (۱۲۹)

وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلَدُونَ

تَتَّخِذُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - مَصَانِعَ: مفعول به

حوضهای آب یا کوشکهای محکم یا ساختمانهای بلند مرتبه برای خود می سازید.

گویا اینکه در آن قصرهای سربفلک کشیده جاوید خواهید بود. هرگز این بناها همیشگی نیست و به آن دل مبنید.

حافظ گفت:

که این عجز، عروس هزار داماد است
بنال بلبل بیدل که جای فریاد استمجو درستی عهد از جهان سست نهاد
نشان عهد و وفا نیست در تبسم گل

وَإِذَا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ ﴿۱۳۰﴾

و چون سختی می کنید، ستمگرانه سختی می کنید. (۱۳۰)

وَإِذَا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ

إِذَا: مفعول فيه - بَطَشْتُمْ: فعل ماضی - (تم) فاعل

و چون می گیرید و در مجازات از حد و مرز تجاوز و تعدی می کنید و همچون ستمگران کیفر و عقوبت می دهید و در برابر کمترین جرم بی شفقت و نامهربانانه انتقام و کینه کشی می کنید.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ﴿۱۳۱﴾

از خدا بترسید و اطاعت کنید. (۱۳۱)

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا

فَاتَّقُوا: فعل امر - (و) فاعل - لفظُ اللَّهِ: مفعول به

پس از خدای تعالی بترسید و از من اطاعت کنید و دست از مخالفت من بردارید.

وَأَنْتُمْ الَّذِينَ أَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ ﴿۱۳۲﴾

از آنکس که به آنچه می دانید کمک تان داده است بترسید. (۱۳۲)

وَأَنْتُمْ الَّذِينَ أَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ

أَنْتُمْ: فعل امر - (و) فاعل - لفظُ الَّذِينَ: مفعول به

و از خشم خدای تعالی بترسید که او به آنچه از نعمت ها داده است شما را مدد کرده است. پس قدر این نعمت ها را بدانید و سپاسدار و شکرگزار آن باشید و چیزی که باعث خشم خدای تعالی گردد انجام مدهید.

أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ وَبَنِينَ ﴿۱۳۳﴾

با چهارپایان و فرزندان کمک تان داده است. (۱۳۳)

أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ وَبَنِينَ

أَمَدَّكُمْ: فعل ماضی - کم: مفعول به - فاعل (هو)

شما را بوسیله چهارپایان کمک کرد همچون شتر و گاو و گوسفند تا از آنها سود برید و بوسیله پسران که در همه حال یار و مددکار شماوند کمکتان کرد.

وَجَنَّتْ وَغِيُونٌ ﴿۱۳۴﴾

و باغستانها و چشمه سارها. (۱۳۴)

وَجَنَّتْ وَغِيُونٌ

و به بوستانها و چشمه سارهای آب که به آن مزارع و بوستانها رسد و آنرا آبیاری می کند بشما نعمت داده است تا از میوه آن بهره مند شوید و شکرگزار نعمت های خدای تعالی باشید چون عناد می کنید بدانید که بلا بر سرتان خواهد آمد.



إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ
که من بر شما از عذاب روزی بزرگ می ترسم. (۱۳۵)

إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ

ی: اسم ان - أَخَافُ: فعل مضارع. فاعل (انا) جمله خبر ان.

براستی من بر شما از عذاب روزی بزرگ که در دنیا باد صرصر و هلاک کننده است و در روز قیامت همان آتش دوزخ است می ترسم. پس چرا قدر این همه نعمت خدا را نمی دانید و شکرگزار نعمت های او نیستید؟



قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَضْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ
گفتند: پند دهی یا پند گو نباشی برای ما یکسان است. (۱۳۶)

قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَضْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ

(انت) اسم کان - مِنَ الْوَاعِظِينَ: جار و مجرور خبر کان

آن تجاوزگران یعنی مشرکان، به هود گفتند هیچ فرقی بحال ما ندارد چه شما ما را پند و اندرز دهی و چه پند و اندرز ندهی این کار، محیط به کفچه پیمودن است.^۱



إِنْ هَذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ
این (بت پرستی) جز شیوهی پیشینیان نیست. (۱۳۷)

إِنْ هَذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ

کافران گفتند: این کار که تو می کنی و چیزهایی که بهم بافته ای از رسالت بما آوردی چیزی نیست مگر خوی و عادت گذشتگان، که ایشان نیز می آمدند و دعوی پیغمبری می کردند و دروغ می گفتند و شما نیز دروغ می گوئید.



وَمَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ
و ما عذاب شونده نیستیم. (۱۳۸)

وَمَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ

نَحْنُ: اسم ما - بِمُعَذِّبِينَ: ب: جز زائد - مُعَذِّبِينَ: خبر ما
و ما در این دنیا و آخرت از عذاب دیدگان نیستیم.

^۱ - کنایه از کار بیهوده انجام دادن.

فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٣٩﴾

و دروغگویش شمردند و هلاکشان کردیم که در این عبرتی هست و بیشترشان مومن نبودند. (۱۳۹)

فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكْنَاهُمْ

پس رسالت هود علیه السلام را تکذیب کردند پس ما ایشان را به وسیله باد صرصر هلاک گردانیدیم.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً

فِي ذَلِكَ: جارو مجرور خبر ان، (ل) ابتداء لآية: اسم ان

بدرستی که در هلاک قوم عاد هر آینه نشانه هایی است برای کسانی که بخواهند از وقایع و سرگذشت واقعی تاریخی عبرت گیرند.

وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ

أَكْثَرُهُمْ: اسم کان - مؤمنین: خبر کان

اکثر قوم ایمان نیاوردند و نگرویدند جز اندکی که با هود بودند و سرانجام به این بلا گرفتار شدند.

چنانکه در آیه ۶ سوره الحاقه آمده: (وَأَمَّا عَادُ فَاهْلَكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ ... ۲)

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿١٤٠﴾

و پروردگارت، اوست که نیرومند و رحیم است. (۱۴۰)

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ

رَبَّكَ: اسم ان - ل: مزحلقه - هو: ضمیر فصل - الْعَزِيزُ: خبر ان - الرَّحِيمُ: خبر ان ثانی.

بدرستی که پروردگار تو چیره و تواناست و از تکذیب کافران باکی ندارد و رحیم و مهربان است که مومنان را از مهلکه عقوبت بیرون آرد و نجات دهد.

كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٤١﴾

ثمودیان نیز پیغمبران را دروغگو شمردند. (۱۴۱)

كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ

كَذَّبَتْ: فعل ماضی - ثمود: فاعل

مقاتل گفت: عاد و ثمود ابن عم یکدیگر بودند، عاد قوم هود و ثمود قوم صالح بودند و میان هلاکت عاد

و هلاکت ثمود پانصد سال بود قومی از اهل تاریخ گفتند که عاد و ثمود دو برادر بودند از فرزندان ارم

بن سام بن نوح و سام بن نوح را پنج پسر بود ارم و ارفخشذ و عالم و الیفر و الاسود، و ارم مهترین

۲ - «و اما قوم عاد با تندی بادی سخت سرد و بنیانکن به نابودی کشیده شدند». که خداوند آن را هفت شب و هشت روز پیوسته بر ایشان گماشت و آن قوم را در آن حال از پا در افتاده بینی، گویا این که آنان خرما بنانی بودند که از پا در آمده‌اند پس آیا از آنان اثری می‌بینی که باقی مانده باشد؟

فرزندان بود و او را هفت پسر بود مسکن عاد و فرزندان وی یمن بود و مسکن ثمود و فرزندان وی حجاز و شام بود.

إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٤٢﴾

برادرشان صالح به ایشان گفت چرا نمی ترسید؟ (۱۴۲)

إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ

قَالَ: ماضی - أَخُوهُمْ: فاعل

و یاد کن ای محمد ﷺ بر مشرکان که چون برادر ایشان صالح - پیغمبر را به قوم خود فرستادیم به قوم خود ثمود گفت: آیا از عذاب خدای تعالی که بدو شریک می آورید نمی ترسید؟

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٤٣﴾

که من پیغمبری خیر خواه شمایم. (۱۴۳)

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ

ی: اسم ان - رَسُولٌ: خبر ان.

بدرستی که من برای شما امانت دار در ادای رسالت و خیر خواه شما فرستاده شده ام.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ﴿١٤٤﴾

از خدا بترسید و اطاعت کنید. (۱۴۴)

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا

فَاتَّقُوا: فعل امر - (و) فاعل - لفظ الله: مفعول به

پس از خدای بترسید و از من اطاعت کنید و دست از مخالفت من بردارید.

وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٤٥﴾

برای پیغمبری از شما مزدی نمی خواهم که مزد من جز بعهده پروردگار جهانیان نیست. (۱۴۵)

وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ

و از شما بر دعوت رسالت خود مزدی از مال و منال دنیا نمی خواهم.

إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ

که مزد من نیست مگر نزد پروردگار عالمیان.

أَتُتْرَكُونَ فِي مَا هُنَّاءٌ أَمِينٍ ﴿١٤٦﴾

مگر در آنچه اینجا هست ایمن گذاشته خواهید شد؟ (۱۴۶)

أَتُتْرَكُونَ فِي مَا هُنَّاءٌ أَمِينٍ

أَتُرْكُونَ: فعل مضارع مجهول - (و) نایب فاعل

آیا تصور می کنید که شما را در این دنیا آسوده خواهند گذاشت یعنی در این دنیا شما را آسوده خاطر خواهند گذاشت آنچه در اینجا از مسکن و منازل دارید خانه ای امن و پناه ابدی شما نیست، بلکه بلا بر سرتان خواهد آمد و روز و روزگارتان سیاه خواهد شد.

فِي جَنَّتٍ وَعُيُونٍ ﴿١٤٧﴾

در باغستانها و چشمه سارها. (۱۴۷)

فِي جَنَّتٍ وَعُيُونٍ

در میان باغستانها و چشمه سارها که آب به آن مزارع و بوستانها رسد و آنرا آبیاری کند بشما نعمت داده است تا از میوه آن بهره مند شوید و شکرگزار نعمت خدای تعالی باشید ولی چون عناد می کنید پس بلا بر سرتان خواهد آمد.

وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ ﴿١٤٨﴾

و آیا در کشتزارها و نخلستانها که بارو بر لطیف دارد، ایمتان می گذارند؟ (۱۴۸)

وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ

آیا در کشتزارها و نخلستانها که خوشه و شکوفه آن نازک و نرم است ایمن و آسوده گذاشته خواهید شد؟

وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَرِهِينَ ﴿١٤٩﴾

که در کوه ها به مهارت خانه ها می تراشید. (۱۴۹)

وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَرِهِينَ

وَتَنْحِتُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - بُيُوتًا: مفعول به - فَرِهِينَ: حال

و این قوم کوهها را می بریدند و می تراشیدند در حالیکه در تراشیدن ماهر بودند چون تصورشان این بود که ایشان را از عذاب ایمن خواهد نمود زهی فکر باطل که اگر عذاب خدا رسد همان سنگهایی که از کوهها تراشیدند بر سرشان خواهد ریخت و هلاکشان خواهد نمود، هر چند در ساختن این بناها انواع مهارت ها و هنرنمایی هایی از خود نشان دادند چنانکه آثار برجای مانده ی آنها هنوز هم قابل مشاهده است و حضرت رسول ﷺ لشکریان را از خوردن آب آن محروم ساختند.

فَأَتَقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ﴿١٥٠﴾

از خدا بترسید و اطاعت کنید. (۱۵۰)

فَأَتَقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا

پس از خدای بترسید و از من اطاعت کنید و دست از مخالفت من بردارید.

وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُتَسْرِفِينَ ﴿۱۵۱﴾

و فرمان اسراف کاران را فرمانبرداری مکنید. (۱۵۱)

وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُتَسْرِفِينَ

لَا تُطِيعُوا: فعل مضارع نهی - (و) فاعل - أَمْرَ: مفعول به

و فرمان کافران را اطاعت مکنید که به جهت کفر و شرک شان بر نفسهای خود زیاده روی و اسراف کردند.

الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ ﴿۱۵۲﴾

که اینان در سرزمین فساد کنند و اصلاح نکنند. (۱۵۲)

الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ

الَّذِينَ: بدل - يُفْسِدُونَ: مضارع - (و) فاعل

آنانکه در سرزمین حجر تباهی و فساد می کنند و کار خود را به صلاح نمی آورند

قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ ﴿۱۵۳﴾

گفتند: حقا که تو جادوزده ای.

قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ

أَنْتَ: مبتدا - مِنَ الْمُسَحَّرِينَ: جار و مجرور خبر

قوم ثمود در جواب صالح گفتند جز این نیست که تو از سحر کرده شدگانی یعنی ترا جادو کرده اند و عقل تو از تو زایل شده است.

مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا فَأْتِ بِآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿۱۵۴﴾

تو جز بشری مانند ما نیستی، اگر راست می گویی معجزه ای بیا. (۱۵۴)

مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا

أَنْتَ: مبتدا - بَشَرٌ: خبر

تو مانند ما بشر هستی. قوم صالح به ظاهر قضیه صالح را مثل خود پنداشتند و از احوال وی بی خبر بودند.

فَأْتِ بِآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ

أَت: فعل امر - (انت) فاعل

پس از معجزات خود نشانه ای و علامتی برای ما بیا اگر تو در دعوت خود از راست گویان هستی چون قوم ثمود به سبب کثرت عدد و زیادی مال و توانایی جثه شان صالح را تکذیب کردند جز عده معدودی به او نگرویدند و گفتند: به همراه ما به صحرا بیرون بیا که فردا عید ماست و ما بتها را

آرایش داده به تماشا خواهیم آورد. و تو از خدای خود چیزی بخواه ما نیز از خدایان خود چیزی بخواهیم پس دعای هر که به محل اجابت رسد (قبول شود) آن دیگری از آن تبعیت کند و به این طریق قرار گذاشتند که روز دیگر به صحرا بیرون رفتند و آن قوم هر حاجتی که از بت ها خواستند در خواستشان اجابت نشد. پس خجالت زده و رسوا شده سرهای ملول در پیش افکندند. رئیس ایشان جندع بن عمرو که یکی از اشراف قبیله ثمود بود به صالح گفت: اگر راست می گویی که پیامبر خدایی تا به تو ایمان بیاوریم و اشارت به سنگی کرد که آن را کاتبه می گفتند که آن سنگی بود که به تنهایی در آن جا افتاده و به هیچ کوهی از زمین متصل نبود و در سرزمین حجر بر آمده بود. جندع گفت ای صالح! از این سنگ ناقة ای بیرون بیاور شتری بسیار موی، تنومند و سرخ رنگ که آبستن باشد. صالح فرمود: اگر خدای من به قدرت کامله خود که عجز را بدان راهی نیست چنین شتری از سنگ بیرون آورد شما چه می کنید؟ گفتند: ما به خدای تو می گرویم و خدای تو را پرستش می کنیم و به این شرط سوگند یاد کردند. صالح دو رکعت نماز خواند و به تضرع و زاری دعا کرد تا اینکه آن سنگ همچون شتری آبستن شکم باز کرده فی الحال سنگ بحرکت درآمد بمانند ماده شتری که در وقت زادن ناله کند بنالید و بشکافت و ناقة بدان وجه که خواست قوم بود بیرون آمد.

ناقه صالح چو زگه زاد یقین گشت مرا کوه پی مژده تو اشتر جمازه شود

آن شتر بسیار عظیم الجثه بود و هم در آن حال بزاد و بچه ای همچون خود به بزرگی به تمامی بنهاد و مردمان در آن می نگریستند.



قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبٌ يَوْمَ مَعْلُومٍ

گفت: این شتری است وی را آبخوری است و شما را آب خور روزی معین است. (۱۵۵)

قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبٌ يَوْمَ مَعْلُومٍ

هَذِهِ: مبتدا - نَاقَةٌ: خبر - لَهَا: جار و مجرور خبر مقدم - شِرْبٌ: مبتدای مؤخر

صالح گفت: معجزه روشن از پروردگار که دلیل بر کمال قدرت او و صحت نبوت من است بشما آمد. این شتر خداست یعنی خدا این ناقة را از صخره کاتبه یعنی سنگ بزرگ و سخت بیرون آورد تا برای شما برهانی باشد بر پیغمبری من که خداوند آن را به قدرت خود خلق کرد در آن سعی و تصرف نیست و صلب نرینه (تیره پشت مردان) و رحم مادینه (بچه دان زنان) در میان نیست و جز تکوین و قدرت الله چیزی سبب پیدایش آن نیست. زمانیکه ناقة از آن سنگ بیرون آمد در صحرا با بچه خویش می چرید در تابستان به کوه و در زمستان به دشت می رفت.

و چارپایان و مواشی (مثل گاو و گوسفند و شتر) ایشان از آن ناقة می رسیدند و می رسیدند و آبشخور بر ایشان تنگ کرده بود که آن آبشخور یک روز برای ناقة و بچه او بود و یک روز برای چارپایان و مواشی ایشان، پس جندع بن عمرو از میان قوم ایمان آورد و دیگران برگشتند و در طغیان بیفزودند.

یکی به وادی خذلان بماند سرگردان
یکی زیروی حق گرفت ملک جهان

یکی به نور عنایت ره هدایت یافت
یکی به وسوسه دیو رفت سوی سقر

﴿۱۵۶﴾

وَلَا تَسْهَوْا يَوْمَ فِئَاخُذْكُمْ عَذَابٌ يَوْمٍ عَظِيمٍ
آزاری به آن نرسانید که عذاب روزی بزرگ بشما می رسد. (۱۵۶)

وَلَا تَسْهَوْا يَوْمَ فِئَاخُذْكُمْ عَذَابٌ يَوْمٍ عَظِيمٍ

لَا تَسْهَوْا: مضارع مجزوم - (و) فاعل - ها: مفعول به

و او را نزنید و قصد کشتن آن ناقه نکنید که اگر چنان کنید پس شما را عذاب بزرگی فراگیرد و به عذاب سختی گرفتار خواهید آمد.

﴿۱۵۷﴾

فَعَقَرُوهَا فَاصْبَحُوا نَدِيمِينَ
آنها بکشتند و پشیمان شدند. (۱۵۷)

فَعَقَرُوهَا فَاصْبَحُوا نَدِيمِينَ

(و) اسم اصبح - نَدِيمِينَ: خبر اصبح

پس ناقه را پی کردند و او را بکشتند و در موقع نزدیک شدن بلا پشیمان شدند. در مورد چگونگی کشته شدن ناقه و نزول عذاب سخت و هولناک بر قوم ثمود و سرانجام کارشان لطفاً به آیه هفتاد و هفت سوره الاعراف مراجعه کنید.

﴿۱۵۸﴾

فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ
و دچار عذاب شدند که در آن عبرتی هست و بیشترشان مومن نبودند. (۱۵۸)

فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ

اخذ: فعل ماضی - هم: مفعول به - الْعَذَابُ: فاعل.

پس ایشان را به سبب کشتن ناقه عذاب در گرفت، زلزله بعد از شنیدن صیحه عظیم که آن صدایی بود از حد در گذشته که کسی مثل آن نشنیده و ندیده بود یعنی صیحه جبرئیل عليه السلام همه جا را فرا گرفت پس صبح کردند یعنی در خانه های خود بر روی در افتادگان و بر جای مردگان شدند.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً

فِي ذَلِكَ: جارو مجرور خبر ان - ل: ابتدا - آیه: اسم ان.

بدرستی که در آنچه به قوم ثمود نازل شد هر آینه دلالتی است بر آنانکه کفر ورزیدند و مستحق نزول عذاب شدند پس از آن نشانه عبرت گیرند و پند پذیرند.

وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ

أَكْثَرُهُمْ: اسم کان - مُؤْمِنِينَ: خبر کان.

و اکثر قوم ثمود از ایمان آورندگان نبودند و رسالت صالح را تکذیب کردند.

(۱۵۹)

وَلَمَّا رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ

و پروردگارت او، نیرومند و رحیم است. (۱۵۹)

وَلَمَّا رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ

رَبَّكَ: اسم ان- ل: مزحلقه- هو: عماد- الْعَزِيزُ: خبر ان- الرَّحِيمُ: خبر دوم ان

بدرستی که پروردگار تو چیره و تواناست و از تکذیب کافران باکی ندارد و رحیم و مهربان است که مومنان را از آن عقوبت بیرون آرد و نجات دهد.

(۱۶۰)

كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ الْمُرْسَلِينَ

قوم لوط نیز پیغمبران را دروغگو شمردند. (۱۶۰)

كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ الْمُرْسَلِينَ

كَذَّبَتْ: فعل ماضی- قَوْمٌ: فاعل- الْمُرْسَلِينَ: مفعول به

ای محمد ﷺ به یاد بیاور که کافران قوم لوط، پیامبران را تکذیب کردند چه هر که یکی از پیغمبران را دروغ شمارد و به او ایمان نداشته باشد در واقع به همه پیغمبران ایمان نداشته است.

لوط بن هارن بن آزر برادرزاده ابراهیم بود. با عموی خود از زمین بابل به سوی شام رفت- ابراهیم به فلسطین فرو آمد و لوط به اردن فرو آمد. پس رب العالمین لوط را به اهل سدوم و عمورا و صغورا و صامورا فرستاد و مسکن وی سدوم بود و او بیست و اند سال مردم سدوم را به اسلام دعوت کرد. و یکی از ایشان ایمان نیاورد.

(۱۶۱)

إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطُ أَلَا تَتَّقُونَ

چون برادرشان لوط به آنها گفت چرا نمی ترسید؟ (۱۶۱)

إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطُ أَلَا تَتَّقُونَ

قَالَ: فعل ماضی- أَخُوهُمْ: فاعل- لُوطٌ: عطف بیان

و یاد کن ای محمد ﷺ برای مشرکان که چون برادر ایشان لوط پیغمبر را به سوی قومش فرستادیم، به قوم خود گفت آیا از عذاب خدای تعالی که بدو شریک می آورید، نمی ترسید؟

(۱۶۲)

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ

که من پیغمبری خیرخواه شمایم. (۱۶۲)

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ

ی: اسم ان - رَسُولٌ: خبر ان - آمین: نعت

بدرستی که من برای شما امانت دار در ادای رسالت و خیر خواه فرستاده شده‌ام.

فَأَنفِقُوا لِلَّهِ وَأَطِيعُوا (۱۶۳)

از خدا بترسید و اطاعت کنید. (۱۶۳)

فَأَنفِقُوا لِلَّهِ وَأَطِيعُوا

فَأَنفِقُوا: فعل امر - فاعل (و) - لفظ الله: مفعول به

پس از خدای تعالی بترسید و از من اطاعت کنید و دست از مخالفت من بردارید.

وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجَرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۶۴)

برای پیغمبری از شما مزدی نمی خواهم که مزد من جز بعهده پروردگار جهانیان نیست. (۱۶۴)

وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ

و از شما بر دعوت رسالت خود مزدی از مال و منال دنیا نمی خواهم.

إِنْ أَجَرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ

که مزد من نیست مگر نزد پروردگار عالمیان.

حافظ گفت:

تو بندگی چو گدایان بشرط مزد مکن که دوست خود روش بنده پروری داند

أَتَاتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ (۱۶۵)

چرا [برای آمیزش] به مردان زمانه رو می کنید. (۱۶۵)

أَتَاتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ

أَتَاتُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - الذُّكْرَانَ: مفعول به

آیا در میان جهانیان به سراغ جنس ذکور می روید و بدین طریق راه فساد و انحراف و فحشا را دنبال می کنید. چنانکه در سوره های قبل بیان آن گردید قوم لوط با مردم غریبه، عمل لواط انجام می دادند.

وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ (۱۶۶)

و همسران را که پروردگارتان برای شما آفریده و ای می گذارید که شما گروهی متجاوزید. (۱۶۶)

وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ

تَذَرُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - ما: مفعول به

و همسرانی را که از جنس مخالف هستند و پروردگار جهانیان برای آرامش شما آفریده است رها می کنید و در عوض به مباشرت مردان یعنی هم جنس خودتان میل می کنید.

بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ

آنتم: مبتدا - قوم: خبر - عَادُونَ: نعت
بلکه شما گروه ستمکار و تجاوز گرانید.

قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَلُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ ﴿١٦٧﴾
گفتند: ای لوط! اگر بس نکنی تبعید می شوی. (۱۶۷)

قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَلُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ
يَلُوطُ: منادا

قوم لوط به حضرت لوط گفتند اگر از این به بعد عمل ما را زشت شماری و دست از نهی کردن ما باز نداری هر آینه شما را تبعید می کنیم و شما را از شهر و دیارتان بیرون خواهیم کرد.

قَالَ إِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِنَ الْقَالِينَ ﴿١٦٨﴾

گفت: من عمل شما را دشمن می دارم. (۱۶۸)

قَالَ إِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِنَ الْقَالِينَ

ی: اسم ان - مِنَ الْقَالِينَ: جار و مجرور خبر ان، به معنی بیزاران.

در این آیه صنعت رد العجز^۱ الی الصدر آمده است. پس:

لوط به ایشان گفت من از عمل شما بیزارم و نفرت دارم و آنرا زشت می شمارم.

رَبِّ يَحْيَىٰ وَأَهْلِي مِمَّا يَعْمَلُونَ ﴿١٦٩﴾

پروردگارا! من و کسانم را از زشتی اعمالی که می کنند نجات بخش. (۱۶۹)

رَبِّ يَحْيَىٰ وَأَهْلِي مِمَّا يَعْمَلُونَ

رَبِّ: منادا - يَحْيَى: فعل امر - (ن) وقایه - ی: مفعول به - فاعل (انت)

پس از قوم روی برگردانید و شروع به مناجات کرد و گفت پروردگارا! مرا و خانواده ام را از آنچه که ایشان می کنند رهایی بخش.

فَنَجِّئْهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ ﴿١٧٠﴾

پس، او و کسانش را جملگی نجات دادیم. (۱۷۰)

فَنَجِّئْهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ

فَنَجِّئْهُ: فعل ماضی - (نا) فاعل - ه: مفعول به - أَجْمَعِينَ: تاکید

پس او را و اهل او را نجات دادیم همه اهل لوط را از عذاب برهانیدیم.

إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَيْرِينَ ﴿١٧١﴾

مگر پیر زنی که جزو باقیمانده‌گان بود. (۱۷۱)

إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَيْرِينَ

عَجُوزًا: مستثنی

مگر پیر زنی که همسر لوط بود به سبب همکاری با تبهکاران از عذاب دیدگان و هلاک شدگان بود.

ثُمَّ دَمَرْنَا الْأَخْرِينَ ﴿١٧٢﴾

سپس دیگران را هلاک کردیم. (۱۷۲)

ثُمَّ دَمَرْنَا الْأَخْرِينَ

دَمَرْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - الْأَخْرِينَ: مفعول به

پس دیگران را هلاک کردیم با فرو بردن در زمین و سنگباران کردنشان.

وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذِرِينَ ﴿١٧٣﴾

و بارانی عجیب بر آنها بارانیدیم و باران بیم یافتگان چه بد بود. (۱۷۳)

وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا

أَمْطَرْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - مَطَرًا: مفعول به

و بر ایشان بارانی از سنگ بارانیدیم تا هلاک گشتند. یعنی به وسیله سنگ که از آسمان بر آنان بارید،

چون آنان پیغمبرشان را تکذیب کردند و به جهت تکذیبشان به چنین عذابی سخت گرفتار شدند.

فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذِرِينَ

فَسَاءَ: فعل ذم - مَطَرًا: فاعل - الْمُنْذِرِينَ: مضاف الیه

پس چه بد است باران (سنگ باران) هشدار داده شدگانی که ایمان نیاوردند.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٧٤﴾

و در این، عبرتی هست و بیشترشان مومن نبودند. (۱۷۴)

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً

فِي ذَلِكَ: جار و مجرور خبر ان مقدم - ل: ابتدا - آیه: اسم ان.

بدرستی که در این قصه و سرگذشت قوم لوط عبرتی است برای کسانی که خردوری می‌کنند.

وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ

أَكْثَرُهُمْ: اسم کان - مُؤْمِنِينَ: خبر کان

و اکثر آن قوم گرویدگان و ایمان آورندگان نبودند جز دو دختر و دو داماد وی.

وَلِإِنَّ رَبَّكَ لَهوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿١٧٥﴾

و پرورد گارت اوست که نیرومند و رحیم است. (۱۷۵)

وَلِإِنَّ رَبَّكَ لَهوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ

رَبَّكَ: اسم آن- ل: مزحلقه- هو: ضمیر فصل- الْعَزِيزُ: خبر آن- الرَّحِيمُ: خبر دوم آن و بدرستی که آفریدگار تو هر آینه او عزیز و غالب و رحیم است که قبل از آگاهی دادن و هدایت کردن عذاب نمی کند.

كَذَّبَ أَصْحَابُ لَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٧٦﴾

مردم ای که نیز پیغمبران را دروغگو شمردند. (۱۷۶)

كَذَّبَ أَصْحَابُ لَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ

كَذَّبَ: فعل ماضی- أَصْحَابُ: فاعل

بدرستی که اهل- ای که- پیغمبران را دروغگو شمردند و از ایشان متابعت نکردند اهل ای که قوم شعیب بودند که در شهر مدین ساکن بودند در نزدیک شهر جنگلی پر از درختان بود آنجا نیز بعضی ساکن بودند گناه این قوم شرک و بت پرستی و راهزنی و غارتگری بود و نیز در وزن و پیمانه مکر می کردند تا اینکه خداوند شعیب را برای آنان مبعوث کرد تا آنان را به راه راست هدایت کند.

إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ أَلَا نَنْقُونَ ﴿١٧٧﴾

چون شعیب به ایشان گفت: چرا نمی ترسید؟ (۱۷۷)

إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ أَلَا نَنْقُونَ

یاد کن ای محمد ﷺ برای اهل مکه قصه شعیب علیه السلام را که گفت: ای قوم آیا از عذاب الهی نمی ترسید که بدو شرک می آرید؟

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٧٨﴾

که من پیغمبر خیر خواه شمایم. (۱۷۸)

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ

ی: اسم آن- لکم: جارو مجرور- رَسُولٌ: خبر آن

بدرستی که من برای شما امانت دار رسالت بوده و خیر خواه شما فرستاده شده ام.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ﴿١٧٩﴾

پس از خدا بترسید و اطاعت کنید. (۱۷۹)

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا

فَاتَّقُوا: فعل امر، (و) فاعل - لفظ الله: مفعول به.

پس از خدای تعالی بترسید و از من اطاعت کنید و دست از مخالفت من بردارید.

وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجَرْتُ إِيَّاهُ إِلَّا عَلَى رِبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٨٠﴾

برای پیغمبری از شما مزدی نمی خواهم که مزد من جز بعهده پروردگار جهانیان نیست. (۱۸۰)

وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ

و از شما بر دعوت رسالت خود مزدی از مال و منال دنیا نمی خواهم.

إِنْ أَجَرْتُ إِيَّاهُ إِلَّا عَلَى رِبِّ الْعَالَمِينَ

که مزد من نیست مگر نزد پروردگار عالمیان.

أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ ﴿١٨١﴾

پیمان را تمام دهید و از کم فروشان مباشید. (۱۸۱)

أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ

و پیمان را تمام دهید و از کم کنندگان و زیان رسانندگان مباشید.

وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ﴿١٨٢﴾

و به ترازوی درست وزن کنید. (۱۸۲)

وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ

وَزِنُوا: فعل - فاعل (و)

و ترازو را درست وزن کنید و حق را با درست وزن کردن به صاحب حق بدهید.

وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿١٨٣﴾

و چیزهای مردم را کم مدهید و در این سرزمین به فساد مکشید. (۱۸۳)

وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ

لَا تَبْخَسُوا: مضارع مجزوم - (و) فاعل - النَّاسَ: مفعول به - أَشْيَاءَهُمْ: مفعول به ثانئ

و چیزی از اشیاء مردمان را کم نکنید و با کم کردن اشیاء مردم حقوق ایشان را تباه کرده و در روی زمین فساد مکنید.

وَاتَّقُوا الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالْجِلَّةَ الْأَوَّلِينَ ﴿١٨٤﴾

و از آنکه شما و مردم گذشته را آفریده است بترسید. (۱۸۴)

وَاتَّقُوا الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالْجِلَّةَ الْأَوَّلِينَ

أَتَقُوا: فعل امر - فاعل (و) - الَّذِي: مفعول به

و برسید از آن کسی که او با قدرت کامله خود شما را و قوم پیشینیان را بیافرید.

قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ ﴿١٨٥﴾

گفتند: حقا که جادوزده ای. (۱۸۵)

قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ

أَنْتَ مبتدا - مِنَ الْمُسَحَّرِينَ: جارو مجرور خبر.

گفتند: ای شعیب تو قطعاً از جمله جادوشدگان هستی.

وَمَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَإِنْ نَفْظُكَ لَمِنَ الْكَذِبِينَ ﴿١٨٦﴾

تو جز بشری مانند ما نیستی و ما ترا دروغگو می پنداریم. (۱۸۶)

وَمَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَإِنْ نَفْظُكَ لَمِنَ الْكَذِبِينَ

أَنْتَ: مبتدا - بَشَرٌ: خبر.

و تو انسانی جز ما نیستی و در صفات بشریت با ما یکی هستی و بدرستیکه ما ترا در دعوی خود از دروغگویان می دانیم.

فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿١٨٧﴾

اگر راست می گویی پاره ای از آسمان را روی ما بینداز. (۱۸۷)

فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ

فَأَسْقِطْ: فعل امر - فاعل (انت) - كِسْفًا: تکه ها، مفعول به.

پس فرود آر بر ما یعنی از پروردگارت بخواه تا از این آسمان تکه هایی بر سر ما بریزد و ما را عذاب دهد اگر راست می گویی، و این سخن را از روی استهزاء و از سر عناد و تعجیز به او می گفتند.

قَالَ رَبِّيَ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٨٨﴾

گفت: پروردگارم به اعمالیکه می کنید داناتر است. (۱۸۸)

قَالَ رَبِّيَ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ

رَبِّي: مبتدا - أَعْلَمُ: خبر.

شعیب به قوم خود گفت پروردگارم به کارهایی که شما می کنید از همه آگاه تر است و هر کاری را که انجام می دهید می داند و در برابر اعمالتان، شما را مجازات خواهد کرد.

فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ إِنَّهُ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١٨٩﴾

پس، دروغگویش شمردند و بعد از روز ابر (آتشبار) دچار شدند که عذاب روزی بزرگ بود. (۱۸۹)

فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابُ يَوْمِ الظَّلَّةِ

فَكَذَّبُوهُ: ماضی - (و) فاعل - ه: مفعول به

پس شعیب علیه السلام را تکذیب کردند پس ایشان را عذاب یوم ظلّه، سایبان فرا گرفت. آورده اند که چون قوم شعیب در انکار و استکبار از حد تجاوز کردند حق سبحانه و تعالی هفت شبانه روز حرارتی سخت بر ایشان گماشت به گونه ای که آب چاه و چشمه ایشان همه بجوش آمد و نفسهای ایشان فرو گرفت بدرون خانه در آمدند حرارت زیاد شد روی به جنگل نهادند و هر یک در پای درختی افتاده از گرما گریخته بودند که ناگه ابر سیاهی در هوا پدید آمد و نسیم خنک وزیدن گرفت اصحاب ایکه شادان یکدیگر را آواز دادند بپائید که در زیر سایبان ابر آسایش کنیم همین که همگی ایشان در زیر ابر جمع شدند آتشی از وی بیرون آمد و همه را بسوخت.

إِنَّهُ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ

ه: اسم ان، اسم کان (هو) - عَذَابُ: خبر کان - جمله کان عذاب، خبر ان. بدرستیکه عذاب روز ظلّه بود. عذاب روزی بزرگ یعنی عذاب سختی بود. باید دانست که وصف نابود ساختن قوم شعیب علیه السلام در سه سوره از قرآن (سوره های اعراف، هود و در این سوره) آمده است.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٩٠﴾

که در این عبرتی هست و بیشترشان مومن نبودند. (۱۹۰)

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً

فِي ذَلِكَ: جارو مجرور خبر ان - ل: ابتدا - ایه: اسم ان.

و بدرستیکه از این ابر آبدار آتشی که بیرون آمد عذاب سختی بود که نشانه قدرت کامله خدای تعالی است.

وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ

أَكْثَرُهُمْ: اسم کان - مُؤْمِنِينَ: خبر کان.

و بیشتر اصحاب ایکه مومن نبودند و کسی از ایشان به شعیب علیه السلام نگریده بود پس پاداش اعمال خود را دیدند و چشیدند.

وَلِإِنَّ رَبَّكَ لَهوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿١٩١﴾

و پرورد گارت او، نیرومند و رحیم است. (۱۹۱)

وَلِإِنَّ رَبَّكَ لَهوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ

رَبَّكَ: اسم ان - ل: مزحلقه - هو: ضمیر فصل - الْعَزِيزُ: خبر ان - الرَّحِيمُ: خبر دوم ان.

و بدرستیکه آفریدگار تو هر آینه عزیز و غالب و رحیم است که قبل از آگاهی دادن و هدایت کردن، عذاب نمی کند.

وَلَنُنَزِّلُ لَكَ نَزْلًا مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۱۹۲﴾

این قرآن نازل شده از پروردگار جهانیان است. (۱۹۲)

وَلَنُنَزِّلُ لَكَ نَزْلًا مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ

و بدرستیکه قرآن فرو فرستاده پروردگار جهانیان است و قصه ها و سرگذشتهایی که در آن آمده همه راست و درست و احکام آن تا قیامت پابرجاست.

نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ ﴿۱۹۳﴾

و آن را روح الامین (جبرئیل) فرود آورد. (۱۹۳)

نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ

نَزَلَ: فعل ماضی - الرُّوحُ: فاعل.

آن را روح الامین، جبرئیل (ع) از سوی خدای تعالی فرو آورده، است.

عَلَىٰ قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ ﴿۱۹۴﴾

بر دل تو نازل کرد تا از ترسیدگان شوی. (۱۹۴)

عَلَىٰ قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ

آن قرآن را جبرئیل (ع) (به صورت وحی بر دل تو فرو آورده است که از آن عبرت گیری، احکام و حدود و حلال و حرام آنرا در زندگی بکار گیری و بر نگهداشت آن مراقبت کنی.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «هیچ پیغمبری نیست مگر آنکه خداوند برایش معجزه مناسبی که بشر به آن ایمان بیاورد داده است، و معجزه‌ی من وحی است که خداوند به من فرستاده است، و امیدوارم که در روز قیامت پیروان من از همگان بیشتر باشد»

بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُّبِينٍ ﴿۱۹۵﴾

به زبان عربی واضح. (۱۹۵)

بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُّبِينٍ

به زبان عربی روشن و واضح و فصیح نازل کرد آری خداوند ﷻ قرآن را به زبان عربی روشن نازل کرد تا مشرکان عرب نگویند آنچه را تو به غیر زبان ما می گویی، درک و فهم نمی کنیم. بدین سان بود که حق تعالی حجتشان را قطع و معذرتشان را دفع کرد.

وَأَنذَرْتُ لَنُفِ زُيْرَ الْأَوَّلِينَ ﴿۱۹۶﴾

و هر آینه خبر وی در کتابهای گذشتگان نیز هست. (۱۹۶)

وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ

زُبُر: جمع زبور، کتابها. صحیفه ها.

و بدرستی که ذکر قرآن یا نعت حضرت رسول ﷺ در کتابهای پیشینیان آمده است.

أَوْ لَوْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَوُا بَنِي إِسْرَءِيلَ ﴿۱۹۷﴾

مگر این برای ایشان نشانه ای نیست که دانشوران بنی اسرائیل از آن اطلاع دارند. (۱۹۷)

أَوْ لَوْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَوُا بَنِي إِسْرَءِيلَ

آیا همین نشانه و علامت برای مشرکان قریش کافی نیست که علمای بنی اسرائیل برآستی می دانند که پیغمبر ﷺ حق است و صفت و نعت او را در تورات خوانده اند پس آن دلیل بزرگی بر صحت ادعای نبوت محمد ﷺ است.

وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَى بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ ﴿۱۹۸﴾

و اگر آنرا به بعضی عجمیان نازل کرده بودیم. (۱۹۸)

وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَى بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ

و اگر ما قرآن را به برخی از آنها که غیر عرب یعنی عجمی اند می فرستادیم.

فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ ﴿۱۹۹﴾

پس آن را بر ایشان می خواند بدان ایمان نمی آوردند. (۱۹۹)

فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ

پس آن عجمی قرآن را که کلام عربی است و در نهایت فصاحت و بلاغت است و او این آیات را بر آنها می خواند هرگز به وی ایمان نمی آوردند.

كَذَلِكَ سَلَكْنَاهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ ﴿۲۰۰﴾

چنین انکار را در دل تبهکاران راه می دهیم. (۲۰۰)

كَذَلِكَ سَلَكْنَاهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ

سَلَكْنَاهُ: ماضی - (نا) فاعل - ه: مفعول به

همچنین عناد و طغیان و انکار را در دل های مشرکان قرار می دهیم که به قرآن نگروند و ایمان نیاورند.

لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ﴿۲۰۱﴾

که بدان ایمان نیاورند تا عذاب الم انگیز را ببینند. (۲۰۱)

لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ

به قرآن ایمان نمی آورند و آنرا تکذیب می کنند تا زمانی که عذاب دردناکی را در دنیا همچون عذاب پیشینیان ببینند.

فَيَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٢٢﴾

و ناگهان بر آنها در آید و بی خبر باشند. (۲۰۲)

فَيَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ

فَيَأْتِيَهُمْ: فعل مضارع - هم: مفعول به - فاعل (هو) - (و) حالیه - وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ: جمله حالیه. عذاب ناگهان به ایشان بیاید در حالیکه آنان نمی دانند و درک نمی کنند آن هنگام که عذاب بیاید.

فَيَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ ﴿٢٣﴾

و گویند آیا مهلتشان دهند؟ (۲۰۳)

فَيَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ

نَحْنُ: مبتدا - مُنْظَرُونَ: خبر

گویند هیچ فرصتی هست که عذاب را از ما درنگ کنند تا بدو بگرویم و تصدیق کنیم؟

أَفِيعْذَابِنَا يُسْتَعْجَلُونَ ﴿٢٤﴾

پس آیا باز هم عذاب ما را بشتاب می خواهند؟ (۲۰۴)

أَفِيعْذَابِنَا يُسْتَعْجَلُونَ

آیا به عذاب ما شتاب می کنند؟ پس چرا به عذاب ما عجله می کنند آن عذاب اگر به سراغ آنها بیاید درنگ خواهند تا به آن ایمان بیاورند مطمئن باشند که به ایشان درنگ ندهند این در پاسخ بدان است که آن هنگام گفته بودند که: الی متى تو عدنا بالعذاب تاکی می خواهی ما را به عذاب بترسانی. همچنانکه در جای دیگر گفت: فأتنا بما تعدنا.

أَفَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ ﴿٢٥﴾

مگر ندانی که اگر سالها نعمتشان دهیم. (۲۰۵)

أَفَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ

آیا دیدی و دانستی که اگر ما سالهای دیگری ایشان را از خوشی این دنیا بهره مند سازیم.

ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ ﴿٢٦﴾

آنگاه عذاب موعود به آنها رسد. (۲۰۶)

ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ

آنگاه عذابی که به آنها وعده داده شده به سراغشان بیاید مسلماً کسی قادر به دفع آن نخواهد بود.

مَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَمْتَعُونَ ﴿٢٧﴾

نعمتی که داشته اند، کاری بر ایشان نمی سازد. (۲۰۷)

مَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يُمْتَعُونَ

مَا: مبتدا - أَغْنَىٰ: فعل ماضی - مَا: فاعل، جمله خبر

آنچه که از این دنیا بردند و از لذتها و خوشی های دنیا بهره مند شدند دفع کننده و منع کننده عذاب نخواهد بود. در کشاف آورده اند که میمون بن مهران آرزومند دیدار حسن بصری (رح) بود روزی او را در طواف خانه کعبه یافت و گفت مرا پندی ده شیخ این آیت برو خواند مَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يُمْتَعُونَ .

وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرَبَةٍ إِلَّا هَا مُنْذِرُونَ ﴿۲۰۸﴾

هیچ دهکده ای را هلاک نکردیم، مگر بیم رسانان داشتند. (۲۰۸)

وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرَبَةٍ إِلَّا هَا مُنْذِرُونَ

أَهْلَكْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - مِنْ: حرف جر زائد - قَرَبَةٍ: مفعول به - هَا: جار و مجرور خبر مقدم - مُنْذِرُونَ: مبتدا مؤخر

و ما هیچ دهکده ای و شهری و روستایی را به هلاکت نینداختیم مگر اینکه پیغمبرانی بر ایشان فرستادیم ایشان را از عواقب کارشان بیمناک می کردند. اما چون نمی پذیرفتند و تکذیب می کردند هلاکشان می کردیم.

ذِكْرِي وَمَا كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿۲۰۹﴾

برای پند دادن بود، که ما ستمگر نبوده ایم. (۲۰۹)

ذِكْرِي

از برای پند دادن، اول بوسیله پیغمبران پند می دادیم و ایشان را به سوی حق دعوت می کردیم چون در عناد و انکار افزودند مستحق عقوبت گشتند.

وَمَا كُنَّا ظَالِمِينَ

و ما از ستمکاران نیستیم، که قبل از اینکه پند دهیم و دعوت به حق کنیم به هلاکت برسانیم. شیخ سعدی در گلستان گفت:

هر که به تأدیب دنیا راه صواب نگیرد به تعذیب عقبی گرفتار آید،

« و لنذيقنهم من العذاب الادنى دون العذاب الاكبر »

پندست خطاب مهتران، آنکه بند چون پند دهند و نشوی بند نهند

وَمَا نَزَّلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ ﴿۲۱۰﴾

وَمَا نَزَّلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ

این قرآن را شیاطین نازل نکرده اند بلکه آنرا جبرئیل علیه السلام فرود آورد.
مقاتل گفت:

مشرکان قریش گفتند: محمد کاهن است و با وی کسی از جن همراه است که این قرآن، که دعوی می‌کند که کلام خداست بر زبان وی می‌افکند همچنانکه بر زبان کاهن افکند جن که به در آسمان استراق سمع می‌کردند و خبرهای دروغ و راست بر زبان کاهن می‌افکندند. مشرکان پنداشتند که وحی قرآن هم از آن جنس است تا رب العالمین ایشان را دروغ زن خواند.

وَمَا يَلْبِغِي لَهُمْ وَمَا يَسْتَطِيعُونَ ﴿٢١١﴾

نه حق ایشان بود و نه می‌توانستند. (۲۱۱)

وَمَا يَلْبِغِي لَهُمْ وَمَا يَسْتَطِيعُونَ

و شایسته نیست این قرآن را دیوان فرو آورند و قادر هم نیستند و نمی‌توانند آنرا فرو آورند پس کسی که چنین استحقاقی را ندارد کجا می‌تواند کتابی از نزد خدای تعالی فرود آرد؟

إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْزُولُونَ ﴿٢١٢﴾

که آنها از شنیدن (وحی) بر کنارند. (۲۱۲)

إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْزُولُونَ

هم: اسم آن - ل - مزحلقه - معزولون: خبر آن.

بدرستی که شیاطین از شنیدن کلام خدای تعالی دور شدگان و کنار رفتگان اند.

فَلَا نَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَكُونُ مِنَ الْمُعَذِّبِينَ ﴿٢١٣﴾

با خدای یکتا، خدای دیگری بخوان که عذابت کنند. (۲۱۳)

فَلَا نَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَكُونُ مِنَ الْمُعَذِّبِينَ

نَدْعُ: فعل مضارع - فاعل (انت) - مَعَ: مفعول فيه - إِلَهًا: مفعول به

غیر از خدای جهانیان معبودی دیگری را پرستش مکن. که اگر چنین کنی از عذاب کرده شدگان خواهی بود. یعنی اگر تو که عزیزترین و گرامی‌ترین خلق بر من هستی با من خدایی دیگر می‌گرفتی، بی‌گمان تو را عذاب می‌کردم. حال چه برسد به دیگران که قرآن را تکذیب کنند.

وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ ﴿٢١٤﴾

و خویشان نزدیکت را بترسان. (۲۱۴)

وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ

وَأَنْذِرْ: فعل امر - فاعل (انت) - عَشِيرَتَكَ: مفعول به

ای محمد ﷺ از عذاب خدای تعالی کسان نزدیکتر خود را بترسان، بعد از نزول این آیت رسول خدا بر فراز کوه صفا برآمد و به آواز بلند گفت، «یا صباجاه!» قریش چون آواز رسول خدا ﷺ شنیدند همه جمع شدند و آنکسی که خود نتوانست بیاید دیگری را بجای خود فرستاد. آنکه رسول خدا گفت:

یا بنی عبدالمطلب یا بنی هاشم یا بنی عبد مناف یا بنی فهر یا معشر قریش یا عباس بن عبدالمطلب یا فاطمه بنت محمد یا صفیه عمه رسول الله همچنین یکی یکی می خواند و می گفت: خویشان را از عذاب خدا باز خرید. اگر عصیان آرید و فرمان نبرید روز قیامت شما را بکار نیایم. آنچه من کردم از آن من است و آنچه شما کردید از آن شماست بعد از آن ندا، ابولب به ایدای وی برخاست.

وَأَخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۲۱۵﴾

برای مومنانی که پیرویت کرده اند جنبه ملایمت گیر. (۲۱۵)

وَأَخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ

أَخْفِضْ: فعل امر - فاعل (انت) - جَنَاحَكَ: مفعول به

خدای تعالی فرمود: ای محمد ﷺ! بال خود را برای کسانی که متابعت تو می کنند از ایمان آورندگان بگستران و آنان را مورد لطف و مرحمت خود قرار بده.

فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ ﴿۲۱۶﴾

اگر نافرمانیت کردند بگو من از اعمالی که می کنید بیزارم. (۲۱۶)

فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ

عَصَوْكَ: فعل ماضی - (و) فاعل - ک: مفعول به

می گوید:

پس اگر قبیله تو نافرمانی کنند و از متابعت تو روی بگردانند پس بگو بدرستی که من از آنچه شما می کنید بیزارم.

وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ ﴿۲۱۷﴾

و بخدای نیرومند و رحیم توکل کن. (۲۱۷)

وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ

و در کارها به خدای عزیز و رحیم و غالب و قادر چاره ساز توکل کن.

الَّذِي يَرَبُّكَ حِينَ تَقُومُ ﴿۲۱۸﴾

آن کس که وقتی قیام کنی می بیند. (۲۱۸)

الَّذِي يَرَبُّكَ حِينَ تَقُومُ

الَّذِي نَعْت - يَرِنَاكَ: فعل مضارع - فاعل (هو) - ك: مفعول به - حِينَ: مفعول فيه
اوست که ترا آن هنگام که به نماز تهجد، شب زنده داری برای عبادت بر می خیزی و تنها در دل شب
نماز می گزاری می بیند.

وَقَفَّلَكَ فِي السَّجِدِينَ ﴿٢١٩﴾

و گشتن تو را در میان سجده کنندگان می بیند. (۲۱۹)

وَقَفَّلَكَ فِي السَّجِدِينَ

و همچنین خدای تعالی گشتن تو را در میان سجده کنان یعنی رکوع و سجده و حرکات و سکونات و
قعه ترا در میان نمازگزاران می بیند.

إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٢٢٠﴾

که اوست شنوا و دانا. (۲۲۰)

إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

ه: اسم ان - هُوَ: ضمیر فصل - السَّمِيعُ: خبر ان - الْعَلِيمُ: خبر دوم ان.
بدرستی که خدای تعالی به گفتار شما شنوا و به نیت شما آگاه و داناست.

هَلْ أُنِيتُكُمْ عَلَىٰ مَن تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ ﴿٢٢١﴾

آیا خبرتان دهم که دیوان به کی نازل می شدند؟ (۲۲۱)

هَلْ أُنِيتُكُمْ عَلَىٰ مَن تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ

تَنَزَّلُ: فعل مضارع - الشَّيَاطِينُ: فاعل

قبلا گفته بودیم که مشرکان گفتند آنچه محمد ﷺ می گوید شیاطین از استراق سمع فرود می آورند و بر
زبان وی می افکنند. رب العالمین گفت یا محمد ﷺ! آیا شما را خبر دهم که شیاطین بر که می توانند
فرود آیند؟

تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ ﴿٢٢٢﴾

بر همه دروغسازان گنه پیشه نازل می شوند. (۲۲۲)

تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ

تَنَزَّلُ: فعل مضارع - فاعل (هی)

شیاطین بر هر کاهنی، طالع بینی، دروغ زنی، کژ سخنی چون مسلیمه و طلحه فرود می آیند. در حدیث
شریف به روایت بخاری از عروه بن زبیر از عایشه (رض) آمده است که فرمود: «گروهی از رسول
خدا ﷺ در باره ی کاهنان سوال کردند، آن حضرت ﷺ فرمودند: آن ها چیزی نیستند» یعنی کارشان هیچ
بها و ارزشی ندارد.

يُلْقُونَ السَّمْعَ وَأَكْثُرُهُمْ كَاذِبُونَ ﴿٢٢٣﴾

مسموعات خویش القا می کنند و بیشترشان دروغگویان اند. (۲۲۳)

يُلْقُونَ السَّمْعَ وَأَكْثُرُهُمْ كَاذِبُونَ

يُلْقُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - السَّمْعَ: مفعول به - أَكْثُرُهُمْ: مبتدا - كَاذِبُونَ: خبر

آنان؛ کاهنان گوشهای خود را به سخن دروغ شیاطین فرا می دهند و دیگر دروغ ها بر آن می افزایند.

وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْفَاوْنُ ﴿٢٢٤﴾

و شاعران را گمراهان پیروی می کنند. (۲۲۴)

وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْفَاوْنُ

وَالشُّعْرَاءُ: مبتدا - يَتَّبِعُهُمُ: فعل مضارع - ه: مفعول به - الْفَاوْنُ: فاعل، جمله خبر

در این آیه به یکی از تهمت ها و افتراهایی که به پیغمبر ﷺ نسبت می دادند پاسخ می دهد چونکه پیغمبر ﷺ را شاعر و خیال پرداز می خواندند می گوید: این سرگشتگان و گمراهان اند که از شعرا و خیال پردازان پیروی می کنند گفته اند این آیت منسوخ است.

أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ ﴿٢٢٥﴾

آیا ندیده ای که آنها در هر وادی سرگردانند؟ (۲۲۵)

أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ

هم: اسم آن - يَهِيمُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - جمله خبر آن.

از این آیه تا آخر سوره، گفته اند سوره های مدنی هستند. می گوید:

آیا نمی بینی که ایشان به هر وادی از فنون کلام و به هر راهی بی هدف پا می گذارند و در آن سرگردان و متحیر می مانند؟

وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ ﴿٢٢٦﴾

و چیزهایی می گویند که نمی کنند. (۲۲۶)

وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ

هم: اسم آن - يَقُولُونَ: فعل مضارع ، (و) فاعل، جمله خبر آن.

و اینکه ایشان آنچه را که می گویند بدان عمل نمی کنند، و گفتارشان با عملشان یکی نیست. در حدیث شریف به روایت البخاری و مسلم آمده: عن أبي بن كعب ؓ: أن رسول الله ﷺ قال: (ان من الشعر حكمة). از ابی بن کعب ؓ روایت است که پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «بعضی از انواع شعر حکمت است. و در حدیث دیگر از ابن عمر ؓ از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «اگر [مغز] ایشان از

زرداب پر شود، بهتر از آن است که از شعر پر شود». یعنی روا نیست که اکثر وقت انسان به شعر و شاعری گذشته و سبب ترک یاد خدا و آموختن علم و خواندن قرآن گردد.

إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ ﴿۲۲۷﴾

مگر آن کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند و خدا را بسیار یاد کرده اند از پس آن ستم که دیده اند، انتقام گرفته اند. زود باشد کسانی که ستم کرده اند بدانند که به کجا باز گشت می کنند. (۲۲۷)

إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا
الَّذِينَ مستثنی - کَثِيرًا : مفعول مطلق

شعرايي که گفتارشان با کردارشان يکي نيست در وادي خيال و گمان سرگردان اند مگر آن شاعراني که مومن هستند و کارهای شایسته و اعمال پسندیده می کنند و خدای تعالی را بسیار یاد می کنند و هنگامی که مورد ستم قرار می گیرند با ذوق سلیم و خیال برانگیز خود مومنان را یاری می دهند.

وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ

سَيَعْلَمُ : فعل مستقبل - الَّذِينَ : فاعل - ظَلَمُوا : فعل ماضی - (و) فاعل - أَيَّ : مفعول مطلق

و زود باشد که بدانند آنانکه بشعر خود با کفر و افترا نسبت به پیغمبر ﷺ ستم کرده اند، بازگشتشان به کجا و سرنوشتشان چگونه خواهد بود یعنی جایگاهشان در آتش دوزخ است. در انوار القرآن از قول ابن عباس رضی الله عنه آمده: «شعرا در اکثر سخنانشان دروغ گویند، یعنی می گویند: چنین و چنان کردیم در حالیکه نکرده اند. گاهی اشعارشان مملو از مرواریدهای کرم و خیر وجود و سخا و احسان است باز آنکه خود دورترین مردم از این ارزشها و معانی می باشند و گاهی به خود ادعاهای کاملاً دروغین نسبت می دهند، خلاصه؛ شاعران سرگردان در وادیهای خیال و کذب و بهتان فرو افتاده در باتلاق تغزل و تشبیب و چرند، دورترین مردم از حقایق اند».

سوره النمل

سوره النمل نود و سه آیه و مکی است. این سوره بدان جهت «نمل» نامیده شد که داستان وادی موران و نصیحت موری از آنان به بقیه آنها در پرهیز از لگد مال شدن بوسیله‌ی سپاه سلیمان علیه السلام در آن آمده است. و بیشتر در محور بیان علم مطلق و قدرت خداوند عز وجل و سرگذشت چند پیامبر بزرگ الهی و مبارزات آنها با اقوام منحرف آمده است.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خداوند بخشنده مهربان

طسّ تِلْكَ ءَايَةُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُبِينٍ ﴿١﴾
طا، سین، این آیه‌های قرآن و کتاب آشکار است. (۱)

طسّ
به قول ابن عباس نامی است از نامهای خداوند عزوجل، و به قول قتاده نامی است از نامهای قرآن، قومی گفتند- طا- اشاره به نام لطیف و سین اشاره به نام سمیع است. و گفته‌اند این دو حرف، از حروف مقطعه است که در اول سوره‌ی بقره بیان آن رفت.

تِلْكَ ءَايَةُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُبِينٍ
تِلْكَ: مبتدا- ءَايَةُ: خبر
خداوند جل جلاله به نام خود سوگند یاد کرده گفت که: این آیات قرآن است، و آیت‌های آن آشکارکننده احکام الهی و حلال و حرام است که سعادت دنیا و آخرت در آن است.

هُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿٢﴾
که هدایت و بشارتی برای مؤمنان است. (۲)

هُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ
مبتدا محذوف- هُدًى: خبر برای مبتدای محذوف است.

و این کتاب هدایت‌کننده و راه نماینده و مژده دهنده برای مؤمنین و گرویدگان است.

الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ﴿٣﴾
همان کسان که نماز کنند و زکات دهند و آنها خودشان به دنیای دیگر یقین دارند. (۳)

الَّذِينَ يَمِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُوْثُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ

الَّذِينَ: نعت - يَمِيمُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - الصَّلَاةَ: مفعول به - وَيُوْثُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - الزَّكَاةَ: مفعول به - (و) حالیه - هُمْ: مبتدا - بالآخره: جار و مجرور - هُمْ: تاکید - يُوقِنُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر

آنان کسانی هستند که نماز را با تمام شرائط آن برپا می دارند و زکات اموال را می دهند و بی شبهه به سرای آخرت ایمان دارند و یقین می دارند که آخرت آمدنی و بودنی است.



إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ ﴿٤﴾
کسانیکه به دنیای دیگر ایمان ندارند اعمالشان را بنظرشان آراسته ایم که کوردل باشند. (۴)

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ

براستی آنانکه به روز بعث بعد از موت ایمان نیاوردند ما اعمال زشتشان را برای ایشان آراسته کردیم و ایشان کوردل بسر می برند و بد را از نیک تشخیص و تمیز نمی دهند و در نتیجه به عذاب روز قیامت گرفتار می آیند.



أُولَئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْأَخْسَرُونَ ﴿٥﴾
همان کسان اند که عذاب سخت دارند و آنها، خودشان، در دنیای دیگر زیانکاران اند. (۵)

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْأَخْسَرُونَ

أُولَئِكَ: مبتدا - الَّذِينَ: خبر - هُمْ: جار و مجرور خبر مقدم - سُوءُ: مبتدا مؤخر

آنان کسانی هستند که عذاب بدی و سختی در دنیا دارند چون قتل روز بدر و در آخرت نیز از زیانکارترین مردمان جهان می باشند و از این دنیا به آن دنیا دست خالی می روند و در آتش دوزخ گرفتار می آیند.



وَإِنَّكَ لَلتَّلْقَى الْفُرَاتِ مِنَ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ ﴿٦﴾
قرآن عظیم از جانب خدای دانا و حکیم به وحی بر تو القا می شود. (۶)

وَإِنَّكَ لَلتَّلْقَى الْفُرَاتِ مِنَ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ

تو ای محمد ﷺ کسی هستی که قرآن از نزد خداوند حکیم در گرداندن امور آفریدگان و آگاه و دانا به سعادت و شقاوت بندگان، بر دل تو تلقین کرده می شود.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از فاطمه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ به گوشم گفتند که: «جبرئیل هر سال قرآن را برایم یک بار تکرار می کرد ولی امسال دوبار تکرار کرد، و فکر نمی کنم جز اینکه اجلم رسیده است سبب دیگری داشته باشد».

إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَآتِيكُمْ مِنْهَا خَبِيرٌ أَوْ آتِيكُمْ بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ ﴿٧﴾
چون موسی به خانواده خود گفت: من آتشی می بینم بزودی خبری از آن برای شما می آورم یا شعله ای از آتش گرفته می آورم. شاید گرم شوید. (۷)

إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا

ی: اسم آن - آنَسْتُ: دیدهام، فعل ماضی - (ت) فاعل، جمله خبر آن.
آن هنگام که موسی بن عمران علیه السلام به کسانی که همراه او بودند در رفتن از مدین به سوی مصر راه را گم کرده و احتیاج به آتش پیدا کرده و سرگردان شده بودند، گفت: بدرستی که من آتشی افروخته دیده ام.

سَآتِيكُمْ مِنْهَا خَبِيرٌ أَوْ آتِيكُمْ بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ

کم: اسم لعل - تَصْطَلُونَ: خود را با آن آتش گرم کنید، فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر لعل
زود باشد که از آن آتش خبری بیاورم و برای شما شعله ای از آن آتش بگیرم شاید که شما به وسیله آن خویشتن را گرم کنید.

فَلَمَّا جَاءَهَا نُورٌ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَنَ اللَّهُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٨﴾
و چون به آتش رسید ندا داده شد که هر که در این آتش است و هر که اطراف آنست مبارک باد و پروردگار جهانیان منزّه است. (۸)

فَلَمَّا جَاءَهَا نُورٌ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا

فَلَمَّا: مفعول فیه - جَاءَهَا: فعل ماضی - ها: مفعول به - فاعل (هو)

پس آن هنگام که موسی به نزدیک آن آتش آمد نوری دید بی احتراق افروخته که آثار قدرتش از درخت سبز در آتش جلوه گر است. موسی چون آنجا رسید ندا کرده شد با برکت است آن کسی که در آتش جلوه گر است و مبارک است کسی که در طلب آتش است یعنی موسی علیه السلام و هر که در اطراف آتش است از ملائکه.

وَسُبْحَنَ اللَّهُ رَبِّ الْعَالَمِينَ

سُبْحَنَ: مفعول مطلق

و پاک است خدای تعالی پروردگار جهانیان از اینکه مقید به مکان و زمان باشد چون موسی آن ندا را شنید گفت چه کسی است که ندا می کند؟ باز آمد که:

يٰمُوسَىٰ إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٩﴾

ای موسی! مطلب اینست که من خدای نیرومند فرزانه ام. (۹)

يٰمُوسَىٰ إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

يَمُوسَى: منادا- ه: اسم ان- انا: مبتدا- لفظ الله: خبر، جمله اسمیه مبتدا و خبر ان.
ای موسی! آنکه با تو سخن گفت بدرستی که او من هستم پروردگار جهانیان توانا و غالب و قاهر و آگاه و حکم کننده.

وَأَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَمُوسَى لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَى الْمُرْسَلُونَ ﴿١٠﴾

عصای خویش بيفکن، و چون آن را دید که می جنبد و گوئی ماری است گریزان، روی برگردانید و باز پس ننگریست، ای موسی! بیم مدار که پیغمبران در پیشگاه من بیم ندارند. (۱۰)

وَأَلْقِ عَصَاكَ

أَلْقَ: فعل امر- فاعل (انت)- عَصَاكَ مفعول به- ک: مضاف الیه.

به موسی گفت عصای خود را بيفکن، پس موسی عصایش را از دست خود بيفکند فی الحال ماری شد و شروع به رفتن کرد.
مولانا گفت:

در کف موسی عشقش معجز ثعبان کنیم
کاین چنین فرعون را ما موسی عمران کنیم
یا برای روز پنهان نیمه را پنهان کنیم

چوب خشک جسم ما را کو به مانند عصاست
گر عجبهای جهان حیران شود در ما رواست
نیمه ای گفتیم و باقی نیمکاران بوبرند

فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ

رَآهَا: فعل ماضی، ها: - مفعول به- فاعل (هو)

پس آن زمان که موسی دید که عصا حرکت می کند و به اضطراب به هر طرفی می رود گویا که ماری است چابک و تیزرو. چون موسی آن حال را دید روی برگردانید به جهت ترس از آن و به پشت سر خود ننگریست. ندا رسید که:

يَمُوسَى لَا تَخَفْ

يَمُوسَى: منادا- لَا تَخَفْ: فعل مضارع محزوم- فاعل (انت)

ای موسی از هیچ چیزی غیر از من مترس.

إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَى الْمُرْسَلُونَ

ی: اسم ان- لَا يَخَافُ: فعل مضارع- لَدَى: مفعول فیه- ی: مضاف الیه- الْمُرْسَلُونَ: فاعل، جمله فعلیه خبر ان.

بدرستیکه در نزد من برای پیغمبرانم عاقبت بدی نیست و باید ستمکاران بترسند نه شما فرستاده شدگان.

إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۱۱﴾

و اما کسی که ستم کرده سپس از پی بدی نیکی نماید یقیناً من آمرزگار و رحیمم. (۱۱)

إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ

ی: اسم آن - غَفُورٌ: خبر آن - رَحِيمٌ: خبر دوم آن

و لیکن کسی که از میان ستمگران نیکویی بجای آرد و از گناه خود توبه کند بدرستی که من آمرزنده توبه گناه کاران هستم و برایشان رحیم و مهربان هستم.

وَأَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ فِي تِسْعِ آيَاتِ إِلَى فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا

فَاسِقِينَ ﴿۱۲﴾

و دست را به گریبان کن که سپید، بدون علت، در آید (اینها) از جمله نه معجزه به سوی فرعون و قوم اوست که آنها گروهی عصیان پیشه‌اند. (۱۲)

وَأَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ

وَأَدْخِلْ: فعل امر - فاعل (انت) - يَدَكَ: مفعول به - ک: مضاف الیه.

و ای موسی دست خود را به گریبان خویش فرو بر تا دست سفید درخشانده و نورانی مبرا از مرض بیرون آید پس موسی عليه السلام دست در گریبان برد درخشان و نورانی بیرون آورد پس ندا رسید ای موسی این دو آیت ظاهر کن.

ای دست تو منور چون موسی پیغمبر

خواهم که دست موسی در آستین نباشد

فِي تِسْعِ آيَاتِ إِلَى فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ

پس ای موسی بیان کن که معجزات تو تنها عصا و ید بیضاء (دست سفید) نیست بلکه این دو معجزه از جمله نه معجزه‌ای است که تو آنها را به فرعون و قوم ایشان نشان خواهی داد.

إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ

هم: اسم آن - (و) اسم کان - قَوْمًا: خبر کان - جمله کانوا قوماً، خبر آن

بدرستیکه ایشان گروهی بیرون رفتگان از فرمان الهی و واقعاً طغیان‌گر و فاسق هستند.

فَلَمَّا جَاءَهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ ﴿۱۳﴾

و چون آیه‌های هویدای ما سویشان آمد گفتند این جادوئی آشکار است. (۱۳)

فَلَمَّا جَاءَهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ

جَاءَتْهُمْ: ماضی - هم: مفعول به - أَأَيْنُنَا: فاعل - (نا) مضاف الیه - مُبْصِرَةٌ: حال - هَذَا: مبتدا - سِحْرٌ: خبر

پس آن هنگام که به فرعون و قوم او دلایل قدرت ما و دلایل های رسالت موسی روشن و هویدا گشت فرعونیان گفتند این جادوی روشن است یعنی همه کس دانند که این سحر و جادویی بیش نیست.

وَحَدِّثُوا بِهَا وَاسْتَيْقِنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ﴿۱۴﴾
از روی ستم و عصیان منکر آن شدند اما ضمیر های شان بدان یقین داشت، بنگر عاقبت تباہکاران چسان بود؟ (۱۴)

وَحَدِّثُوا بِهَا وَاسْتَيْقِنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا

أَسْتَيْقِنَتْهَا: فعل ماضی - ها: مفعول به - أَنْفُسُهُمْ: فاعل - ظُلْمًا: مفعول لاجله

و آن ستمگران انکار کردند هر چند که در دل بدان یقین حاصل کرده بودند و بدان اعتماد و اطمینان داشتند که این آیت ها و معجزه ها از جانب خدای تعالی است و سحر و جادو نیست منتها از روی ظلم و سرکشی و تکبر آن را انکار می کردند.

فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ

كَيْفَ: خبر کان - عَاقِبَةُ: اسم کان

پس بینی که عاقبت ستمگران چگونه بود که در دنیا به آب غرق شدند و در آخرت در آتش جهنم خواهند سوخت. بیت:

همه حال مفسدان ناخوش است سرانجام اهل فساد آتش است

وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَ الْחَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۵﴾

داود و سلیمان را دانشی دادیم و گفتند: سپاس خدای را که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمن خویش برتری داد. (۱۵)

وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا

ءَاتَيْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - دَاوُدَ: مفعول به

داود علیه السلام از بنی اسرائیل بود از فرزندان یهودا بن یعقوب، و دوران ملک وی بعد از ملک طالوت بود، و بنی اسرائیل همه تابع و پیرو وی گردیدند و فرمانروایی بروی راست گشت، اینست که رب العالمین گفت: «آتینا داود و سلیمان علما»، می گوید: بدرستیکه ما به داود و به پسرش سلیمان علم از احکام شرایع دادیم.

وَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ

الْحَمْدُ: مبتدا - لِلَّهِ: جار و مجرور خبر - فَضَّلْنَا: فعل ماضی - (نا) مفعول به - فاعل (هو)

داود و پسرش سلیمان گفتند: سپاس و ستایش مر خدایی راست که بوسیله علم و دانش ما را بر بسیاری از بندگان مؤمن خود برتری داده است.

وَوَرِثَ سُلَيْمَنُ دَاوُدَ وَقَالَ يَأَيُّهَا النَّاسُ عَلِمْنَا مَنَطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْأَمِينُ ﴿١٦﴾

و سلیمان وارث داود شد و گفت: ای مردم! ما زبان پرندگان آموخته ایم و همه چیزمان داده اند که این برتری آشکاری است. (١٦)

وَوَرِثَ سُلَيْمَنُ دَاوُدَ وَقَالَ يَأَيُّهَا النَّاسُ عَلِمْنَا مَنَطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ
وَوَرِثَ: فعل ماضی - سُلَيْمَنُ: فاعل - دَاوُدَ: مفعول به

و سلیمان از داود میراث گرفت علم یا نبوت را بعضی ها هم گفته اند ملک را، او در ملک راندن به میراث نشست و خلق را به الله دعوت کرد.

و سلیمان گفت: ای مردمان! ما آموخته شدیم به فهم زبان مرغان. آورده اند که روزی بلبلی دید بر شاخی نشسته سر و دم می جنبانید و صدائی می کرد گفت: آیا می دانید که این بلبل چه می گوید؟ گفتند: الله و رسوله داناست. سلیمان گفت بلبل می گوید: که من امروز نیم خرما خورده ام و همچنین دیگر پرندگان به زبان حال خود گویند. سلیمان فرمود: به ما همه چیزهایی که برای تشکیل حکومت اسلامی لازم باشد داده شده است.

إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْأَمِينُ

هَذَا: اسم ان - ل: مز حلقه - هو: ضمیر فصل - الْفَضْلُ: خبر ان.

بدرستی که این عطا و بخشش آشکاری است و برای کسی پوشیده نیست و باید شکرگزار آن بود. آورده اند که سلیمان تختی داشت که هیچیک از پادشاهان عالم آن چنین نداشت. گویند: از جمله چیزها که صخر جنی برای سلیمان فراهم آورد تخت او بود.

سلیمان به او دستور داده بود آن را بسازد تا برای قضاوت بر آن بنشیند و فرمان داده بود آن را بسیار بدیع و هول انگیز بسازد. صخر آن تخت را چهار درخت خرمای زرین از هر سوی آن نهاد که شاخه هایی از یاقوت سرخ و زبرجد سبز داشت. بر سر دو درخت خرما و طاووس زرین بود و بر سر دو درخت دیگر دو عقاب زرین که هر یک روبروی دیگری بود، بر دو پهلوی تخت دو شیر زرین بود که بر سر هر یک ستونی از زمرد سبز قرار داشت، گویند چون سلیمان می خواست بر آن تخت سوار شود هر دو گام خود را بر پله نخستین می نهاد و ناگاه تخت همچون سنگ آسیا بحرکت درمی آمد و طاووسها و عقابها بالهای خود را می گشودند، هر دو شیر دستهای خود را باز می کردند و با دم خویش

بزمین می زدند و در هر پله که سلیمان بالا می رفت این کار تکرار می شد. چون سلیمان در گذشت بخت النصر به بیت المقدس آمد آن تخت را با خود به انطاکیه برد و چون خواست بر تخت بالا رود چون نمی دانست چگونه استفاده کند همینکه پای بر پله نخستین نهاد دست شیر بالا آمد و ضربه سختی به او زد چنانکه استخوانهای او شکست، آن تخت همچنان در انطاکیه باقی ماند تا آنکه پادشاهی از شام که نامش کداس بود آن تخت را به بیت المقدس برگرداند هیچیک از پادشاهان نتوانست بر آن بالا رود، ناچار تخت را زیر صخره بیت المقدس نهادند و از نظر پنهان شد و هیچکس ندانست کجاست و خبری از آن نیافت و خداوند متعال به صواب دانایتر است.

وَحِشْرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودَهُ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ ﴿١٧﴾
و سپاهیان سلیمان از جن و انس و پرندۀ فراهم شده به نظم آمدند. (۱۷)

وَحِشْرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودَهُ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ

وَحِشْرَ: فعل ماضی، مجهول - جُنُودَهُ: نایب فاعل

و برای سلیمان علیه السلام لشکرهای او از جن و انس و پرندگان نزد او جمع شدند، آنقدر زیاد بودند که باید توقف می کردند تا به هم ملحق شوند.

در غزلیات مولانا آمده است که:

دگر باره بشوریدم، بدان سانم، به جان تو	که هر بندی که بر بندی، بدرانم، به جان تو
من آن دیوانه ی بندم که دیوان را همی بندم	زبان مرغ می دانم، سلیمانم، به جان تو
سخن با عشق می گویم که او شیر و من آهویم	چه آهویی که شیران را نگهبانم، به جان تو

حَقَّ إِذَا اتَّوَّا عَلَىٰ وَادِ النَّعْمِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَأْتِيهَا النَّعْلُ أَدْخُلُوا مَسْكِنَكُمْ لَا يَحْطُمَنَّكُمْ

سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿١٨﴾

تا چون به وادی مورچه رسیدند مورچه ای گفت: ای مورچگان به مسکنهای خویش در آئید تا سلیمان و سپاهیان شبغلت، شما را پایمال نکنند. (۱۸)

حَقَّ إِذَا اتَّوَّا عَلَىٰ وَادِ النَّعْمِ

اکثر مفسران بر آنند که وادی نمل در سرزمین شام است و گفته اند وادی سدید است. چنانکه گویند: وادیی است از وادی های طائف، و معنی وادی النمل - یعنی مکانی است که مورچه ها در آنجا فراوان بودند. می گوید:

همان لشکر سلیمان از جن و انس و مرغان حرکت کردند تا به دره ی مورچگان رسیدند.

قَالَتْ نَمْلَةٌ يَأْتِيهَا النَّعْلُ أَدْخُلُوا مَسْكِنَكُمْ

قَالَتْ: فعل ماضی - نَمَلَةٌ: فاعل - ای: منادا - اَلْتَمَلُ: عطف بیان

مهتر مورچگان آن وادی که منذره یا طاخیه یا جر می نامیده می شد گفت ای مورچگان! به مسکن های خود در آئید.

لَا يَحْطُمَنَّكُمْ سُلَيْمَنُ وَجُنُودُهُ

لَا يَحْطُمَنَّكُمْ: شما را لگد مال نکنند، مضارع - (ن) تاکید - کم: مفعول به - سُلَيْمَنُ: فاعل
تا شما را سلیمان عليه السلام و لشکریانش در هم نشکنند و لگد مال و پایمال نکنند.

وَهُزَّ لَا يَشْعُرُونَ

وَهُزَّ: مبتدا - لَا يَشْعُرُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر

سلیمان و لشکریانش نمی دانند که شما را پایمال می سازند گفته اند که باد این سخن را از سه میل راه به گوش سلیمان رسانید.

فَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِّن قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ

وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَذْخُلِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ ﴿١٩﴾

لبخندی زد و از گفتار او خندان شد و گفت: پروردگارا! مرا وادار کن تا نعمتی را که به من و پدر و مادرم مرحمت فرموده ای سپاس دارم و عملی شایسته کنم که آن را پسند کنی و مرا برحمت خویش بصف بندگان شایسته ات در آر. (۱۹)

فَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِّن قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ

وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَذْخُلِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ

در این آیه کریمه «رب اوزعنی...» مصدر جانشین فعل امر در معنای دعاء آمده است، می گوید: سلیمان از سخن آن مورچه تبسم کرد و در حالیکه از گفتار آن مورچه متعجب بود خندید و گفت: پروردگارا! جنان کن که پیوسته نعمتهای شما را سپاس دارم آن نعمتهایی را که به پدر و مادرم ارزانی داشته ای و به من توفیق عطا فرما تا کارهای شایسته انجام دهم و مرا در پرتو رحمت خود از بندگان شایسته و از صالحین قرار بده. گویند، مردم هم همراه سلیمان فرو آمدند، سلیمان گفت: آیا می دانید این سیاهیها چیست؟ نوعی از آفریدگانه که به آن مورچه می گویند، آنگاه سخن آن مورچه را برای آنان گفت و خود سجده کرد و سپاهیان همگی سجده کردند برای سپاسگزاری از خداوند متعال. مورچگان گروه گروه وارد لانه های خود می شدند و همان مورچه بانگ برداشته بود بشتاب بشتاب که سواران هم اکنون می رسند، سلیمان آن مورچه را صدا کرد و انگشتی خود را به او نشان داد مورچه با فروتنی به حضورش آمد و برابر او ایستاده و گفت ای پیامبر خدا! هر فرمان که می خواهی به من بده، گفت: پیش از آنکه نزد تو برسم چه سخنی گفتم؟ گفت ای پیامبر خدا! من تو را همراه

لشکر و همراهانت دیدم و به مورچگان گفتم وارد لانه هایشان شوند تا لشکرت آنان را پایمال نکند، سلیمان به او گفت شمار شما چند است؟ چه می خورید و چه می آشامید؟ گفت ای پیامبر خدا اگر به دیوان و شیاطین دستور دهی که همه ما را پیش تو بیاورند از آن ناتوان خواهند بود، بر روی زمین هیچ وادی و کوه و جنگلی نیست که در آن و اطراف آن همچون کسانی که در سلطه تو هستند گروه های مورچگان زندگی نکنند. روزی پروردگار خود را می خوریم و سپاسگزار اوئیم.

حاجت موری به علم غیب بداند در بن چاهی به زیر صخره ی صما

سلیمان به آن مورچه دستور داد مورچگان را از مقابل او بگذرانند، او چنان کرد و مورچگان گروه گروه از برابر سلیمان عبور کردند و به زبانهای مختلف خود به سلیمان سلام دادند و او به آنان می نگریست ملکه مورچگان گفت ای پیامبر خدا! گروهی از ما در کوه ها مسکن دارند و گروهی نزدیک آنها و درختان و کشتزارها لانه دارند، برخی که بال دارند در هوایند و این نوع همینکه بالهایشان رویده می شود و به پرواز در می آیند نابود می شوند و پرندگان آنان را شکار می کنند، ضمناً مورچه ماده نمی میرد تا اینکه چند گروه از او زاییده می شوند، و روی زمین هیچ چیز حریص تر از مورچه نیست و در تابستان چندان جمع می کند که دانه اش اندوخته می شود. شیخ سعدی گفت:

مورچه گرد آورد تابستانش تا فراغت بود زمستانش

و با وجود آن چون خیلی حریص است سیر نمی شود، تسبیح و ستایش او هم این است که از خداوند خود می خواهد که روزی را بر خلق خود فراخ نماید.

وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهَدْدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ ﴿٢٠﴾

و جویای مرغان شد و گفت: چرا شانه سر را (هدهد) نمی بینم، مگر او از غایبین است؟ (۲۰)

وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهَدْدَ

تَفَقَّدَ: فعل ماضی - فاعل (هو) - الطَّيْرَ: مفعول به - مَا: مبتدا - لِيَ: جار و مجرور خبر - لَا أَرَى:

فعل مضارع - فاعل (انا) - الْهَدْدَ: مفعول به

سلیمان مرغان را بازرسی کرد و نگاه کرد و هدهد را در میان آنان ندید و گفت چه شده است که من او را در میان مرغان نمی بینم و چشمم بروی نمی افتد؟

أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ

یا او از غایب شدگان این جمع است؟

لَاَعَذْبَهُ، عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَاََذْبَحْنَهُ أَوْ لِيَأْتِنِي سُلْطَانِي مُبِينٍ ﴿٢١﴾

وی را عذاب می کنم، عذابی سخت یا سرش را می برم یا دلیلی روشن پیش من آرد. (۲۱)

لَاَعَذْبَهُ، عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَاََذْبَحْنَهُ أَوْ لِيَأْتِنِي سُلْطَانِي مُبِينٍ

لَا عَذْبَ بَنَةٍ: فعل مضارع - (ن) تاکید - ه: مفعول به - فاعل (انا)

هر آینه او را (هدهد) به جهت ادب کردن از روی مصلحت به عذاب جدایی می افکنم یا او را در قفس محبوس می کنم و یا او را از خدمت خود برانم یا او را برای عبرت دیگران بکشم یا اینکه برای من دلیلی روشن و قانع کننده که سبب غیبت او باشد بیاورد که علت غیبت او چه بوده است.

فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ، وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَأٍ يَقِينٍ ﴿٢٢﴾

کمی بعد شانه سر (هدهد) بیامد و گفت: چیزی دیدهام که ندیده ای و برای تو از سبا خبری درست آورده ام. (۲۲)

فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ، وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَأٍ يَقِينٍ

أَحَطْتُ: احاطه پیدا کردم، فعل ماضی - (ت) فاعل

خیلی وقت نگذشت و چندان طولی نکشید که شانه سر (هدهد) برگشت و گفت احاطه پیدا کرده ام و مطلع شده ام که تو ای سلیمان از آن آگاه نیستی من برای تو از سرزمین سبا یک خبر قطعی و مورد اعتماد آورده ام. سلیمان گفت:

شاد آمدم، شاد آمدم، جادو و استاد آمدم

چون هد هد پیامبری، از پیش عنقا آمدم.

إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ ﴿٢٣﴾

زنی بدیدم که به آن ها سلطنت می کند و همه چیز دارد و او را تختی بزرگ است. (۲۳)

إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ

ی: اسم ان - وَجَدْتُ: فعل ماضی - (ت) فاعل - جمله خبر ان.

آن ساعت که سلیمان در سرزمین صنعاء نزول کرد هدهد به سوی هوا پرید تا در عرصه ی دنیا نظاره کند چشمش بر ناحیه سبا افتاد در زمین یمن، چمنزار و درختان و سبزی فراوان دید. در آن نواحی پرید. هدهدی را دید در آن زمین یمن - نام وی عنفیر. و هدهد سلیمان نام وی یعفور بود، آن عنفیر به این یعفور گفت از کجا می آیی و چه می خواهی گفت من از شام می آیم و صاحب من سلیمان بن داود است، پادشاه جن و انس و شیاطین و پرندگان و وحوش، عنفیر گفت: ملک سلیمان عظیم است اما نه چون بلقیس که همه دیار و نواحی یمن به فرمان اوست. دوازده هزار سرهنگ دارد زیر دست هر سرهنگی صدهزار مبارز. آیا می خواهی که قسمتی از ملک او ببینی؟ یعفور گفت: ترسم که بازگشت من دیر شود و سلیمان بر من خشم گیرد. عنفیر گفت: اگر تو مملکت بلقیس را ببینی و احوال وی بدانی و آنگاه چون بازگردی و سلیمان را از آن خبر کنی، او را خوش آید و بر تو حرج نکند. یعفور بر پرید

و بلقیس را وحشم وی را بدید و احوال وی را نیک بدانست. آنگه بازگشت. و نماز دیگر^۱ به سلیمان رسید و سلیمان آن ساعت در حال خواندن نماز ظهر بود در آمد، طلب آب کرد و هدهد را نیافت که بر آب دلالت می‌کرد و دیگران از جن و انس و شیاطین راه به آب نمی‌بردند. هدهد دانست که عقوبت در پیش است از آنکه سلیمان را خشمگین دیده به تواضع فرا پیش آمد، در حالیکه هدهد ترسان و لرزان بود سلیمان گفت: کجا بودی؟ گفت: هر آینه زنی را یافتم که نامش بلقیس است از روی اقتدار به اهل سبا پادشاهی می‌کند و به آن زن هر آنچه که برای پادشاهان بکار آید و لازم باشد داده شده است و آن زن تختی بزرگ دارد همچون تختهای پادشاهان دیگر آورده‌اند که سی گز یا هفتاد و هفت گز عرض داشت و از جواهر و نقره ساخته شده بود.

وَجَدَتْهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَلَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ ﴿٢٤﴾

وی را دیدم که با قومش سوای خدا آفتاب را سجده می‌کردند و شیطان اعمالشان را برایشان آراسته و از راه منحرفشان کرده پس آنان هدایت نیافته‌اند. (۲۴)

وَجَدَتْهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَلَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ

وَجَدَتْهَا: فعل ماضی - (ت) فاعل - ها: مفعول به

هدهد گفت: آن زن و قوم او از روی جهل آفتاب را سجده می‌کنند و غیر از الله تعالی می‌پرستند و شیطان بر ایشان کردارهای زشت ایشان را بیاراسته است از جمله پرستش آفتاب و سایر اعمال زشت و ناپسند، پس شیطان ایشان را از راه راست باز داشته است و بر آنان مسلط شده است و به هر کجا خواهد می‌برد و ایشان هدایت نمی‌شوند و راه نمی‌یابند.

أَلَّا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبَاءَ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ ﴿٢٥﴾

تا خدایی را سجده کنند که آنچه را که در آسمان‌ها و زمین است آشکار می‌کند و آنچه را که نهان کنید و آنچه را که عیان می‌کنید می‌داند. (۲۵)

أَلَّا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبَاءَ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ

أَلَّا: ان لا - حرف ناصبه و حرف نفی - يَسْجُدُوا: فعل مضارع - (و) فاعل

شیطان آنان را از راه بدر برده است تا اینکه خدای تعالی را که توانایی و قدرت بیرون آوردن پوشیده‌ها و نهان‌ها را در آسمانها و زمین دارد سجده نکنند، یعنی قطرات باران از آسمان ظاهر می

گرداند و نبات را از زمین بعد از مردنشان زنده می گرداند و آنچه را که شما آفریدگان در دلها پنهان می دارید و آنچه را که آشکارا انجام می دهید می داند.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿٢٦﴾

خدای یکتا که خدائی جز او نیست و پروردگار عرش بزرگ است. (۲۶)

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ

لفظ **اللَّهُ**: مبتدا - **لَا**: لای نفی جنس - **إِلَهَ**: اسم لای نفی جنس - خبر لا محذوف است.

نیست خدایی جز پروردگار و آفریننده عرش عظیم یعنی آفریدگار کسی است که آسمانها و زمین و آنچه که در آن هست بیافرید پس عظمت و شوکت بلقیس در مقابل این عظمت الهی چه می تواند باشد.

قَالَ سَنْظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٢٧﴾

گفت: خواهیم دید آیا راست می گوئی یا، دروغ گویانی؟ (۲۷)

قَالَ سَنْظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ

سَنْظُرُ: فعل مستقبل - فاعل (نحن)

سلیمان به هدهد گفت: تحقیق می کنیم تا ببینیم که راست گفته ای یا از جمله دروغگویان هستی؟

أَذْهَبَ بِكِتَابِي هَذَا فَأَلْقَاهُ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّى عَنْهُمْ فَانْظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ ﴿٢٨﴾

این نامه مرا ببر و نزد ایشان بیفکن، سپس دور شو بین چه می گویند. (۲۸)

أَذْهَبَ بِكِتَابِي هَذَا فَأَلْقَاهُ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّى عَنْهُمْ فَانْظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ

أَذْهَبَ: فعل امر - فاعل (انت) هَذَا: بدل

سلیمان روی به آصف بن برخیا کرد و گفت برای این زن نامه می ملایمی بنویس آصف صفحه ای سیمین آورد و در آن نوشت. سلیمان گفت: ای هدهد این نوشته مرا ببر پس بیفکن به سوی ایشان سپس از ایشان روی بگردان و به یک گوشه ای رو و تفحص کن پس ببین که ایشان در جواب نامه چگونه عمل می کنند. متن نامه چنین بود. بنام خداوند بخشنده ی مهربان، همانا این نامه از سلیمان است که گفت ای بلقیس! بر من برتری مجوئید و گردن نهادگان پیش من آئید، نامه را مهر نهادند و آن را همراه هدهد و گروهی از پرندگان روانه کرد، آنان به یمن رفتند و به کاخ او وارد شدند و هدهد از روزنه ای وارد گنبدی شد که بلقیس زیر آن خفته بود. بلقیس مهر سلطنتی خود را بر سینه خویش نهاده بود، هدهد نامه سلیمان را روی گلولی بلقیس نهاد و برگشت.

قَالَتْ يَأْئِيهَا الْمَلَأُوا إِيَّيَ الْفَى إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ ﴿٢٩﴾

[بلقیس] گفت ای بزرگان نامه ای گرامی بمن افکنده شده است. (۲۹)

قَالَتْ يَأْئِيهَا الْمَلَأُوا إِيَّيَ الْفَى إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ

قَالَتْ: فعل ماضی - (هی) فاعل - ای: منادا - ها: تنبیه - الْمَلَكُوتُ: بدل

بلقیس گفت: ای بزرگان، ای گروه اشراف! بدرستی که نامه‌ای به سوی من افکنده شده است نوشته‌ای که بزرگ و محترم است، نامه‌ای که در برگیرنده‌ی پیام نیکو بود و مهر سلیمان در آن حک شده بود. چنانچه در خاتم حضرت رسول ﷺ: «لا اله الا الله محمد رسول الله» حک شده بود.

إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿٣٠﴾

از جانب سلیمان است و آن به نام خدای رحمان و رحیم است. (۳۰)

إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ه: اسم ان - مِنْ سُلَيْمَانَ: جار و مجرور خبر ان.

براستی از سوی سلیمان پیغمبر بزرگوار بود، و بدرستی که معنا و مضمون آن چنین است.

بسم الله الرحمن الرحيم: بنام خداوند بخشنده مهربان

أَلَا تَعْلَمُوا عَلَىٰ وَاتُؤْنِي مُسْلِمِينَ ﴿٣١﴾

که بر من تفوق مجوئید و مطیعانه پیش من آئید. (۳۱)

أَلَا تَعْلَمُوا عَلَىٰ وَاتُؤْنِي مُسْلِمِينَ

تَعْلَمُوا: فعل مضارع - (و) فاعل

گفت ای بلقیس! برتری مجوئید بر من و پیش من آئید گردن نهادگان و تکبر از گردن بیفکنید و مسلمان و مؤمن شوید. کافر چون کفر از گردن بیفکند آنگه اسلام را شایسته گردد. و هیچ کافر کفر نیارد مگر به کبر.

قَالَتْ يَأْيَأُهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّىٰ تَشْهَدُونِ ﴿٣٢﴾

گفت: ای بزرگان! مرا در کارم نظر دهید که من بی حضور شما فیصله‌ده کاری نبوده مگر این که شما در آن حاضر و ناظر بوده‌اید. (۳۲)

قَالَتْ يَأْيَأُهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي

ای: منادا - الْمَلَأُ: عطف بیان

پس بلقیس بیدار شد نامه را برداشت و مردان سرهنگان و بزرگان قوم خود را فراخواند و به آنان گفت: نامه‌ای گرامی به من افکنده شده است، آن را گشود و برایشان خواند و دانست که آن نامه از سوی مردی بزرگ، سلیمان، پادشاه بزرگ شام است و دین بنی اسرائیل دارد و تورات خواند و دعوی پیغمبری کند و باد و مردم و دیو و پری همه او را فرمان برند. ای گروه اشراف! در این کار من رأی خود را برایم بگوئید.

مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُونِ

ت: اسم کان - قَاطِعَةً: خبر کان

بلیقیس گفت: اکنون چه بینید در کار من یعنی چه مصلحت می دانید که برای من افتاده است من هرگز بی شما کاری نگزاردم و نمی کنم.

قَالُوا نَحْنُ أُولُو قُوَّةٍ وَأُولُوا بَأْسٍ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانْظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ ﴿٣٣﴾

گفتند: ما نیرومند و جنگ آورانی سخت کوش داریم، و کار به اراده توست، ببین فرمان تو چیست؟ (۳۳)

قَالُوا نَحْنُ أُولُو قُوَّةٍ وَأُولُوا بَأْسٍ شَدِيدٍ

نَحْنُ: مبتدا - أُولُوا: خبر

قوم گفتند: ما صاحبان قدرت و صاحبان کارزاریم یعنی برای مقابله کردن و جنگیدن هم قدرت بدنی و هم ساز و برگ جنگی داریم.

وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانْظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ

و مصلحت کار به فرمان توست و رای رای توست پس ببین و بنگر تا در حق این کار چه فرمان می دهی یعنی، در حق مقابله و مصالحه؟

اگر جنگ خواهی نبرد آوریم دل دشمنان را بدرد آوریم
و گر صلح جوئی تو را بنده ایم به تسلیم حکمت سرافکنده ایم

قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ ﴿٣٤﴾

گفت: پادشاهان وقتی به دهکده ای در آیند تباهاش کنند و عزیزانش را ذلیل کنند، کارشان چنین است. (۳۴)

قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً

الْمُلُوكَ: اسم ان - إِذَا: مفعول فيه - دَخَلُوا: فعل ماضی - (و) فاعل - قَرْيَةً: مفعول فيه - أَفْسَدُوهَا: فعل ماضی - (و) فاعل - هَا: مفعول به - جمله خبر ان.

بلیقیس دانست که تصمیم آنان برای جنگ اشتباه است و همانگونه که خداوند می فرماید: چنین گفت: همانا چون پادشاهان به دهی در آیند آن را تباه می کنند و عزیزان آن را خوار می گردانند.

وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ

و چنین خوار و بی مقدار می گردانند و آن ده را غارت می کنند و ساکنان آن را اسیر می کنند.

پس آن زمان که بلقیس تمایل آنان را به صلح احساس کرد، به صلح رغبت کرد زیرا که می دانست جنگ عاقبت بدی دارد.

وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ ﴿۲۵﴾

براستی من هدیه ای سوی آنها می فرستم بینم فرستادگان من چه خبر می آورند. (۳۵)

وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ

بلقیس گفت: هم اکنون من هدیه ای برای آنان می فرستم و منتظر می مانم تا فرستادگان چگونه بر می گردند بلقیس خواست اینگونه سلیمان را بیازماید و با خود گفت اگر سلیمان طالب دنیا باشد او را با مال راضی می کنیم و آزار او را از خود بر می گردانیم و اگر از پیامبران باشد و به دنیا رغبتی نداشته باشد برای ماکاری جز فرمانبرداری از او نخواهد بود.

اشراف قوم رای او را پذیرفتند: بلقیس فرمان داد هدایایی آماده سازند، هدهد نزد سلیمان برگشت و خبر بلقیس و گفتگوی او را با قوم خود به اطلاع او رساند، گویند بلقیس تاجی زرین گهر نشان و صد اسب از گزینه ترین اسبهای یمن که بر آنها رویند حریر و دیبای گرانقدر بود و گنجهای زرین فراهم آورد و همه را همراه وزیر خود نزد سلیمان فرستاد، پاسخ نامه سلیمان را هم نوشت.

مولانا گفت:

هدیه بلقیس چل استر بدست	بار آنها جمله خشت زر بدست
چون بصرای سلیمانی رسید	فرش آنرا جمله زر پخته دید
بر سر زر تا چهل منزل براند	تا که زر را در نظر آبی نماند
چون کساء هدیه آنجا شد پدید	شرمساریشان همی واپس کشید
گر بفرمایند که واپس برید	هم بفرمان تحفه را باز آورید
خندش آمد چون سلیمان آن بدید	کز شما من کی طلب کردم ثرید
من نمی گویم مرا هدیه دهید	بلکه گفتم لایق هدیه شوید
سوی حق گراستانه خم شوی	و اهری از اختران محرم شوی
چون شوی محرم گشایم با توب	تا ببینی آفتابی نیمشب

فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَنُ قَالَ أُنِيدُ وَنِي بِمَالٍ فَمَاءَ آتَيْنِ ۚ اللَّهُ خَيْرٌ مِّمَّا آتَاكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ ﴿۳۶﴾

و چون نزد سلیمان شد گفت: مرا بمال مدد می دهید؟ آنچه خدا بمن داده بهتر از آنست که بشما داده است، شما نید که به هدیه خویش خوشدل می شوید. (۳۶)

فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَنُ قَالَ أُنِيدُ وَنِي بِمَالٍ

فَلَمَّا: مفعول فيه - جَاءَ: فعل ماضی - فاعل (هو) - سُلَيْمَنُ: مفعول به

کسانی می‌گوید: نامه را به سلیمان دادند، سلیمان روی به وزیر بلقیس کرد و گفت: هدایایی را که آورده‌ای برای ملکه خود برگردان و به او بگو: آیا مرا به مال مدد می‌کنید؟

باز گردید ای رسولان خجل	زر شما را دل بمن آرید دل
ای رسولان میفرستتان رسول	رد من بهتر شما را از قبول
پیش بلقیس آنچ دیدید از عجب	باز گوید از بیابان ذهب
تا بداند که به زر طامع نه‌ایم	ما زر از زر آفرین آورده‌ایم
فارغیم از زر که ما بس پرفنیم	خاکیان را سر بسر زرین کنیم

فَمَا أَتَيْنَا اللَّهَ خَيْرٌ مِّمَّا أَتَيْنَاكُمْ

و حال آنکه آنچه خداوند به من داده است بهتر است از آنچه به شما عنایت فرموده است.

بَلْ أَنتُمْ بِهَدْيِكُمْ تَفْرَحُونَ

بلکه شما به هدیه خودتان خشنود می‌شوید.

أَرْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأَيِّنَهُمْ بِمُحْضَرٍ لَا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ ﴿٣٧﴾

نزد ایشان باز گرد، سپاه‌یانی بسویشان آریم که تحمل آن نیارند و از آنجا بذلت بیرونشان می‌کنیم که حقیر شوند. (۳۷)

أَرْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأَيِّنَهُمْ بِمُحْضَرٍ لَا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ

أَرْجِعْ: فعل امر - فاعل (انت)

پیش ایشان برگرد، البته سوی ایشان خواهم آمد با لشکرهایی که آنان را یارای مقابله با ایشان نخواهد بود و آنان را خوار و زبون از آنجا بیرون می‌کنیم در حالیکه تحقیر و زبون و خوار شده باشند. گویا سلیمان علیه السلام خواست با این گفتارش تخت بلقیس را بدون مقابله لشکر بیاورد و او را مطیع و منقاد خود کند.

قَالَ يَبْنَؤُهَا أَلَمَلُوا أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرِشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ ﴿٣٨﴾

گفت: ای بزرگان کدامتان پیش از آنکه مطیعانه پیش من آیند تخت وی را برایم می‌آورید؟ (۳۸)

قَالَ يَبْنَؤُهَا أَلَمَلُوا أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرِشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ

ای: منادا - ها: تنبیه - أَلَمَلُوا: بدل - أَيُّكُمْ: مبتدا - يَأْتِينِي: فعل مضارع - ی: مفعول به - فاعل (هو)، جمله خبر

سلیمان گفت: ای بزرگان قوم! کدامیک از شما تخت بلقیس را می‌آورد پیش از آنکه آنان نزد من بیایند. سلیمان خواست که معجزه‌ای نشان دهد تا دلیلی بر صدق نبوت وی باشد تا بلقیس بداند که آوردن آن تخت از چنان جای استوار محکم بیک لحظه جز قدرت الهی و معجزات نبوی نیست.

قَالَ عِفْرِيتٌ مِّنَ الْجِنِّ أَنَا ءَانِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَّقَامِكَ ^ط وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ ^{۳۹} أَمِينٌ ﴿۳۹﴾
 دیوی از جنیان گفت: از آن پیش که از مجلس خویش برخیزی [تخت را] سوی تو می آورم که بر اینکار توانا و امینم. (۳۹)

قَالَ عِفْرِيتٌ مِّنَ الْجِنِّ أَنَا ءَانِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَّقَامِكَ ^ط
 قَالَ: فعل ماضی - عِفْرِيتٌ: فاعل - أَنَا: مبتدا - ءَانِيكَ: فعل مضارع - ک: مفعول به - فاعل (انا)، جمله خبر

دیو قوی هیکل از جنیان که نام او ذکون یا صخر بود گفت: من پیش از آنکه از جای خود برخیزی یعنی از مجلس حکومت، آن را برای تو می آورم.

وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ ﴿۴۰﴾

ی: اسم ان - ل: مزحلقه - قوی: خبر ان - آمین: خبر دوم ان

هر آینه بر آوردن آن توانا و امینم یعنی در آن خیانت نمی کنم و امانت بتو رسانم سلیمان گفت زودتر از این می خواهم که به من بیاورید.

قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا ءَانِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِن فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي ءَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَن شَكَرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّيَ عَنِّي كَرِيمٌ ﴿۴۰﴾

آنکه دانشی از کتاب [نهان] نزد وی بود گفت: من آن را، پیش از آنکه چشم بهم بزنی نزد تو می آورم و چون تخت را نزد خویش استقرار یافته دید گفت: این کرم پروردگار من است تا ببازماید که آیا سپاس می دارم یا کفران می کنم، هر که سپاس دارد، برای خویش می دارد و هر که کفران کند پروردگارم بی نیاز و کریم است. (۴۰)

قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا ءَانِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ

عِنْدَهُ: مفعول فیه - ه: مضاف الیه، خبر مقدم - عِلْمٌ: مبتدا مؤخر

کسی که نزد او علمی از کتاب بود گفت من آورنده آنم پیش از آنکه نظر تو به سوی تو برگردد یعنی در یک چشم بهم زدن من پیش تو تخت را حاضر گردانم سلیمان او را دستوری داد بسجده افتاد و گفت یا حی یا قیوم. بیشتر مفسران بر آنند که اسم این کسی که بهره ای از علم کتاب الهی داشت، آصف بن برخیا از بنی اسرائیل بود، که در حکومت سلیمان علیه السلام سمت وزارت داشت و اسم اعظم الهی را می دانست. ابن کثیر از زهری نقل می کند که آصف برخیا گفت: ای پروردگار ما و ای پروردگار همه چیز و کس، تو خدای یگانه ای که هیچ معبودی جز تو نیست، تخت او را نزد من بیاور. پس در دم تخت بلقیس رو

به روی وی حاضر آورده شد. و به قولی؛ آنکسی که نزدش علم الهی است خود حضرت سلیمان علیه السلام است.

مولانا گفت:

تخت او را حاضر آرید این زمان	پس سلیمان گفت بالشکر عیان
حاضر آرم تا تو ز این مجلس شدن	گفت عفرتی که تختش را بفن
حاضر آرم پیش تو در یکدمش	گفت آصف من باسم اعظمش
لیک آن از نفع آصف رو نمود	گرچه عفريت اوستاد سحر بود
لیک ز آصف نه از فن عفرتیان	حاضر آمد تخت بلقیس آنزمان
که بدیدستم زرب العالمین	گفت حمد لله بر این و صد چنین

فَلَمَّا رَأَاهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي

رَءَاهُ: فعل ماضی - ه: مفعول به - فاعل (هو) - هَذَا: مبتدا - رَبِّي: خبر

پس آن هنگام که دعا کرد تخت بلقیس در موضع خود بزمین فرو رفت و بیک طرفه العین پیش سلیمان از زمین بر آمد سلیمان گفت که این کرامت از فضل پروردگار من است.

لِيَبْلُوَنِي ءَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ

تا مرا بیازماید که آیا شکر نعمت او را بجای می آورم یا ناسپاسی می کنم.

وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ

مَنْ: مبتدای جازم - شَكَرَ: فعل ماضی - فاعل (هو)، جمله خبر

هر کس که سپاسگزاری کند تنها بر نفس خود سپاس می دارد چه شکر موجب دوام نعمت و سبب مزید آن است.

وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّيَ عَنِّي كَرْيَمٌ

رَبِّي: اسم - عَنِّي: خبر - كَرْيَمٌ: خبر دوم

و هر که کفران ورزد پس بدرستی که پروردگار من از شکرگزاری و ناسپاسی مردمان بی نیاز است و این نیاز بر خود مخلوق است زیرا که خدای تعالی بر مستحقان و شایستگان کرم کننده و بخشنده است.

قَالَ تَكْرُوا لَهُا عَرْشَهَا نَنْظُرْ أَتَنْتَدِي أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ ﴿٤١﴾

سلیمان علیه السلام گفت: تختش را برای او ناشناس کنید، تا ببینیم آیا [به شناختن آن] راه می یابند یا از آنکسان است که راه نمی یابند. (۴۱)

قَالَ تَكْرُوا لَهَا عَرْشَهَا نَنْظُرَ أَتَنْهَدِي أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ

تَكْرُوا: فعل امر - (و) فاعل - عَرْشَهَا: مفعول به

سلیمان علیه السلام گفت که تخت او را تغییر دهید بطریقی که از بهترین به بدترین برسانید و مقدم را مؤخر سازید یا جواهرش را تبدیل کنید سبز را بجای سرخ و سفید را بجای زرد قرار دهید تا بنگریم که بعد از سؤال کردن از او آیا تخت خود را می شناسد یا آنکه نمی شناسد و جزو کسانی است که راه نمی یابند؟

فَلَمَّا جَاءَتْ قِيلَ أَهَكَذَا عَرْشُكَ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ وَأُوتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِينَ ﴿٤٢﴾

و چون پیامد بدو گفتند آیا تخت تو چنین است گفت: گویی همین است، از این پیش ما را دانش داده اند و مطیع بوده ایم. (۴۲)

فَلَمَّا جَاءَتْ قِيلَ أَهَكَذَا عَرْشُكَ

پس آن زمان که بلقیس به نزد سلیمان علیه السلام آمد و تخت خود را که در پیش تخت سلیمان علیه السلام نهاده شده مشاهده کرد به او گفته شد آیا تخت تو این چنین است؟

قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ

بلقیس گفت: گویا که این آنست از روی احتمال گفت که این همان تخت خودش باشد. گفته اند. بلقیس آن هنگام که به آدمیان و جن و پرندگان و جانوران وحشی و دیگر جانوران نگرست که همگان ایستاده اند و به یکدیگر زبانی نمی رسانند، چون نزدیک به کاخی که از شیشه ساخته شده بود رسید ناگاه تخت خویش را در آن دید و شگفت کرد. و به او گفتند: آیا این تخت توست؟ گفت: گویی همان است و دانست که آن است و آن کار نمونه ای از قدرت پیامبران است.

وَأُوتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِينَ

(نا) اسم کان - مُسْلِمِينَ: خبر کان

و ما را علم بر کمال قدرت الهی و صحت نبوت داده اند سلیمان علیه السلام گفت ما پیش از معجزه حکم او را از جمله گردن نهادگان بودیم.

وَصَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ ﴿٤٣﴾

و [خدایش] از آنچه سوی خدا می پرستید او را باز داشت که وی از گروه کافران بود. (۴۳)

وَصَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ

و خدای تعالی بلقیس را به مدد توفیق بازداشت از آن چیزی که آن را بجز خدای تعالی می پرستیدند یعنی آفتاب را کسائی در دنباله داستان خود می گوید، بلقیس به سلیمان علیه السلام گفت: ای پیامبر خدا! بر روی انگشتر تو چه نوشته شده است؟ گفت: لا اله الا الله محمد رسول الله، بلقیس گفت محمد کیست؟ سلیمان علیه السلام گفت: پیامبری که در آخر الزمان ظهور خواهد کرد و بلقیس به محمد صلی الله علیه و آله نیز ایمان آورد، سلیمان سپس به بلقیس گفت آیا دوست نداری که به سرزمین خود و آنچه در آن بودی برگردی؟ گفت نه که می خواهم همراه تو و همچون یکی از همسرانت باشم و سلیمان علیه السلام با او ازدواج کرد.

إِنَّمَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ

بدرستیکه بلقیس قبل از اینکه ایمان بیاورد از گروه کافران و ناگرویدگان بود. این آیه نیز ادامه ی سخن سلیمان علیه السلام یا از کلام خدای سبحان است.

قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَكَشَفَتْ عَنْ سَاقِهَا قَالَتْ إِنَّهُ صَرْحٌ مُمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِيرَ قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٤٤﴾

به بلقیس گفتند: بساحت قصر در آی و چون آن را بدید پنداشت آبی عمیق است و ساق های خویش عریان کرد، سلیمان گفت: این قصری صیقلی و صاف از شیشه است گفت: پرورد گارا! من بخویش ستم کرده ام اینک چون سلیمان علیه السلام مطیع پروردگار جهانیان می شوم. (۴۴)

قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ

به بلقیس گفته شد: داخل کاخ عظیم سلیمان شو.

فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَكَشَفَتْ عَنْ سَاقِهَا

رَأَتْهُ: فعل ماضی - ه: مفعول به - (هی) فاعل

چون بلقیس نزدیک آن کاخ که از شیشه ساخته شده بود رسید پنداشت استخر آبی است ساقهای پای خود را برهنه کرد، سلیمان علیه السلام به او گفت: کاخ ساخته شده از شیشه است. بلقیس از حیا و آزرم شرمنده شده و سلیمان علیه السلام جامه بر ساق افکند.

قَالَ إِنَّهُ صَرْحٌ مُمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِيرَ

ه: اسم ان - صَرْحٌ: خبر ان.

سلیمان علیه السلام گفت: ای بلقیس جامه بر مکش بدرستیکه آنچه تو آب می پنداری شیشه صاف است و حیاط قصر از آن ساخته شده است.

قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

بلقیس گفت: پروردگارا برآستی من بر خود ستم کرده‌ام به پرستش آفتاب و اکنون به سلیمان علیه السلام اسلام آوردم و تسلیم او شدم که خدای تعالی پروردگار جهانیان است. اما آیا این که حضرت سلیمان علیه السلام با بلقیس ازدواج کرده درست است یا نه دقیقاً معلوم نیست. چون سخن ازدواج ایشان از اخبار اهل کتاب می‌باشد نه تصدیق می‌شود و نه تکذیب.

مولانا گفت:

خیز بلقیسیا که بازاریست تیز	ز این خسیسان کساد افکن گریز
خیز بلقیسیا کنون با اختیار	پیش از آنکه مرگ آرد گیر و دار
خیز بلقیسیا بیاباری بین	ملکت شاهان و سلطانان دین
طوف می‌کن بر فلک بی پرو و بال	همچو خورشید و چو بدر و چون هلال
هم تو شاه و هم تو لشکر هم تو تخت	هم تو نیکو بخت باشی هم تو بخت
تو ز خود کی گم شوی ای خوش خصال	چونک عین تو ترا شد ملک و مال

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ ﴿٤٥﴾
و به ثمودیان برادرشان صالح را فرستادیم که خدای یکتا را پرستید، آن وقت دو گروه شدند که مخاصمه می‌کردند. (۴۵)

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ
أَرْسَلْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - أَخَاهُمْ: مفعول به - صَالِحًا: عطف بیان

ای محمد صلی الله علیه و آله به یاد آور هر آینه ما به سوی قبیله ثمود برادر ایشان صالح پیغمبر را فرستادیم که خدای یکتا را پرستید پس ناگاه ایشان دو فرقه شدند یکی مؤمن و دیگری کافر. و به جنگ و خصومت یکدیگر در آمدند و با یکدیگر به مخاصمه برخاستند که در سوره‌های قبل ذکر آن رفت.

قَالَ يَنْفَوِرَ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿٤٦﴾

گفت: ای قوم! چرا شتاب دارید حادثه بد پیش از حادثه خوب وقوع یابد، چرا از خدای یکتا آمرزش نمی‌خواهید شاید رحمتان کنند. (۴۶)

قَالَ يَنْفَوِرَ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ

تَسْتَعْجِلُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - بِالسَّيِّئَةِ: جار و مجرور - قَبْلَ: مفعول فيه

صالح گفت: ای قوم من! چرا به نزول عذاب عجله می‌کنید؟ پیش از تو به گفته‌اند یعنی قوم صالح گفتند که چون عذاب ببینیم آنگاه تو به کنیم و به صالح می‌گرویم صالح فرمود:

لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ

کم: اسم لعل - تُرْحَمُونَ: فعل مضارع مجهول - (و) نایب فاعل، جمله خبر لعل
چرا استغفار نمی کنید و بوسیله ایمان و توبه و بازگشت از گناه از خدای تعالی آمرزش نمی طلبید. شاید
که رحم کرده شوید و عذاب از شما برداشته شود.

قَالُوا أَطِيزَنَا بِكَ وَبِمَنْ مَعَكَ قَالَ طَبِّرْكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ ﴿٤٧﴾
گفتند ما به تو و پیروانت فال بد زده ایم گفت: سرنوشت شما نزد خداست بلکه شما گروهی فتنه
زده اید. (۴۷)

قَالُوا أَطِيزَنَا بِكَ وَبِمَنْ مَعَكَ

أَطِيزَنَا: به فال بد گرفتیم، فعل ماضی - (نا) فاعل

گفتند به تو فال بد گرفتیم و به هر که از مؤمنان با توست فال بد می گیریم. این همه به سبب بدی
شماست زیرا که با آغاز دعوت تو این همه شدائد و سختیها به ما روی آورده است.

قَالَ طَبِّرْكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ

قَالَ: فعل ماضی - فاعل (هو) - طَبِّرْكُمْ: مبتدا - عِنْدَ: مفعول فیه، خبر

صالح گفت شما خیر و شر را از سوی خدای تعالی می بینید و این بداقبالی به خاطر اعمال بد شماست که
به شما روی آورده است و از جانب پروردگار جهانیان بر سرتان می ریزد بلکه باید بدانید که شما با
این بدیها و محنتها مورد آزمایش قرار می گیرید.

وَكَاثُ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ ﴿٤٨﴾
در آن شهر نه نفر بودند که در آن سرزمین فساد می کردند و اصلاح نمی کردند. (۴۸)

وَكَاثُ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ

فِي الْمَدِينَةِ: جار و مجرور خبر کان - تِسْعَةُ: اسم کان

این قصه در سوره های قبل مکرراً بیان شد. می گوید:

در شهری که صالح زندگی می کرد یعنی سرزمین حجر نه نفر از اشراف قوم و اشرار ایشان بودند از
جمله قدار بن سلف و مصدع بن دهر اینها کسانی بودند که ناقه الله را پی کرده بودند و به
تباهاکاری های خود ادامه می دادند و به اصلاح جامعه خود نمی پرداختند.

قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَإِنَّا

لَصَادِقُونَ ﴿٤٩﴾

گفتند: بخدا هم قسم شوید که شبانه او را با کسانش از میان برداریم آنگاه بخونخواه وی (ولی) گوئیم
ما هنگام هلاک کسان حاضر نبوده ایم و ما راست گویانیم. (۴۹)

قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ

نا (اسم ان) - ل: مزحلقه - صادقون: خبر ان.

این قوم که دین و روش صالح بر آنان عرصه را تنگ کرده بود به یکدیگر گفتند در حالیکه به خدای تعالی سوگند خورده بودند ما هر آینه بر صالح و کسان وی شبیخون می‌زنیم و او را می‌کشیم آن هنگام که از ما بپرسند که صالح را که کشته است گوئیم که ما در کشتن صالح و خانواده‌ی وی هیچ نقشی نداشته‌ایم و بی‌خبران‌ایم و آنچه که می‌گوئیم راست و درست است.



وَمَكْرُوا مَكْرًا وَمَكْرْنَا مَكْرًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ

نیرنگی کردند و ما نیز در آن حال که غافل بودند تدبیری کردیم. (۵۰)

وَمَكْرُوا مَكْرًا وَمَكْرْنَا مَكْرًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ

مَكْرُوا: فعل ماضی - (و) فاعل - مَكْرًا: مفعول مطلق

و ایشان یعنی آن قوم مکر کردند چه مکر کردنی در این که صالح را بکشیم و به اولیای دم او بگوئیم که ما نکشته‌ایم و از این کار بی‌خبران‌ایم و ما جزای مکر ایشان را دادیم و به ایشان عذاب سختی فرستادیم و هلاکشان کردیم در حالیکه ایشان آگاه نبودند و نمی‌دانستند. قبلاً هم گفته شد. آورده‌اند که صالح مسجدی در غاری داشت و شبها در آنجا نماز می‌گزارد ایشان نه تن بودند که گفتند وعده‌ی عذاب ما بعد از سه روز دیگر است پیش از آنکه عذاب بیاید کار صالح را یکسره کنیم پس اول شب در آن غار رفته و در کمین نشستند تا هرگاه که صالح بیاید او را بکشند ناگاه سنگی بر ایشان فرود آمد و همه را در زیر گرفت و در غار را ببوشید و در داخل غار هلاک شدند و بقیه‌ی کافران به صیحه جبرئیل و زلزله و صاعقه بمردند.



فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ أَنَا دَمَرْنَاهُمْ وَقَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ

بنگر عاقبت نیرنگشان چسان بود که ما همگی‌شان را با قومشان هلاک کردیم. (۵۱)

فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ

فَانْظُرْ: فعل امر - فاعل (انت) - كَيْفَ: خبر کان - عَاقِبَةُ: اسم کان

بنگر که سرانجام توطئه و مکر ایشان چگونه بود: ما آنان و قومشان را همگی نابود کردیم. به جهت مکرشان هر چند آن نه تن از سران قوم در وقت کشتن ناقه همراه نبودند ولی با جریشان موافق بودند، پس همگی را نابود کردیم و به هلاکت رساندیم.

أَنَا دَمَرْنَاهُمْ وَقَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ

(نا) اسم ان - دَمَرْنَاهُمْ: فعل ماضی - (نا) فاعل - ه: مفعول به، خبر ان.

و بنگر که ما این نه تن را در غار چگونه هلاک کردیم و بقیه کافران را با صیحه جبرئیل علیه السلام و زلزله و صاعقه چگونه به هلاکت رساندیم.

فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةٌ بِمَا ظَلَمُوا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿٥٢﴾
اینک خانه هایشان برای آن ستم که می کرده اند خالی مانده که در این برای گروهی که بدانند عبرتی هست. (۵۲)

فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةٌ بِمَا ظَلَمُوا
فَتِلْكَ: مبتدا - بُيُوتُهُمْ: خبر - خَاوِيَةٌ: حال
پس آن است خانه هایشان در سرزمین حجر در حالیکه خراب و ویران شده است به جهت ستمی که روا داشتند و شرکی که به خدا گرفتند.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ
فِي ذَلِكَ جَار و مجرور، خبر آن - ل: ابتدا - ایه: اسم آن.
بدرستی که هر آنچه که با قوم صالح یعنی ثمودیان کردیم عبرتی است برای کسانی که از این واقعه بخواهند عبرت گیرند که سرانجام مشرکین هلاکت و نابودی است.

وَأَنجَيْنَا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴿٥٣﴾
و کسانی را که ایمان داشتند و پرهیزکار بودند نجات دادیم. (۵۳)

وَأَنجَيْنَا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ
أَنجَيْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - الَّذِينَ: مفعول به
و ما کسانی را که ایمان آورده و پرهیزکار بودند و از شرک و کفر و معاصی پرهیز داشتند به جهت آن ایمان و تقوا ایشان را نجات دادیم.

وَلَوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَلَحِشَّةَ وَأَنْتُمْ بُصُرُونَ ﴿٥٤﴾
و لوط چون به قوم خویش گفت شما که چشم دارید چرا این کار زشت می کنید. (۵۴)

وَلَوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَلَحِشَّةَ وَأَنْتُمْ بُصُرُونَ
فعل و فاعل محذوف - لُوطًا: مفعول به

ای محمد ﷺ یاد کن لوط بن هاران را آن هنگام که بر قوم خود گفت آیا به عمل زشت دست می زنید یعنی لواطت می کنید و حال آنکه شما زشتی آن را می دانید و می بینید که آن یک فحشاء است.

أَيُّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِّنْ دُونِ النِّسَاءِ ۚ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ بِجَهْلُونَ ﴿٥٥﴾
چرا شما از روی شهوت بجای زنان، به مردان رو می کنید که شما گروهی جهالت پیشه اید. (۵۵)
أَيُّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِّنْ دُونِ النِّسَاءِ

کم: اسم ان - لَتَأْتُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - جمله خبر ان.

آیا شما بجای زنان از روی شهوت به سوی مردان می‌روید و این عمل زشت و ناپسند را می‌پسندید؟ این سخن لوط علیه السلام تکرار تو بیخ ایشان است. که داستان آن در سوره‌های قبل بطور مفصل بیان گردید.

بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ بِتَهْلُوكَ

أَنْتُمْ: مبتدا - قَوْمٌ: خبر

بلکه شما گروهی از آدمیان هستید که سرانجام و عواقب کار خودتان را و بزرگی و سهمگین بودن مجازات و عقوبت الهی را بر ارتکاب این مصیبت نمی‌دانید.

فَمَا كَانَتْ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِّنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَّنْظَهُرُونَ ﴿٥٦﴾

جواب قومش جز این نبود که گفتند: خاندان لوط را از دهکده خویش بیرون کنید که آنها مردمی هستند که پاکیزه خوئی می‌کنند. (۵۶)

فَمَا كَانَتْ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِّنْ قَرْيَتِكُمْ
پاسخ قوم او جز این نبود که به یکدیگر گفتند که لوط و کسان او را از دهکده خود که سدون است بیرون کنیم.

إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَّنْظَهُرُونَ

هم: اسم ان - أَنَاسٌ: خبر ان.

بدرستی که ایشان مردمانی‌اند که خود را پاک و منزّه و پاکیزه می‌پندارند و ما را پلید و زشت و ناپسند می‌شمارند. یعنی آنان از مقاربت با مردان طلب پاکیزگی می‌کنند البته این سخن از روی تمسخر می‌گفتند.

فَأَنجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا أَمْرَأَتَهُ. قَدَرْنَاهَا مِنَ الْغَيْرِ ﴿٥٧﴾

پس، وی را با کسانش نجات دادیم مگر زنش که او را در ردیف باقیمانده‌گان بشمار آورده بودیم. (۵۷)

فَأَنجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا أَمْرَأَتَهُ.

فَأَنجَيْنَاهُ: فعل ماضی - (نا) فاعل - ه: مفعول به - واو: عطف - وَأَهْلَهُ: معطوف

پس لوط و کسان او را یعنی دختران و دامادان او را نجات دادیم مگر زن او را.

قَدَرْنَاهَا مِنَ الْغَيْرِ

قَدَرْنَاهَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - ها: مفعول به

مقدر گردانیدیم که زن لوط به همراه مشرکان در عذاب باقی ماند چونکه زن او از گرویدگان و ایمان آوردندگان نبود. بلکه با کافران همپشتی می کرد و اخبار لوط علیه السلام را زیرکانه به کافران می رساند. شیخ سعدی گفت:

با بدان یار گشت همسر لوط خاندان نبوتش گم شد
سگ اصحاب کهف روزی چند پی نیکان گرفت و مردم شد

وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذِرِينَ ﴿٥٨﴾
و بارانی عجیب بر آنها بارانیدیم و باران بیم یافتگان چه بد بود. (۵۸)

وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا

أَمْطَرْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - مَطَرًا: مفعول به
و بر آنان بارانی از سنگ بارانیدیم و بر سرشان فرود آوردیم.

فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذِرِينَ

سَاءَ: فعل ذم - مَطَرًا: فاعل

باران بیم داده شدگان یعنی سنگ باران چه بدبارانی بود.

قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى ۚ ؕ اللَّهُ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٥٩﴾
بگو ستایش خدای یکتا را و درود بر آن بندگان که [آنان را] برگزیدست، آیا خدا بهتر است یا آن چیزها که [با وی] شریک می کنند؟ (۵۹)

قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى ۚ

الْحَمْدُ: مبتدا - لِلَّهِ: جار و مجرور خبر - سَلَامٌ: مبتدا - عَلَى عِبَادِهِ: جار و مجرور خبر

رسول خدا هرگاه این آیت می خواند می گفت: «بل الله خیر و ابقی و اجل و اکرم»

بگو ای محمد صلی الله علیه و آله! سپاس و ستایش مخصوص خدای یکتاست که قادر است تبهکاران و مشرکان قوم ثمود و قوم لوط و فرعون و فرعونیان را به هلاکت رساند و سلام بر بندگان او آنان را که برگزیده است یعنی سلام بر موسی، صالح، لوط، سلیمان و داود (ع) و بر همه ی پیغمبران و پیروان راستینش [باد].

ۚ ؕ اللَّهُ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ

لفظ ۚ ؕ لِلَّهِ: مبتدا - خَيْرٌ: خبر

آیا خداوندی که این همه نعمتها را برای مخلوقات خود بخشیده است برای عبادت و پرستش و تعظیم و کرنش بهتر و شایسته تر است یا معبودانی که برای خدای یکتا شریک قائل می شوند؟

أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتِ

بَهْجَةٍ مَا كَانَتْ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا ؕ أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ بَلٌّ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ ﴿٦٠﴾

یا آن که آسمانها و زمین را آفریده و برای شما از آسمان آبی فرود آورد و با آن بوستانهای خرم برویانیده ایم که رویانیدن درخت آن کار شما نبود، چگونه با این خدا خدائی هست [نه] بلکه آنها گروهی هستند که انحراف یافته اند. (۶۰)

أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً

أَمَّنْ: ام + من - من: مبتدا - خبر محذوف

آیا آنکه آسمانها و زمین و آنچه را که در آن است آفریده بهتر است یا بتهایی که معبود شما هستند او خدایی است که از آسمان برای شما آبی فرو فرستاده است.

فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتِ بَهْجَةٍ

أَنْبَتْنَا: فعل ماضی، (نا) فاعل - حَدَائِقَ: مفعول به، باغی است که دور تا دور آن دیوار کشیده شده

است. ذَاتِ بَهْجَةٍ: زیبا و باطراوت که ناظرین را شاد و مسرور می گرداند.

پس بوسیله آب آن باران رویانیده ایم بوستانها را که از آن بهرمند شوید.

مَا كَانَتْ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا ؕ

باغستانی که شما قادر نیستید درختان آن را برویانید. یعنی از دست بشر ساخته نیست که آن درختان را برویاند.

أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ

أَلَيْسَ: مبتدا - مَعَ: مفعول فيه - لَفْظُ اللَّهِ: مضاف الیه، مَعَ اللَّهِ: خبر

آیا با توجه به این نشانه ها و نعمت ها که خداوند متعال بخشیده که بت های مشرکان بر آن قادر نیستند بلکه خود مخلوق و محتاج اند باز در کنار این خدای متعال خدای دیگری و معبودی دیگر می پرستند؟

بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ

هُم: مبتدا - قَوْمٌ: خبر - يَعْدِلُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل

بلکه قوم مشرکان کسانی اند که از راه توحید و یکتا پرستی به سوی بت پرستی میل می کنند.

أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا وَجَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَ وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ

حَاجِزًا ؕ أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ بَلٌّ أَكْثَرُ هُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٦١﴾

با آنکه زمین را آرامگاه ساخت و در آن جوی ها پدید آورد و برای آن کوه های استوار آفرید و میان دو دریا مانعی پدیدار کرد چگونه با این خدا خدائی هست؟ بلکه بیشتر ایشان بی خبر و نادانند. (۶۱)

أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا وَجَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَ وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا

من: مبتدا - خبر محذوف

آیا بتهای ایشان بهتر است یا کسیکه زمین را قرارگاه آدمیان و جنبندگان گردانید و در میان آن رودخانه‌هایی بوجود آورد، و برای زمین کوه‌های پابرجا و محکم و استوار برقرار کرد؟ یعنی کوه را از برای زمین میخ قرار داد تا آرامش خود را حفظ کند و در میان دو دریا گفته شده است. بحر فارس و بحر روم، یا جیحون و سیحون، یا دجله و فرات، یا دریای شور و دریای شیرین و مانعی بوجود آورد تا به یکدیگر مخلوط نگردند.

أَوَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَاتٌ أَنْ يَسْمَعُوا

أَوَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَاتٌ: مبتدا - مع: مفعول فيه - لفظُ اللَّهِ: مضاف الیه - مَعَ اللَّهِ: خبر

آیا با توجه به این نشانه‌ها و نعمت‌هایی که خداوند متعال بخشیده که بتهای مشرکان نه تنها بر آن قادرند بلکه خود مخلوق و محتاج‌اند باز در کنار این خدای قادر و متعال خدای دیگری می‌پرستند؟ بلکه بیشتر ایشان قدرت و عظمت خدای تعالی را نمی‌دانند و درک نمی‌کنند.

أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أَوَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَاتٌ أَنْ يَسْمَعُوا



یا آنکه در مانده را وقتی که بخواندش، اجابت کند و محنت را دفع کند و شما را جانشینان این سرزمین کند چگونه با این خدا خدائی هست؟ چه کم است اندرزی که فرامی‌گیرید! (۶۲)

أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ

من: مبتدا - خبر محذوف

آیا یا کسی که مضطر و فرومانده و ناچار را چون بخواند اجابت می‌کند و گرفتار و اضطراب او را بر طرف می‌کند و شما را در روی زمین جانشین می‌گرداند و زمین را در تصرف شما در می‌آورد سزاوار خدایی است یا معبودان شما؟

أَوَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَاتٌ أَنْ يَسْمَعُوا

آیا با توجه به این نشانه‌ها و قدرت خدای متعال که اضطراب را رفع می‌کند و شما را جانشین روی زمین می‌گرداند برای خدایی بهتر است یا معبودان شما؟

قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ

قَلِيلًا: مفعول مطلق

باز با این حال شما کمتر متذکر می‌گردید و بسیار کم پند و عبرت می‌گیرید.

أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَنْ يُرْسِلُ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ ؕ أَوَلَمْ
مَعَ اللَّهِ تَعْلَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿١٣﴾

یا کیست که شما را در ظلمات خشکی و دریا هدایتان کند و آنکه بادها را پیشاپیش رحمت خویش
نوید فرستد، چگونه با این خدا خدائی هست؟ خدای یکتا از آنچه با او شریک می کنند والاتر
است. (۶۳)

أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَنْ يُرْسِلُ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ ؕ
أَمَّنْ: ام + من - من: مبتدا - خبر محذوف

یا کسیکه شما را در تاریکیهای بیابان راه می نماید و در دریا هدایت می کند و کسیکه بادها را
می فرستد مزده دهندگان پیش از رحمت او که باران است و آن بادها را قاصد و پیام آور باران
می سازد.

أَوَلَمْ مَعَ اللَّهِ

آیا خدای دیگری با خدای متعال قادر هست که بتواند ادعای خدایی کند؟

تَعْلَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ

تَعْلَى: فعل ماضی - لفظ اللَّهِ: فاعل

خدای تعالی بزرگ و پاک و منزّه است از آنچه که مشرکان به وی شریک و انباز می گیرند.

أَمَّنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ؕ أَوَلَمْ مَعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ
كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٤﴾

یا آنکه خلق را پدید کند و آن را باز آورد و آنکه از آسمان و زمین روزیتان دهد چگونه با این خدا
خدائی هست؟ بگو اگر راست می گوئید برهان خویش بیارید. (۶۴)

أَمَّنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ

آیا آن خدایی که شما را از عدم بوجود آورد سپس می میراند و دوباره در روز قیامت شما را برای
رسیدگی به اعمال نامه تان زنده می گرداند و برمی انگیزد، و آنکه از آسمان بوسیله بارش باران و از
زمین بوسیله رویش نبات به شما روزی می دهد به خدایی شایسته تر است یا بتانی که شما می سازید؟

أَوَلَمْ مَعَ اللَّهِ

آیا خدای دیگری را و معبود دیگری را با خدای متعال قادر شریک و انباز می سازید؟

قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

هَكَائُوا: فعل امر - (و) فاعل

بگو دلایل و حجت های خود را بیاورید اگر کسی غیر از الله تعالی بر این چیزها قادر باشد اگر از راستگویان هستید؟

قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ ﴿٦٥﴾

ای رسول! بگو که در همه آسمانها و زمین جز خدای تعالی کسی از علم غیب آگاه نیست و هیچ نمی دانند چه وقت زنده و برانگیخته خواهند شد. (۶۵)

قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ

قومی از رسول خدا ﷺ پرسیدند که این رستاخیز که تو ما را به آن وعده می دهی چه وقت خواهد آمد؟ در جواب ایشان این آیت آمد یعنی که این علم غیب است آن کسانی که در آسمان و زمین هستند از غیب نمی دانند و جز خدای تعالی کسی آن را نمی داند که قیامت چه وقت اتفاق می افتد و چه وقت شما برای پاسخ اعمالتان برانگیخته می شوید؟

وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ

يَشْعُرُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - أَيَّانَ: مفعول فیه

و هیچ نمی دانند که چه وقت زنده و برانگیخته خواهند شد و از قبرها بیرون خواهند آمد و به سوی محشر رانده خواهند شد. از عایشه (رض) روایت شده است «هر کس می پندارد و بگوید که حضرت رسول ﷺ می داند که فردا چه پیش می آید. بی گمان بر خدا افترا بسته است».

بَلْ أَدْرَكَ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا بَلْ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ ﴿٦٦﴾

مگر علم ایشان درباره آخرت کامل است [نه] بلکه در مورد آن در شک و مترددند [نه] بلکه ایشان در زمینه آخرت کور دل اند. (۶۶)

بَلْ أَدْرَكَ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ

أَدْرَكَ: فعل ماضی - عِلْمُهُمْ: فاعل

بلکه دانش و علم ایشان درباره ی قیامت کامل نیست و نمی دانند قیامت کی خواهد آمد؟

بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا

هُمْ: مبتدا - فِي شَكٍّ: جار و مجرور، خبر

بلکه ایشان در کار آخرت در شک و تردیدند و متردد هستند.

بَلْ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ

هُمْ: مبتدا - عَمُونَ: خبر

بلکه ایشان کور دل و نابیناوند و چشم دل ایشان از دیدن نشانه‌ها و علامات بعث و حشر بسته و کور شده است.



وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَءِذَا كُنَّا تُرَابًا وَءَابَاؤُنَا أَئِنَّا لَمُخْرَجُونَ ﴿٦٧﴾

کسانی که کافرند گویند وقتی ما و پدرانمان خاک شده‌ایم چگونه [از گور] برون شدنی باشیم؟ (۶۷)

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَءِذَا كُنَّا تُرَابًا وَءَابَاؤُنَا أَئِنَّا لَمُخْرَجُونَ

(نا) اسم کان - تُرَابًا: خبر کان

مشرکین مکه گفتند آیا ما آن هنگام که خاک گشتیم و ذره ذره اندامهای ما پوسیده گشت و استخوان‌های ما پوک گشت و پدران ما نیز خاک شدند از قبرها بیرون آمدگانیم و دوباره زنده شوندگانیم؟



لَقَدْ وَعَدْنَا هَٰذَا نَحْنُ وَءَابَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَٰذَا إِلَّا أَسَٰطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿٦٨﴾

پیش از این نیز بما و پدرانمان همین را وعده داده بودند. این جز داستانهای گذشتگان نیست. (۶۸)

لَقَدْ وَعَدْنَا هَٰذَا نَحْنُ وَءَابَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ

وَعَدْنَا: ماضی مجهول - (نا) نایب فاعل - هَٰذَا: مفعول به - (نَحْنُ): توکید

بدرستیکه ما به این بعث و حشر وعده داده شدیم و قبلاً به وسیله کسانی که خود را پیرو پیامبران می‌دانستند بد پدران ما نیز این وعده داده شده بود.

إِنْ هَٰذَا إِلَّا أَسَٰطِيرُ الْأَوَّلِينَ

این همان افسانه‌های پیشینیان بیش نیست و سخن تو جز مکر و تو خالی و پوچ چیز دیگری نیست و از جمله خرافات گذشتگان است.



قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ ﴿٦٩﴾

بگو در این سرزمین بگردید و بنگرید سرانجام بزهکاران چسان بود؟ (۶۹)

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ

كَيْفَ: خبر کان - عَاقِبَةُ: اسم کان

ای محمد ﷺ به این مشرکان بگو که در زمین سیر کنید و بروید و بگذرید از آثار خرابیهای عذابی که بر گذشتگان نازل شده است چون سرزمین حجر و غیره مشاهده کنید و ببینید سرانجام کسانی که مجرم و تبهار بودند، چگونه بوده است؟



وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُنْ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ ﴿٧٠﴾

ای رسول تو بر کفر و بدبختی این کافران اندوهناک مشو و از مکر آنان نیز دلتنگ مباش [که ما قادر به انتقام از آنها ایم]. (۷۰)

وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُنْ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ

اسم کان (انت) - فی ضیق: جار و مجرور خبر کان
و ای محمد ﷺ بر اینکه مشرکان تو را تکذیب می کنند و از شما روی برمی گردانند و مکر می کنند
اندوهناک و تنگدل مباش وظیفه ی تو رساندن پیام است و ما یار و پشتیبان تو هستیم.
غم مخور زان رو که غمخوارت منم و از همه بدها نگهدارت منم
از تو گرا غیار بر تا بند رو این جهان و آن جهان یارت منم

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ﴿٧١﴾

گویند اگر شما راست می گوید، این وعده کی می رسد؟ (۷۱)

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ

يَقُولُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - مَتَى: مفعول فيه - خبر مقدم محذوف - هَذَا: مبتدا مؤخر -
الْوَعْدُ: بدل

کافران از روی استهزاء می گویند اگر راست می گوئید که عذابی هست، آن عذاب کی خواهد بود منظور
این که چرا آن عذاب نازل نمی شود تا ما عذاب شما را ببینیم و بدانیم که وعده ی شما راست است یا نه؟

قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ رَدِفَ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ ﴿٧٢﴾

بگو شاید شمه ای از آن عذاب که به وقوع آن شتاب می کنید، از پی شماست. (۷۲)

قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ رَدِفَ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ

ای محمد ﷺ به ایشان بگو: چه بسا هم این که عذاب بشما فرود آید و برخی از آنچه که شما در نزول
و حلول آن عجله و شتاب می کنید به وقوع پیوندد و آن عذاب روز بدر بود که مشرکان شکست بسیار
تلخی متحمل شدند و به هلاکت رسیدند.

وَلِإِنْ رَّبُّكَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٧٣﴾

پروردگار نسبت به این مردم صاحب کرم است ولی بیشترشان سپاس نمی دارند. (۷۳)

وَلِإِنْ رَّبُّكَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ

رَبُّكَ اسم آن - ل: مزحلقه - ذو: خبر آن

و بدرستی که پروردگار تو بر مردمان صاحب فضل و رحمت است که بر عذاب عجله نمی نماید و در
عقوبت ایشان شتاب نمی کند و فرصتی برای توبه باقی می گذارد اما بیشتر ایشان ناسپاس اند و قدر این
نعمت و فرصت را نمی دانند و قدر تأخیر عذاب را نمی شناسند.

وَلِإِنْ رَّبُّكَ لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ ﴿٧٤﴾

پروردگارت آنچه را در سینه‌هایشان پنهان است و آنچه را آشکار کنند می‌داند. (۷۴)

وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ

و بدرستیکه آفریدگار تو هر آنچه در سینه‌هایشان پنهان می‌دارند و چیزهایی را که آشکار می‌کنند می‌داند و برای نزول عذاب وقت معین و مقدری دارد.

وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿۷۵﴾

هیچ نهفته‌ای در آسمانها و زمین نیست مگر در نامه‌ای آشکار است. (۷۵)

وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ

مِنْ حَرْفٍ جَزْأَنَد - غَائِبَةٍ مُبْتَد - فِي كِتَابٍ: جار و مجرور خبر

و هیچ چیزی از حوادث در آسمان و زمین نیست که بر خدای تعالی پوشیده باشد و او از آن آگاه نباشد و در لوح محفوظ ضبط و ثبت نشود.

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَفُصُّ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَءِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿۷۶﴾

این قرآن برای پسران اسرائیل بیشتر چیزها را که درباره آن اختلاف دارند حکایت می‌کند. (۷۶)

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَفُصُّ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَءِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ

هَذَا: اسم آن - الْقُرْآنَ: بدل - يَفُصُّ: فعل مضارع، فاعل (هو)، جمله خبر آن

بدرستیکه این قرآن بر بنی اسرائیل آنچه که در تورات از احکام و قصه‌ها آمده است که درباره‌ی آن اختلاف دارند روشن و آشکار می‌سازد از جمله اختلافاتی که در حق بهشت و دوزخ و فرزند عیسی و عزیر و غیره است.

وَلِئِنَّهُ لَهْدَىٰ وَرَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿۷۷﴾

و همین قرآن برای مؤمنان هدایت و رحمتی است. (۷۷)

وَلِئِنَّهُ لَهْدَىٰ وَرَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ

ه: اسم آن - ل: مزحلقه - هدی: خبر آن

و برآستی این قرآن از برای مؤمنان باعث رحمت و هدایت و مایه‌ی نجات و سعادت دو دنیاست.

إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ بِحُكْمِهِ ۚ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ ﴿۷۸﴾

برآستی پروردگارت بحکم خویش میان ایشان داوری می‌کند که او نیرومند و داناست. (۷۸)

إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ بِحُكْمِهِ ۚ

رَبَّكَ: اسم آن - يَقْضِي: فعل مضارع - فاعل (هو)، جمله خبر آن.

بدرستیکه پروردگار تو بین اهل اختلاف از یهود و نصاری با حکم راست و درست و محکم داوری می‌کند.

وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ

هُوَ: مبتدا- الْعَزِيزُ: خبر- الْعَلِيمُ: خبر ثانی

و او به همه چیز غالب و داناست و به حقیقت آنچه که می‌کنند عالم و آگاه است.

فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ ﴿٧٩﴾

پس توکل بر خدا کن که تو پیرو حق آشکاری. (۷۹)

فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ

فَتَوَكَّلْ: فعل امر- فاعل (انت)

پس بر خداوند توکل کن و از دشمنی مخاصمان و مکر کنندگان پاک مدار هر چند کافران از تو و روش تو روی گردانند اما تو بدان که:

إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ

ک: اسم ان - عَلَى الْحَقِّ: جار و مجرور، خبر ان.

راه تو راست و کار تو درست و حق آشکار است.

إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمِعُ الْقُتَمَّ إِذَا وَلَوْ مَدِيرِينَ ﴿٨٠﴾

تو نمی‌توانی مردگان را شنوا کنی و نمی‌توانی کران را که [بگمراهی از گفتارت] روی می‌گردانند به حقیقت شنوا کنی. (۸۰)

إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمِعُ الْقُتَمَّ إِذَا وَلَوْ مَدِيرِينَ

ک: اسم ان - لَا تَسْمِعُ: فعل مضارع- فاعل (انت)، جمله خبر ان.

براستی ای محمد ﷺ! مشرکان مرده دل سخن تو را نمی‌توانند بفهمند و درک کنند و بی‌گمان تو نمی‌توانی آن مرده دلان را شنوا بگردانی و ندای دعوت خود را به گوش کران برسانی. آن زمانیکه به حق و حقیقت پشت می‌کنند و از آن می‌گیرزند هرگز ایمان نمی‌آورند و با کفر می‌میرند که ما بر دلهای ایشان مهر نهادیم تا ایمان در آن نرود و کفر از آن بیرون نیاید.

وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمَى عَنْ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ ﴿٨١﴾

تو کوران را از ضلالتشان هدایت نتوانی کرد و جز آن کسانی را که به آیه‌های ما ایمان دارند و مسلمانند نمی‌شنوانی. (۸۱)

وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمَى عَنْ ضَلَالَتِهِمْ

أَنْتَ: اسم ما - ب: حرف جز زائد - هدی: خبر ما
 تو ای محمد ﷺ! نمی توانی گمراهان را به راه راست هدایت کنی چونکه ایشان چشم بصیرت ندارند و چشم دلشان کور است.

إِنْ تَسْمِعْ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ
 تَسْمِعْ: مضارع - (انت) فاعل - مَنْ: مفعول به

و نمی توانی که کران را بشنوانی مگر کسی که طالب حق باشد و صاحب استدلال و توفیق یافته تا دعوت تو را قبول کند و پند بشنود و این توفیق شامل کسی است که عنایت ازلی در او تعبیه شده باشد و ایشان مسلمانان اند که به تو ایمان آوردند و به سعادت ابدی رسیده اند. بر وفق این اخبار آورده اند که رسول خدا ﷺ حکایت کرد. در بنی اسرائیل زاهدی بود دویست سال عبادت کرده و در آرزوی آن بود که ابلیس را ببیند تا به وی بگوید الحمد لله که در این دویست سال من تو را نتوانستم ببینم و تو مرا نتوانستی از راه حق بگردانی. آخر روزی ابلیس از محراب خود را به او نشان داد، او را بشناخت، گفت اکنون بچه آمدی یا ابلیس؟ گفت دویست سال است تا می کوشم که تو را گمراه کنم و در اختیار خود در آورم و از دستم بر نخاست و مراد من بر آورده نشد، و اکنون تو خواستی تا مرا ببینی دیدار من تو را بچه کار آید؟ که از عمر تو دویست سال دیگر مانده است. این سخن بگفت و ناپدید گشت زاهد در و سواس افتاد گفت از عمر من دویست سال مانده و من خویشتن را چنین در زندان کرده ام؟ از لذت و شهوات باز مانده و دویست سال دیگر هم بر آن صفت دشوار بوده تدبیر من آنست که صد سال در دنیا خوش زندگانی کنم لذات و شهوات آن بکار دارم آنکه توبه کنم و صد سال دیگر بعبادت بسر آرم که الله تعالی غفور و رحیم است. آن روز از صومعه بیرون آمد سوی خرابات رفت و به شراب و لذات باطل مشغول گشت و به صحبت زنان تن در داد. چون شب در آمد عمرش به آخر رسیده بود. ملک الموت در آمد و بر سر آن فسق و فجور جان وی برداشت. آن طاعت و عبادات دویست ساله بیاد بر داد حکم ازلی به او رسیده و شقاوت دامن او گرفته «نعوذ بالله من درک الشقاء و سوء القضاء»

وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ ﴿۸۲﴾
 و چون عذاب و اجبشان شود برای آنها جانوری از زمین بیرون آریم تا بگویدشان که این مردم آیه های ما را باور نمی کرده اند. (۸۲)

وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ
 إِذَا: مفعول فیه - وَقَعَ: فعل ماضی - الْقَوْلُ: فاعل

و آن هنگام که قیامت فرارسد و مردمان در آستانه عذاب قرار گیرند و دست از امر به معروف و نهی از منکر بردارند. برای ایشان دابه الارض یعنی جنبنده ای از زمین بیرون آریم که با ایشان سخن می گوید و این از نشانه های قیامت است.

در حدیث شریف به روایت حذیفه بن اسید انصاری رضی الله عنه فرمود: «تا شما ده نشانه‌ی ذیل را نبینید قیامت بر پا نمی‌شود:

۱- طلوع خورشید از غروبگاه آن

۲- ظهور دود و دخان [معروف]

۳- خروج دابه الارض

۴- ظهور یاجوج و ماجوج

۵- خروج دجال

۶- خروج عیسی

۷- سه خسوف: خسوفی در مغرب

۸- خسوفی در مشرق

۹- خسوفی در جزیره العرب

۱۰- آتشی که از عمق عدن بیرون می‌آید و مردم را گرد می‌آورد، با آنان در هر جایی که شب بگذرانند، شب می‌گذراند و هر جا که در نیم روز بیاسایند، با آنان همراه است.
اما خروج دابه الارض:

از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند که دابه الارض از کجا بیرون آید گفت من اعظم المساجد یعنی مسجد الحرام. آن هنگام که عیسی و به همراه مسلمانان کعبه را طواف می‌کنند. این خبر دلیل است که نخست عیسی بیرون آید آنکه دابه الارض. ابن عباس گفت وادی است در زمین تهامه از آنجا بیرون آید. عبدالله بن عمرو در زمین طایف بود، آنجا پای بر زمین زد گفت از اینجا بیرون آید. و گفته‌اند از اطراف مکه بیرون آید چنانکه ناقه‌ی صالح علیه السلام از سنگ بیرون آورده شد آن دابه گویا باشد و سخن گوید و او جانوری است که عصای موسی و خاتم (انگشتی) سلیمان با وی بود. هر مسلمانی را که ببیند سر عصا بر پیشانی او نهد یک نقطه‌ی نور پدید آید، آنکه سر تاپای وی همه نور شود و چون کافری ببیند انگشتی سلیمان علیه السلام بر پیشانی او نهد. یک نقطه ظلمت بر پیشانی وی پدید آید. آنکه سر تاپای وی همه ظلمت و تاریک گردد. و چون این دابه بیرون آید مسلمانان همه قصد مسجد کنند که وی البته تعرض مسجد نکند و با مردم به زبان ایشان سخن گوید به آن لغت که در یابند. با عربی بزبان عرب و با عجمی به زبان عجم، اینست که رب العالمین گفت:

أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ

آن کسان از مشرکان و کافرانند با دیدن آن علامت و نشانه که قبلاً به سخنان وعده و وعید ما ایمان نیاورده بودند در آن روز که عذاب الهی شروع شد و قیامت گریبانشان را گرفت، خواهند که ایمان بیاورند ولی دیگر دیر است و پشیمانی سودی نخواهد بخشید.



وَيَوْمَ نَخْشِرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ

روزی از هرامتی دسته‌ای از آنها را که آیه‌های ما را دروغ شمرده‌اند محشور کنیم و ردیف شوند. (۸۳)

وَيَوْمَ نَخْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ

یوم: مفعول فيه - نخشُر: فعل مضارع - فاعل (نحن)

وای محمد یاد آور شو روزی را که حشر کنیم از رؤسا و بزرگان، از آنانکه آیات ما را تکذیب می کنند پس آنها را نگه می داریم تا به یکدیگر ملحق شوند.

حَقَّ إِذَا جَاءُوا قَالَ أَكَذَّبْتُمْ بِآيَاتِي وَلَمْ تُحِيطُوا بِهَا عِلْمًا أَمَازَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٨٤﴾

و چون بیایند گوید: چرا آیه های مرا که دانش شما بدان نمی رسد دروغ شمرده اید و چه اعمالی می کردید؟ (۸۴)

حَقَّ إِذَا جَاءُوا قَالَ أَكَذَّبْتُمْ بِآيَاتِي وَلَمْ تُحِيطُوا بِهَا عِلْمًا أَمَازَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

آن هنگام که در محشر جمع می شوند خدای تعالی به مشرکان گوید آیا آیت های مرا در اول حال دروغ پنداشتید و بوسیله علم و دانش بر آن احاطه نکردید و به کنه معنای آن پی نبردید چه چیزی سبب شد که شما به خدای و به رسول او ایمان نیاوردید؟ پس هر کس چنین کرده باشد قطعاً سزاوار آن است که بر او عذابی کوبنده فرود آید، زیرا شما عبث و بیهوده آفریده نشده بودید.

وَوَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمَا ظَلَمُوا فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ ﴿٨٥﴾

و به سزای آن ستم ها که کرده اند عذاب بر آنها واجب شود و سخن نکنند. (۸۵)

وَوَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمَا ظَلَمُوا فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ

وَقَعَ: فعل ماضی - الْقَوْلُ: فاعل

سرانجام فرمان الهی و وعدهی خداوند فرا رسد و عذاب بر ایشان نازل شود به سبب کفر و تکذیب آیات خدای تعالی پس ایشان به خاطر مشغول بودن در عذاب سخت زبان به عذر خواهی نگشایند.

أَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا آلِيلَ لَيْسَكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٨٦﴾

مگر نبینند که ما شب را پدید آورده ایم تا در آن آرام گیرند و روز را روشن کرده ایم که در این برای گروهی که ایمان دارند عبرتی هست. (۸۶)

أَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا آلِيلَ لَيْسَكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا

(نا) اسم ان - جَعَلْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل، جمله خبر ان.

آیا منکران بعث و حشر ندیدند و نمی دانستند اینکه ما شب را تاریک گردانیدیم تا در آن بخواب روند و به استراحت پردازند و روز را روشن گردانیدیم تا در آن روشنائی به کسب روزی خود پردازند؟

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

فِي ذَلِكَ: جار و مجرور، خبر ان مقدم - ل: مزحلقه - آیت: اسم ان موخر

بدرستیکه در این نور و ظلمت یعنی اختلاف شب و روز هر آینه نشانه‌هایی بر بعث و حشر است برای کسانی که ایمان آورده و درباره‌ی حقایق می‌اندیشند چون در اختلاف شب و روز نیز نشانه مردن و زنده شدن وجود دارد یکی می‌آید و دیگری می‌رود و باز چنین می‌چرخد.

بس بگردید و بگردد روزگار دل به دنیا در نیندد هوشیار

وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَكُلُّ أَتَوْهُ دَاخِرِينَ ﴿٨٧﴾

روزی که در صور دمند و هر که در آسمان‌ها و هر که در زمین هست جز آنکه را خدا بخواهد، وحشت کند و همگی با خواری به پیشگاه وی رو کنند. (۸۷)

وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ

فعل و فاعل محذوف - وَيَوْمَ: مفعول به - يُنْفَخُ: فعل مضارع مجهول - نایب فاعل محذوف

ای محمد ﷺ! یاد آور شو روزی که در صور دمیده شود پس همه اهل آسمانها و زمین وحشت زده و هراسان از هول و هیبت آن صور بترسند مگر آن کسانی که خدا بخواهد از آن ترس برهاند. آورده‌اند که صور: شاخی است که اسرافیل عليه السلام در آن سه بار می‌دمد.

۱- یکی برای فزع، که در آن دمیدن هول و هراس سختی بوجود می‌آید.

۲- یکی برای صعق، که در آن دمیدن همه‌ی جانداران بجز خدای متعال زنده نمی‌مانند و می‌میرند.

۳- دیگری برای بعث است که با آن دمیدن همه‌ی مردگان دوباره زنده می‌شوند و پاسخ اعمال خود را می‌دهند.

بعضی گفته‌اند که دمیدن برای فزع و صعق با هم در یک دمیدن صورت می‌گیرد که در این صورت دمیدن در صور دو بار تکرار می‌شود نه سه بار.

وَكُلُّ أَتَوْهُ دَاخِرِينَ

و همه مردمان به پیشگاه خدای تعالی در حالت ذلیل و خوار بیایند ابوهیریه از مصطفی ﷺ روایت کند. گفت: پروردگار جهانیان آسمان‌ها و زمین بیافرید آنکه بعد از آفرینش آسمان و زمین صور بیافرید و به اسرافیل داد، اسرافیل صور در دهن گرفته و چشم فرا عرش داشته منتظر آن است تا کی از جانب خدای تعالی فرمان رسد که در آن در دمد. ابوهیریه گفت، یا رسول الله آن صور چیست؟ گفت مانند سروی عظیم است که اسرافیل در آن در دمد.

وَرَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَنْفَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَيْرٌ مِمَّا تَفَعَّلُونَ ﴿٨٨﴾

و کوهها را بینی و پنداری بی حرکت اند ولی چون رفتن ابرها، می‌روند. صنع خدای یکتاست که همه چیز بکمال آورده که وی از کارهایی که می‌کنید آگاه است. (۸۸)

وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ

تَرَى: فعل مضارع - فاعل (انت) - الْجِبَالَ: مفعول به - وَهِيَ: مبتدا - تَمُرُّ: فعل مضارع - فاعل (هی)، جمله خبر - مَرَّ: مفعول مطلق

ای محمد ﷺ تو کوهها را می بینی و آنها را ساکن و متحرک می پنداری در حالیکه کوهها همچون ابرها در حرکت هستند، می روند و می گذرند اما درک کرده نمی شود و حرکت آن کاملاً آشکار نیست اما حرکت ابرها کاملاً محسوس و آشکار است. محقق فرموده که اولیاء نیز در میان خلق بر حد رسوم واقف اند و خلق آن حرکات ایشان ندانند و خبر ندارند که به یکدم هزار عالم طی می کنند.

زانکه بر دل می رود عاشق یقین	تو مبین این پایهارا بر زمین
دل چه داند کوست مست دلنواز	از ره و منزل ز کوتاه و دراز
رفتن ارواح دیگر رفتن است	آن دراز و کوتاه او صاف تن است
آنچنانکه تافت جانها از قدم	دست نی و پای نی سر تا قدم

صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَنْقَنَ كُلَّ شَيْءٍ

صُنِعَ: مفعول مطلق

آن خدایی است که آفریدن همه چیز را استوار کرد و بیاراست بر وجهی که شایسته است.

إِنَّهُ خَيْرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ ﴿٨٨﴾

ه: اسم ان - خَيْرٌ: خبر ان.

بدرستی کارهایی را که شما پنهان و آشکارا از نیک و بد انجام می دهید همه را می داند و به مقتضای اعمال شما پاداش و کیفر خواهد داد.

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِمَّا وَهُمْ مِنْ فَرَجٍ يَوْمَئِذٍ ءَامِنُونَ ﴿٨٩﴾

هر که کار نیک بیارد پاداشی بهتر از آن دارد و آنها از وحشت آن روز ایمن اند. (۸۹)

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِمَّا

فَلَهُ: جار و مجرور خبر مقدم - خَيْرٌ: مبتدا مؤخر

هر که از شما به کلمه شهادت و اخلاص به نیکوئی بیاید پس او را بهترین جز است چونکه او فانی دهد و باقی ستاند و در عوض بجای یکی هفت دهد.

وَهُمْ مِنْ فَرَجٍ يَوْمَئِذٍ ءَامِنُونَ

هُم: مبتدا - يَوْمَئِذٍ: مفعول فیه - ءَامِنُونَ: خبر

و نیکوکاران در آن روز وحشت و هراس انگیز، از ترس و هول ایمن اند.



وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ
و هر که کار بدی آورد آنها به رو در آتش سرنگون شوند، آیا جز در قبال اعمالی که می کرده اید سزایتان می دهند؟ (۹۰)

وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ

كُبَّتْ: فعل ماضی مجهول- وُجُوهُهُمْ: نایب فاعل- هم: مضاف الیه

و کسانی که کارهای زشت و ناپسند چون شرک و معصیت انجام می دهند پس نگویند که کار بدی کرده و هایشان در آتش یعنی ایشان را نگویند که در دوزخ افکنند.

هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

تُجْزَوْنَ: فعل مضارع مجهول- (و) نایب فاعل

به ایشان گفته می شود: آیا جزایی جز سزای آنچه می کردید به شما داده می شود؟ یعنی هر چه در دنیا انجام دادید به مقتضای آن جزا داده می شوید.

إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلَدَةِ الَّذِي حَرَّمَهَا وَلَهُ كُلُّ شَيْءٍ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ

الْمُسْلِمِينَ ﴿۹۱﴾

حق این است که من فرمان یافته ام پروردگار این شهر را که آن را حرام کرده است و همه چیز از اوست پرستش کنم و فرمان یافته ام که از مسلمانان باشم. (۹۱)

إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلَدَةِ الَّذِي حَرَّمَهَا وَلَهُ كُلُّ شَيْءٍ

أُمِرْتُ: فعل ماضی مجهول- (ت): نایب فاعل- له: جار و مجرور خبر مقدم- كُلُّ: مبتدا مؤخر

جز این نیست که امر کرده شده ام که پرستش کنم پروردگار این شهر را که همان مکه است آن خداوندی که این شهر را حرمت بخشیده و حرام کرده است به جهت حرمت خاղهای این شهر را که آن را نمی برند و علفهای آن را نمی دروند و صید آن را شکار نمی کنند و همه چیزها از کوچک و بزرگ از آن خدای تعالی است. در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز فتح مکه فرمودند: بی گمان این شهری است که خداوند متعال آن را در روزی که آسمانها و زمین را آفرید، حرام گردانید پس این شهر به فرمان خدای عزوجل تا روز قیامت حرام است، خار آن کنده نمی شود، شکار آن فراری داده نمی شود و گم شدهی آن برداشته نمی شود مگر کسی که گم شدهی آن را می تواند بردارد که آن را معرفی نماید و گیاهان نورس آن قطع نمی شود.

وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ

و دیگر اینکه من امر کرده شده ام اینکه از تسلیم شوندگان به خدا و برپا دارندگان اسلام باشم.

وَأَنْ أَتْلُوا الْقُرْآنَ فَمَنْ أَهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنذِرِينَ ﴿٩٢﴾
و این قرآن را بخوانم، پس هر کس راه یابد تنها به سود خود راه یافته است و هر که گمراه گشت بگو
من فقط بیم رسانم. (۹۲)

وَأَنْ أَتْلُوا الْقُرْآنَ

أَتْلُوا: فعل مضارع - فاعل (انا) - الْقُرْآنَ: مفعول به

و دیگر به من امر کرده شده است اینکه قرآن را بخوانم و با تعمق و تأنی بخوانم تا حقایق آن بر من
کشف گردد.

فَمَنْ أَهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ

پس هر که به سبب پیروی از من راه یابد و ایمان آورد و بخدا بگردد و من و قرآن را تکذیب نکند
جز این نیست که خود راه یافته است و منفعت و پاداش آن به خودشان برمی گردد.

وَمَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنذِرِينَ

من: مبتدا - ضَلَّ: فعل ماضی، فاعل (هو)، جمله خبر

و هر که به جهت مخالفت با امر خدا و با تکذیب من و قرآن گمراه شد پس ای محمد ﷺ! به ایشان
بگو که وظایف من رساندن پیام است و من از بیم دهندگانم.

وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ سَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا وَمَا رَبُّكَ بِغَفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٩٣﴾

بگو ستایش خدائی را که آیه های خویش بشما نشان خواهد داد و آن را خواهید شناخت و
پروردگارت از اعمالیکه می کنید بی خبر نیست. (۹۳)

وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ سَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا

بگو سپاس و ستایش برای خداوندی است که زود باشد آیات و نشانه های قدرت خود را بشما بنماید از
جمله بیرون آوردن دابه الارض و یا عذاب واقعه ی بدر و در آخرت آتش دوزخ باشد.

وَمَا رَبُّكَ بِغَفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ

رَبُّكَ: اسم ما - يَغْفِلُ: ب- حرف جر زائد - غافل: خبر ما

و پروردگار تو از آنچه که انجام می دهی بی خبر و ناآگاه نیست حتی تاخیر عذاب ایشان به روز
موعود خود از روی حساب و حکمتی است که حکمت آن را نیز خود می داند.

بیت:

هر چه آوردی و بردی پیش و پس حکمت آن را نداند جز تو کس

سوره القصص

سوره قصص مکی است و در این سوره ناسخ و منسوخ نیست مگر آیه «لنا اعمالنا و لكم اعمالکم» که به آیت سیف منسوخ است.

این سوره هشتاد و هشت آیه است. در فضیلت این سوره پیغمبر اسلام ﷺ فرمود: کسی که سوره قصص را بخواند به تعداد هر یک از کسانی که موسی را تصدیق کرده ده حسنه به او داده خواهد شد، و فرشته‌ای در آسمانها و زمین نیست مگر اینکه روز قیامت بر صدق او گواهی می‌دهد. در این سوره داستان موسی علیه السلام را به اجمال بیان می‌کند همچنانکه در سوره‌های، شعراء، و ... داستان حضرت موسی علیه السلام را بیان کرده بود.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می‌برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خداوند بخشنده مهربان

طسم ﴿۱﴾

طا، سین، میم (۱)

طسم

از حروف مقطعه‌اند گفته‌اند که خدای تعالی این حروف را محافظ قرآن گردانیده است و گفته‌اند حروف ثلاثه یعنی طور سینا و اسکندریه و مکه است.

تِلْكَ ءَايَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ﴿۲﴾

این آیه‌های کتاب واضح است. (۲)

تِلْكَ ءَايَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ

تِلْكَ: مبتدا - ءَايَاتُ: خبر

این آیه از آیه‌های روشن است یعنی راه را روشن و منور می‌گرداند.

﴿۳﴾

تَتْلُوا عَلَيْكَ مِنْ نَبَأِ مُوسَىٰ وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

بخشی از خبر موسی و فرعون را درست، برای قومی که باور دارند بر تو می‌خوانیم. (۳)

تَتْلُوا عَلَيْكَ مِنْ نَبَأِ مُوسَىٰ وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

تَتْلُوا: فعل مضارع - فاعل (نحن)

آن قرآن را جبرئیل علیه السلام به فرمان ما داستانها و خبرهای موسی علیه السلام و فرعون را به حق بر تو می خواند
برای گروهی که ایمان می آورند و تصدیق می کنند و از آن داستان و واقعه عبرت می گیرند. اما کسانی
که به آن کافرنند، هیچ بهره ای و نفعی از آن نمی برند.

إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِّنْهُمْ يَذِيحُ أَبْنَاءَهُمْ
وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ ﴿٤﴾

فرعون در آن سرزمین تفوق داشت^۱ و مردم آن را فرقه ها کرد که دسته ای از ایشان را زبون می گرفت
و پسرانشان را سر می برید و زنانشان را زنده نگه می داشت که وی از تبهکاران بود.

إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِّنْهُمْ يَذِيحُ أَبْنَاءَهُمْ
وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ

فِرْعَوْنَ: اسم آن - عَلَا: ماضی - هو (فاعل)، جمله خبر آن

بدرستی که فرعون در سرزمین مصر برتری جست و استکبار نمود و اهل مصر را به گروه های مختلف
تقسیم کرد و هر گروه با یکدیگر به مخالفت و دشمنی برخاستند یعنی قبطیان و سبطیان و گروه
سبطیان یعنی بنی اسرائیل را در برابر قبطیان ضعیف و ناتوان می ساخت و گروهی از بنی اسرائیلیان و
پسران آنان را از ترس حکومتش می کشت و دختران را برای خدمت کاری زنده نگه می داشت.

إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ

ه: اسم آن - هو: اسم کان - مِنَ الْمُفْسِدِينَ: جار و مجرور، خبر کان، خبر آن

بدرستی که فرعون در انجام فساد از راسخین و استواران بود که اولاد ذکور از فرزندان بنی اسرائیل، یعنی
فرزندان یعقوب را به قتل می رساند و زنان را به بندگی می گرفت و بدین طریق در تباهکاری خود
می افزود. آن هنگام که فرعون دستور داد که پسران آنها را در یک سال زنده نگه دارند و در سال
دیگر بکشند، نقل است که هارون علیه السلام در آن سالی که پسران را در آن سال زنده باقی می گذاشتند متولد
شده و موسی علیه السلام در سالی که پسران را در وقت ولادت به قتل می رساندند متولد شده بود.

وَرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُّوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ ﴿٥﴾
ولی ما می خواستیم بر آنکسان که در آن سرزمین زبون بودند منت نهیم و پیشوایانشان کنیم
و وارثان گردانیم. (۵)

وَرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُّوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ

أَسْتَضْعِفُونَ: فعل مضارع مجهول - (و) نایب فاعل

و خواستیم اینکه منت نهیم بر کسانی که در سرزمین مصر زیون و ضعیف کرده شده بودند و بیچاره گشته بودند یعنی بنی اسرائیل را خواستیم از این بلا و شدت و سختی که فرعون بر آنان تحمیل می کرد نجات دهیم و ایشان را پیشوای امور دین و دعوت کنندگان به خیر و صلاح گردانیم و بدین طریق بنی اسرائیلیان را وارث مال و متاع و املاک فرعون و فرعونیان گردانیم. و در سوره اعراب آمده که: مشارق و مغارب زمین را که در آن برکت نهاده ایم، به قومی که ناتوان و مستضعف شمرده می شدند به ارث دادیم.



وَنُمَكِّنْ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ
و در آن سرزمین استقرارشان دهیم و بدست آنها به فرعون و هامان و سپاهشان حوادثی را که از آن حذر می کردند بنمایانیم. (۶)

وَنُمَكِّنْ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ
وَنُمَكِّنْ: فعل مضارع - (نحن) فاعل - هم: مفعول به

و ایشان را در سرزمین مصر جای دهیم و فرعون و وزیر او هامان و لشکریانشان را از بنی اسرائیل از آنچه که حذر می کردند بنمایانیم چون زوال ملک و هلاک خویشان را بر دست دشمنان دیدند و این صورت را وقتی که در دریا با علامت غرقه شدن مشاهده کردند و بنی اسرائیل گردش کنان بر ساحل دریا نظاره گر بودند و فرعونیان دانستند که به سبب ظلم و ستم و تعدی مغلوب و مقهور شده و مظلومان و بیچارگان به مراد رسیده غالب و سرافراز شدند و روز پیروزی مظلوم بر ظالم سخت تر از روز ظالم بر مظلوم آشکار شد.

که تو را شومی ظلم افکند از جاه بچاه
بشمات کند آن روز بسوی تو نگاه

ای ستمکار بر اندیش از آن روز سیاه
آنکه اکنون به حقارت نگری جانب وی

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ فَأَلَيْهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَحْزَنِي ۚ إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعَلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ



به مادر موسی وحی کردیم که شیرش بده و چون از او بیمناک شدی، به دریا فکنش و ترس مدار و غم مخور که ما او را به تو باز آریم و از پیغمبرانش کنیم. (۷)

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ

أَوْحَيْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - موسی: مضاف الیه

ابن عباس گفت: بنی اسرائیل در مصر بسیار شدند و روزگار زیادی در تنعم بسیار بسر بردند و سر به معاصی و طغیان در نهادند و بر مردم استکبار کردند و امر به معروف و نهی از منکر بگذاشتند. چون ناهمواری و نابکاری ایشان به جایی رسید رب العالمین قبطیان را بر ایشان مسلط کرد تا ایشان را

مستضعف گرفتند تا آنکه که پروردگار جهانیان موسی را به پیغامبری فرستاد و ایشان بدست وی از آن بلا رهایی یافتند. و گفته اند از آن روز بعد که فرعون آن خواب دید و منجمان و معبران تعبیر کردند که کودکی از بنی اسرائیل پدید آید که هلاک ملک تو بدست وی باشد فرعون شروع به کشتن اطفال و اولاد ایشان کرد تا آن روز که رب العالمین از این بلای عظیم ایشان را خلاصی داد در این مدت نمود هزار طفل را بکشت می گوید:

فَإِذَا خِفَّتْ عَلَيْهِ فَكَالِقَيْهِ فِي أَلْيَمٍ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي

ما به مادر موسی الهام کردیم که موسی را شیر بده، آن هنگام که او ترسید به او گفتیم که کودک را به دریا بیفکن و مترس و غمگین مباش

باز وحی آمد که در آبش فکن
در فکن در نیلش و کن اعتمید
روی در امید دارو مو ممکن
من تو را با وی رسانم رو سپید

إِنَّا رَأَوُوهُ إِلَيْكَ وَجَاعَلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ

(نا) اسم آن - رَأَوُوهُ: خبر آن - ه: مضاف الیه

براستی که ما او را به تو باز می گردانیم و به او شرف نبوت ارزانی خواهیم کرد و او را از پیغمبران خواهیم گرداند مادر موسی چون چنین الهام شنید صندوقی توسط جبرئیل علیه السلام آماده کرد و آن را قیراندود نمود و موسی را در آن خوابانید و در آن را محکم کرد و به رود نیل انداخت.

فَالنَّقْطَةُ ءَالَ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَمَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ ﴿٨﴾

خاندان فرعون او را برگرفتند تا دشمن و مایه اندوهشان شود که فرعون و هامان و سپاهشان خطاکار بودند. (۸)

فَالنَّقْطَةُ ءَالَ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا

(هو) اسم کان - عَدُوًّا: خبر کان

پس کسان فرعون موسی را بگرفتند تا برای فرعون و فرعونیان دشمن باشد که به سبب ایشان در دریا غرق شوند و مایه اندوهشان گردد. چه حکمت بزرگی است که اراده ی خدا بر آن قرار گرفته که فرعون با دست خود دشمن خود را پرورش می دهد که موجب هلاک جان او باشد.

إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَمَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ

فِرْعَوْنَ: اسم ان - (و) اسم کان - خَطِيعَيْنِ: جمله خبر ان

چونکه فرعون و فرعونیان و هامان از خطاکاران و تبهکاران بودند یعنی در رفتار و کردار و گفتار خویش نافرمان و مجرم بودند لذا خدای عزوجل آنان را به این شیوه عجیب که دشمنانشان را بدست خودشان پرورش داد مجازات کرد.

وَقَالَتْ أَمْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرْتُ عَيْنِي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَسْعُرُونَ ﴿٩﴾

زن فرعون گفت: این طفل مایه خوشحالی من و تو است! او را مکشید، شاید ما را سود دهد یا به فرزندیش بگیریم و خبر نداشتند. (۹)

قَالَتْ أَمْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرْتُ عَيْنِي وَلَكَ

وَقَالَتْ: فعل ماضی - أَمْرَأَتُ: فاعل

زن فرعون، آسیه بنت مزاحم به فرعون گفت این کودک روشنی چشم است برای من و برای تو.

لَا تَقْتُلُوهُ

او را مکشید.

عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَسْعُرُونَ

نَتَّخِذُهُ: فعل مضارع - ه: مفعول به - (نحن) فاعل - وَلَدًا: مفعول به ثانی - وَهُمْ: مبتدا - لَا

يَسْعُرُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر

شاید که سود برساند ما را فرمانروایی و علامت برکت در پیشانی او می درخشد و او را پسر خود قرار دهیم و آنان نمی فهمیدند که دست تقدیر در پشت پرده چه بازیها می کند.

وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَرِغًا إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَّنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا

لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۰﴾

و دل مادر موسی از صبر تهی گشت و اگر دل وی محکم نکرده بودیم که باور دار [و عده حق] شود، نزدیک بود [قصه] او را آشکار کند. (۱۰)

وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَرِغًا

فُؤَادُ: اسم اصباح - فَرِغًا: خبر

دل مادر موسی آن هنگام که شنید صندوق بدست فرعون افتاد بی صبر و بی قرار شد.

إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَّنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ

(هی) اسم کاد- لَنْبَدِیْ: فعل مضارع- (هی) فاعل، جمله خبر کاد- (هی) اسم کان- مِنْ الْمُؤْمِنِیْنَ: جار و مجرور خبر کان

مادر موسی نزدیک بود از بس که نگران و مضطرب شده بود قصه موسی را افشا کند و بگوید: این فرزند من است او را مکشید این از روی عاطفه و احساس مادر به فرزندش است نه اینکه فرعون را از قصه آگاه کرده باشد وعده ای هم گفتند: از فرط شادی نزدیک بود افشا کند اگر ما دل مادر موسی را به صبر و ثبات محکم نکرده بودیم یقیناً آشکار می کرد و می گفت: این فرزند من است و این لطف کردیم تا آن زن وعده ما را از باورکنندگان باشد.

وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّیْهِ فَبَصَّرَتْ بِهِ عَنْ جُنْبٍ وَهُمْ لَا یَشْعُرُونَ ﴿۱۱﴾

و به خواهرش گفت: از پی او برو، و وی او را از دور بدید، اما خاندان فرعون احساس نمی کردند. (۱۱)

وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّیْهِ

قُصِّیْهِ: فعل امر- (ی) فاعل- ه: مفعول به، او را دنبال کن

و مادر موسی به دخترش مریم که خواهر موسی است گفت دنبال او برو و از او خبر بگیر.

فَبَصَّرَتْ بِهِ عَنْ جُنْبٍ وَهُمْ لَا یَشْعُرُونَ

بَصَّرَتْ: فعل ماضی- (هی) فاعل

پس برادر خود را از دور دید که در بغل آسیه بود و ایشان نمی دانستند که او خواهر موسی است.

وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ یَّكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُۥ

نَصِیْحُونَ ﴿۱۲﴾

و شیر دایگان را از پیش بر او حرام کرده بودیم، گفت: آیا شما را به خانواده ای هدایت کنم که برای شما سرپرستی وی کنند و نیکخواه او باشند. (۱۲)

وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ یَّكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُۥ

نَصِیْحُونَ

حَرَّمْنَا: فعل ماضی- (نا) فاعل- الْمَرَاضِعَ: مفعول به- أَدُلُّكُمْ فعل مضارع- کم: مفعول به- (انا) فاعل

و به موسی شیر دایگان را حرام کردیم و او هیچ شیری غیر از شیر مادرش نمی گرفت گفته اند که بمدت هشت شبانه روز موسی شیر کسی نگرفت تا آسیه و قوم او بیچاره شدند تا اینکه موسی انگشت سبابه خود را می مکید و از آن شیر پاک بیرون می آمد و او می خورد چون مریم خواهر موسی دانست که آسیه برای دایه موسی مضطرب و نگران است چون هر گاه زنان شیرده را می آوردند و شیر خود را بر موسی عرضه می کردند موسی از پستان آنان شیر نمی خورد بلکه در گریستن خود می افزود خواهر

موسی چون ایشان را چنان دید گفت: آیا راهنمایی کنم شما را بر اهل خانه ای که از روی شفقت آن کودک را بپذیرند و شیر دهند برای شما که او از نیکخواهان باشد و در شیر دادن او کوتاهی و دریغ نکند. گفته‌اند چون هامان این سخن از مریم خواهر موسی شنید او را در کار وی متهم داشت. هامان خواست بگوید این دختر را بگیرید که او از قصه‌ی این کودک خبر دارد و مادر وی را می‌شناسد به فرمان الهی بر دهان وی مهر زده شد. پس خواهر موسی به فرمان فرعون بازگشت تا دایه بیاورد و مادر موسی را از حال موسی آگاه کرد و او را به خانه‌ی فرعون آورد. موسی چون بوی مادر به مشام وی رسید در او آویخت و شیر از پستان وی مکیدن گرفت و آرام و سکون در وی آمد. این است که رب العالمین گفت:

فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٣﴾

و او را سوی مادرش باز بردیم تا دیده‌اش روشن شود و غم نخورد و بداند که وعده خدا درست است ولی بیشترشان نمی‌دانند. (۱۳)

فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

فَرَدَدْنَاهُ: فعل ماضی - (نا) فاعل - ه: مفعول به - وَعَدَ: اسم ان - حَقٌّ: خبر ان

زمانیکه مادر موسی به قصر فرعون رفت و نوزاد شروع به مکیدن شیر او کرد. می‌گوید پس باز گردانیدیم فرزند را به سوی مادرش تا چشم او به فرزندش روشن شود و به جهت جدایی از او اندوهناک نشود و یا به علم یقین بداند که وعده‌ی حق راست و درست است و اما بیشتر قبطیان نمی‌دانستند. در تفسیر آورده‌اند که فرعون به مادر موسی گفت چگونه است که این کودک تو را پذیرفت و شیر تو خورد و هیچ دایه‌ی دیگر را نپذیرفت؟ مادر موسی گفت: براستی من زنی پاک هستم و شیر من پاک است و کودک بدان جهت از من شیر می‌خورد. پس فرعون ساکت شد. پس مادر موسی به آسیه گفت: اگر خواهی و بپسندی من این کودک را بخانه برم و او را تربیت نیکو کنم و شفقت در او بجای آرم، آسیه رضا بداد و موسی را برگرفت و به خانه آمد. پس موسی با مادر بود و شیر می‌خورد و بعد از شیر باز گرفتن او را به پیش فرعون برد و در حجره فرعون و آسیه بر آمد.

روزی موسی پیش فرعون بازی می‌کرد و چوبی در دست داشت و با آن چوب در میان بازی بر سر فرعون زد فرعون در خشم شد و قصد قتل وی کرد. بعضی‌ها گفتند ریش فرعون را گرفت. آسیه گفت کودک صغیری است و عقلش به چیزی نمی‌رسد. آنکه او را آزمون کردند به جواهر و آتش و تمامی قصه در سوره‌های گذشته بیان آن رفت مثل سوره طه.

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ ءَايَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿١٤﴾

و چون به قوت رسید و کامل شد، فرزاندگی و دانشی به او دادیم و نیکوکاران را چنین پاداش می دهیم. (۱۴)

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ ؕ ءَاتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا

وَلَمَّا: مفعول فیه - بَلَغَ: فعل ماضی، فاعل (هو) - أَشُدَّهُ: مفعول به

و آن هنگام که موسی به نهایت قوت و نیرو رسید؛ یعنی کمال جوانی که آن بین سی تا چهل سالگی باشد مراد در اینجا چهل سالگی است چون در سن چهل سالگی به او نبوت و علم و دانش داده شده است

وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ

وَكَذَٰلِكَ: جار و مجرور - نَجْزِي: فعل مضارع، فاعل (نحن) - الْمُحْسِنِينَ: مفعول به

و همچنین به نیکوکاران پاداش می دهیم و آنان را در هر دو جهان خوشبخت می گردانیم.

وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينٍ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَٰذَا مِنْ شِيعَةِ هَٰذَا وَمِنَ عَدُوِّهِ فَاسْتَعَاذَ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ قَالَ هَٰذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِينٌ ﴿١٥﴾

و هنگام بی خبری مردم، به شهر در آمد و در آنجا دو مرد را دید که جنگ آزمائی می کنند، یکی از پیروان او و دیگری از دشمنان او بود، آنکه از پیروان او بود بر ضد آنکه از دشمنان وی بود از او کمک خواست، موسی مشتکی بدو زد بیجاناش کرد، گفت این کار شیطان است که وی دشمن گمراه کن آشکاری است. (۱۵)

وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينٍ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ

دَخَلَ: فعل ماضی، فاعل (هو) - الْمَدِينَةَ: مفعول به

و موسی به شهر مصر داخل شد یا به شهرهای اطراف و حوالی آن داخل شد آن هنگام غفلتی که واقع بود یعنی زمان بین نماز مغرب و نماز عشاء که در آن وقت هر کس به خود مشغول بودند عده ای گفتند در وقت زوال و وقت خواب نصف روز بود که وارد شد پس در آن شهر دو مرد را یافت که بهم بر آویخته بودند.

هَٰذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَٰذَا مِنْ عَدُوِّهِ

هَٰذَا: مبتدا - مِنْ شِيعَتِهِ: جار و مجرور خبر - هَٰذَا: مبتدا - مِنْ عَدُوِّهِ: جار و مجرور خبر

یکی از بنی اسرائیل و دیگری قبطی از دشمنان وی بود.

فَاسْتَعَاذَ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ

پس آنکسی که از قوم او از بنی اسرائیل بود دادخواهی کرد از موسی بر علیه آنکسی که از دشمنان او بود.

فَوَكَّرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ

فَوَكَّرَهُ: فعل ماضی به معنی مشت زد- مُوسَى: فاعل

پس موسی علیه السلام به قبطی گفت دست از او بدار و او را مرئجان، قبطی گفت او را می‌برم تا به مطبخ پدرت هیزم ببرد. موسی را آن روز پسر فرعون می‌خواندند قبطی سخن موسی نشنید و همچنان در وی در آویخت موسی مردی قوی بود و مشت وی سخت بود پس قبطی را مشت زد و او را بکشت.

قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ

هَذَا: مبتدا- مِنْ عَمَلِ: جار و مجرور خبر

گفت این کار من، عمل کسی است که شیطان او را به بیراهه بکشد کار آدمهای مثل من نیست. زیرا موسی علیه السلام به کشتن قبطی مأمور نشده بود.

إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ

ه: اسم ان- عَدُوٌّ: خبر ان

بدرستی که شیطان دشمنی است گمراه کننده و دشمن آشکاری است چون پیغمبران معصوم اند و پیغمبران لغزش نکنند مگر به لهو و اشتباه پس حضرت موسی به طریق مناجات گفت:

(۱۶)

قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ
گفت: پروردگارا من به خویشتم ستم کردم، مرا بیامرزد و خدایش بیامرزید که وی آمرزگار و رحیم است. (۱۶)

قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ

(ی) اسم ان- ظَلَمْتُ: فعل ماضی- ت: فاعل، خبر ان- نَفْسِي: مفعول به

موسی از کرده‌ی خود پشیمان شد و گفت پروردگارا بدرستی که من بر خود ستم کردم به جهت قتل قبطی قبل از اینکه فرمان کشتن بیاید پس گناه مرا بیامرزد و به من ببخشای.

إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ

ه: اسم ان- هُوَ: ضمیر فصل- الْغَفُورُ: خبر ان- الرَّحِيمُ: خبر ان ثانی

بدرستی که او خدائی آمرزنده و بر بندگان خود مهربان است و بر ایشان ببخشاید.

(۱۷)

قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمَجْرِمِينَ
گفت: پروردگارا به پاس این نعمت که مرا دادی هرگز پشتیبان بدکاران نخواهم بود. (۱۷)

قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمَجْرِمِينَ

(انا) اسم کان- ظَهِيرًا: خبر کان

موسی علیه السلام گفت پروردگارا! آنچه از نعمتها به من بخشیدی تو را سپاس میدارم و توبه می‌کنم و از تو طلب مغفرت می‌نمایم و به پاس این نعمت‌ها من هیچ وقت و هرگز پشتیبان و یار و یاور مجرمین و تبه‌کاران نخواهم شد.

فَاصْبِرْ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اُسْتَنْصَرُّهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ قَالَ لَهُ مُوسَى إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُبِينٌ ﴿١٨﴾

در شهر ترسان و نگران، شب را به روز آورد و ناگاه آنکه روز پیش، از او یاری خواسته بود از او فریادرس می‌جست، موسی بدو گفت: حقا که تو آشکارا گمراهی. (۱۸)

فَاصْبِرْ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اُسْتَنْصَرُّهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ
(هو) اسم فَاصْبِرْ - خَائِفًا: خبر فَاصْبِرْ

پس موسی علیه السلام در آن شهر در حالت ترسان و لرزان شب را به روز آورد و در انتظار آنکه هر لحظه کسی پیدا بشود و از او قصاص کند! پس ناگاه آن بنی اسرائیلی که دیروز با قبطی در آویخته بود و از موسی علیه السلام یاری و کمک و فریاد رسی خواسته بود فریاد می‌کرد و بر قبطی دیگر کمک می‌طلبید چونکه با قبطی دیگر آویخته بود از پس آن بر نمی‌آمد.

قَالَ لَهُ مُوسَى إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُبِينٌ

موسی به او گفت ای بنی اسرائیل حقا که تو گمراه آشکار هستی چون موجب قتل کسی شدی. یعنی تو دیروز سبب کشته شدن کسی شدی و امروز هم می‌خواهی سبب قتل دیگری شوی.

فَلَمَّا اَنْ اَرَادَ اَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا قَالَ يَمْوَسَّى اَتُرِيدُ اَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا

بِالْأَمْسِ اِنْ تُرِيدُ اِلَّا اَنْ تَكُوْنَ جَبَّارًا فِي الْاَرْضِ وَمَا تُرِيدُ اَنْ تَكُوْنَ مِنَ الْمَصْلُحِينَ ﴿١٩﴾

و همینکه موسی خواست به سوی آنکه دشمن هر دو شان بود دست بگشاید، گفت: ای موسی! مگر می‌خواهی مرا بکشی چنانکه دیروز یکی را کشتی می‌خواهی که در این سرزمین، ستمگری بیش نباشی و نمی‌خواهی که از اصلاحگران باشی. (۱۹)

فَلَمَّا اَنْ اَرَادَ اَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا

اَنْ يَبْطِشَ: حمله ور شود، فعل مضارع - فاعل (هو) - هُوَ: مبتدا - عَدُوٌّ: خبر

پس آن هنگام که موسی علیه السلام خواست اینکه قبطی را بگیرد و بزند که دشمن هر دوی این‌ها بود پس اسرائیلی گمان برد که بر سر او می‌پرد و او را می‌زند.

قَالَ يَمْوَسَّى اَتُرِيدُ اَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ

اَنْ تَقْتُلَنِي: فعل مضارع منصوب - (ن) و قایه - (ی) مفعول به - فاعل (انت)

سبطی گفت ای موسی علیه السلام آیا می خواهی که مرا بکشی چنانکه دیروز کسی را کشتی گفته اند آن ابلیس بود شبیه به مرد بنی اسرائیلی.

إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ

اسم کان (انت) - جَبَّارًا: خبر کان

اینکه می خواهی سرکش و ستمگر باشی در سرزمین مصر یا اسکندریه و در سرزمین غیر از این و تو نمی خواهی از جمله صالحان و مصلحین باشی، این سخن قتل را به فرعون رسانیدند و او با ارکان دولت خود مشورت کرد در حق کشته شدن قبطی توسط موسی و حزقیل که مؤمن بود، از آن حال و قضیه و نقشه فرعون آگاه شد و روی به سوی موسی علیه السلام کرد.

وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَمُوسَى إِنَّكَ أَلَمَّا يَأْتِمُرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنْ لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ ﴿٢٠﴾

و از آن سوی شهر مردی شتابان بیامد و گفت: ای موسی بزرگان درباره تو رأی می زنند که بکشندت، برون شو که من نیکخواه توام. (۲۰)

وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ يَسْعَى

مردی یعنی حزقیل از بارگاه فرعون از جای دور شهر در حالیکه شتاب می کرد به سوی موسی علیه السلام آمد و به او رسید و گفت:

قَالَ يَمُوسَى إِنَّكَ أَلَمَّا يَأْتِمُرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنْ لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ
أَلَمَّا: اسم ان - يَأْتِمُرُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر ان

گفت: ای موسی برآستی در بارگاه فرعون برای کشتن تو مشورت می کنند و نقشه می کشند پس هر چه زودتر از این شهر بیرون برو که من از جمله خیرخواهان و دلسوزان شمایم.

فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٢١﴾

از آن شهر ترسان و نگران برون شد و گفت: پروردگارا! مرا از گروه ستمگران نجات بخش. (۲۱)

فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ

فَخَرَجَ: فعل ماضی - (هو) فاعل - خَائِفًا: حال

پس موسی همان لحظه بدون یار و بدون آذوقه و مرکب به تنهایی بیرون رفت در حالیکه بر نفس خود ترسان بود مترصد و منتظر بود که کسی از پشت سر او بیاید و او را قصاص کند.

قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ

نَجِّنِي: فعل امر - (ن) وقایه - (ی) مفعول به - (انت) فاعل

موسی پروردگار خود را به فریاد خواند و گفت پروردگارا مرا از گروه ستمکاران نجات بده گفته‌اند که جبرئیل علیه السلام آمد و به موسی گفت ای موسی! روی به سوی شهر مدین آور و موسی به سوی شهر مدین حرکت کرد.

﴿۲۲﴾

وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَن يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ
و چون موسی (ع) رو بسوی مدین کرد گفت: شاید پروردگارم مرا بمیان راه هدایت کند. (۲۲)

وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَن يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ

رَبِّي: اسم عسی - يَهْدِيَنِي: فعل مضارع - (ن) وقایه - (ی) مفعول به - (هو) فاعل، جمله خبر عسی - سَوَاءَ: مفعول به

و آن هنگام که رو به سوی مدین حرکت کرد و این فاصله تا شهر مدین هشت شبانه روز راه است می‌رفت و در راه جز گیاه خوردنی چیزی به همراه نداشت موسی گفت امیدوارم پروردگارم مرا به راهی هدایت کند و به منزل مقصود برساند و مشکلات و گرفتاریهای راه را بر من آسان سازد. گفته‌اند که در راه جبرئیل علیه السلام آمد و به او گفت به سوی شهر مدین به پیش شعیب برو. گفته‌اند که کسان فرعون در طلب او بدنبال وی رفتند و به مدین سه راه وجود داشت. ایشان در طرف دیگر برفتند و نیافتند.

وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةٌ مِنَ النَّاسِ يَسْقُونَ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ

﴿۲۳﴾

تَذَوُدَانِ قَالِ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّى يُصْدِرَ الرِّعَاءُ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ
و چون به آب مدین رسید، بر سر آن گروهی از مردم را دید که آب می‌دادند و نزدیک آنها دو زن را دید که [گوسفندان خویش] دور می‌کردند، گفت: قصه شما چیست گفتند: ما آب ندهیم تا شبانان [گوسفندان خویش] ببرند که پدرمان پیری کهنسال است. (۲۳)

وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةٌ مِنَ النَّاسِ يَسْقُونَ

لَمَّا: مفعول فیه - وَرَدَ: فعل ماضی، فاعل (هو) - مَاءَ: مفعول به

و آن هنگام که به چاه آب مدین رسید مردمان را دید که برگرد آن بر آمده بودند و مواشی و چهارپایان را آب می‌دادند.

وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ تَذَوُدَانِ

وَجَدَ: فعل ماضی - (هو) فاعل - امْرَأَتَيْنِ: مفعول به

و یافت دو زن را که در جای اسفل (پائین) گوسفندان خود را می‌راندند تا با رمه‌ی دیگران مختلط نشود از آنجا که شفقت ذاتی پیغمبران است پیش رفت و از روی لطف و محبت گفت:

قَالَ مَا خَطْبُكُمَا

ما: مبتدا - خَطْبُكُمَا: خبر

حال شما و کار شما چیست که گوسفندان را از اختلاط یکدیگر باز می‌دارید؟ ایشان عذر خود را و عذر پدر خود را باز گفتند: چون موسی ایشان را بی‌مُحَرَّم در چراگاه دیده بود بر ایشان انکار کرد و این سؤال از آن جهت بود.

قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّىٰ يُصَدِّرَ الزَّعَاةُ أَبْنَاءَنَا شَيْعًا كَيْدٌ

أَبْنَاءَنَا: مبتدا - شَيْعًا: خبر - كَيْدٌ: نعت

آن دو دختر گفتند: پدر ما مردی پیر و ضعیف است، مراعات مواشی نمی‌تواند بکند و مالی هم نیست که کسی را چوپان بگیرد و مزد دهد، و ما به ضرورت بیرون آمده‌ایم و گوشه‌ای گرفته‌ایم تا این شبانان بروند و جای خالی شود آنکه ما گوسفندان خود را آب دهیم. و پدرشان شعیب بن نوب بن مدین بن ابراهیم الخلیل بود.

فَسَقَىٰ لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّىٰ إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ ﴿٢٤﴾

پس گوسفندان را آب داد آنگاه سوی سایه رفت و گفت پروردگارا من به غذایی که سویم فرستی محتاجم. (۲۴)

فَسَقَىٰ لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّىٰ إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ

سَقَى: فعل ماضی - (هو) فاعل - (ی) اسم ان - فَقِيرٌ: خبر ان

موسی چون ایشان را بر این صفت دید برایشان بیخشود و شفقت کرد و گوسفندان ایشان فرا پیش گرفت و به سر چاه برد و بر سر چاه سنگی بزرگ بود که ده مرد با قوت آن سنگ را نمی‌توانستند بردارند. موسی به تنهایی آن سنگ برداشت و بیفکند و سطل خواست به او سطلی دادند که ده نفر آن سطل از چاه بر می‌کشیدند.

موسی به تنهایی آن سطل پر از آب از چاه برکشید، و گوسفندان ایشان را آب داد. روایت کرده‌اند عمر رضی الله عنه که گفت هر پیغمبری نیروی چهل مرد داشت و پیغمبر ما به قوت چهل پیغمبر نیرو و قدرت داشت می‌گوید: موسی از روی ترحم و شفقت گوسفندان ایشان را آب داد و ایشان برفتند و موسی نیز به سوی سایه‌ی درختی یا دیواری برگشت. پس موسی گفت پروردگارا! بدرستی که من از برای خوردنی آنچه که بفرستی از نیکی‌ها بدان محتاجم.

فَلَمَّا جَاءَهُ أَحَدُهُمَا تَمَشَّىٰ عَلَىٰ أَسْتَحْيَاءَ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا

فَلَمَّا جَاءَهُ، وَفَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَبَوْتُ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٢٥﴾

یکی از آن دو دختر که شرمگین قدم بر می داشت نزد وی آمد و گفت پدرم دعوت می کند تا تو را برای آب دادن ما پاداش دهد چون نزد وی شدی این سرگذشت با او بگفت، گفت: بیم مدار که از گروه ستمگران نجات یافته‌ای. (۲۵)

فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَىٰ أَسْتَحْيَاءِ

فَجَاءَتْهُ: فعل ماضی - ه: مفعول به - إِحْدَاهُمَا: فاعل

پس یکی از دو دختر در حالی که حیا می کرد و با شرم قدم بر می داشت به نزد موسی علیه السلام آمد، مفسران گفتند آن دختران، آن روز زودتر به خانه خود بازگشتند و پدر به آنان گفت: چگونه است که امروز زودتر به خانه آمدید؟ گفتند: مرد پارسای مشفق مهربان بما رسید و گوسفندان ما را آب داد. پدر گفت چه سخن از وی شنیدید؟ گفتند از وی شنیدیم که می گفت «رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر» شعیب گفت نیست او مگر مردی گرسنه محتاج طعام. آنکه دختر کوچکتر را که نامش صفورا بود فرستاد اینست که رب العالمین گفت «فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَىٰ أَسْتَحْيَاءِ» می گوید: پس یکی از آن دو دختر که نامش صفورا بود در حالت شرمندگی به سوی موسی آمد.

قَالَتْ إِنَّكَ ابْنِي يَدْعُوكَ لِجَعْرِكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا

آن دختر (صفورا) گفت: پدر من تو را می خواند تا تو را پاداش دهد بجهت آنکه ای موسی گوسفندان را آب دادی موسی برخاست و آن دختر پیشاپیش موسی حرکت می کرد باد وزید و جامه ی آن دختر از ساق پایش کنار رفت موسی فرمود از پی من حرکت کن و مرا راهنمایی کن او پشت سر موسی حرکت می کرد و می گفت: به راست یا چپ برو تا وارد مدین شدند و موسی نزد شعیب که پیری فرتوت و کور شده بود آمد و بر او سلام کرد و شعیب پاسخ سلام را داد.

فَلَمَّا جَاءَهُ، وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ

قَصَّ: فعل ماضی - (هو) فاعل

پس آن هنگام که موسی نزدیک شعیب علیه السلام آمد و بر او قصه ی خود باز گفت دانست که او از اهل بیت نبوت است.

قَالَ لَا تَخَفْ

لَا تَخَفْ: مضارع مجزوم - فاعل (انت)

گفت مترس.

مولانا گفت:

هست در خور از برای خائف آن
مردل ترسنده را ساکن کنند
درس چه دهی نیست او محتاج درس

لا تخافوا هست نزل خائفان
هر که ترسد مر او را ایمن کنند
آنکه خوفش نیست چون گویی مترس

فُجِوتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ

فُجِوتَ: فعل ماضی - ت: فاعل

از گروه ستمگران و از دست ظالمان یعنی فرعون و قوم او رهایی یافتی و فرعون به شهر مدین دسترسی ندارد. سپس شعیب طعام در پیش نهاده، گفت ای جوان این طعام بخور که برای تو آماده شده است، موسی گمان کرد که آن طعام به عوض آب دادن گله تهیه شده است. موسی گفت اعوذ بالله ما از آن خاندان نیستیم که دین خود را به دنیای خود بفروشیم شعیب گفت آنچنان نیست که تو گمان بردی. والله، عادت من و عادت پدران من اینست که مردمان را طعام دهیم و مهمان را گرامی داریم. پس موسی علیه السلام آن طعام بخورد.

قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَأْتِيَنَّكَ اسْتِجْرَاءُ ابْنِ خَيْرٍ مَنِ اسْتَجَرْتَ الْقَوَى الْأَمِينُ ﴿٢٦﴾

یکی از آنها گفت (یکی از دو دختر) پدر جان! او را اجیر کن چرا که بهترین کسی است که می توانی استخدام کنی، و هم نیرومند امین است. (۲۶)

قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَأْتِيَنَّكَ اسْتِجْرَاءُ

قَالَتْ: فعل ماضی - إِحْدَاهُمَا: فاعل - هما: مضاف الیه - یا: ندا - ابت: منادا

دختر شعیب به او گفت «ای پدر او را به مزدوری بگیر برای شبانی.

ابْنِ خَيْرٍ مَنِ اسْتَجَرْتَ الْقَوَى الْأَمِينُ

خَيْر: اسم ان - الْقَوَى: خبر ان - الْأَمِينُ: خبر ان ثانی

که بتحقیق او بهترین مزدوری است که او را اجیر کنی چون توانا و قدرتمند و امانت دار است. منظور دختر از توانایی موسی نیروی او در برداشتن سنگ از سر چاه و آب کشیدن او به تنهایی با دلو بزرگ بود و مقصود او از امانت داری او آن دستوری بود که موسی فرمود از پشت سر من حرکت کن و مرا راهنمایی کن. شعیب به موسی رغبت کرد و گفت:

قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ نَبْرِئَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَنِي حِجَجٌ فَإِنْ أَتَمَمْتَ

عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٢٧﴾
گفت: خواهم یکی از این دو دختر خویش زن تو کنم، بشرط آنکه هشت سال اجیر من شوی و اگر ده سال تمام کنی، به اختیار خویش کرده ای، نمی خواهم با تو سختی کنم و مرا اگر خدا خواهد، از شایستگان خواهی یافت. (۲۷)

قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ نَبْرِئَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَنِي حِجَجٌ

(ی) اسم ان - أُرِيدُ: فعل مضارع - (انا) فاعل، جمله خبر ان

و گفت همانا به تحقیق می خواهم یکی از این دو دختر خود را به همسری تو درآورم بر آنکه مزدور باشی برای من بمدت هشت سال.

فَإِنْ أَتَمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ

أَتَمَمْتَ: فعل ماضی - ت: فاعل - عَشْرًا: مفعول به

اگر می خواهی به ده سال تمام کنی در اختیار خود توست. و اجبار و اکراهی در میان نیست که هشت سال را به ده سال برسانی بدین ترتیب این دو سال را در اختیار و همت موسی و آگذار کرد.

وَمَا أَرِيدُ أَنْ أُشْقَّ عَلَيْكَ

و من نمی خواهم که بر تو مشقت کنم و بزودی اگر خدا بخواهد مرا از نیکان خواهی یافت.

سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ

زود باشد که مرا از جمله نیکان خواهی یافت و خواهی دید که من به عهد خود وفا خواهم کرد. جمهور فقها این آیه را دلیل بر این که نکاح دادن دختران را حق ولی می شناسند، نه حق خود دختر، اما امام ابوحنیفه (رض) این حق را در حیطه اختیار خود دختران می داند.

قَالَ ذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ ﴿٢٨﴾

گفت: همین، قرار من و تو، هریک از دو مدت بسر بردم، بمن ظلم نشود، و خدا نگهدار گفتار ماست. (۲۸)

قَالَ ذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ

ذَلِكَ: مبتدا - بَيْنِي: مفعول فیه - (ی) مضاف الیه، خبر

موسی علیه السلام گفت این عهد میان من و میان تو قائم و پایرجاست که هیچ کدام خلاف نکنیم.

أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ

أَيَّمَا: مفعول به مقدم - قَضَيْتُ: فعل ماضی - ت: فاعل

هر کدام از این دو مدت که هشت سال است و یا ده سال است اجرا کنم و به پایان برسانم و ستمی بر من نیست.

وَاللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ

لفظ وَاللَّهُ: مبتدا - وَكِيلٌ: خبر

و خدای تعالی بر آنچه که می گویم و شرط می کنم یعنی آنچه که از شرط بین من و شما می رود گواه و شاهد است و ما کار خود را به خدای تعالی و آگذار می کنیم که او چاره ساز همه ی کارهاست موسی با صفورا که دختر کوچکتر بود ازدواج کرد و از او برای خود چوبدستی و عصایی خواست، صفورا گفت به حجره پدرم برو و آن عصا بردار. شعیب به او گفت این عصا از چوب درختان بهشت است که

خداوند به آدم عنایت فرموده موسی با گوسفندان که در آن هنگام چهل گوسفند بود بیرون رفت در آن دشت ماری بسیار بزرگ بود که گوسفندان را می بلعید. موسی با خود گفت از بزرگترین جهادها کشتن این مار است و با گوسفندان بسوی آن دشت رفت و چون نزدیک رسید مار آهنگ گوسفندان کرد، موسی آن مار را کشت و گوسفندها را تا پایان روز در آن دشت چراند و پیش شعیب برگشت و خبر کشتن مار را به او داد شعیب و مردم مدین از آن خبر شاد شدند و در تجلیل و بزرگداشت موسی کوشیدند و موسی علیه السلام همچنان به چوپانی گوسفندان شعیب مشغول بود تا مدت مزدوری او بسر رسید و در آن هنگام شمار گوسفندان از چهل به چهارصد رسیده بود موسی قصد رفتن از مدین کرد.

فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ ۖ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ ﴿٢٩﴾

و چون موسی مدت خدمت به پایان رسانید خانواده خویش را از حضور شعیب بیرد از جانب طور آتشی دید به خانواده‌ی خود گفت: بمانید که من آتشی دیده‌ام، شاید برایتان، خبری از آن، یا شعله آتشی بیارم، شاید گرم شوید. (۲۹)

فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ ۖ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا
قَضَى: فعل ماضی - موسی: فاعل - الْأَجَلَ: مفعول به

مجاهد گفت: موسی مزدوری شعیب بر مهر دختر ده سال تمام کرد آنگه دو سال دیگر به نزدیک وی مقام کرد و از دختر شعیب او را کودک آمد و بعد از چند سال که در نزد وی مقام کرده بود^۱ اجازه خواست تا به زیارت مادر و برادر و خواهر خود به مصر برود. شعیب دستور رفتن داد زن وی حامله بود و زمان زادن نزدیک بود. موسی علیه السلام راه نمی دانست سر به بیابان نهاد تا به جانب طور سینا افتاد. در راه شب تاریک پیش آمد و باد و باران و صاعقه و سرمای سخت، گوسفندان در بیابان پراکنده شده و اهل وی را درد زائیدن حاصل شد موسی در میان متحیر شد طلب آتش کرد و آتش زنه آتش نداد آخر به جانب طور نگه کرد و آتش دید این است که رب العالمین گفت «آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا» از سوی کوه طور آتشی دید افروخته، چنان پنداشت که چوپانی است یا کاروانی که آنجا آتش کرده.

قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ

^۱ - از طریق مختلف از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که مدت ماندن حضرت موسی علیه السلام نزد شعیب علیه السلام، ده سال بوده است، و از مجاهد روایت شده که گفته است علاوه بر ده سال، دو سال دیگر هم نزد حضرت شعیب بسر برده است.

ابن عباس گفته است که پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم در این باره از جبرئیل علیه السلام سوال کردند، جبریل به رسول خدا خبر داده است که موسی علیه السلام ده سال به پایان رسانیده است.

نگاه: الجامع الاحکام القرآن (قرطبی) جلد ۷ ص ۲۱۲ - جامع البیان طبری جلد ۱۱ جزء ۲۱ ص ۶۹-۶۸

(ی) اسم ان - عَاسَتْ: فعل ماضی - (ت) فاعل، خبر ان - نَارًا: مفعول به - کم: اسم لعل - تَصَطَّلُوا: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر لعل

موسی به اهل بیت خود گفت شما ساعتی درنگ کنید و آرام بگیرید تا من بروم و اگر آنجا کسی را ببینم خبر راه مصر از او بپرسم تا ما را بر راه مصر هدایت کند یا پاره‌ای آتش آرم تا شما گرم شوید.

ای نسیم سحر آرامگه یار کجاست منزل آن مه عاشق کش عیار کجاست
شب تار است و ره وادی ایمن در پیش آتش طور کجا موعده دیدار کجاست
حافظ از باد خزان در چمن دهر مرنج فکر معقول بفرما گل بی خار کجاست

فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبْرَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَمْوَسَّيْ
إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٣٠﴾

و چون نزدیک آتش رسید از کناره راست، در جایگاه مبارک، از آن درخت ندا داده شد که ای موسی! من خداوندم، پروردگار جهانیانم. (۳۰)

فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبْرَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَمْوَسَّيْ
إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ

(ی) اسم ان - أَنَا: ضمیر منفصل - لفظ الله: خبر ان

پس آن هنگام که به آن آتش رسید از کناره وادی که بردست راست موسی عليه السلام بودند موسی را ندا کردند و آن ندا در جایگاهی برکت داده شده از درخت سمره رسید. گفت: ای موسی! بدرستی که منم خدای پروردگار جهانیان موسی در درخت نگاه کرد آتش سفید بی دود دید و شعله آتش شوق عشق مشاهده نمود و با مشاهده‌ی این آتش نزدیک بود شمع وجودش در شوق عشق گداخته گردد در پیش

درخت بایستاد و مضمون آن ندا این بود که یکی این که ای موسی! إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ . براستی منم الله پروردگار جهانیان. می‌گویند. این درخت در طور وادی مقدس (طوی) همچنان بیخ آن سبز و خرم است و دور تا دور آن سنگ چیده شده مشاهده می‌شود. این درخت هم اکنون در داخل محوطه‌ی کلیسایی به نام «سانتی کاترین» قرار دارد که جهانگردان بسیاری به قصد دیدار آن راهی کشور مصر می‌شوند - «تفسیر انوار القرآن»
مولانا گفت:

همچنانکه موسی از سوی درخت بانگ حق بشنید کای مسعود بخت
از درخت انی انا الله می‌شنید باکلام انوار می‌آمد پدید

وَأَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تُهْتَزُّ كَانَهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَمْوَسَّيْ أَقْبَلْ وَلَا تَخَفْ
إِنَّكَ مِنَ الْآمِنِينَ ﴿٣١﴾

و اینکه عصای خویش بیفکن و چون بدیدش که حرکت می کند گویا وی ماری است، گریزان پشت کرد و بازنگشت. [گفتیم:] ای موسی! پیش آی و مترس هر آینه تو از امان یافتگانی. (۳۱)

وَأَنْ أَلْقِ عَصَاكَ

اَلْقِ: فعل امر - فاعل (انت) - عَصَاكَ: مفعول به

آن هنگام که موسی با خدا گفتگو می کرد فرمان رسید که ای موسی عصای خود بیفکن.

فَلَمَّا رَأَاهَا نُهْزَتْ رَاكِبًا جَانٌّ وَلَىٰ مُدَبِّرًا لَّمَّا يُعَقِّبْ

ها: اسم کان - جَانٌّ: خبر کان

و چون آن را بینداخت به صورت ازدهایی درآمد پس آن هنگام که دید عصا ماری گشته و بسرعت حرکت می کند، هزیمت کنان از خوف برگشت و پشت کرد و به سوی اهل خود حرکت کرد.

يَمْسُوحٌ أَقْبَلَ وَلَا تَخَفْ

موسی: منادا

ندا رسید ای موسی پیش آی و از این مار مترس. مولانا گفت:

نی ز دریا ترس و نی از موج و کف چون شنیدی تو خطاب لا تخف
لا تخف دان چونکه خوفت داد حق نان فرستد چون فرستادت طبق

إِنَّكَ مِنَ الْآمِنِينَ

ک: اسم ان - مِنَ الْآمِنِينَ: جار و مجرور خبر ان
بدرستی که تو از امان یافتگانی.

أَسْأَلُكَ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوِّ وَأَضْمَمَ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ

۳۲

فَذَلَّلَكَ بُرْهَنَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِۦ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ
دست را به گریبان بر تا سپید، بدون علت، درآید و برای رفع این ترس دست خویش به پهلو گیر که این دو برهان از پروردگارت برای فرعون و بزرگان اوست که آنها گروهی عصیان پیشه اند. (۳۲)

أَسْأَلُكَ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوِّ

أَسْأَلُكَ: فعل امر، فاعل (انت) - يَدَكَ: مفعول به - ک: مضاف الیه

فرمان رسید ای موسی دست خود را در گریبان خود در آر تا دست تو سخت نورانی و سفید و تابناک بدون عیب و نقصی بیرون آید.

وَأَضْمَمَ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَلَّلَكَ بُرْهَنَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِۦ

فَذَلِّكَ: مبتدا - بَرَهَنَانِ: خبر

و دست را برای زدودن خوف و هراس بر سینه‌ات بگذار یعنی؛ دست راست خود را زیر بغل چپ در آر تا آرامش خود را بازبایی پس این دو چیز یعنی معجزه عصا و ید بیضاء دلیل و معجزه روشن و نشانه‌ای از جانب پروردگار تو به رسالت توست و با این دو معجزه به سوی فرعون و گروه او برو.

إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ

هُم: اسم آن - (و) اسم کان - قَوْمًا: خبر کان - جمله كَانُوا قَوْمًا: خبر آن بدرستی که ایشان قومی فاسق و بیرون رفتگان از دایره‌ی فرمان الهی و از جمله ستمکاران اند.

قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ ﴿٣٣﴾

گفت: پروردگارا! من یکی از آنها را کشته‌ام و بیم دارم مرا بکشند. (۳۳)

قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ

(ی) اسم آن - قَتَلْتُ: فعل ماضی - ت: فاعل، جمله خبر آن

موسی علیه السلام گفت پروردگارا! بدرستی که من یکی از قبطیان را کشته‌ام و می‌ترسم اینکه مرا به قصاص او بکشند یعنی اگر به مصر بروم و فرعون و فرعونیان را با نشان دادن معجزه عصا و ید بیضا به دین اسلام دعوت کنم، به قصاص خباز مرا خواهند کشت و من از این بابت اندیشناکم.

وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْتُهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ ﴿٣٤﴾

برادرم هارون از من گشاده زبان‌تر است، وی را با من بمددکاری فرست که تصدیق کند، که من بیم دارم دروغگویم شمارند. (۳۴)

وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْتُهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي

أَخِي: مبتدا - هَارُونُ: بدل - هُوَ: مبتدا - أَفْصَحُ: خبر، جمله خبر اخي - لِسَانًا: تمیز .

پروردگارا! برادرم هارون که از من از نظر زبان فصیح‌تر و گویاتر است بهمراه من بفرست مجاهد گفت: آن گره و عقده زبان موسی از آن بود که فرعون روزی موسی را برکنار خود نشانده بود و در روی وی می‌خندید و بازی می‌کرد. موسی دست دراز کرد و صورت او را بگرفت و چند تایی از موی رویش بکند. فرعون خشم گرفت، جلاد را بخواند تا او را هلاک کند. آسیه گفت این کودک است و کودک چه می‌داند یا قوت چیست؟ و آتش کدام است؟ پس برای آزمودن او یک طشت یاقوت و یک طشت آتش آوردند. موسی خواست که دست به سوی یاقوت دراز کند جبرئیل آمد و دست وی به سوی آتش برد. موسی آتش برگرفت و در دهن خود نهاد از آنکه موی و ریش فرعون که با دست کنده بود در دست داشت دستش نسوخت منتها زبانش بنسوخت که این عقده و گره (لکنت زبان) در زبان وی مانده بود، بخاطر همین است که موسی گفت: پروردگارا! برادرم هارون که از من از نظر زبان فصیح‌تر و گویاتر است بهمراه من بفرست تا با پاسخگویی روشن و فصیح مرا تصدیق کنند و دعوت مرا بپذیرند.

إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ

ی: اسم ان - أَخَافُ: فعل مضارع، فاعل (انا) جمله خبر ان

بدرستی که من می ترسم اینکه مرا فرعونیان تکذیب کنند و رسالت مرا باور ندارند.

قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطٰنًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِأَيْنَتَا أَنْتُمَا وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغٰلِبُونَ ﴿٣٥﴾

گفت: بازوی ترا به برادرت محکم می کنیم و شما را به وسیله آیه های خویش تسلی می دهیم تا بشما دست نیابند، شما و هر که پیروتان کند، غلبه یافته اید. (۳۵)

قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطٰنًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا سَنَشُدُّ: فعل مضارع - فاعل (نحن) - عَضُدُكَ: مفعول به

خدای تعالی فرمود. زود باشد که بازوی ترا قوی گردانیم و به نیروی تو بیفزائیم بوسیله ی برادر تو هارون به شما غلبه و تسلطی خواهیم بخشید پس ایشان با داشتن آن همه قدرت و ساز و برگ بشما دست نیابند و پیروز نگردند پس هر دو به سوی مصر پیش فرعون برای دعوت ایشان به اسلام بروید و حرکت کنید.

بِأَيْنَتَا أَنْتُمَا وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغٰلِبُونَ

أَنْتُمَا: مبتدا - الْغٰلِبُونَ: خبر

به سبب معجزات ما کسی قادر نباشد بشما دست یابد و شما و هر که پیروتان کند، غلبه یافته هستید.

فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّفْتَرًى وَمَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ ﴿٣٦﴾

و چون موسی آیه های روشن ما را سوی ایشان آورد، گفتند این بجز جادوئی پرداخته نیست و از روزگار پدران قدیم مان چنین چیزی نشنیده ایم. (۳۶)

فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّفْتَرًى وَمَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ

جَاءَهُمْ: فعل ماضی - مُوسَى: فاعل - هُمْ: مفعول به - بَيِّنَاتٍ: حال

پس آن هنگام که موسی عليه السلام به پیش فرعون و فرعونیان با آیت های روشن و واضح و معجزات ظاهر آمد. در کشف الاسرار آمده است. اختلاف است میان علما که موسی آنکه پیش عیال باز شد یا از همانجا به سوی مصر به پیش فرعون رفت. قومی گفتند از همانجا به سوی مصر رفت و اهل و عیال را در بیابان بگذاشت و بمدت سی روز در بیابان میان مدین و مصر بماندند. قومی گفتند موسی چون از مناجات فارغ شد همان شب به نزدیک اهل و عیال باز رفت. عیال وی به او گفت: آتش آوردی موسی

به او گفت: من به طلب آتش رفتم نور آوردم و پیغمبری و کرامت خداوند جل جلاله. آنگه برخاستند و روی به مصر نهادند چون بدر شهر مصر رسیدند وقت شبانگاه بود اما پدرش از دنیا رفته بود. موسی بدر سرای رسید و وقت نماز شام بود و ایشان طعام در پیش نهاده بودند و می‌خوردند و موسی آواز داد که من یک کس غریب مرا مهمان کنید. موسی را به درون خانه آوردند و طعام پیش وی نهادند و او را نمی‌شناختند زمانیکه موسی شروع به سخن گفتن کرد مادر او را بشناخت و او را در کنار گرفت و بسیار بگریست پس موسی به هارون گفت که خدای عزوجل به ما پیغمبری داد و به هر دوی ما فرمود که به پیش فرعون برویم و او را به سوی الله جل جلاله دعوت کنیم. هارون گفت سمعاً و طاعة الله عزوجل. مادر گفت من می‌ترسم که او هر دوی شما را بکشد که او جاری طاغی و سرکش است ایشان گفتند الله تعالی ما را فرموده و او ما را خود نگه دارد و ایمن گرداند پس موسی و هارون دیگر روز رفتند و به در سرای فرعون رسیدند و پیغام رساندند و دعوت خود آشکار کردند و معجزه عصا و ید بیضاء ظاهر نمودند فرعون و فرعونیان گفتند این نیست مگر جادوی ساخته و بافته او که جادوگران دیگر مثل او نکرده و مانند او ندیده و این نوع سحر و جادویی را از پیشینیان خود نیز نشنیده‌ایم.

وَقَالَ مُوسَىٰ رَبِّي أَعْلَمُ بِمَنِ جَاءَ بِالْهُدَىٰ مِنْ عِنْدِهِ ۖ وَمَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ﴿٣٧﴾

موسی گفت: پروردگارم به کسی که از جانب وی هدایت آورده داننا تر است و به کسی که سرانجام نیک آن سرای را دارد، بیگمان که گروه ستمگران رستگار نمی‌شوند. (۳۷)

وَقَالَ مُوسَىٰ رَبِّي أَعْلَمُ بِمَنِ جَاءَ بِالْهُدَىٰ مِنْ عِنْدِهِ ۖ وَمَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ
رَبِّي: مبتدا - أَعْلَمُ: خبر - لَهُ: جار و مجرور خبر کان - عَاقِبَةُ: اسم کان

موسی علیه السلام فرمود: آنچه می‌گویم و انجام می‌دهم حقیقت است و سحر و جادو نیست و پروردگار من بهتر می‌داند که چه کسانی هدایت را از سوی او برای مردم آورده‌اند که من بر حقم و می‌داند عاقبت خوب در آخرت از آن کیست؟

إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ

ه: اسم ان - لَا يُفْلِحُ: فعل مضارع - الظَّالِمُونَ: فاعل - جمله خبر ان

بدرستی که ستمگران پیروز و رستگار نمی‌شوند بلکه به عذاب آخرت گرفتار آیند و در آن جاودان بمانند.

وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَتَأْتِيهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهِ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَهْمَنُ عَلَى الطِّينِ فَاجْعَلْ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَطْلِعُ إِلَىٰ إِلَهِ مُوسَىٰ وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٣٨﴾

فرعون گفت: ای بزرگان! من برای شما خدائی جز خودم نمی‌شناسم، ای هامان! برای من آتشی بر گل افروز [و بنائی مرتفع بساز] شاید بالا روم و از خدای موسی اطلاع یابم که وی را دروغگو می‌پندارم. (۳۸)

وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَأْتِيهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي

قَالَ: فعل ماضی - فِرْعَوْنُ: فاعل - ای: منادا - ها: تنبیه - الْمَلَأُ: عطف بیان

فرعون گفت ای گروه بزرگان! من نمی‌دانستم که شما خدایی داشته باشید و او را غیر از من پرستید و عبادت کنید. موسی می‌گوید خدای دیگری غیر از من هست که آفریننده‌ی آسمانها و زمین و آنچه که در آن است می‌باشد.

فَأَوْقَدَ بِيَفْرُوزَ عَلَى الطِّينِ فَأَجْعَلَ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَطْلُعُ إِلَى إِلَهِ مُوسَى

فَأَوْقَدَ: بی‌فروز، روشن کن - (انت) فاعل - فَأَجْعَلَ: فعل امر - (انت): فاعل - صَرْحًا: مفعول به - (ی)

اسم لعل - أَطْلُعُ: مضارع - (انا) فاعل، جمله خبر لعل

پس ای هامان! بر گل آتشی بی‌فروز و روشن کن تا آن خشت پخته شود و در ساخت آن استحکام باشد آورده‌اند اولین کسی که به پختن خشت امر فرمود فرعون بود که به وزیر خود هامان فرمود خشت پخته‌ای بساز پس برای من قصری بنا کن که بسیار بلند باشد و پایه‌های آن چون نردبان باشد تا من بتوانم بر سطح آن بروم تا به سوی خدای موسی اطلاعی یابم و بر او مطلع شوم و ببینم آیا آنچه که موسی می‌گوید آنچنان است یا نه.

وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ

(ی) اسم ان - لَأَظُنُّهُ: فعل مضارع - ه: مفعول به - (انا) فاعل، جمله خبر ان

فرعون گفت: بدرستی که من تصور می‌کنم که موسی از دروغگویان است.

صاحب کشف آورده که هامان ملعون چندین استاد جمع کرد و رای مزدوران آن به طبخ و پختن گچ و آهک و تراشیدن چوب و بالا بردن بنا امر فرمود. و آن بنایی شد رفیع و محکم هیچکس پیش از آن بدان طریق کاخی نساخته بود و در همه‌ی دنیا مانند آن هرگز کس ندید و نشنید. بیت:

چنان بلند بنایی که عقل نتوانست کمند فکر فکندن به گوشه‌ی بامش

چون بنا به اتمام رسید فرعون لعین به بالا برآمد و خیال او آن بود که به فلک نزدیک رسیده باشد چون در نگرست آسمان را از بالای کاخ چنان دید که در روی زمین می‌دید با مشاهده این حال غرور او زیادت گشت.

وَاسْتَكَبَرَهُ وَجُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَظَنُوا أَنَّهُمْ إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ

او و سپاهیان در آن سرزمین به ناحق بزرگی فروختند و پنداشتند که سوی ما باز نمی‌گردند. (۳۹)

وَاسْتَكَبَرَهُ وَجُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَظَنُوا أَنَّهُمْ إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ

وَأَسْتَكَبَرُ: فعل ماضی - ضمیر مشترک (هو) فاعل - هو: توکید

فرعون و لشکریان او در سرزمین مصر بدون حق و بدون شایستگی گردنکشی و طغیان کردند و گمان بردند که بعث و نشر در کار نیست و به سوی ما بازگردانده نمی شوند.

فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ فَأَنْظَرَ كَيْفَ كَانَتْ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ ﴿۴۰﴾
از او و سپاهیانش مواخذه کردیم و آنان را به دریا افکندیم، بنگر عاقبت ستمگران چسان بود؟ (۴۰)

فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ

فَأَخَذْنَاهُ: فعل ماضی - (نا) فاعل - ه: مفعول به

پس به جهت کفرشان و طغیانشان و تکذیبشان به بعث و نشر او را و سپاهیانش را مورد مواخذه قرار دادیم پس ایشان را در دریا افکندیم تا غرق شدند.

فَأَنْظَرَ كَيْفَ كَانَتْ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ

كَيْفَ: خبر کان - عَاقِبَةُ: اسم کان

پس نگاه کن که سرانجام ستمگران (مشرکان) چگونه بود؟

وَجَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَكْعُوبُ إِلَى الْكَارِ وَيَوْمَ الْقِيَمَةِ لَا يُنْصَرُونَ ﴿۴۱﴾
آنها را پیشوایان کردیم که به سوی جهنم بخوانند و روز رستاخیز یاری نینند. (۴۱)

وَجَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَكْعُوبُ إِلَى الْكَارِ

وَجَعَلْنَاهُمْ: فعل ماضی - (نا) فاعل - هم: مفعول به - أَيْمَةً: مفعول به ثانی

و ایشان را در این جهان پیشوایان گمراهان و ستمگران گردانیدیم تا مردان و قوم خود را به گمراهی بخوانند.

وَيَوْمَ الْقِيَمَةِ لَا يُنْصَرُونَ

و روز قیامت کمک کرده نخواهند شد و کسی از ایشان عذاب را نتواند دفع کند به جهت کفرشان و طغیانشان و تکذیبشان.

وَاتَّبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَمَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ ﴿۴۲﴾
در این جهان لعنتی بدنبالشان کردیم و روز رستاخیز از نکوهیدگانند. (۴۲)

وَاتَّبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً

وَاتَّبَعْنَاهُمْ: فعل ماضی - (نا) فاعل - هم: مفعول به - لَعْنَةً: مفعول به ثانی

و در این جهان بر پی ایشان لعنت و نفرین فرستادیم.

وَيَوْمَ الْقِيَمَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ

الْمَقْبُوحِينَ : زشت رویان، مجرور

و در روز قیامت ایشان به جهت شرکشان و کذبشان از زشت رویان و رانده شدگان اند.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَىٰ بَصَائِرَ لِلنَّاسِ

وَهْدًى وَرَحْمَةً لَّعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿۴۳﴾

و از پس آنکه نسل‌های نخستین را هلاک کردیم، موسی را آن کتاب دادیم که برای مردم، بصیرت‌ها و هدایت و رحمت بود شاید پند گیرند (۴۳)

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَىٰ بَصَائِرَ لِلنَّاسِ

وَهْدًى وَرَحْمَةً لَّعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ

ءَاتَيْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - موسی :- مفعول به - الْكِتَابَ : مفعول به ثانی

و بتحقیق ما به موسی کتاب تورات دادیم پس از آنکه اهل قرنهای پیشین را چون قوم نوح و عاد و ثمود و قوم ابراهیم و لوط و قوم شعیب را هلاک کردیم در حالیکه در آن کتاب آیتها و رحمت‌ها و حکمت‌های روشن بود اگر به چشم عبرت می‌نگریستند و عبرت می‌گرفتند.

وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ وَمَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿۴۴﴾

و [تو ای رسول!] آن هنگام که ما به موسی مقام نبوت و فرمان الهی بخشیدیم به جانب غربی (کوه طور) اصلاً نبودى و حضور نداشتى. (۴۴)

وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ وَمَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ

(ت) اسم کان - بِجَانِبِ: جار و مجرور خبر کان

موسى عليه السلام در وادی مقدس در کوه طور بود که الله تعالی با وی سخن گفت آن هنگام که به سوى موسی وحی کردیم و تو ای محمد صلی الله علیه و آله از گواهان بر امر فرستادن موسی به سوى فرعون و فرعونیان تا با سرگذشت ایشان مطلع گردی، بلکه این خبرها توسط وحی به تو رسیده است و تو آن را برای مردم بیان می‌داری و این دلیل بزرگی است بر حقانیت و صداقت رسالت تو.

وَلَكِنَّا أَنشَأْنَا قُرُونًا فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ وَمَا كُنْتَ ثَاوِيًّا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُوا عَلَيْهِمْ

ءَايَاتِنَا وَلَكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ ﴿۴۵﴾

ولی ما نسل ایجاد کردیم که عمرهایشان به درازا کشید، تو در میان اهل مدین اقامت نکردی که آیه‌های ما بر ایشان بخوانی، ولی ما بودیم که فرستنده بودیم. (۴۵)

وَلَكِنَّا أَنشَأْنَا قُرُونًا فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ

(نا) اسم لکن - أَنشَأْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل، جمله خبر لکن

ولیکن ما وحی کردیم آن قصه را به تو برای اینکه ما بعد از موسی قرنهای متمادی گروهی بعد از گروه دیگر بوجود آوردیم. پس زندگانی برایشان طولانی شد یعنی مدتهای زیادی بر اهل این روزگار گذشت و بر اثر گذشت زمان عهد و پیمانهای خدا و رهنمودهای پیغمبران را فراموش کردند.

وَمَا كُنْتَ ثَاوِيًا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَلَكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ

(ت) اسم کان - ثاویاً: خبر کان به معنی مقیم شدن

و تو در میان اهل مدین مقیم نبودی که پیوسته بر ایشان آیتهای ما را بخوانی مثل قصه موسی و شعیب و صالح و لوط و ...

وَلَكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ

و ما به تو نسبت به این قصه‌ها و آیتهای گذشته خبر دهنده و فرستنده هستیم. با این آیه استدلال شده است بر این که خدای سبحان در ارتباط با رسالت محمد ﷺ و ایمان به ایشان از موسی علیهما السلام و امتش تعهد گرفته است اما آن گاه که روزگاری طولانی سپری شد و قرنهای گذشته، امتها این عهد را فراموش کرده و وفا کردن به آن را فرو گذاشتند.

وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَكِنْ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ لِتُنْذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَتْهُمْ مِنْ

نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٤٦﴾

آندم که ندا دادیم در ناحیه طور نبودی ولی [این آگاهی] رحمتی از پروردگارتست تا قومی را که پیش از تو بیم رسانی سوی ایشان نیامده بیم دهی، شاید پند گیرند. (۴۶)

وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَكِنْ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ لِتُنْذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَتْهُمْ مِنْ

نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ

رَحْمَةً: مفعول لاجله

ای محمد ﷺ تو در طرف طور سینا حاضر نبودی آن هنگام که موسی را ندا کردیم و کتاب تورات بدو دادیم و او را بعنوان پیغمبری برگزیدیم الآن سرگذشت پیغمبران پیشین را به تو بازگو می‌کنم تا به دیگران آن را بخوانی به جهت رحمت و نعمتی که پروردگارت به تو داد تا با روایت این قصه‌ها و اخبار پیغمبران پیشین قومی را از عواقب کارشان که قوم پیشین به آن گرفتار شدند بیم دهی شاید که عبرت گیرند و از خواب غفلت بیدار شوند.

وَلَوْلَا أَنْ تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا

فَتُنَبِّئَ عَائِلَتِكَ وَنَكُوتَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٧﴾

و تا چون به سزای اعمالی که دستهایشان از پیش کرده مصیبتشان رسد نگویند پروردگارا! چرا پیغمبری سوی ما نفرستادی که آیه‌های ترا پیروی کنیم و از مؤمنان شویم. (۴۷)

وَلَوْلَا أَنْ تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا
فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ

تُصِيبُهُمْ: فعل مضارع - هُمْ: مفعول به - مُصِيبَةٌ: فاعل

و اگر مصیبتی و عقوبتی پیش از فرستادن تو ای پیغمبر به ایشان میرسید به جهت اعمال کفرآمیز و تکذیبشان می گفتند پروردگار! اگر تو پیغمبری به سوی ما می فرستادی و او به ما حدود و شرائط احکام را اعلام می کرد هر آینه ما از جمله پیروان و مطیعان آن حضرت می گشتیم و از گروه مؤمنین می شدیم.

فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ أَوَلَمْ يَكْفُرُوا بِمَا
أُوتِيَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرُونَ ﴿٤٨﴾

اما چون حق از نزد ما بیامدشان، گفتند: چرا نظیر آنچه سابقاً به موسی داده بودند به او نداده اند. مگر سابقاً به آنچه موسی را داده بودند کافر نشدند، گویند [تورات و قرآن] دو جادویند که همپستی کرده اند و گویند: ما همه را منکریم. (۴۸)

فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ

جَاءَهُمْ: فعل ماضی - الْحَقُّ: فاعل، اینجا مراد از آن قرآن است - أُوتِيَ: فعل ماضی مجهول -
(هو) نایب فاعل - مِثْلُ: مفعول به

پس آن هنگام که به کفار پیغام های درست یعنی قرآن از نزد ما فرستاده شد گفتند: چرا به محمد ﷺ آیات و معجزات ظاهر ندادند همچنانکه به موسی معجزات عصا و ید بیضا دادند. این گفتار یهود یا گفتار مشرکان قریش به تعلیم یهود بوده است رب العالمین به جواب ایشان گفت یا محمد ﷺ!

أَوَلَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ

به ایشان بگو آیا در گذشته مشرکان قبطی آنچه به موسی داده شده بود انکار نکردند؟

قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا

مبتدا محذوف - سِحْرَانِ: خبر

این مشرکان و تکذیب کنندگان به معجزات عصا و ید بیضای موسی، گفتند: این جادویی بیش نیست و الآن هم به تو ای محمد جادو می گویند یا به تورات موسی و قرآن تو جادو می گویند. کلبی گفت: مشرکان قریش جماعتی را به مدینه فرستادند و از علمای یهود خبر و نعت مصطفی ﷺ پرسیدند. ایشان نعت و صفت وی چنانکه در تورات بود گفتند و بیان کردند. جماعت به مکه آمدند و آنچه از علمای یهود شنیده بودند به قریش گفتند: قریش جواب دادند که محمد و موسی ساحران اند که قرآن و تورات هر دو جادوئی است به یکدیگر راست شده.

وَقَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرُونَ

(نا) اسم آن - کَفِرُونَ: خبر آن

و آن مشرکان قبطی یا مشرکان مکه گفتند بدرستی که ما به این دو پیغمبر یعنی موسی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله و این دو کتاب تورات و قرآن ایمان نمی آوریم و نمی گرویم.

﴿۶۹﴾

قُلْ فَأَتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ عِندِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا أَتَّبِعُهُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ
 بگو: اگر راست می گوئید از جانب خدا کتابی که از آنها رهنما یکنده تر باشد بیارید تا من نیز آنرا پیروی کنم. (۴۹)

قُلْ فَأَتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ عِندِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا أَتَّبِعُهُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ
 هو: مبتدا - أَهْدَىٰ: خبر

خدای عزوجل فرمود: ای محمد صلی الله علیه و آله! به این کفار بگو: اگر شما راست می گوئید که این دو کتاب یعنی تورات و قرآن از نزد خدای تعالی نیست پس کتابی روشن تر و هدایت کننده تر از این را از جانب خدای تعالی بیاورید تا من از آن متابعت کنم.

فَإِنْ لَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَن أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ يَغْيِرْ هُدًى مِّنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿۷۰﴾
 اگر اجابت تو نکردند بدان که فقط هوس هایشان را پیروی می کنند. ستمگرتر از آنکه هوس خویش را بدون هدایت خدا پیروی کند کیست؟ که خدا گروه ستمکاران را هدایت نمی کند. (۵۰)

فَإِنْ لَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ
 يَتَّبِعُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - أَهْوَاءَهُمْ: مفعول به

پس اگر ترا اجابت نکنند و به تو کتاب نیاورند پس بدانکه جز این نیست که ایشان آرزوها و هوا و هوس خود را از روی بی دانشی و بدون دلیل پیروی می کنند.

وَمَن أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ يَغْيِرْ هُدًى مِّنَ اللَّهِ
 من: مبتدا - أَضَلُّ: خبر

و کیست گمراه تر از آن کسیکه پیروی کند هوای خود را بدون اینکه رهنمودی از جانب خدا بدان شده باشد؟

إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

لفظ الله: اسم إِنَّ - لَا يَهْدِي: فعل مضارع، فاعل (هو)، جمله خبر إِنَّ

بدرستی که خدای تعالی راه نمی نماید و به مقصد نمی رساند گروه ستمکاران را که از هوا و هوس خود پیروی می کنند.

﴿۷۱﴾

وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ

و این گفتار را برای ایشان پیاپی کردیم شاید تذکار یابند. (۵۱)

وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ

وَصَّلْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - الْقَوْلُ: مفعول به

و بتحقیق ما سخنان قرآن را بصورت سوره سوره و آیه آیه در زمانهای مختلف و متعدد به اقتضای حکمت پیاپی فرو فرستادیم تا در آن بیندیشند و بدان ایمان بیاورند.

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ ﴿۵۲﴾

کسانی که پیش از قرآن، کتابشان داده‌ایم، همانها، بدان ایمان می‌آورند. (۵۲)

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ

الَّذِينَ: مبتدا - هُمْ: مبتدا ثانی - يُؤْمِنُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، خبر ثانی - جمله خبر الذین

به کسانی که پیش از قرآن به ایشان کتاب دادیم یعنی تورات به قرآن ایمان می‌آورند و می‌گویند ما پیش از نزول قرآن نیز مسلمان بوده‌ایم و نشانه‌ها و علامتهای این پیغمبر را در کتابهای خود دیده‌ایم.

وَلِذَا يَتْلُو عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ ﴿۵۳﴾

و چون قرآن بر ایشان خوانده شود، گویند، بدان ایمان داریم که درست است و از جانب پروردگار ماست و ما پیش از آن مطیعان بوده‌ایم. (۵۳)

وَلِذَا يَتْلُو عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ

ه: اسم ان - الْحَقُّ: خبر ان

آن هنگام که بر ایشان قرآن خوانده شود ایشان گویند ما به وی ایمان آورده‌ایم اینان قومی بودند از اهل کتاب که در دین اسلام وارد شدند و بوجهل ایشان را سرزنش کرد و ایشان به جواب بوجهل گفتند. این قرآن حق و راست است و از جانب خداوند یکتاست و ما قبل از قرآن نیز خود مسلمان بودیم و بر دین موسی بودیم و موسی را تصدیق کردیم و کتاب تورات خوانده بودیم به راست و پذیرفتیم و به وی ایمان آوردیم حال ایشان را دریافته و بازشناخته‌ایم و آیات قرآن را همانند کتب دیگر آسمانی همسو و هماهنگ دیده‌ایم. و بی چون و چرا آن را پذیرا شده‌ایم.

أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَبِذَرُوا الْحَسَنَةَ الْكُبْرَىٰ وَمَا زَقَفْتَهُمْ بِبَعْدِهَا ﴿۵۴﴾

اینان برای آن صبر که کرده‌اند دوبار پاداش یابند بدی را به نیکی دفع کنند و از آنچه روزیشان داده‌ایم اتفاق کنند. (۵۴)

أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَبِذَرُوا الْحَسَنَةَ الْكُبْرَىٰ وَمَا زَقَفْتَهُمْ بِبَعْدِهَا

أُولَئِكَ: مبتدا - يُؤْتَوْنَ: فعل مضارع، (و) فاعل، جمله خبر

آن گروه از اهل کتاب یعنی یهود و نصاری به جهت آنکه در ایمان آوردن به تورات و انجیل استقامت کردند و ثابت قدم بودند و بر قرآن صبر کردند و در مقابل ایذا و اذیت و گفتار و کردار بد مشرکان صبر و شکیبایی از خود نشان دادند و با گفتار خوب و نیکو سخنان ناروا و ناپسند مشرکان را به شکیبایی و به گفتار خوب و نرم پاسخ دادند و از آنچه که به ایشان روزی داده‌ایم در راه ما نفقه می‌کنند، خداوند پاداش آنان را دو برابر می‌گرداند.

وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَلُنَا وَلَكُمْ أَعْمَلُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا تَبْنِي
الْجَاهِلِينَ ﴿٥٥﴾

و چون یاهوای شنوند از آن روی بگردانند و گویند: اعمال ما خاص ماست و اعمال شما خاص شماست، درود بر شما که ما صحبت جهالت پیشگان نمی‌جوئیم. (۵۵)

وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَلُنَا وَلَكُمْ أَعْمَلُكُمْ
گفته‌اند این آیت به آیت سیف منسوخ است.

و چون این گروه اهل کتاب، آن هنگام که سخن سرزنش آمیز و طعن برانگیز منافقان و مشرکان را می‌شنوند سخن بیهوده و یاهوگوئیهای سرزنش آمیز آنان را پاسخ نمی‌دهند و از آن روی برمی‌گردانند بلکه به آنان می‌گویند اعمال و کردار ما از حلم و صبر و شکیبایی از آن ماست و نادانی و سفاهت و سخنان بیهوده شما از آن شماست.

سَلَامٌ عَلَيْكُمْ

سَلَامٌ: مبتدا - عَلَيْكُمْ: جار و مجرور خبر

می‌گویند: بر شما سلامتی باد، منظور خوش آمدی و ما با شما بحث نمی‌کنیم و نیازی به بحث کردن هم نداریم و شما را ترک می‌کنیم و به حال خودتان رها می‌کنیم.

لَا تَبْنِي الْجَاهِلِينَ

لَا تَبْنِي: فعل مضارع - (نحن) فاعل - الْجَاهِلِينَ: مفعول به

ما با نادانان و سفیهان مباحثه نمی‌کنیم زیرا که مصاحبت با اشرار موجب بدنامی دنیا و سبب بد فرجامی عقبی است.

یار بد زهری بود بی‌انگبین

از بدان بگریز و با نیکان نشین

شیخ سعدی گفت:

هر که با بدان نشیند. اگر نیز طبیعت ایشان در او اثر نکند، بطریقت ایشان متهم گردد و گر بخواباتی رود بنماز کردن، منسوب شود بخمر خوردن.

خواجه عبدالله انصاری (رح) فرمود:

صد سال در آتشم اگر مهل بود آن آتش سوزنده مرا سهل بود
با مردم نا اهل مبادا صحبت کز مرگ بتر صحبت نا اهل بود



إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَئِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴿٥٦﴾
براستی تو هر که را دوست داشته باشی هدایت نمی کنی بلکه خدا هر که را خواهد هدایت کند و او
اهل هدایت را بهتر شناسد. (۵۶)

إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَئِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ

ک: اسم ان - لَا تَهْدِي: فعل مضارع - (انت) فاعل، جمله خبر ان
بدرستی که تو ای محمد ﷺ هدایت نمی توانی بکنی هر که را که دوست داری، خداوند است هر که را
که بخواهد راه می نماید و هدایت می کند.

وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ

هُوَ: مبتدا - أَعْلَمُ: خبر

و او بر راه یافتگان داناتر است.

بیت:

هر کرا داد از هدایت با او همراه باشد تا نهایت

وَقَالُوا إِن نَّبِيعِ الْهُدَىٰ مَعَكَ نُنْخِطِفُ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَمْ نُمْكِنَ لَهُمْ حَرَمًا ءَامِنًا يُجِوْا إِلَيْهِ



ثَمَرَتْ كُلُّ شَيْءٍ رَزَقًا مِّن لَّدُنَّا وَلَئِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٥٧﴾
گویند: اگر با تو پیرو هدایت شویم از سرزمینمان آواره می شویم مگر در حرمی امن جایمان نداده ایم
که محصولات همه چیز در آن فراهم می شود؟ که روزی ای از جانب ماست ولی بیشترشان
نمی دانند (۵۷)

وَقَالُوا إِن نَّبِيعِ الْهُدَىٰ مَعَكَ نُنْخِطِفُ مِنْ أَرْضِنَا

نَّبِيعِ: فعل مضارع - (نحن) فاعل - الْهُدَىٰ: مفعول به - مَعَكَ: مفعول فیه

مشرکان عرب به پیغمبر ﷺ آمدند و گفتند اگر ما از خدای یگانه و یکسا پیروی کنیم و بر پی قرآن و
توحید برویم چنانچه تو رفتی بزرگان عرب ما را از سرزمین مکه بیرون می کنند و می ربایند آنکه ما
به جهت پذیرش دین تو مخالف ایشان خواهیم بود پروردگار جهانیان در پاسخ این سؤال ایشان آیت
آورد و گفت:

أَوْ لَمْ نُمْكِنَ لَهُمْ حَرَمًا ءَامِنًا يُجِوْا إِلَيْهِ ثَمَرَتْ كُلُّ شَيْءٍ رَزَقًا مِّن لَّدُنَّا وَلَئِنْ أَكْثَرُهُمْ
لَا يَعْلَمُونَ

يُجَبِّحُ: فعل مضارع مجهول - ثَمَرَاتٌ: نایب فاعل - زَرْقًا: مفعول مطلق

خداوند می فرماید آیا ما در حرمی امن برایشان جای نداده ایم که کسی نتواند برایشان دست یابد و میوه های مختلف و گوناگون از نواحی مختلف برای منافع ساکنین این حرم کشیده می شود و به ایشان در این بیابان بی آب و علف از نزد خود بدون منت روزی دادیم، بیشتر ایشان این نعمت و روزی را در نمی یابند و نمی دانند که این آیت اشاره دارد به درخواست حضرت ابراهیم در باب امنیت حرم و تقاضای انواع میوه ها

وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ بَطَرَتْ مَعِيشَتَهَا فَبَلَكَ مَسْكِنُهُمْ لَمْ تُسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا وَكُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ ﴿٥٨﴾

چه بسیار قریه ها را هلاک کردیم که به رفاه معاش مغرور شده بودند اینک این خانه های ویران شده آنهاست که بعد از آنها جز عده قلیلی در آن سکونت نیافت و تنها ما وارث دیار آنها بودیم. (۵۸)

وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ بَطَرَتْ مَعِيشَتَهَا

وَكَمْ: مفعول به مقدم - أَهْلَكْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - قَرْيَةٍ: تمیز

و چه بسا ما اهل روستاها را ویران ساختیم که به نافرمانی کافر شده بودند و در زندگانی خود در فراخی نعمت سرمست و طاغی و باغی شدند ما آن طاغیان و سرکشان را نابود گردانیدیم و اهل مکه را نیز نابود خواهیم ساخت.

فَبَلَكَ مَسْكِنُهُمْ لَمْ تُسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا

بَلَكَ: مبتدا - مَسْكِنُهُمْ: خبر - قَلِيلًا: مستثنی

پس آن مسکنهایشان را برایشان خراب و ویران ساختیم و پس از به هلاکت رساندن و ویران کردن، در آن، کسی جز اندکی ساکن نبود. این دنیا خانه پایدار نیست عده ای می آیند و می روند باز کسانی دیگر می آیند و می زنند و می روند.

شیخ سعدی گفت:

رفت و منزل بدیگری پرداخت
وین عمارت بسر نبرد کسی
دوستی را نشاید این غدار
خنک آنکس که گوی نیکی برد
کس نیارد ز پس ز پیش فرست
اندکی ماند و خواجه غره هنوز
ترسمت پر نیاوری دستار
وقت خرمنش خوشه باید چید

هر که آمد عمارتی نو ساخت
و آن دگر پخت همچنان هوسی
یار ناپایدار دوست مدار
نیک و بد چون همی بیاید مرد
برگ عیشی به گور خویش فرست
عمر برف است و آفتاب تموز
ای تهی دست رفته در بازار
هر که مزروع خود بخورد بخوید

وَكُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ

(نا) اسم کان- نَحْنُ: ضمیر فصل- الْوَارِثِينَ: خبر کان

و ما وارث مسکن های ایشان شده ایم، یعنی بعد از هلاک و نابودی ایشان صاحب مسکن هایشان ما شده ایم.

وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمَمٍ رَسُولًا يَلُوهُ عَلَيْهِمْ ءَايَتُنَا وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ ﴿۵۹﴾

پروردگار تو اهل هیچ شهر و دیاری را تا رسولی نفرستد که آیات ما را بر آنها تلاوت کند هرگز هلاک نکند ما هیچ دیاری را هلاک نکنیم مگر آنکه اهلش ظالم و بیدادگر باشند. (۵۹)

وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمَمٍ رَسُولًا يَلُوهُ عَلَيْهِمْ ءَايَتُنَا

رَبُّكَ: اسم کان- مُهْلِكَ: خبر کان

و پروردگار تو هرگز اهالی ده و روستایی را هلاک نمی کند مگر اینکه پیغمبرانی در مرکز و کانون آن شهر بر انگیزد تا آیات ما را بر ساکنین آن شهر و روستا بخواند و ایشان را به توحید فرا خواند تا هیچ بهانه ای برای ادامه ی کفرشان و شرکشان و تکذیبشان و طغیانشان باقی نماند.

وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ

(نا) اسم کان- مُهْلِكِي: خبر کان- أَهْلُهَا: مبتدا- ظَالِمُونَ: خبر

و ما خراب کننده و نابود کننده ی روستاها و شهرها نیستیم مگر اینکه ساکنان آن شهر و دیار خود ستمکار باشند و پیغمبران را تکذیب کنند و حق را انکار نمایند و بر کفر و شرکشان بیفزایند و بر سرکشی و طغیان استوار باشند.

وَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَّعُ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿۶۰﴾

هر چه بشما داده اند کالا و زینت زندگی این دنیا است و آنچه نزد خداست، بهتر و پایدارتر است چرا خردوری نمی کنید؟ (۶۰)

وَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَّعُ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا

و آنچه بشما داده شده است همه از وسیله ها و اسباب زندگانی این دنیا است پس در زندگانی فانی این دنیا از آن بهره مند می شوید و همگی آرایش این دنیا است که شما به آن دل بسته اید و به آن مباهات می کنید.

وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ

مَا: مبتدا- عِنْدَ: مفعول فيه- لَفْظُ اللَّهِ: مضاف الیه- خَيْرٌ: خبر

و اما آنچه که در نزد خدای تعالی است همه نعمتهای آن جهانی است و نعمتهای آن جهانی بهتر و پاینده تر است چون جاودان و مداوم است.

احق مردا که دل برین دنیا بندد که نیک بستاند و زشت باز پس گیرد.

أَفَلَا تَعْقِلُونَ

آیا خردوری نمی‌کنید و در نمی‌یابید و فهم نمی‌کنید که زندگانی باقی و جاودان و همیشگی را به زندگانی فانی این جهان بدل می‌کنید و مرغوب را به معیوب معاوضه می‌نمائید؟

حیف باشد لعل و زر دادن ز چنگ پس گرفتن در برابر خاک و سنگ

أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعْدًا حَسَنًا فَهُوَ لَاقِيهِ كَمَنْ مَنَعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ ﴿٦١﴾

مگر آنکه وعده نیکو بدو داده‌ایم و بدان خواهد رسید مانند آنکس است که از کالای زندگانی این دنیا برخوردارش کرده‌ایم و باز روز قیامت از احضار شدگان است. (۶۱)

أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعْدًا حَسَنًا فَهُوَ لَاقِيهِ كَمَنْ مَنَعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ

وَعَدْنَاهُ: فعل ماضی - (نا) فاعل - ه: مفعول به - وَعْدًا: مفعول مطلق

کسی که او را به بهشت جاودان آخرت و به نصرت در دنیا وعده کردیم آن همه وعده‌ی نیکو که در وقوع آن خلاقی نیست پس او بی شک درک کننده‌ی آن روز موعود است و دریابنده‌ی آن نعمت جاودان یعنی کسانی از صحابه مانند حمزه و عمار و ... آیا اینان مانند کسانی هستند که ایشان را از نعمت دنیا بهره‌مند گردانیدیم مانند ابوجهل، ولید بن مغیره که نعمتشان آمیخته به محنت و دولتش مودی نکبت و بدبختی است و مالش در صدد زوال و نیستی و نابودی است و جاه و مقام و شرفش در حال انتقال است و از جهت عذاب یا حساب و کتاب و آتش دوزخ بدنبال غسلش زهری در پس دارد و آنگاه در روز قیامت از احضار شدگان است؟

وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَاؤِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ﴿٦٢﴾

روزی که خدا ندايشان کند و گوید: شریکان من که می‌پنداشتند کجایند. (۶۲)

وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَاؤِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ

أَيْنَ: مفعول فیه - خبر مقدم محذوف - شُرَكَاؤِيَ: مبتدا مؤخر

و بیاد آور آن روزی را که خدای تعالی کافران را بخواند پس گوید شریکان من کجااند آنانکه شما گمان می‌کردید شریک من هستند حال که همه چیز برملا شد پس بگوئید تنها و خدای گونه‌ی هایتان کجا هستند پس ایشان بیایند تا شما را از عذاب من برهانند اگر می‌توانند و قادر باشند؟

قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا أَغْوَيْنَهُمْ كَمَا غَوَيْنَا تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ ﴿٦٣﴾

کسانیکه گفته‌ی خدا در باره ایشان محقق شده گویند: پروردگارا! اینان کسانی هستند که گمراهشان کردیم چنانکه [خودمان] گمراه شدیم و امروز از پیروان خود بسوی تو بیزاری می‌جوئیم که آنها ما را نمی‌پرستیدند. (۶۳)

قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا

هَؤُلَاءِ: مبتدا- الَّذِينَ: خبر- أَغْوَيْنَا: فعل ماضی- (نا) فاعل

آنان که بزرگان و فرمانروایان ضلالت و گمراهی بودند و فرمان عذاب در حق ایشان مسلم و مشخص گشت می‌گویند پروردگارا! این ما بودیم که ایشان را به شرک خواندیم و گمراهشان کردیم.

أَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا

این ما بودیم که ایشان را به کفر و شرک دعوتشان کردیم و ایشان را گمراه ساختیم همچنانکه خود از گمراهان بودیم.

تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ

تَبَرَّأْنَا: فعل ماضی- (نا) فاعل

بزرگان ضلالت می‌گویند ایشان بدون حجت و دلیل و به هوای نفس خویش پرستش بتان کردند و ما در حضور تو از ایشان بیزاریم.

مَا كَانُوا إِلَّا نَاكِتًا يَمْبُدُونَ

(و) اسم کان- إِلَّا نَاكِتًا: مفعول به مقدم- يَمْبُدُونَ: فعل مضارع- (و) فاعل، جمله خبر کان

در واقع ایشان تابع و دنباله رو ما نبودند بلکه ایشان تابع هوا و هوس خود بودند و متابعت نفس خود کردند.

وَقِيلَ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ فَدَعَوْهُمُ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَرَأَوُا الْعَذَابَ لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ ﴿٦٤﴾

گویند: شریکان [عبادت] خویش را بخوانید، آنها بخوانند اما جوابشان ندهند، و چون عذاب را ببینند [آرزو کنند] که ای کاش [مانند مؤمنان] هدایت یافته بودند. (۶۴)

وَقِيلَ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ فَدَعَوْهُمُ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَرَأَوُا الْعَذَابَ

قِيلَ: فعل ماضی مجهول، نایب فاعل محذوف

و به کافران بت پرست گفته می‌شود که شریکان خود را یعنی آنان را که شریک ما می‌ساختید بخوانند تا عذاب را از شما دفع کنند پس بخوانید ایشان را به امید نصرت و پیروزی، ایشان اجابت نکنند. و پاسخی به آنان نمی‌دهند چونکه عذاب را در جلو چشم خود می‌بینند.

لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ

هم: اسم ان- (و) اسم کان- يَهْتَدُونَ: فعل مضارع، (و) فاعل، جمله خبر کان

متابعت کنندگان آرزو می‌کنند و می‌گویند ای کاش که به راه راست و حق و حقیقت راه یافته بودند تا امروز عذاب جهنم را در جلو چشمان خود مشاهده نمی‌کردند و از عذاب جهنم ایمن می‌شدند.

﴿۶۵﴾

وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ
روزی که خدا ندایشان کند و گوید: پیغمبران را چه جواب دادید؟ (۶۵)

وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ

مَاذَا: مبتدا- أَجَبْتُمُ: فعل ماضی- تم: فاعل- الْمُرْسَلِينَ: مفعول به، جمله فعلیه خبر

و بیاد آور روزی را که حق تعالی اهل کذب و شرک و کفر را ندا دهد. آن هنگام که پیغمبران به حق دعوت کردند در حق دعوتشان به توحید چه جواب دادید؟

﴿۶۶﴾

فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ يَوْمَئِذٍ فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ
آن روز خبرها از ایشان نهان شود و از همدیگر نپرسند. (۶۶)

فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ يَوْمَئِذٍ فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ

هم: مبتدا- يَتَسَاءَلُونَ: فعل مضارع- (و) فاعل، جمله خبر

پس برایشان خبرها پوشیده باشد یعنی آنچه با پیغمبران گفته باشند و ندانند که چه گویند آنان در آن هنگام دچار فراموشی می‌شوند و سخنی برای گفتن نخواهند داشت. از نهایت دهشت و هراسی که بر آنان حاکم می‌شود، بعضی از بعضی دیگر می‌پرسند، و قادر به آوردن حجت نیستند بلکه همه‌ی آنها در عجز و ناتوانی با هم یکسان خواهند بود.

﴿۶۷﴾

فَأَمَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَعَسَىٰ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ
اما کسی که توبه آورده و عمل شایسته کرده شاید در صف رستگاران باشد. (۶۷)

فَأَمَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَعَسَىٰ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ

من: مبتدا- (هو) اسم عسی- (هو) اسم کان- مِنَ الْمُفْلِحِينَ: خبر کان، جمله خبر عسی، جمله خبر من

و اما آنکسی که از شرک و کفر توبه کند و به خدا و رسولش باز گردد و عمل شایسته و نیکو انجام دهد، امید است که از رستگاران باشد البته رستگاری به امید اجابت جل جلاله باز بسته است.

ره رستگاری همین است و بس

مزن بی رضای محمد نفس

که هرگز بمنزل نخواهد رسید

خلاف پیمبر کسی ره گزید

وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَىٰ عَمَّا

﴿۶۸﴾

يُشْرِكُونَ

پروردگارت هر چه بخواهد بیافریند و انتخاب کند اختیار بدست آنها نیست خدا از آنچه با او شریک می‌کند، منزّه و والا است. (۶۸)

رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ

وَرَبُّكَ: مبتدا - يَخْلُقُ: فعل مضارع، فاعل (هو)، جمله خبر.

و پروردگار تو آنچه می‌خواهد بدون دلیل و مانع هر کرا که بخواهد برای رسالت و نبوت می‌آفریند و برمی‌گزیند.

مَا كَانَتْ لَهُمْ الْخَيْرَةُ

لَهُمْ: جار و مجرور خبر کان مقدم - الْخَيْرَةُ: اسم کان

این حق انتخاب و اختیار از برای کافران و مشرکان چون ابوجهل و ولید بن مغیره نخواهد بود. خداوند قادر متعال کسی را که دوست ندارد رد می‌کند و برمی‌گزیند هر که را که بخواهد.

سُبْحَنَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ

سُبْحَنَ: مفعول مطلق

پاکی از آن خداست و خداوند جل جلاله از آنچه که بت پرستان بر او شرک می‌آورند برتر است بدانکه آدمی اختیار مطلق ندارد اختیار از آن کسی است که صاحب ملک باشد و آدمی بنده است و بنده را ملک نیست و آن ملک الله است که مالک برکمال است و در ملک ایمن از زوال و در ذات و نعمت متعال.

همه تخت و ملکی پذیرد زوال بجز ملک فرمانده لایزال

وَرَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ ﴿٦٩﴾

و پروردگارت آنچه را در سینه‌هایشان نهانست و آنچه را آشکار کنند می‌داند. (۶۹)

وَرَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ

رَبُّكَ: مبتدا - يَعْلَمُ: فعل مضارع، فاعل (هو)، جمله خبر

آورده‌اند که بزرگان عرب طعنه می‌زدند که خدای تعالی چرا محمد ﷺ را برای نبوت اختیار کرد بایستی که چنین منصب و مقام عالی به ولید بن مغیره می‌رسید که از بزرگان مکه است یا به عروه بن مسعود ثقفی که از بزرگان طائف است. در جواب ایشان آمد: پروردگار تو می‌داند آنچه که ایشان در سینه‌هایشان پنهان می‌دارند از عداوت و دشمنی با پیغمبر ﷺ و کینه‌ی مؤمنان در طعن نبوت و تکذیب قرآن و تصدیق نکردن پروردگار یکتا و از آنچه آنان آشکار می‌سازند همه را می‌داند.

وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٧٠﴾

خدای یکتا اوست، خدایی جز او نیست، ستایش در دنیا و آخرت خاص اوست، فرمان از اوست و به سوی او بازگشت می یابید. (۷۰)

وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ

هُوَ: مبتدا - لفظُ اللَّهِ: خبر - إِلَهَ: اسم لای نفی جنس - خبر لای نفی جنس محذوف - هُوَ: بدل.

و خدای جهانیان و مالک اصلی اوست و مستحق پرستش و عبادت تنها اوست و هیچ معبودی شایسته تر از او نیست. اوست که دنیا را بیافرید و آنچه خواست از آن برگزید. فرشتگان را بیافرید و از ایشان جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل را برگزید و از میان پیغمبران نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد ﷺ را برگزید. صحابه رسول خدا را بیافرید و از میان صحابه ابوبکر صدیق و عمر بن خطاب و عثمان ذی النورین و علی هاشمی را برگزید. بسیط زمین بیافرید و مکه را که جایگاه ولادت رسول خدا است برگزید و مدینه را بیافرید که محل زائرین مسلمانان دنیاست و روزها بیافرید از میان روز جمعه را برگزید و روزهای اجابت دعوت را مشخص گردانید و آن روز عرفه و عیدین و روز عاشورا. و کتابهای آسمانی نازل کرد و از میان آن زبور و تورات و انجیل و قرآن برگزید و کلمات بیافرید و از میان کلمات چهار کلمه سبحانه الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر را برگزید.

لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ

لَهُ: جار و مجرور خبر مقدم - الْحَمْدُ: مبتدا موخر

و سپاس و ستایش در دنیا و آخرت از آن اوست. صاحب نعمتهای دنیوی و مالک روز جزاست.

کیست درین دیرگه دیرپای کاو لمن الملک زند جز خدای

وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

لَهُ: جار و مجرور، خبر مقدم - الْحُكْمُ: مبتدای موخر

و فرماندهی و فرمانروایی از آن اوست مالک روز جزاست و همگی برای پاسخ اعمال خود به سوی او بازگردانده می شوید.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ آئِلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيَكُمْ بِضِيَآءٍ

أَفَلَا تَسْمَعُونَ ﴿٧١﴾

بگو: بگوئید اگر خدا تا روز رستاخیز شب را برایتان دائم کند، کدام خدا غیر خدای یکتا، برای شما روشنی آرد، چرا نمی شنوید. (۷۱)

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ آئِلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيَكُمْ بِضِيَآءٍ

جَعَلَ: فعل ماضی - لفظ الله: فاعل - اللَّيْلُ: مفعول به - سَرَمَدًا: مفعول به ثانی - مَنْ: مبتدا - إِلَهُ: خبر ای محمد ﷺ به مردم بگو که اگر خدای تعالی شب را یا روز را تا قیامت بر شما پاینده بدارد و روز روشن را که در آن به کسب و کار و معیشت خود می پردازید در پشت تاریکی پنهان بدارد چه کسی غیر از خداوند قادر است آن روز فرو رفته در تاریکی همیشگی را برای شما روشن بگرداند که در آن بطلب کسب روزی خود بپردازید و این جز قدرت خدای عزوجل نیست که شب و روز بدنبال هم آورد تا در شب به استراحت بپردازید و در روز برای کسب معاش زندگی خود مشغول شوید.

منزل شب را تو دراز آوری روز فرو رفته تو باز آوری

أَفَلَا تَسْمَعُونَ

آیا آثار قدرت خداوند از جمله اختلاف شب و روز را نمی بینید و نمی شنوید و آیا از این پدیده عبرت نمی گیرید؟

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ مَنْ إِلَهُ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيَكُم بَلِيلٌ تَسْكُنُونَ فِيهِ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴿۷۲﴾

بگو: بمن بگوئید اگر خدا روز را تا روز رستاخیز برایتان دائم کند، کدام خدا غیر خدای یکتا، برای شما شبی بیارد که در آن آرام گیرید چرا نمی بینید؟ (۷۲)

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ مَنْ إِلَهُ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيَكُم بَلِيلٌ تَسْكُنُونَ فِيهِ

جَعَلَ: ماضی - لفظ الله: فاعل - النَّهَارُ: مفعول به - سَرَمَدًا: مفعول به ثانی

ای محمد ﷺ به مردم مکه بگو اگر خدای تعالی روز را تا روز قیامت بر شما پاینده بدارد... غیر از خدای تعالی چه کسی می تواند برای شما شبی را بیاورد که در آن آرام گیرید و از خستگی روز بیرون آئید.

أَفَلَا تُبْصِرُونَ

آیا آثار قدرت خدای تعالی را با چشم خود نمی بینید و از آن عبرت نمی گیرید؟

وَمِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿۷۳﴾

از رحمت خویش شب و روز را برای شما آفرید تا در آن آرام گیرید و از کرم وی [روزی] بجوئید و شاید سپاس دارید. (۷۳)

وَمِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

کم: اسم لعل - تَشْكُرُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر

و خدای تعالی از رحمت و بخشایش خود برای شما شب و روز را بیافرید تا در شب به استراحت و آرامش بپردازید و در روز به طلب معاش زندگی خود بروید و از روزی‌ای که خدا مقرر کرده است روزی بجوئید تا شاید شما در مقابل نعمت و روزی که خدای تعالی بشما ارزانی کرده است در آن شکر و سپاسداری کنید.

چرخ را دور شبانروزی دهد	شب برو روز آورد روزی دهد
خلوت شب بهر آن تا جان ریش	راز دل گوید بر جانان خویش
روزها از بهر غوغای عوام	تا بریشان کارتن گیرد نظام

وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ﴿٧٤﴾

روزی که خداوند نادیشان کند و گوید: شریکان من که پنداشتید کجایند. (۷۴)

وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ

أَيْنَ: مفعول فیه، خبر مقدم - شُرَكَائِيَ: مبتدا مؤخر

می‌گوید: یاد کن روزی را که خدای تعالی بت پرستان را ندا کند در روز قیامت که کجایند آن بتان و انبازانی که شما گمان می‌کردید که شریک و انباز من هستند و دروغ می‌گفتید.

وَنَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا

كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿٧٥﴾

و از هر امتی گواهی بیاریم و گوئیم برهان خویش بیارند و بدانید که حق خاص خداست و آنچه می‌ساخته‌اند، نابود شود. (۷۵)

وَنَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا

كَانُوا يَفْتَرُونَ

نَزَعْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - شَهِيدًا: مفعول به - الْحَقُّ: اسم آن - لِلَّهِ: جار و مجرور خبر آن

در آن روز یعنی روز جزا از هر امتی و گروهی که شاهد بر گفتار و کردار ایشان باشد خواهیم آورد سپس به این شاهدان امتان و گروه‌ها می‌گوئیم که اگر دلیل و برهانی بر شرک و کفر و تکذیب خود دارید بیاورید و ارائه دهید پس آن هنگام برآستی خواهند دانست که حق با خداست و افترای او دروغ و تکذیبشان بی‌مورد و بی‌دلیل و بی‌منطق بوده است.

إِنَّ قُرُونًا كَانَتْ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَءَاتَيْنَاهُ مِنَ الْكُتُبِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَسَنُوا

بِالْعَصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ ﴿٧٦﴾

قارون از قوم موسی بود و بر آنها ستم کرد و آنقدر گنجش بدادیم که حمل کلیدهای آن بر گروهی مردان توانا، گران بود و قومش بدو گفتند: غره مشو که خدا تباهکاران را دوست ندارد. (۷۶)

إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ

قَارُونُ: اسمِ اِنَّ - (هو) اسمِ کان - مِنْ قَوْمِ: جار و مجرور خبر کان، جمله خبر اِنَّ

بدرستیکه قارون از قوم موسی عَلَيْهِ السَّلَام بود. البته میان علماء خلاف است که قارون به موسی چه نسبتی داشته است. قومی گفتند عم موسی بود، قومی گفتند خواهر زاده موسی بود. قول درست تر آنست که پسر عموی موسی بود. نام او قارون بن یصهر بن قاهث بن لاوی بن یعقوب، و موسی بن عمران بن قاهث. و از مسلمانان بنی اسرائیل بود و او را منور می خواندند از آن که در خواندن تورات خوش آواز بود، اما منافق گشت چنان که سامری منافق گشت، و در میان بنی اسرائیل کسی در خواندن تورات مثل او نبود و چون برتری بر قوم بنی اسرائیل داشت کبر آورد و مغرور شد به جهت مال فراوانی که جمع کرده بود شاید خصلتهای بد دیگری هم در او بود که دست بدست هم داده او را سرمست و مغرور و متکبر ساخته است. می گوید:

بدرستیکه قارون از قوم موسی بود و بر ثروت و مال زیاد فخر و کبر کرد و سرکشی نمود.

وَأَئِنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ مَا إِنْ مَفَاتِحُهُ لَنُؤْتِي بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ

ءَأَئِنُّهُ: فعل ماضی - (نا) فاعل - ه: مفعول به - مَفَاتِحُهُ: اسمِ اِنَّ - لَنُؤْتِي: فعل مضارع - (هی) فاعل،

جمله خبر اِنَّ

خداوند می فرماید به قارون مالها و گنجهای زیادی عطا کردیم تا جائیکه برداشتن و حمل کردن کلیدهای آن هر آئینه بر عده ای از آدمیان زورمند سنگینی می کرد. گفته اند که: شصت شتر کلیدهای گنجها و خزائن او می کشیدند.

إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ

لفظِ الله: اسمِ اِنَّ - لَا يُحِبُّ: فعل مضارع - فاعل (هو)، جمله خبر اِنَّ - الْفَرِحِينَ: مفعول به

ای محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به آنان که مغرور و متکبرانند، بیاد بیاور داستان قارون را که چون گروهی از مؤمنان از روی نصیحت به او گفتند ای قارون به مال دنیا شادی مکن بدرستی که خدای تعالی آنانکه به مال دنیا دل بسته اند و شادی می کنند دوست نمی دارد.

حافظ گفت:

خیمه انس مزین بر در این کهنه رباط که این عجز عروس هزار داماد است

وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنَ كَمَا

أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ

بوسیله آنچه خدایت داده سرای آخرت بجوی و نصیب خویش از این دنیا فراموش مکن و چنانچه خدا با تو نیکی کرده نیکی کن و در این سرزمین فساد مجوی که خدا تباهاکاران را دوست ندارد. (۷۷)

وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنَ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ

ابْتَغِ: بجوی، طلب کن، فعل امر - (انت) فاعل

نصیحتی که بر قارون می کردند این بود که گفتند: آنچه که بدست آوردی برای سرای آخرت خود صرف کن و سعادت سرای آخرت بجوی، آنچه که خدای تعالی بر شما عطا کرده است در راه آخرت و حصول ثواب آن جهانی صرف کن و از کبر و غرور و سرمستی بیرون بیا زیرا که:

بدنیا توانی که عقبی خری بخر جان من ورنه حسرت بری

دو کس مردند و حسرت بردند یکی آنکه اندوخت و نخورد و دیگر آنکه آموخت و نکرد و فراموش مکن که سهم تو در وقت رفتن از این دنیا چند متر کفن خواهد بود و بس.

گر ملک تو شام تا یمن خواهد بود و از سر حد روم تا ختن خواهد بود
آنروز کزین جهان کنی عزم سفر همراه تو چند گز کفن خواهد بود
فردوسی گفت:

زیر خاک اندرونت باید خُفت گرچه اکنونت خواب بر دیاست

و به آن مقدار از مال که تو را کفایت کند بسنده کن و به آن قانع باش و با بندگان خدای نیکویی کن همچنانکه خدای تعالی با تو نیکویی کرده است و به سوی تو نعمت فرستاده است. و تبهکاری و بیدادگری در روی زمین جستجو مکن و از جمله ظالمان و گمراهان مباش.

إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ

لفظ الله: اسم إِنَّ - لَا يُحِبُّ: فعل مضارع، فاعل (هو)، جمله خبر إِنَّ - الْمُفْسِدِينَ: مفعول به

بدرستی که خدای تعالی گروه فسادکنندگان را که به مال دنیا مغرور شده اند دوست نمی دارد. سنائی غزنوی گفت:

گر از آتش همی ترسی به مال کس مشو غره که اینجا صورتش مار است و آنجا شکر از درها
چو علمت هست خدمت کن چو دانایان که زشت آید گرفته چنینان احرام و مکی خفته در بطحا

قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي ۚ أَوَلَمْ يَعْلَم أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِن قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَن هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرُ جَمْعًا وَلَا يُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ

قارون گفت: این مال بسبب دانشی که دارم فراهم آمده، مگر ندانست که خدا از نسلهای پیش کسانی را هلاک کرده که بقدرت و بجمع [مال] از او پیش بوده‌اند؟ و هیچ از گناه بدکاران سئوال نخواهد شد. (۷۸)

قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي

أُوتِيتُهُ: فعل ماضی مجهول - (ت) نایب فاعل - ه: مفعول به

قارون در جواب ایشان گفت جز این نیست که این مال به جهت علم و دانشی که در نزد من است به من داده شده است. گفته‌اند قارون چهل سال درکوه عبادت می‌کرد و در عبادت و زهد بر همه بنی اسرائیل غلبه کرد و ابلیس شیاطین را می‌فرستاد تا او را وسوسه کنند و بدنیا در کشند ولی شیاطین بر او دست نمی‌یافتند. ابلیس خود برخاست و بصورت پیری زاهد متعبد برابر وی نشست و خدای را عبادت می‌کرد تا عبادت ابلیس بر عبادت وی بیفزود و قارون به تواضع و خدمت وی در آمد و از هر چه می‌گفت می‌پذیرفت. روزی گفت ما از جمعه و جماعت باز مانده‌ایم و از زیارت نیک مردان و تشییع جنازه‌های مؤمنان محروم شده‌ایم اگر در میان مردم باشیم و آن خصلتهای نیکو بر دست گیریم به صواب نزدیکتر باشد این سخن. قارون را از کوه به پائین آورد مردم چون عبادت قارون را دیدند به حال ایشان نیکویی می‌کردند و طعامها می‌بردند روزی ابلیس گفت اگر در هفته یک روز به کسب و کار مشغول باشیم و این بار سنگین را از دوش مردم برداریم شاید بهتر باشد. قارون همان را مصلحت دید و روز جمعه به کسب مشغول شدند و بقیه روز به عبادات مشغول بودند تا دوستی مال بر قارون غلبه کرد تا اینکه ابلیس گفت یک روز کسب کنیم یک روز عبادت کنیم تا از مال اضافی صدقه دهیم و مردمان از ما نفع ببرند چون دوستی مال در قارون غالب شد ابلیس از او جدایی گرفت و گفت من کار خود کردم و او را در دام دنیا آوردم پس قارون به کسب مشغول شد و دنیا به وی روی نهاد و طغیان بالا گرفت.

أَوَلَمْ يَعْلَم أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِن قَبْلِهِ مِن الْقُرُونِ مَن هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرُ جَمْعًا

لفظ الله: اسم آن - أَهْلَكَ: فعل ماضی - (هو) فاعل، جمله خبر آن - هُوَ: مبتدا - اشد: خبر - قُوَّةً: تمیز آیا قارون نمی‌دانست؟ یعنی قارون می‌دانست سرگذشت اقوام گذشته را که در تورات آمده چگونه به هلاکت رسیدند. او آنها شنیده و آموخته بود و با وجود آن سرمستی در کثرت مال بر وی غلبه کرده بود.

وَلَا يُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ

وَلَا يُسْئَلُ: فعل مضارع مجهول - الْمُجْرِمُونَ: نایب فاعل

و آیا از گناهان گناهکاران پرسیده نخواهد شد؟ چه حق تعالی گناهان آنان را بی پاسخ نخواهد گذاشت و یا فرشتگان در روز قیامت مجرمان را سوال و جواب و پرسش نمی‌کنند؟ چرا که مجرمان از چهره‌هایشان شناخته می‌شوند چونکه با چهره‌های سیاه مشحور می‌گردند.

شیخ سعدی گفت:

کرا جامه پاک است و سیرت پلید در دوزخش را نباید کلید

فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَلِيتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ ﴿٧٩﴾

قارون با تجمل خویش میان قومش آمد. کسانی که زندگی دنیا می‌خواستند گفتند: کاش نظیر آنچه به قارون از مال دنیا داده‌اند به ما هم عطا می‌شد که وی بهره‌ی بزرگ و حظ وافر را داراست. (۷۹)

فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ

پس قارون به نصیحت نصیحت کنندگان توجهی نکرد بلکه روز شنبه از روی کبر و غرور و هوس قدرت و جنون ثروت و مال، وی را بر آن داشت که هر چه از مال و زر و زیور داشت در معرض تماشا قرار داد.

قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَلِيتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ

يُرِيدُونَ: مضارع - (و) فاعل - الْحَيَاةَ: مفعول به - الدُّنْيَا: نعت

آنانکه زندگانی دنیا را می‌خواستند و به زینت دنیا فریفته شدند افسوس می‌خوردند و می‌گفتند ای کاش بما مالی مانند آنچه که به قارون داده شده است می‌دادند.

إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ

ه: اسم آن - ل: مزحلقه - ذو: خبر آن

بدرستی که آن شانس و بهره بسیار بزرگی است که به قارون داده شده است.

وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ ءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلْقِيهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ ﴿٨٠﴾

﴿٨٠﴾

و کسانی که دانش داشتند گفتند: وای بر شما پاداش خدا برای کسی که ایمان آورده و عمل شایسته کرده بهتر است و جز صابران دریافت آن نمی‌کنند. (۸۰)

وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ ءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا

ثَوَابٌ: مبتدا - خَيْرٌ: خبر

و کسانی که علم و آگاهی داشتند به کسانی که به زندگانی دنیا فریفته شدند و عاشقان زر و زیور دنیا بودند و آنرا بزرگترین افتخار می‌دانستند گفتند: افسوس بر شما که راه خطا رفته‌اید و سعادت و خوشبختی را در چیزی جستجو می‌کنید که پایدار نیست سعادت اخروی که همان بهشت جاودان است به مراتب از آن بهتر است به عبارت دیگر، گفتند: وای بر شما ای طالبان دنیا پاداش باقی خدای تعالی

در آخرت از مالهای دنیای فانی بهتر است. برای کسانی که به خدا و پیغمبر بگروند و عمل صالح و کردار ستوده انجام دهند.

وَلَا يُلْقِنَهَا إِلَّا الْأَضْمِرُوتُ

يُلْقِنَهَا: فعل مضارع مجهول - الْأَضْمِرُوتُ: نایب فاعل

و این بهشت باقی و جاودان را کسی ملاقات نخواهد کرد مگر شکیبایان.

صابران از اوج گردون بگذرند

اهل صبر از جمله عالم برترند

بدرود محصول عیش صابران

هر که کارد تخم صبر اندر جهان

فَخَسَفْنَا بِهِ، وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ ﴿٨١﴾

و قارون را با خانه‌اش بزمین فرو بردیم و گروهی نداشت که در قبال خدا یاریش کنند و خود نیز از نصرت یافتگان نبود. (۸۱)

فَخَسَفْنَا بِهِ، وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ

فَخَسَفْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل به معنی فرو بردیم، فعل ماضی - (نا) فاعل

قصه‌ی قارون و سرکشی و تمرد وی در باب مال دنیا و روی گرداندن از عبادت خدا در ذیل می‌آید. گویند آنگاه خداوند متعال به موسی علیه السلام وحی فرمود که به بنی اسرائیل دستور دهد که برگوشهای خود چهار بند آسمانی رنگ بیاویزند. گوید موسی علیه السلام بنی اسرائیل را فراخواند و فرمان خداوند را به آنان ابلاغ فرمود همگان چنان کردند بجز قارون که تکبر و سرپیچی کرد و اطاعت و فرمان نبرد و گفت این کار را صاحبان بردگان نسبت به بردگان انجام می‌دهند که از دیگران مشخص باشند و این از سرکشی و تباهی او بود. و گویند، چون موسی علیه السلام با بنی اسرائیل از دریا بگذشت ریاست قربانگاه را به هارون و گذاشت بنی اسرائیل قربانیهای خود را می‌آوردند و به هارون تسلیم می‌کردند و او آن را به قربانگاه می‌نهاد و آتشی از آسمان فرود می‌آمد و آن را می‌خورد و قارون از این کار خشمگین شد و پیش موسی علیه السلام آمد و گفت پیامبری از تو و سالاری قربانگاه از هارون است و من از هر دوی شما بیشتر تورات می‌خوانم و موسی فرمود: به خدا سوگند، من این کار را برای هارون اختصاص نداده‌ام بلکه خداوند برای او قرار داده است. قارون گفت به خدا سوگند ترا تصدیق نخواهم کرد مگر آنکه دلیلی برای من ارائه دهی و حجتی بیاوری. موسی علیه السلام سران بنی اسرائیل را خواست و به آنان گفت عصاهای خود را بیاورید و چون آوردند آنها را گرفت و در خیمه‌ای که در آن خدا را عبادت می‌کرد انداخت و آنان تا صبح از عصاهای خود پاسداری کردند و چون صبح شد از عصای هارون برگ تازه درخت بادام روییده بود، موسی گفت ای قارون! آیا این را هم از من می‌دانی؟ گفت به خدا سوگند در برابر جادوگریهای تو این کار شگفتی نیست و قارون خشمگین برفت و با پیروان خود از موسی علیه السلام

کناره گرفت و موسی علیه السلام به سبب خویشاوندی که میان آن دو بود با او مدارا می کرد و قارون همواره موسی را آزار می داد و همه روز بر سرکشی و ستمگری و مخالفت خود می افزود. گفته اند قارون خانه ای ساخت و برای آن در زرین ساخت و بر دیوارها صفحه های زرین زد بزرگان بنی اسرائیل بامداد و شامگاه پیش او می رفتند که به آنان انواع خوراک می دادند و آنان با او سخن می گفتند و او را می خنداندند.

ابن عباس گوید، آنگاه خداوند دستور زکات را بر موسی علیه السلام نازل فرمود و چون زکات بر بنی اسرائیل واجب شد نخست قارون به حضور موسی علیه السلام آمد و با آن حضرت صلح کرد که در برابر هر هزار دینار یک دینار و از هزار درهم یک درهم و از هزار گوسپند، یک گوسپند و از هزار شماره از هر چیز یکی بپردازد ولی چون به خانه ی خود بازگشت و حساب کرد آن را بسیار دید و راضی به پرداخت آن نشد، بنی اسرائیل را جمع کرد و به آنان گفت: ای قوم! موسی شما را به هر چه فرمان داد فرمان بردید و اکنون می خواهد اموال شما را بگیرد. گفتند: تو بزرگ و سرور مایی به هر چه می خواهی فرمان بده، گفت به شما دستور می دهم فلان زن روسپی بدکاره را بیاورید و برای او جایزه ای قرار دهیم تا موسی را تهمت زند و اگر آن زن چنان کند بنی اسرائیل موسی را از خود دور می کنند و ما آسوده خواهیم شد.

آن زن را آوردند قارون برای او هزار درهم و هم گفته اند هزار دینار و تشتی زرین جایزه قرار داد و نیز گفته اند به او گفت ترا ثروتمند می کنم و در زمره زنان خویش در می آورم بشرط آنکه فردا هنگامی که بنی اسرائیل جمع باشند موسی را متهم کنی که با تو در آمیخته است، و گفته اند به آن زن گفت هر چه خودت بگویی به تو خواهم داد. فردای آن روز قارون بنی اسرائیل را جمع کرد و سپس پیش موسی علیه السلام آمد و گفت بنی اسرائیل جمع شده اند و منتظرند پیش آنان بیایی و آنان را امر و نهی کنی و دستورهای و شرایع دینی آنان را اعلام فرمایی. موسی پیش ایشان که در زمینی فراخ بودند آمد و میان ایشان ایستاد و خطبه خواند و آنان را پند و اندرز داد و ضمن آن گفت ای بنی اسرائیل هر کس دزدی کند دستش را باید برید و هر کس تهمت زند هشتاد تازیانه اش می زنیم و هر کس زنا کند و زن نداشته باشد او را صد تازیانه می زنیم و اگر زن داشته باشد او را چندان سنگسار می کنیم تا بمیرد. قارون گفت هر چند تو باشی؟ گفت: آری هر چند من باشم، قارون گفت بنی اسرائیل تصور می کنند که تو با فلان روسپی زنا کرده ای، موسی با شگفتی گفت من؟! قارون گفت آری. موسی فرمود او را بیاور اگر اقرار کند و بگوید همان گونه خواهد بود. آن زن را فرا خواندند و آمد موسی او را سوگند داد و از او خواست به حق خداوندی که تورات را بر موسی نازل و دریا را برای بنی اسرائیل شکافته است راست بگوید و پرسید آیا من با تو کاری را که ایشان مدعی هستند انجام داده ام؟ خداوند متعال به او توفیق توبه ارزانی داشت و گفت اگر همین امروز توبه کنم بهتر از آن است که پیامبر خدا را آزار دهم و گفت نه به خدا سوگند که دروغ می گویند، قارون برای من جایزه ای معین کرده است که ترا تهمت زنم و

چون آن زن چنین گفت قارون سخت پشیمان شد و سر به زیر انداخت و اشراف بنی اسرائیل سکوت کردند و قارون دانست که در مهلکه افتاد و موسی علیه السلام سر بر خاک نهاد و برای خداوند سجده کرد. کسانی درباره داستان این زن می گوید: قارون پی زن بدکاره که موسی علیه السلام او را از لشکرگاه خود بیرون و تبعید کرده بود فرستاد و چون آمد به او گفت می خواهم با تو ازدواج کنم و ترا از این تنگدستی نجات دهم به شرط آنکه هر چه می گویم انجام دهی، گفت آن چیست؟ گفت چون بنی اسرائیل پیش من جمع شدند بیا و بگو موسی از من کامجویی خواست و چون اطاعت نکردم مرا از لشکرگاه خود بیرون کرد، آن زن برگشت و فردای آن روز پیش قارون آمد و بنی اسرائیل پیش او جمع شده بودند آن زن گفت ای بنی اسرائیل نیکان از بدان چنین می بینند و بدانید که دیروز قارون مرا خواست و به من چنین گفت و دستور داد بر موسی پیامبر خداوند دروغ ببندم و قارون دروغ می گوید، همانا موسی مرا از اردوگاه خود به سبب فساد و تباهی من بیرون کرد و در پیشگاه الهی توبه کرده ام و چون قارون سخنان آن زن را شنید سخت پشیمان شد و بنی اسرائیل همگان او را سرزنش کردند و چون خبر به موسی رسید خشمگین شد. و خداوند قارون و خانه و اموال او را به زمین فرو برد. خداوند متعال در مورد فروشدن قارون به زمین چنین می فرماید:

فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ، قارون و سرایش را به زمین فرو بردیم.
شیخ سعدی گفت:

قارون هلاک شد که چهل خانه گنج داشت نوشین روان نمرود که نام نکو گذاشت

فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِتْنَةٍ يَنْصُرُونَهُ، مِنْ دُونِ اللَّهِ

لَهُ: جار و مجرور خبر مقدم - مِنْ: حرف زائد - فِتْنَةٍ: اسم کان

پس نبود گروهی و قومی که بتواند وی را در برابر عذاب الهی در آن وقت کمک و نصرت دهد غیر از خدای تعالی.

وَمَا كَانُوا مِنَ الْمُنْتَصِرِينَ

نه کسی عذاب را از او باز داشت و نه خود با آن همه مال و ثروتش توانست خود را از عذاب برهاند.

وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيَكَابُ اللَّهُ يَسْطُرُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيَكَانَهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ ﴿٨٢﴾

و کسانی که روز پیش آرزوی مقام وی داشتند، روز دیگر همی گفتند: وای! که گوئی خدا روزی هر یک از بندگان خویش را که خواهد بگشاید یا تنگ کند، اگر خدا بر ما منت ننهاد بود، ما نیز بزمین فرو رفته بودیم، وای! که گوئی کافران رستگار نمی شوند. (۸۲)

وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيَكَابُ اللَّهُ يَسْطُرُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ

الَّذِينَ: اسم اصبح - يَقُولُونَ: فعل مضارع - (و)فاعل، جمله فعلیه خبر اصبح و آنانکه آرزوی مال و ثروت قارون را در سر می‌پروراندند و امید مکانت او را داشتند آن هنگام که این اتفاق عجیب را دیدند گفتند: وای! گویا اینکه خداوند می‌گستراند روزی را برای هر که می‌خواهد از بندگانش و برای هر که بخواهد بر او تنگ می‌گرداند و به مقتضای اراده خود او را عذاب می‌دهد و به هلاکت و مذلت می‌رساند. در حدیث شریف آمده است: خدای تعالی اخلاق شما را در میان شما تقسیم کرده است چنانکه ارزاق شما را تقسیم کرده است و بی‌گمان خداوند هم به کسانی که دوستانشان دارد و هم به کسانی که دوستانشان نمی‌دارد می‌دهد. «برین خوان یغما چه دشمن چه دوست» اما ایمان را بجز کسانی که دوستانشان می‌دارد نمی‌دهد.

لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا

مَنْ: فعل ماضی - لفظ الله: فاعل

اگر خداوند بر ما منت نمی‌نهاد و رحم نمی‌کرد و آرزوی ما را که در حق مال اندوزی غبطه می‌خوردیم برآورده می‌کرد ای وای! که زمین ما را امروز همچون قارون فرو می‌بلعید.

وَيَكَاذِبُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ

ه: اسم کان - لَا يُفْلِحُ: فعل مضارع - الْكَافِرُونَ: فاعل، جمله خبر کان

این مال و ثروت همه از برای آزمایش است. ای وای! که کافران هرگز رستگار نمی‌گردند و حتماً عذاب خدا دیر یا زود گریبانگیرشان می‌شود.

۸۳

تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ
این سرای آخرت را برای کسانی نهاده‌ایم که در زمین سرکشی و فساد نمی‌خواهند و عاقبت خاص پرهیزکاران است. (۸۳)

تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا

تِلْكَ: مبتدا - الدَّارُ: خبر - نَجْعَلُهَا: فعل مضارع، فاعل (نحن)، جمله خبر

آن سرای دیگر را که شنیده‌ای و دانسته‌ای مراد بهشت جاودان از برای پرهیزکاران یعنی برای کسانی که در روی زمین بزرگی و تکبر نمی‌کنند و تکبر را دوست ندارند. و در روی زمین فساد و تبهکاری نمی‌کنند آماده کرده‌ایم. خواجه عبدالله انصاری گفت: الهی! همه را از خود پرستی رهایی ده، همه را به خود آشنایی ده، همه را از مکر شیطان نگاه دار، همه را از کینه‌ی نفس نگاه دار.

وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ

الْعَاقِبَةُ: مبتدا - لِلْمُتَّقِينَ: جار و مجرور، خبر

و عاقبت یعنی بهشت جاودان از آن پرهیزکاران است. در حدیث شریف آمده است: «کسی که در قلبش هموزن ذره‌ای از کبر باشد، به بهشت وارد نمی‌شود. مردی گفت: یا رسول الله! شخصی دوست دارد که جامه و کفش وی خوب و قشنگ باشد، آیا این از کبر و برتری جوئی است؟ فرمودند: نه! این از کبر نیست، خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد، کبر عبارت است از سرکشی علیه حق و کوچک شمردن مردم»

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٨٤﴾

هر که کار نیک آرد بهتر از آن پاداش دارد و هر که کار بد آرد کسانی که اعمال بد کرده‌اند جز آنچه کرده‌اند سزا نینند. (۸۴)

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا

له: جار و مجرور خبر مقدم - خَيْرٌ: مبتدای مؤخر

هر کسی اخلاق نیکو و پسندیده یا طاعتی به اخلاص و معرفتی به خدای یکتا بیاورد برای اوست در آخرت پاداشی بهتر و نیکوتر از آن.

وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

مَنْ: مبتدای جازم - جَاءَ: فعل ماضی - (هو) فاعل

و هر که بدی بیاورد چون شرک و تکذیب قرآن و پیغمبر پس برای آنان پاداشی جز بدی و مکافات داده نشود و به اندازه‌ی اعمال بدشان مجازات خواهد شد چونکه سزای بد جز بد نیست. مگر این که خداوند به رحمت و فضل خود از گناهشان در گذرد و او را بیامرزد.

إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدُكَ إِلَىٰ مَعَادٍ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ وَمَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٨٥﴾

آنکه ابلاغ این قرآن بعهد تو گذاشت، به باز گشتگامی خواهدت برد، بگو: پرورد گارم بهتر داند چه کسی هدایت آورده و چه کسی در ضلالتی آشکار است. (۸۵)

إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدُكَ إِلَىٰ مَعَادٍ

مقاتل گفت: سبب نزول این آیت آن بود که رسول خدا ﷺ آن هنگام که از غار به قصد هجرت مدینه بیرون آمد از ترس دشمن از شاهراه نرفت بلکه از بیراهه رفت تا به جحفه رسید. جحفه میان مکه و مدینه است، رسول خدا ﷺ چون آنجا رسید و شاهراه را دید که به سوی مکه می‌رفت شوق او نسبت به مکه بیشتر شد. جبرئیل آمد و گفت یا رسول الله ﷺ «إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ

لَرَأْدُكَ إِلَىٰ مَعَادٍ»

بدرستی آنکه بر تو تبلیغ قرآن یا عمل بدان را فرض کرده است هر آینه تو را به محل بازگشت (قیامت) برمی گرداند و میان تو و آنانکه قرآن و رسالت تو را تکذیب می کنند داوری می کند.

قُلْ رَبِّيَ أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ وَمَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ

رَبِّي: مبتدا - أَعْلَمُ: خبر - هُوَ: مبتدا - فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ: جار و مجرور خبر

ای محمد ﷺ بگو که پروردگار من از همه بهتر می داند که چه کسی هدایت را از سوی او آورده است و چه کسی در گمراهی آشکار است.

وَمَا كُنْتَ تَرْجُو أَنْ يُلْقَىٰ إِلَيْكَ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيرًا
لِلْكَافِرِينَ ﴿٨١﴾

تو امید نداشتی که این کتاب بتو القا شود مگر که رحمتی از سوی پروردگارت است، پس، یار منکران مباش. (۸۶)

وَمَا كُنْتَ تَرْجُو أَنْ يُلْقَىٰ إِلَيْكَ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيرًا
لِلْكَافِرِينَ

(ت) اسم کان - تَرْجُوْا: فعل مضارع - فاعل (انت)، جمله خبر کان

تو در این امید نبودی که کتاب آسمانی (قرآن) به تو فرستاده شود پس ما کتاب را (قرآن) نفرستادیم مگر بخشایشی از جانب پروردگارت پس با کافران و مشرکان سازش مکن و قدر این نعمت بزرگ را پاسدار و یار و یاور کافران مباش.

وَلَا يَصُدُّكَ عَنْ ءَايَاتِ اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أُنْزِلَتْ إِلَيْكَ وَادْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ
الْمُشْرِكِينَ ﴿٨٧﴾

از آیه های خدا، از پس آنکه به تو نازل شده تو را منحرف نکنند. به سوی پروردگارت بخوان و قرین مشرکان مباش. (۸۷)

وَلَا يَصُدُّكَ عَنْ ءَايَاتِ اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أُنْزِلَتْ إِلَيْكَ وَادْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ
الْمُشْرِكِينَ

لَا يَصُدُّكَ: فعل مضارع - (هو) فاعل - (ن) توکید - ك: مفعول به، به معنی تو را باز ندارند.

و مبادا که کافران تو را از آیت های خدا باز دارند، پس از آنکه بر تو نازل شده است و مردم را به سوی پروردگارت دعوت کن و از جمله مشرکان و یار و یاور آنان مباش.

وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٨٨﴾

با خدای یکتا خدای دیگری را به خدایی مخوان که جز او خدایی نیست، همه چیز جز ذات پاک وی فانی است، فرمان از اوست و به سوی او بازگشت می‌یابید. (۸۸)

وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ

لَا تَدْعُ: فعل مضارع - (انت): فاعل - إِلَهًا: مفعول به

همراه الله تعالی معبود دیگری را خدای خود مخوان یعنی: فقط حق تعالی خدای یگانه است که بر همه چیز تواناست و غیر وی نه می‌توانند به تویانی برسانند و نه منفعتی.

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ

إِلَه: اسم لای نفی جنس - خبر لای نفی جنس محذوف - هُوَ: بدل

نیست هیچ خدایی شایسته‌ی پرشش مگر او یعنی: جز ذات او پس این فقط حق تعالی است که زنده‌ی پاینده است.

كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ

كُلُّ: مبتدا - هَالِكٌ: خبر

همه چیز فانی است مگر ذات حق سبحانه و تعالی. در حدیث شریف آمده است: «راست‌ترین سخنی را که لبید شاعر گفته است: الا كل شيء ما خلا الله باطل آگاه باشید که همه چیز جز خداوند، فانی و نابود شدنی است.

نظامی گنجوی گفت:

وانکه نمرده‌ست و نمیرد تویی

ملک تعالی و تقدس تو را

ما به تو قائم چو تو قائم به ذات

آنچه تغییر نپذیرد تویی

ما همه فانی و بقا بس تو را

زیر نشین علمت کاینات

مولانا گفت:

چون نه ای در وجه او هستی مجو

كل شيء هالك نبود روا

هر که در الآست او فانی بگشت

رد بابت او و بر لا می‌زند

كل شيء هالك جز وجه او

هر که اندر وجه ما باشد فنا

زانکه در الآست او از لا گذشت

هر که بر در او من و ما می‌زند

لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

لَهُ: جار و مجرور، خبر مقدم - الْحُكْمُ: مبتدا موخر -

حکم و فرماندهی از آن اوست کسی نمی‌تواند غیر از او ادعای مالکیت و فرمانروایی کند.

سوره العنکبوت

سوره العنکبوت شصت و نه آیه است و اکثر مفسران گفته اند که سوره عنکبوت مکی است و از علی علیه السلام روایت است که میان مکه و مدینه فرود آمده است و گفته اند همه مکی است جز دو آیت. «و وصینا الانسان بالادیه و من یقول آمنا بالله»

گفته اند یک آیت در آن منسوخ است که در جای خود خواهیم گفت: در فضیلت این سوره ابی بن کعب گوید: قال رسول الله صلی الله علیه و آله من قرأ سوره العنکبوت کان له من الاجر عشر حسنات بعدد کل المؤمنین و المنافقین. ابی کعب گوید، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که سوره ی عنکبوت را بخواند بر او ده نیکی به تعداد هر یک از مؤمنین داده می شود».

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

الم (۱)

الف، لام، میم، (۱)

از حروف مقطعه و معجزه است تا اینکه مردم بدانند که به کنه و حقایق این کتاب راهی نیست و عقل از کنه معرفت آن عاجز است.

أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يَتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا ءَامَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ (۲)

مگر این مردم پنداشته اند به (صرف) اینکه گویند ایمان داریم رها شوند و امتحان نشوند؟ (۲)

أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يَتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا ءَامَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ

أَنْ يَتْرَكُوا: فعل مضارع منصوب مجهول - (و) نایب فاعل

در سبب نزول این آیت بین علما و مفسران اختلاف است.

شعبی گفت: قومی در مکه بودند به ظاهر به اسلام اقرار دادند و به مدینه به همراه پیغمبر هجرت نکردند تا اینکه صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله به ایشان نوشتند و گفتند هجرت کنید و به رسول خدا پیوندید. ایشان برخاستند و قصد مدینه کردند. مشرکان مکه بر پی ایشان رفتند و با هم جنگ کردند. قومی کشته شدند و قومی رهایی یافتند.

مقاتل گفت:

در شان مهجع بن عبدالله فرو آمد در غزوه بدر و او اولین شهید روز بدر بود. مجاهد گفت: در شان عمار یاسر فرو آمد. که مشرکان او را به سختی عذاب می کردند و می رنجانیدند پس پروردگار جهانیان برای تسلیت و تعزیت او این آیت فرستاد:

می گوید: آیا پنداشتند مردمان آنانکه فقط به گفتار و زبان اقرار می دادند و می گفتند: و ما ایمان آوردیم و مسلمان شدیم همین طور رها کرده شوند و دست از ایشان باز داشته شوند و به امر و نهی امتحان کرده نشوند و خالص از ناخالص باز شناخته نشوند؟

وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ ﴿٣﴾

کسانی را که پیش از ایشان بودند امتحان کردیم تا خدا کسانی را که راست گفتند معلوم کند و دروغگویان را نیز معلوم کند. (۳)

وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ

فَتَنَّا: فعل ماضی - (نا) فاعل - الَّذِينَ: مفعول به

و بدرستیکه ما امتحان کردیم و در فتنه انداختیم آنان را که پیش از این مومنان بودند با انواع نعمتها و مشقاب آزمایششان کرده ایم و خداوند آشکار می گرداند آنان را که راست گفته اند و دروغگویان را از راستگویان ممیز و مشخص می سازد. در حدیث شریف آمده است: «سخت ترین مردم در آزمایش پیغمبران هستند، سپس صالحین و سپس بهترین ها به حسب درجه و مقامشان لذا انسان بر حسب اعتقاد دین خود مورد آزمایش قرار می گیرد پس اگر استواری و صلابت او، در دین بیشتر باشد بیشتر مورد آزمایش قرار خواهد گرفت.

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿٤﴾

و یا کسانی که اعمال بد می کنند، پنداشته اند که از ما می گریزند، چه بد قضاوت می کنند. (۴)

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا

حَسِبَ: فعل ماضی - الَّذِينَ: فاعل - يَعْمَلُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - السَّيِّئَاتِ: مفعول به

آیا آن کسانی که کفر و شرک می کنند و کارهای ناپسند و زشت انجام می دهند تصور می کنند که بر ما پیشی گرفته اند و ما را در انجام امور عاجز و ناتوان می پندارند؟

سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ

سَاءَ: فعل ماضی - (هو) فاعل - مَا: تمیز

آنان چه قضاوت بدی می کنند و چه تصورهای پوچ و تو خالی در سر می پروراند.

مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنْ أَجَلَ اللَّهُ لَكَ رَبُّهُهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٥﴾

هر که امید دارد به پیشگاه خدا رود، وعده خدا آمدنی است و او شنوا و داناست. (۵)

مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنْ أَجَلَ اللَّهُ لَكَ لَاقٍ

من: مبتدا - (هو) اسم کان - يَرْجُوا: فعل مضارع - فاعل (هو)، خبر کان، جمله خبر من سپس خطاب به مومنان و به جهت نصیحت آنان می گوید «هر کس که امید دیدار پروردگار خود را دارد آنچه که از عبادات و طاعات می تواند باید انجام دهد چونکه زمان موعود فرا می رسد و در این وعده خلاف نیست.

وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

هُوَ: مبتدا - السَّمِيعُ: خبر - الْعَلِيمُ: خبر ثانی

خداوند سخنان شما را می شنود و از نیات و اعمال آشکار و پنهان شما با خبر است و او شنوا و داناست.

وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ ﴿٦﴾

هر که بکوشد برای خویش می کوشد که خدا از جهانیان بی نیاز است. (۶)

وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ

من: مبتدا - جَاهَدَ: فعل ماضی، فاعل (هو)، جمله خبر.

و کسی که با کفار و مشرکان در راه خدا جهاد کند و در راه پیشرفت دین خدا تلاش و کوشش نماید، در حقیقت برای خود تلاش و کوشش کرده است. یعنی؛ کسی که با کفار جهاد کند، یا با نفس خود جهاد کند، پاداش جهاد وی به خودش تعلق می گیرد نه به دیگران و چیزی از منافع جهاد وی به خدای سبحان بر نمی گردد.

إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ

لفظ الله: اسم ان - ل: حرف مزحلقة - لغنی: خبر ان

بدرستی که خدای تعالی هر آینه از جهاد و تلاش و عبادات انسانها بی نیاز است آنچه هست در حقیقت آن تلاشی است در جهت اصلاح و مصلحت خود انسان.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٧﴾

کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند، گناهانشان را محو می کنیم و بهتر از آنچه عمل کرده اند، پاداششان می دهیم. (۷)

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ

الَّذِينَ: مبتدا - لَنُكَفِّرَنَّ: فعل مضارع - (ن) توكید - فاعل (نحن)، جمله خبر

و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته و نیکو انجام داده اند هر آینه می پوشانیم بر ایشان بدیهایشان را و هر آینه بر ایشان پاداشی می دهیم پاداشی نیکوتر از عمل نیک خودشان و این پاداش چندین برابر باشد ده برابر، تا هفت صد برابر زیرا که ایشان محتاج اند و من بی نیاز هستم در واقع پاداش اعمال نیکی که انجام داده اند به خودشان بر می گردد و پاداش اعمال خود را خواهند دید.

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَىٰ مَرْجِعِكُمْ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٨﴾

انسان را نسبت به پدر و مادرش به نیکی سفارش کرده ایم، اگر بکوشند چیزی را که درباره آن علم نداری با من شریک کنی، اطاعتشان مکن، بازگشت شما به سوی من است و از اعمالی که می کرده اید خبرتان می دهم. (۸)

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا

وَصَّيْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - الْإِنْسَانُ: مفعول به - حُسْنًا: مفعول مطلق

ما به انسان توصیه می کنیم که به پدر و مادر نیکی کنید و اما اگر ایشان به من شریک و انباز می گیرند توجهی به آنان مکن و از آنان فرمانبرداری مکن. این آیت در شان سعد بن ابی وقاص و مادر وی فرو آمد.

حمنه بنت ابی سفیان بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف، چون سعد مسلمان شد مادر وی سوگند یاد کرد که طعام و شراب نخورد و از آفتاب به سایه نرود تا اینکه سعد از دین محمد ﷺ باز گردد. پس سه روز در مقابل نور آفتاب نشست و طعام و شراب نخورد تا سعد گفت: ای مادر اگر تو هفتاد جان داشته باشی و یکی یکی ببینم که جان تو از گرسنگی و تشنگی بیرون آید، من از دین محمد بر نمی گردم. سعد این قصه به رسول خدا ﷺ باز گفت. جبرئیل علیه السلام آمد این آیت آورد. رسول خدا ﷺ گفت: الله تعالی چنین می فرماید که نفع دنیا از ایشان باز مگیرید اما بشرک از ایشان فرمان مبرید. این است که رب العالمین گفت:

وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا

لَكَ: جار و مجرور خبر لیس - عِلْمٌ: اسم لیس

و اگر پدر و مادر تو تلاش کنند و با تو مجادله کنند تا اینکه به من انباز گیری و شرک آوری محترمانه، جدال ایشان را رد کن و فرمانبردار مباش که فرمانبرداری از مخلوق در معصیت خالق شایسته و روا نیست.

إِلَىٰ مَرْجِعِكُمْ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ

إِلَى: جارو مجرور خبر مقدم - مَرْجِعُكُمْ: مبتدا موخر.

بازگشت همه شما به سوی من است و همه شما را در وقت جزا دادن بیگاهانم به آنچه که در این دنیا انجام دادید از طاعت و متابعت مخلوق یا در گناه خالق و یا اطاعت از خالق و پیروی از او و رسول او.

وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ ﴿٩﴾

و کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند آنها را به صف شایستگان می بریم. (۹)

وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ

الَّذِينَ: مبتدا - لَنُدْخِلَنَّهُمْ: فعل مضارع - (ن) توکید - هم: مفعول به - (نحن) فاعل، جمله خبر الذین

و آنانکه ایمان آوردند و کارهای شایسته و نیکو انجام داده اند ما ایشان را در میان صالحین و شایستگان قرار می دهیم و همدم پیغمبران و صدیقان و شهداء و صالحین می گردانیم.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ ءَامَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ وَلَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ

مِّن رَّبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ ؕ أَوَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ ﴿١٠﴾

بعضی از مردم می گویند: به خدا ایمان داریم و چون در راه خدا اذیت شوند، اذیت مردم را مانند عذاب خدا قرار می دهند و اگر از جانب پروردگار نصرتی برسد، گویند: ما با شما بودیم مگر خدا به آنچه در سینه جهانیان هست داناتر نیست؟ (۱۰)

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ ءَامَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ

مِنَ النَّاسِ: جار و مجرور خبر مقدم - من: مبتدا موخر

گفته اند این آیت مدنی است. از میان مردمان قومی هستند که به زبان می گوید ما ایمان آوردیم اما در دل ایمان نمی آورند و در ایمانشان ثابت قدم نیستند. و ایشان منافقان اند که از عذاب مردم آنچنان می ترسند که از عذاب خدای تعالی باید ترسید. یعنی از رسیدن آزار و اذیت از سوی آنان بی تابی کرده و بر آن صبور نیستند و آن را در بزرگی و شدت مانند عذاب الهی می پندارند و به سوی آزار دهندگان روی می آورند چنانکه باید به خدا روی بیاورند.

وَلَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ مِّن رَّبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ

(نا) اسم ان - (نا) اسم کان - مَعَكُمْ: مفعول فیه - خبر کان، جمله خبر ان

و اگر از جانب پروردگار تو کمک و نصرتی بیاید هر آینه می گویند بدرستی که ما در دین و ملت شما پابرجا هستیم پس ما را در غیمت شریک خود بگردانید و چون بلائی و رنجی از مردم به جهت اظهار ایمانشان به ایشان رسد از ایمان بر می گردند و به کفر ملحق می شوند و آگاه نیستند که عذاب خدای تعالی سخت و دشوار و جاوید است که هرگز از بین نرود و مدام خواهد بود.

أُولَئِكَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ

لفظ الله: اسم کیس - ب: حرف جر زائد - بِأَعْلَمَ: خبر کیس.

آیا خدای تعالی دانایتر از همه دانایان نیست به آنچه که منافقان در دلهایشان پنهان می دارند و به آنچه که آشکار می کنند و آیا منافق را از مخلص باز نمی شناسد و به آنان به مقتضای اعمالشان جزا نخواهد داد؟ چنانکه در آیه ۶ سوره «البینه» آمده: «ان الذين كفروا من اهل الكتاب والمشرکین فی نار جهنم خالدین فیها». براستی کسانی که کفر ورزیدند از اهل کتاب و مشرکین در آتش جهنم همیشگی و جاودان خواهند ماند.



وَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ

قسم، که خدا مومنان را معلوم و منافقان را نیز معلوم می دارد. (۱۱)

وَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ

ل: قسم - وَلَيَعْلَمَنَّ: فعل مضارع، (ن) تاکید - لفظ الله: فاعل - الَّذِينَ: مفعول به.

و خداوند هر آینه می داند آن کسانی که به خدا ایمان آورده اند و به او گرویده اند و در دل بر آن ایمان پابرجا و ثابت قدم اند و می داند که منافقان به دل ایمان نیاورده اند و به خدای نگرویده اند و خدای تعالی قطعاً مومنان مخلص و منافقان کور دل را از هم تمیز و تشخیص می دهد و می شناسد.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَلْنَحْمِلَ خَطَايَكُمْ وَمَا هُمْ بِحَامِلِينَ



کسانی که کافرنه بکسانی که ایمان آورده اند، گویند: طریقه ما را پیروی کنید ما گناهان شما را بعهده می گیریم اما چیزی از گناهانشان را بر دارنده نیستند که آنها دروغگو یانند. (۱۲)

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَلْنَحْمِلَ خَطَايَكُمْ

اتَّبِعُوا: فعل ماضی - (و) فاعل - سَبِيلَنَا: مفعول به

مجاهد در بیان سبب نزول می گوید: آیه ی کریمه در باره ی کفار قریش نازل شده است. کافران و مشرکان به کسانی که گرویده اند و ایمان آورده اند گفتند راه و روش ما را پیروی و متابعت کنید که این آئین و روش آبا و اجداد ماست و اگر شما به دین آبا و اجدادتان برگردید ما از خطاهای شما چشم پوشی می کنیم. گفته اند، این سخن را ابوسفیان و امیه بن خلف با عمر بن الخطاب گفتند یعنی اگر تو ای عمر رضی الله عنه از دین محمد صلی الله علیه و آله دست بکشی و به دین آبا و اجداد خود برگردی ما از خطاهای تو چشم پوشی می کنیم.

وَمَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ

هَمْ: اسم ما - ب: حرف جر زائد - يَحْمِلِينَ: خبر
 پروردگار جهانیان فرمود: هر آینه کافران کسی نیستند که از گناهان مومنان چیزی بردارند و چنین قدرتی را هم ندارند.

إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ

هم: اسم آن - ل: مزحلقه - لَكَاذِبُونَ: خبر آن
 بدرستیکه ایشان هر آینه دروغ گویان اند اینکه می گویند ما بار سنگین گناهان را ازدوششان بر می داریم و از خطاهای ایشان می گذریم دروغ می گویند که آنان صلاحیت و شایستگی چنین کاری را ندارند.

وَلِيَحْمِلُوا أَثْقَالَهُمْ وَأَنْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ وَلَيَسْئَلُنَّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿١٣﴾

و قسم، که بارهای گران خویش را بر می دارند و به راستی روز قیامت از آنچه افترا می بستند مورد بازخواست قرار می گیرند. (۱۳)

وَلِيَحْمِلُوا أَثْقَالَهُمْ وَأَنْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ

ل: قسم - لِيَحْمِلُوا: فعل مضارع، فاعل (و) - أَثْقَالَهُمْ: مفعول به - وَأَنْقَالًا: معطوف - مَعَ: مفعول فیه.

و هر آینه در قیامت آنان که کافرن بارهای سنگین خود را و بار گران دیگران را که اغواء کرده اند و گمراه ساخته اند حمل خواهند کرد بدون اینکه چیزی از گناه گمراهان کاسته گردد.

وَلَيَسْئَلُنَّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْعَلُونَ

(و) اسم کان - يَفْعَلُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر کان

و هر آینه آنانکه گمراه کننده اند و آنانکه گمراه شونده اند در روز قیامت باز خواست خواهند شد از آنچه که می بافند و می فریبند.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ

وَهُمْ ظَالِمُونَ ﴿١٤﴾

براستی نوح را به قومش فرستادیم و هزار سال، پنجاه سال کم، میانشان بماند و طوفان بگرفتشان که ستمگران بودند. (۱۴)

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا

نَلَيْكَ: فعل ماضی - (هو) فاعل - اَلْفَ: مفعول فيه

از ابن عباس روایت کرده اند که نوح علیه السلام چون نبوت و بعثت بدو دادند چهل ساله بود و نه صد و پنجاه سال مدت تبلیغ و دعوت او بود و بعد از طوفان شصت سال بزیست تا از نژاد وی مردمان بسیاری پدید آمدند.

مولانا گفت:

لیک دعوت وارد است از کردگار با قبول و نا قبول او را چه کار
نوح نهصد سال دعوت می نمود دم بدم انکار قومش می فزود

فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ

فَأَخَذَهُمُ: فعل ماضی - هُمُ: مفعول به - الطُّوفَانُ: فاعل، (و) حالیه - هُمُ: مبتدا - ظَالِمُونَ: خبر. پس قوم او را عذاب طوفان بگرفت و در دریا غرق شدند و ایشان از ستمگران بودند. یعنی: به کفر خویش پای بند بودند و اندر زهای نوح علیه السلام را نشنیدند در نتیجه طوفان، یعنی از آسمان باران سیل آسا باریدن گرفت و از زمین آب جوشیدن آغاز کرد تا همگی را غرق کرد.

فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ ﴿١٥﴾

پس او را با کشتی نشینان نجات دادیم و کشتی را برای جهانیان عبرتی کردیم. (۱۵)

فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ

فَأَنْجَيْنَاهُ: فعل ماضی - (نا) فاعل - ه: مفعول به

پس نوح علیه السلام را و یاران و اهل او از مومنان و حیوانات و پرندگان و از هر نوع جفتی که به همراه نوح علیه السلام در کشتی بودند نجات دادیم و این واقعه طوفان را از برای جهانیان عبرت گردانیدیم تا با استناد به آن پند گیرند و دست از کفر و شرک و تکذیب بردارند.

وَإِذْ يَرْهِيهِ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿١٦﴾
و ابراهیم چون به قومش گفت خدا را پرستید و از او بترسید که این، اگر بدانید برای شما بهتر است. (۱۶)

وَإِذْ يَرْهِيهِ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ

و آن هنگام که ابراهیم خلیل الله به قوم خود گفت: خدا را پرستید و از او بترسید و حال آنکه که شما غیر از خدای تعالی بتانی را می پرستید که خود ساخته اید و تراشیده اید همان است که جای دیگر گفت: «اتعبدون ما تتحتون».

ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

ذَٰلِكُمْ: مبتدا - خَيْرٌ: خبر.

این عبادت خدای تعالی برای شما از دین و آئینی که دارید بهتر است اگر خیر را از شر و نفع را از ضرر تشخیص می‌دهید و می‌دانید.

إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ ۚ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿۱۷﴾

سوای خدا بتان را می‌پرستید و دروغ می‌سازید، اینها که سوای خدا می‌پرستید، روزی ای برای شما ندادند، روزی را نزد خدا بجوئید و عبادت او کنید و سپاس وی دارید که سوی او بازگشت می‌یابید. (۱۷)

إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا

جز این نیست که شما غیر از خدای تعالی بتان را می‌پرستید و آنرا معبود خود قرار داده‌اید و دروغ و تهمت می‌سازید و به دروغ آن بتان را معبودان خود قرار می‌دهید.

إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ ۚ

الَّذِينَ: اسم ان - تَعْبُدُونَ: فعل مضارع، (و) فاعل - لَا يَمْلِكُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - جمله خبر ان

براستی بجز خدای تعالی بتان را می‌پرستید و به خدا انباز می‌گیرید در حالیکه آن بتان قادر نیستند برای شما روزی دهند روزی دادنی پس از نزد خدای تعالی روزی بجوئید براستی که او بر دادن روزی بر روزی خوران قادر و تواناست و او را به یگانگی پرستید و او را شکرگزار و سپاسگزار باشید.

إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

برای حساب و کتاب به سوی او بازگردانیده خواهید شد و سپس رو به مشرکان قریش می‌کند و می‌گوید:

وَلَا تَكْذِبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِّنْ قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ﴿۱۸﴾

و اگر تکذیب پیغمبر می‌کنید امتهای پیش از شما نیز تکذیب (پیغمبران کرده اند) و برعهده پیغمبر جز بلاغ آشکار نیست. (۱۸)

وَلَا تَكْذِبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِّنْ قَبْلِكُمْ

كَذَّبَ: فعل ماضی - أُمَمٌ: فاعل

ای اهل مکه و ای کفار قریش! اگر پیغمبر مرا تکذیب کنید بدرستی که امتهای پیشین نیز پیغمبران خود را پیش از شما تکذیب کرده اند.

وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ

عَلَى الرَّسُولِ: جار و مجرور خبر مقدم - اَلْبَلَّغُ: مبتدا مؤخر

بر پیغمبر وظیفه دیگری نیست مگر آشکارا پیغام رساند و به بیم و امید شما را دعوت کند و از عقوبت آخرت بترساند در حالیکه شما به بعث و نشر منکر هستید و آن را باور و تصدیق نمی دارید.

أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ۚ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿١٩﴾

مگر ندانسته اند خدا چگونه خلق را پدید می کند سپس آنرا باز می آورد که این برای خدا آسان است. (۱۹)

أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ۚ

يَرَوْا: فعل مضارع - (و) فاعل - كَيْفَ: حال - يُبْدِئُ: فعل مضارع - لفظُ اللَّهِ: فاعل - اَلْخَلْقَ: مفعول به

در حق این آیت دو تعبیر گفته شده است: یکی آنست که کافران که بعث را منکراند پس باید درنگرند و تأمل کنند به کار آفریننده یکتا که شب و روز را و تابستان و زمستان را بدنبال هم می آورد و این نشانه ای از زنده شدن بعد از مرگ است، پس در روز رستاخیز نیز ایشان را از خاک بیدار می آورد. برای آن خداوندی که در خلق اول از عدم بوجود آورده مشکل نخواهد بود که آنان را بعد از مرگشان دوباره زنده گرداند.

مانند چارمرغ خلیل از پی فنا در دعوت بهار ببین امتثال گل

إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ

ذَٰلِكَ: اسم إن - عَلَى اللَّهِ: جار و مجرور - يَسِيرٌ: خبر إن.

بدرستی که این آفرینش یعنی باز آفرینی در روز رستاخیز برای خدای تعالی مشکل نیست و آن در قدرت خدای تعالی آسان است.

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٠﴾

بگو در زمین بگردید و بنگرید چگونه خلق را پدید کرده. سپس خدا جهان دیگر ایجاد می کند، که خدا به همه چیز تواناست. (۲۰)

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ

فَأَنْظُرُوا: فعل امر - (و) فاعل - كَيْفَ: حال - بَدَأَ: فعل ماضی - (هو) فاعل - أَلْخَلَقَ: مفعول به
ای محمد ﷺ! به این منکران بگو که با چشم و دیده باز در روی زمین سیر کنید و بروید و ببینید که
خدای تعالی خلق را در ابتدا چگونه بیافریده است و سپس الله تعالی دوباره در قیامت زنده می گرداند
و ظاهر گرداند آفرینش دیگر را.

إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

لفظ الله: اسم إن - قَدِيرٌ: خبر إن

بدرستی که خدای تعالی بر همه چیز قادر و تواناست چونکه قدرت صفت ذاتی اوست.



يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ

هر که را که خواهد عذاب کند و هر که را خواهد رحمت کند و به سوی او باز گردانده
می شوید. (۲۱)

يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ

يُعَذِّبُ: فعل مضارع، فاعل (هو) - مَنْ: مفعول به.

خدای تعالی عذاب می کند هر که را که عذاب او را بخواهد و می بخشد برای کسی که بخشش او را
بخواهد در کشف الاسرار آورده که عذابش از روی عدل است و رحمتش از راه فضل پس هر که را
خواهد با وی عدل کند از پیش براند و آنرا که بخواهد با وی فضل نماید بلطف خویش بخواند.

اگر رانی ز راه عدل رانی و اگر خوانی ز روی فضل خوانی

مرا با راندن و خواندن چه کار است اگر خوانی و اگر رانی تو دانی

وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ

تُقْلَبُونَ: فعل مضارع مجهول - (و) نایب فاعل

در روز رستاخیز به حکم او به سوی او باز گردانده می شوید.

وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا

نَصِيرٍ (۲۲)

نه هرگز خدای را عاجز در زمین و آسمان نتوانید کرد و غیر خدا دوست و یاورى ندارید. (۲۲)

وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ

أَنْتُمْ: اسم مآ - ب: حرف زائد - بِمُعْجِزِينَ: خبر مآ.

شما ای مردمان نه در زمین و نه در آسمان قادر نیستید پروردگار خود را عاجز کنید و بر اراده خداوند
چیره و غالب نخواهید شد.

وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ

لَكُمْ: جار و مجرور خبر مقدم - مِّن: حرف جز زائد - وَلِيٍّ: مبتدا موخر
و یقیناً بدانید که هیچ سرپرستی و یاری دهنده ای غیر از خدای تعالی بر شما نیست که شما را یاری و نصرت دهد.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا نَزَّلَ اللَّهُ وَلِقَائِهِ أُولَٰئِكَ يَئِسُوا مِن رَّحْمَتِي وَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٢٣﴾

کسانی که آیه های خدا و معاد را انکار کرده اند آنها از رحمت من نومیدند و آنها خودشان، عذابی الم انگیز دارند. (۲۳)

وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا نَزَّلَ اللَّهُ وَلِقَائِهِ أُولَٰئِكَ يَئِسُوا مِن رَّحْمَتِي وَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
الَّذِينَ: مبتدا - أُولَٰئِكَ: مبتدا - يَئِسُوا: فعل ماضی - (و) فاعل، جمله خبر - جمله أُولَٰئِكَ يَئِسُوا خبر الَّذِينَ

و آنانکه به آیتهای خدای تعالی و به کتب او نگرویدند و رسول او را دروغ پنداشتند و وحدانیت خدا را انباز گرفتند ایشان کسانی هستند که از رحمت من مایوس می باشند و برای آنان عذابی دردناک به جهت کفرشان و شرکشان است.

فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٢٤﴾

جواب قومش جز این نبود که گفتند بکشیدش یا بسوزانیدش و خدا او را از آتش نجات داد که در این برای گروهی که ایمان دارند عبرت‌هاست. (۲۴)

فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ

جَوَابَ: خبر كَان - قَالُوا: فعل ماضی - (و) فاعل، اسم كَان محذوف

پس نبود جواب قوم ابراهیم بعد از اینکه ایشان را از بت پرستی منع کرد و بتان را شکست که با هم اتفاق کردند و گفتند او را بکشید و یا او را بسوزانید پس خدای تعالی او را از آتش نمرود محافظت کرد و آتش بر او سرد شد چنانکه خدای تعالی فرمود: قلنا یا نار کونی بردأ و سلاماً علی ابراهیم (آیه ۶۹ سوره الانبیاء)

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

فِي ذَلِكَ: جار و مجرور خبر إِنَّ مقدم - ل: ابتدا - لَآيَاتٍ: اسم إِنَّ موخر
بدرستی که در این آیت هر آینه نشانه های قدرت اوست برای کسانی که ایمان می آورند. یعنی عبرتی
که در آتش انداختن ابراهیم علیه السلام و نسوختن آتش او را.
گلستان کند آتشی بر خلیل گروهی به آتش برد ز آب نیل

وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُم مِّن دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَّوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ
يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّن تَصْوِيرٍ ﴿٢٥﴾

گفت جز این نیست که برای دوستی یکدیگر در زندگی این دنیا بتانی را (بخدائی) گرفته اید و سپس
روز رستاخیز منکر همدیگر شوید و یکدیگر را لعنت کنید و جایتان جهنم است و یارانی ندارید. (۲۵)

وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُم مِّن دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا

اتَّخَذْتُمْ: فعل ماضی - تم: فاعل - أَوْثَانًا: مفعول به

ابراهیم علیه السلام گفت جز این نیست که غیر از خدای تعالی بتان را بخدایی گرفتید و هیچگونه دلیلی هم
برای پرستش آن ندارید.

مَّوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

مَّوَدَّةَ: مفعول لاجله

و ابراهیم علیه السلام گفت: جز این نیست که به جای خدا بتانی را به پرستش گرفته اید که آنهم برای چند
روز زندگی فانی دنیاست نه برای آخرت، یعنی: شما برای الفت و محبت و همبستگی میان خود، به
پرستش بتان رو آورده اید اما بدانید اگر از پرستش بتان دست برندارید به عذاب جاوید گرفتار می آئید.

ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا

وَيَلْعَنُ: فعل مضارع - بَعْضُكُم: فاعل - بَعْضًا: مفعول به

سپس در روز قیامت بعضی از شما از بعضی دیگر که تابعان هستند از متبوع خود بیزاری می کنید و
دوری می جوید و لعنت می کنید بعضی از شما بعضی دیگر را.

وَمَاْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّن تَصْوِيرٍ

مَأْوَاكُمْ: مبتدا - النَّارُ: خبر

و بازگشت همه شما از تابعان و متبوعان آتش دوزخ است و در آن روز برای شما هیچ یاری کننده و مدد رساننده ای نیست که به کمک ایشان از آتش دوزخ نجات یابید.

فَقَامَنَ لَهُ لُوطٌ وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَى رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۲۶﴾

لوط بدو ایمان آورد و گفت: من بسوی پروردگارم مهاجرت می کنم که او نیرومند و فرزانه است. (۲۶)

فَقَامَنَ لَهُ لُوطٌ

فَقَامَنَ: فعل ماضی - لُوطٌ: فاعل.

بعد از آن که ابراهیم از آتش نمرود نجات یافت. لوط از میان قوم وی به او ایمان آورد.

وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَى رَبِّي

(ی) اسم آن - مُهَاجِرٌ: خبر آن

ابراهیم هجرت کرد در حالیکه به همراه او لوط و زنش ساره بود. گفته اند لوط پسر عموی وی بوده است و نیز گفته اند که ساره دختر عموی وی بود.

إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

ه: اسم آن - هُوَ: ضمیر فصل - الْعَزِيزُ: خبر آن - الْحَكِيمُ: خبر دوم آن.

بدرستی که او عزیز و غالب و حکیم و چاره ساز است صاحب کشف آورده که: ابراهیم در وقت هجرت هفتاد و پنج ساله بود و در همین سال خدا اسماعیل را از هاجر به وی داد که کنیزک ساره بود و چون سن مبارک آن حضرت به صدویست رسید حق تعالی وی را از ساره فرزندی بخشید چنانچه می فرماید:

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ وَءَاتَيْنَاهُ أُجْرَهُ فِي الدُّنْيَا

وَرِثَتُهُ فِي الْآخِرَةِ لِمَنِ الصَّلَاحِينَ ﴿۲۷﴾

و اسحاق و یعقوب را بدو بخشیدیم و پیغمبری و کتابهای آسمانی را در فرزندان او نهادیم، در این دنیا پاداش او بدادیم، و هم او، در آخرت از شایستگان است. (۲۷)

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ وَءَاتَيْنَاهُ أُجْرَهُ فِي الدُّنْيَا

وَوَهَبْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - إِسْحَاقُ: مفعول به.

و ما به ابراهیم علیه السلام در سن پیری اسحق و فرزند او یعقوب را بخشیدیم و فرزندان او را برای نبوت در بنی اسرائیل قرار دادیم و کتابهای آسمانی چون تورات و انجیل و زبور و فرقان بدیشان دادیم و مزد و

پاداش او را دادیم گفته اند مزد او در دنیا بقای ضیافت اوست یعنی همچنانکه در حال حیات در مهمانخانه وی بساط دعوت انداخته بود، حالا نیز هست و خاص و عام از آن مائده پرفایده بهره مندند.
سفره اش مبسوط بر اهل جهان نمتش مبذول شد بی امتنان

وَلِئِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لِمِنَ الصَّالِحِينَ

ه: اسم ان - لِمِنَ الصَّالِحِينَ: خبر ان

و بدرستی که او در آن سرای از زمره صالحان و شایستگان است.

وَلَوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَأَتُونَ الْفَلْحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ ﴿٢٨﴾

و لوط چون به قومش گفت، شما این کار زشت می کنید که هیچیک از جهانیان پیش از شما نکرده اند. (۲۸)

وَلَوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَأَتُونَ الْفَلْحِشَةَ

فعل و فاعل محذوف - وَلَوْطًا: مفعول به

و بیاد آور آن هنگام که لوط به سوی قوم خود فرستاده شد. بدرستی که لوط گفت شما بسیار کار زشت و ناپسندی انجام می دهید و این کار بسیار زشت و باقباحث است.

مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ

سَبَقَكُمْ: فعل ماضی - کم: مفعول به - مِنْ: حرف جز زائد - أَحَدٍ: فاعل

هیچیک از اهل جهانیان بر شما در این کار زشت و ناشایست پیشی نگرفته است یعنی قبل از شما کسی مرتکب آن نشده است.

أَيِّنْكُمْ لَأَتُونَ الرِّجَالَ وَتَقْطَعُونَ السَّبِيلَ وَتَأْتُونَ فِي نَادِيَكُمُ الْمُنْكَرَ فَمَا

كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَتَيْنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٢٩﴾

شما پیش مردان می روید و راه ها را می زنید و در انجمنستان کارهای ناروا می کنید؛ جواب قومش جز این نبود که اگر راست می گوئی عذاب خدا را سوی ما بیاور. (۲۹)

أَيِّنْكُمْ لَأَتُونَ الرِّجَالَ وَتَقْطَعُونَ السَّبِيلَ

کم: اسم ان - لَأَتُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر ان - الرِّجَالَ: مفعول به

آیا شما با مردمان آمیزش می کنید و راه تولید نسل را می بندید و بر راه گذر بیگانگان می نشینید و ایشان را از پای در می آورید و این عمل زشت را بدون حیا و شرم و بدون ترس از خدای قهار بی باکانه انجام می دهید؟

وَتَأْتُونَ فِي نَادِيكُمْ الْمُنْكَرَ

تَأْتُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - الْمُنْكَرَ: مفعول به

و شما در مجالس خودتان کارهای زشت و پلشتی انجام می‌دهید، از قبیل همجنس‌گرایی، سخنان رکیک، استهزاء و تمسخر و غیره می‌گویند.

فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَأَتَيْنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِينَ

جَوَابَ: خبر گان - قَالُوا: فعل ماضی - (و) فاعل - اسم گان: محذوف

پس جواب قوم لوط بر وی جز این نبود که گفتند عذاب خدای تعالی را بر ما بیار و فرو فرست اگر تو از راست گویان هستی ما از این کار زشت دست بر نمی‌داریم تو که پیغمبر هستی هر چه می‌توانی بکن و از خدای خود برای ما عذاب بطلب.

قَالَ رَبِّ أَنْصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ

گفت پروردگارا مرا بر ضد گروه ستمکاران یاری کن. (۳۰)

قَالَ رَبِّ أَنْصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ

رَبِّ: منادا - أَنْصُرْنِي: فعل امر - (ن) و قایه - (ی): مفعول به - فاعل (انت)

آن هنگام که لوط از هدایت ایشان نا امید شد از روی مناجات گفت پروردگارا مرا به نزول عذاب کمک کن و عذاب سخت بر قوم تبهاران بفرست.

وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِنَّ أَهْلَهَا

كَانُوا ظَالِمِينَ

و چون فرستادگان ما با آن بشارت نزد ابراهیم آمدند، گفتند: ما مردم این دهکده را هلاک می‌کنیم که مردمش ستمگرند. (۳۱)

وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى

جَاءَتْ: فعل ماضی - رُسُلُنَا: فاعل - إِبْرَاهِيمَ: مفعول به

و آن هنگام که فرستادگان ما به سوی ابراهیم علیه السلام جهت بشارت فرزند آمدند گفته‌اند معنی این آیت آن است که پروردگار جهانیان دعای لوط را اجابت کرد و فرشتگان فرستاد تا قوم او را عذاب کنند، و به ایشان فرمود که نخست به ابراهیم گذر کنید و او را بشارت دهید که الله تعالی دعای لوط اجابت کرد و ما را فرستاد تا بر ایشان عذاب فرو گشائیم و لوط و هر که به وی ایمان آوردند برهانیم این است که رب العالمین گفت:

قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِنَّ أَهْلَهَا كَانَ ظَالِمِينَ

(انا) اسمِ اِنَّ - مُهْلِكُوا: خبرِ اِنَّ - اَلْقَرِيَّةَ: بدل

فرشتگان به پیش ابراهیم آمدند و گفتند ما اهل این قریه سدوم را که خواهرزاده تو را تکذیب می کنند هلاک خواهیم ساخت.

اِنَّ اَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِينَ

اَهْلَهَا: اسمِ اِنَّ - (و) اسمِ كَان - ظَالِمِينَ: خبرِ كَان - كَانُوا ظَالِمِينَ: خبرِ اِنَّ
بدرستی که اهل این قریه (سدوم) ستمگران اند به جهت کفر و انواع منکرات.

قَالَ اِنَّكَ فِيهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ اَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَنَنْجِيَنَّهٗ وَاَهْلَهُ اِلَّا اَمْرًاۙ كَانتَ مِنَ الْغَابِرِينَ ﴿۳۲﴾

گفت لوط نیز در آنجاست، گفتند: ما بهتر دانیم که در آنجاست، او را با کسانی نجات می دهیم مگر زنش که از باقیمانده گان است. (۳۲)

قَالَ اِنَّكَ فِيهَا لُوطًا

فِيهَا: جار و مجرور خبرِ اِنَّكَ - لُوطًا: اسمِ اِنَّكَ

ابراهیم علیه السلام گفت در آن شهر لوط هم زندگی می کند اگر عذابی به آنان فرود آید لوط و اهل او را هم فرامی گیرد گفتند:

قَالُوا نَحْنُ اَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا

نَحْنُ: مبتدا - اَعْلَمُ: خبر

فرشتگان گفتند ما دقیقاً آنرا می دانیم و به آن داناتریم و از کسانی که در آن از کافر و مسلمان زندگی می کنند باخبریم و از حال لوط هم کاملاً آگاهی داریم.

لَنَنْجِيَنَّهٗ وَاَهْلَهُ اِلَّا اَمْرًاۙ

لَنَنْجِيَنَّهٗ فعل مضارع - (ن) توکید - ه: مفعول به - فاعل (نحن)

هر آینه ما لوط و کسان او را از عذاب نجات خواهیم داد مگر زن او را.

كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ

اسمِ کان (هی) - مِنَ الْغَابِرِينَ: جار و مجرور خبرِ کان

که زن او از جمله عذاب دیدگان خواهد بود و به لوط خواهیم گفت که از میان قوم خود با اهل و کسان خود بیرون برود مگر زن او که در میان قوم بماند و با ایشان هلاک شود چون زن او از کافران و منافقان است.

سگ اصحاب کهف روزی چند پی نیکان گرفت و مردم شد

وَلَمَّا أَن جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِوَىٰ بِهِمْ وَضَافَ بِهِمْ ذُرْعًا وَقَالُوا لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنْجُوكَ وَأَهْلَكَ إِلَّا أَمْرًا نَّكَ كَانَتْ مِنَ الْغَیْرِیۡنَ ﴿۳۳﴾

و همینکه فرستادگان ما پیش لوط آمدند از حضورشان اندوهناک شد و در کارشان فرو ماند گفتند: بیم مدار و اندوه مخور که تو و کسان تو را نجات می دهیم، مگر زنت را که از باقیماندگان است. (۳۳)

وَلَمَّا أَن جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِوَىٰ بِهِمْ وَضَافَ بِهِمْ ذُرْعًا وَقَالُوا لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ

ضَافَ: فعل ماضی- هو (فاعل)- ذُرْعًا: مفعول به

و آن هنگام که فرستادگان ما پیش لوط آمدند بخاطر ایشان بسیار دلتنگ و اندوهناک شد که مبادا از قوم او به ایشان یعنی مسلمانان رنجی و عذابی برسد فرشتگان چون آثار حزن و اندوه را در چهره لوط مشاهده کردند از روی تسلی به او گفتند مترس و اندوهگین مباش.

إِنَّا مُنْجُوكَ وَأَهْلَكَ إِلَّا أَمْرًا نَّكَ كَانَتْ مِنَ الْغَیْرِیۡنَ

(نا) اسم آن- مُنْجُوكَ: خبر آن- ک: مضاف الیه

بدرستی که ما نجات خواهیم داد ترا و کسان و اهل ترا مگر زن ترا که از بازماندگان و هلاک شدگان خواهد بود به جهت کتمان کفر و داشتن ریا و تظاهر به دین.

إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَىٰ أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿۳۴﴾

ما به مردم این دهکده برای آن عصیان که می کرده اند عذاب آسمانی نازل می کنیم. (۳۴)

إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَىٰ أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ

(نا) اسم آن- مُنْزِلُونَ: خبر آن- الْقَرْيَةِ: بدل- رِجْزًا: مفعول به

بدرستی که ما فرو آورندگانیم بر کسانی که اهل این روستا (سدوم) هستند از آسمان عذابی یعنی سنگ باران خواهند شد به جهت آنکه پیوسته فسق و فساد و کارهای زشت و ناشایست می کردند.

وَلَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا ءَايَةً بَيِّنَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿۳۵﴾

و از این حادثه برای گروهی که خردوری می کنند، نشانه ای روشن بجا گذاشته ایم. (۳۵)

وَلَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا ءَايَةً بَيِّنَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ

تَرَكْنَا: فعل ماضی- (نا) فاعل- ءَايَةً: مفعول به

و بدرستی که ما از آن روستا نشانه و علامت خرابه های عذاب نازل شده بگذاشتیم برای کسانی که خردوری می کنند و از آن عبرت می گیرند.

وَالِی مَدِیْنِ أَخَاهُمْ شُعِیْبًا فَقَالَ یَقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَارْجُوا الْآخِرَ وَلَا تَعْتَوُوا فِی الْأَرْضِ مُفْسِدِیْنَ ﴿۳۶﴾

و به سوی مردم مدین برادرشان شعیب را فرستادیم پس گفت: ای قوم! خدا را پرستید و از روز رستاخیز بترسید و در این سرزمین به فساد مکشید. (۳۶)

وَالِی مَدِیْنِ أَخَاهُمْ شُعِیْبًا

إِلَى مَدِیْنِ: جارو مجرور - أَخَاهُمْ: مفعول به، فعل و فاعل به قرینه لفظی محذوف است.

و نیز به سوی اولاد مدین برادر ایشان شعیب بن مکیل را فرستادیم. می گویند مدین نام آن سرزمین است که خانه و مسکن مدین بن ابراهیم خلیل بود.

فَقَالَ یَقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَارْجُوا الْآخِرَ وَلَا تَعْتَوُوا فِی الْأَرْضِ مُفْسِدِیْنَ

اعْبُدُوا: فعل امر - (و) فاعل - لفظ الله: مفعول به

شعیب به قوم خود گفت: ای قوم من! از خدا پرستید و عبادت او کنید: زیرا که برای شما هیچ معبودی جز او نیست پس او را به وحدانیت پرستید و با انجام اعمال نیک و شایسته به روز رستاخیز امیدوار باشید و از عذاب روز قیامت بترسید و در روی زمین تبهکاری و فساد مکنید.

فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِی دَارِهِمْ جَثْمِیْنَ ﴿۳۷﴾

دروغگو شمردند و دچار زلزله شدند و در خانه هایشان بیجان شدند. (۳۷)

فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِی دَارِهِمْ جَثْمِیْنَ

أَخَذَتْهُمُ: فعل ماضی - هم: مفعول به - الرَّجْفَةُ: فاعل - (و) اسم اصبح - جَثْمِیْنَ: خبر اصبح

پس شعیب علیه السلام را دروغ پنداشتند و دست از فساد و کارهای ناشایست برداشتند تا اینکه ایشان را زلزله سخت و یا صیحه ای (صدایی) بسیار مهیب و هولناک که صیحه جبرئیل علیه السلام بود فرا گرفت که دلها از آن صیحه بترکید پس صبحگاهان همه در روی هم افتادگان و مردگان بودند. این داستان قبلاً در سوره های اعراف و هود و ... بیان شد.

وَعَادًا وَثُمُودًا وَقَدْ تَبَّیْكَ لَكُمْ مِّنْ مَّسْكِنِهِمْ وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّیْطَانُ أَعْمَلَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِیْنَ ﴿۳۸﴾

و عاد و ثمود که مسکنهایشان را عیان دیده اید و شیطان اعمالشان را در نظرشان بیاراست و از راه منحرفشان کرد با آنکه اهل بصیرت بودند. (۳۸)

وَعَادًا وَثُمُودًا وَقَدْ تَبَّیْكَ لَكُمْ مِّنْ مَّسْكِنِهِمْ

فعل و فاعل محذوف - عَادَا: مفعول به

و بیاد آور قصه ی قوم عاد و ثمود و هلاکت ایشان را بدرستی که هلاکت ایشان از مسکنها و منزلهای ایشان برای شما نمایان است که مابین سرزمین حجاز و یمن قرار دارد و هرگاه از آن می گذرید آثار آنرا به چشم مشاهده می کنید.

وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ

زَيَّنَ: فعل ماضی - الشَّيْطَانُ: فاعل - أَعْمَالَهُمْ: مفعول به

و ابلیس بر چشم ایشان کردارهای زشت و ناپسند ایشان را که آن اعمال ضد عفت بود در جلو چشمشان بیاراست تا بوسیله کفر و شرک و تکذیب، ایشان را از راه راست که راه انبیاء است باز داشت در حالیکه چشم بینا داشتند و می توانستند حق را از باطل تشخیص و تمیز دهند.

وَقُرُونٌ وَفِرْعَوْنَ وَهَمَلٌ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ فَأَسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ ﴿۳۹﴾

و قارون و فرعون و هامان نیز که موسی معجزه ها برای ایشان آورد و در آن سرزمین استکبار کردید و سبقت گیرنده نبودند. (۳۹)

وَقُرُونٌ وَفِرْعَوْنَ وَهَمَلٌ

و بیاد آور سرگذشت قارون و فرعون و هامان را که ما ایشان را هلاک گردانیدیم که قصه آن مکرراً گذشت.

وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ فَأَسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ

(و) اسم کان - سَابِقِينَ: خبر کان

و بدرستی که موسی به سوی ایشان با دلایل روشن و معجزه های آشکار آمد و ایشان را به وحدانیت دعوت کرد که قوم او در سرزمین مصر سرکشی کردند و تکبر ورزیدند اما نتوانستند پیشی بگیرند و از چنگال عذاب الهی بگریزند و سرانجام ببین که چگونه به هلاکت رسیدند.

فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنبِهِ فَمِنْهُمْ مَن أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَن أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَن خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَن أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِن

كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿۴۰﴾

همه را به گناهشان مواخذه کردیم، بعضی را باد ریک افشان فرستادیم و بعضی را صیحه بگرفت، بعضی را به زمین فرو بردیم و بعضی را غرق کردیم، خدا به آنان هیچ ستم نکرد بلکه آنها بودند که بخودشان ستم می کردند. (۴۰)

فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنبِهِ

فَكَلَّا: مفعول به مقدم - أَخَذْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل

پس هر یک از آنانکه یاد کردیم به جهت گناهشان عقوبت کردیم و عذاب دادیم و هلاکشان گردانیدیم.

فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا

فَمِنْهُمْ: جار و مجرور خبر مقدم - **مَنْ**: مبتدا مؤخر

پس بعضی از ایشان را قوم لوط علیهم السلام را بادی سخت که در آن سنگریزه بود فرستادیم.

وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ

و قوم بعضی از پیغمبران را یعنی قوم ثمود که قوم صالح باشد بوسیله صیحه نابودشان گردانیدیم و هلاکشان ساختیم. و بعضی از این فاسقان را به زمین فرو بردیم همچون قارون. مولانا گفت:

هم نکر سازید بر قارون کین تا فرو بردش چو از درها زمین

وَمِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا

وَمِنْهُمْ: جار و مجرور خبر مقدم - **مَنْ**: مبتدا مؤخر

و بعضی از ایشان را در آب غرق ساختیم چون قوم نوح علیهم السلام و فرعون و فرعونیان.

وَمَا كَانِ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ

(و) اسم کان - **يَظْلِمُونَ**: فعل مضارع - (و) فاعل

در این آیهی کریمه صنعت الارصاد بکار رفته است. پس می گوید:

و خدای تعالی بدون جرم و گناه ایشان را ستم نمی کند و عقوبت نمی نماید اما ایشان به جهت نادانی و عناد و سرکشی و طغیان و تکبرشان و ارتکاب فسق و فجورشان بر نفسهای خود ستم می کردند تا مستحق چنین عذاب و مکافات می گشتند.

نظم:

ای که حکم شرع را رد می کنی راه باطل می روی بد می کنی

چون تو بد کردی بدی یابی جزا پس بدیها جمله با خود می کنی

مَثَلُ الَّذِينَ أَخَذُوا مِنَ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بِئْتًا

وَإِنَّ أَوَّهَرَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۴۱)

حکایت کسانی که غیر خدا دوستان گرفته اند مانند عنکبوت است که خانه ای بساخت اما اگر میدانستند، سست ترین خانه ها، خانه عنکبوت است. (۴۱)

مَثَلُ الَّذِينَ أَخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أُولَئِكَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ

مَثَلُ: مبتدا - کَمَثَلِ: جار و مجرور خبر

در این آیه کریمه صنعت تشبیه بکار رفته است. می گوید:

مثل آن کسانی که غیر از خدای تعالی دوستانی فرا گرفتند یعنی خدایانی و معبودانی برای خود غیر از الله تعالی برگزیدند.

أَتَّخَذَتْ بَيْتًا

أَتَّخَذَتْ: فعل ماضی - (هی) فاعل - بَيْتًا: خبر ان

مانند عنکبوت است که برای خود خانه ای می سازد که پایدار و باقی نیست.

وَلِإِنْ أَوَّهَنْ أَلْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ

أَوَّهَنْ: اسم ان - ل: مزحلقه - بَيْت: خبر ان

و هر آینه آن خانه سست ترین خانه ها است که نه سقف دارد و نه دیوار و نه از گرما و سرما باز می دارد.

لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ

اگر کافران بدانند چیزی را که هر آینه این مثلی است برای دین ایشان چنانکه خانه عنکبوت سست و بی اساس است و هیچ چیز را نشاید، دین ایشان نیز خوار و بی مقدار است و از آن هیچ چیزی برای ذخیره آخرت مهیا نمی شود.

إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَوْءٍ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٤٢﴾

خدا چیزهایی را که غیر او می خوانند می شناسد و، هم او، نیرومند و فرزانه است. (۴۲)

إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَوْءٍ

لفظ الله: اسم ان - يَعْلَمُ: فعل مضارع، فاعل (هو) خبر ان

بدرستی که خدای تعالی می داند آنچه را که بعنوان خدا می خوانند و آن را می پرستند غیر از خدای تعالی هر چیز را چون بت و ستارگان و آدمی و ...

وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

هُوَ: مبتدا - الْعَزِيزُ: خبر - الْحَكِيمُ: خبر دوم.

و او مالک و صاحب و عزیز است و در ملک خود شریکی و انبازی ندارد و حکیم است که به حکمت در روز رستاخیز حکم می کند و پاداش اعمال انسانها را به مقتضای اعمالشان می دهد.

وَتِلْكَ الْأَمْثَلُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ ﴿٤٣﴾

این مثل ها را برای مردم می زنیم اما جز دانشوران آنرا نمی فهمند. (۴۳)

وَتِلْكَ الْأَمْثَلُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ

تِلْكَ: مبتدا - الْأَمْثَلُ: بدل - نَضْرِبُهَا: فعل مضارع، فاعل (نحن) - ها: مفعول به، جمله خبر و این نوع از مثلها را می آوریم و بیان می کنیم تا اینکه مردمان آنرا دریابند و عبرت گیرند و براه راست در آیند.

وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ

يَعْقِلُهَا: فعل مضارع - ها: مفعول به - الْعَالِمُونَ: فاعل

و جز صاحبان خرد، آن ها را فهم نمی کنند و در حقایق اشیاء تفکر نمی کنند و از آن ها عبرت نمی گیرند و راه حق و حقیقت خود نمی یابند.

خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٤﴾
خدا آسمانها و زمین را بحق آفریده و در این برای مومنان عبرتی هست. (۴۴)

خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ

خَلَقَ: فعل ماضی - لفظُ اللَّهِ: فاعل - السَّمَوَاتِ: مفعول به.

خدای تبارک و تعالی آسمانها و زمین بیافرید. این آفرینش از برای آشکار کردن حق و حقیقت و پی بردن به وجود صانع و آفریننده است.
شیخ سعدی گفت:

صانع و پروردگار حی توانا
صورت خوب آفرید و سیرت زیبا
مرغ هوا را نصیب و ماهی دریا
روزی خود می برند پشه و غنقا
در بن چاهی به زیر صخره صما

اول دفتر به نام ایزد دانا
اکبر و اعظم خدای عالم و آدم
از در بخشندگی و بنده نوازی
قسمت خود می خورند منعم و درویش
حاجت موری به علم غیب بداند

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ

فِي ذَلِكَ: جار و مجرور خبر إِنَّ مقدم - ل: ابتدا - لَآيَةً: اسم إِنَّ

بدرستی که در این آفرینش هر آینه نشانه ای است روشن و آشکار که در آن برای مومنین و گرویدگان عبرتهایی است.

أَتْلُ مَا أُوْحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ ۖ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ
وَالْمُنْكَرِ ۚ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ ۗ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ ﴿۵۵﴾

آنچه از قرآن به تو وحی کرده می شود بخوان و نماز فریضه را بر پا دار برآستی که نماز از کار بد و زشت باز می دارد و همانا ذکر خدا (از هر عبادتی) بزرگتر و برتر است و خدا آنچه می کنی می داند. (۴۵)

أَتْلُ مَا أُوْحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ

أَتْلُ: فعل امر - فاعل (انت) - أُوْحِيَ: فعل ماضی مجهول - نائب فاعل (هو)

ای محمد ﷺ آنچه که از کتاب یعنی قرآن به سوی تو وحی کرده می شود بخوان و نماز فریضه پنجگانه را در وقت آن با رعایت تمام ارکان آن بپا دار و بر آن مواظبت کن.

إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ

الصَّلَاةُ: اسم إِنَّ - تَنْهَى: فعل مضارع - فاعل (هی)، جمله خبری

بدرستی که نماز انسان را از کارهای زشت و ناروا که نزد عقل زشت است باز می دارد پس کسی که بر نماز مواظبت نماید این نماز سبب خودداری از گناه و فحشا می شود.

آنس ﷺ حکایت می کند. جوانی از انصار با رسول خدا ﷺ نماز جماعت می گزارد اما او چیزی از کار زشت باقی نگذاشت که انجام نداده باشد. خبر را به حضرت رسول ﷺ بردند. حضرت فرمودند «یقیناً نمازش به زودی او را از اعمال زشتش باز خواهد داشت».

از ابن عباس ﷺ روایت شده است که رسول خدا ﷺ در حدیث شریف خود فرمودند: «هر کس نماز وی او را از کارهای زشت و ناروا باز ندارد. با آن نماز جز دوری از خداوند ﷻ چیز دیگری نیفزوده است.»

و باز رسول اکرم ﷺ فرمودند که خداوند متعال فرمود من بر امت تو نماز پنجگانه در شب معراج که بیان آن در اول سوره الاسراء رفت فرض کرده ام که هر که بر ادای این پنج نماز در اوقات آن مواظبت نماید او را داخل بهشت می گردانم و هر که اهتمام این نمازها را نکند او را بر من هیچگونه الزامی نیست که داخل بهشتش گردانم.

سرور کائنات صلی الله علیه وسلم فرمودند: که هر گاه انسان برای نماز می ایستند درهای بهشت باز می گردند و از میان نماز خوان و خداوند متعال حجاب برداشته می شود مادامیکه بر خیال این طرف و آن طرف مشغول نشود. و باز فرمودند که «نماز نور مؤمن است» زیرا نماز نهی کننده از معاصی و ملامتی است و انسان نمازگزار را از رذائل و علائق و اخلاق رذیله باز می دارد.

وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ

ل: لام ابتداء - ذکر: مبتدا - لفظ **اَللّٰهُ** : مضافه الیه - **اَکْبَرُ**: خبر

و هر آینه ذکر و یاد خداوند (ج) از همه چیز بزرگتر و برتر است چون ذکر او طاعت است و ذکر غیر او طاعت نیست پس ذکر و یادی که در نماز است بزرگترین عبادت‌هاست و از سایر عبادات بالاتر و برتر است چون ذکر طرد غفلت است.

حافظ گفت:

اوقات خوش آن بود که با دوست بسر رفت
باقی همه بی حاصلی و بی خبری بود
همچنانکه بنده‌اش خدای تعالی را ذکر می‌کند خدای عزوجل نیز او را ذکر می‌کند چنانکه گفت:
فاذکرونی اذکرکم. بیت:

تو یاد کنی خدائی را در خور خود او یاد کند ترا اولی در خور خویش

وَاللّٰهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ

لفظ **اَللّٰهُ** : مبتدا - **يَعْلَمُ**: فعل مضارع - فاعل (هو)، جمله خبر - **مَا**: مفعول به - **تَصْنَعُونَ** : فعل مضارع - (و) فاعل.

و خداوند آنچه از نماز و غیر آن انجام می‌دهید می‌داند پس در مقابل نیکی، به شما پاداش نیک می‌دهد و در مقابل شر و بدی، به شما جزای بد می‌دهد و جزای شما به مقتضای عمل شما خواهد بود.

وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (۱۶)

شما مسلمانان با اهل کتاب (یهود و نصاری) جز به طریقی که نیکوست، جدال و گفتگو نکنید، مگر کسانی از ایشان که ستم کرده‌اند و بگویند که به آنچه بر ما فرو فرستاده شده [از قرآن] و آنچه بر شما فرو فرستاده شده ایمان داریم، خدای ما و خدای شما یکیست و ما مطیع او هستیم. (۴۶)

وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ

لَا تُجَادِلُوا: فعل مضارع - (و) فاعل - **أَهْلَ**: مفعول به - **هِيَ**: مبتدا - **أَحْسَنُ**: خبر

ای مؤمنان با اهل کتاب (یهود و نصار) پیکار نکنید و جدال ننمایید جز به خصلتی که آن نیکوتر است یعنی در مقابل خشونت نرمی و ملایمت از خود نشان دهید تا با این روش نیکو بتوانید ایشان را به دایره‌ی اسلام در آورید در حالیکه جدال و پیکار عکس آن را نتیجه خواهد داد.

إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ

إِلَّا الَّذِينَ: مستثنی - **إِلَهُنَا**: مبتدا - (نا) مضاف الیه - **وَاحِدٌ**: خبر - **نَحْنُ**: مبتدا - **مُسْلِمُونَ**: خبر

مگر با کسانی از آنان که راه انحراف و گمراهی رفته‌اند و دیگر روش ملایمت با آنان

سودی نخواهد بخشید. گفته‌اند ظالمان از اهل کتاب کسانی‌اند که به خدای سبحانه و تعالی فرزند قائل‌اند پس با اینگونه از ظالمان مجادله نمائید و به خشونت رفتار کنید یعنی با زبان و با شمشیر و با سرنیزه با ایشان مقابله کنید و به ایشان از روی صدق و ایمان بگویید به آنچه بر ما فرو فرستاده شده است یعنی قرآن و آنچه بر شما فرو فرستاده شده است از تورات و انجیل و زبور ایمان آوردیم که همه از سوی سبحانه و تعالی بر ما و شما نازل شده است و خدای ما و خدای شما یکی است و ما او را گردن نهادگان و مخلصان و یکتاپرستانیم. توضیح اینکه این آیت محکم است و منسوخ نیست و مراد مؤمنان اهل کتاب‌اند، عبدالله بن سلام و اصحاب وی. رب العالمین به رسول می‌فرماید که با ایشان به رفق و لطف سخن گوی نه به جدال تا اسلام به دل ایشان شیرین شود و قرآن را که نیکوترین سخنان است بر ایشان بخوان آنکه کافران یهود و نصرانی را که هم اهل کتاب‌اند مستثنی کرد و گفت: مگر با کسانی از ایشان که بر کفر بایستند و مسلمان نشوند با ایشان بجدال و حضومت و خشونت رفتار کنید که رب العزّه فرمود:

جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم.

در انوار القرآن از بخاری و نسائی از ابی هریره رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: اهل کتاب تورات را به زبان عبرانی خوانده و آن را برای اهل اسلام به زبان عربی تفسیر می‌کردند پس رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیث شریف فرمودند: اهل کتاب را نه تصدیق کنید و نه تکذیب بلکه بگویید: به آنچه بر ما و بر شما نازل شده ایمان آوردیم و خدای ما و خدای شما یکی است و ما فرمانبردار او هستیم.

وَكَذَلِكَ أُنزِلَ إِلَيْكَ الْكِتَابُ فَلَا الَّذِينَ ءَاتَيْنَهُمُ الْكِتَابَ يَوْمُنُوكَ بِهِ ءَوْمَن هَتُولَاءِ مَن يُؤْمَنُ بِهِ ءَوْ مَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ ﴿٤٧﴾

ای رسول! این کتاب را [یعنی قرآن را] بر تو نازل کرده‌ایم، همچنانکه به پیغمبران پیشین کتاب آسمانی نازل کردیم. پس کسانی که به آنان کتاب داده‌ایم بدان ایمان می‌آورند و از این گروه کسانی هستند که به آن ایمان می‌آورند و جز کافران منکر آیه‌های ما نشوند. (۴۷)

وَكَذَلِكَ أُنزِلَ إِلَيْكَ الْكِتَابُ

أُنزِلَ: فعل ماضی - نا: فاعل - الْكِتَابُ: مفعول به

ای پیغمبر صلی الله علیه و آله ما کتاب آسمانی (قرآن) را به تو نازل کردیم همچنانکه کتب پیشین (تورات و انجیل و زبور) را بر پیغمبران پیش از تو نازل کرده‌ایم.

فَلَا الَّذِينَ ءَاتَيْنَهُمُ الْكِتَابَ يَوْمُنُوكَ بِهِ ءَوْ

فَلَا الَّذِينَ: مبتدا - يَوْمُنُوكَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر

پس آنانکه به آن کتابها که بر ایشان فرستادیم ایمان آورند به این کتاب نیز ایمان آورند مانند عبدالله بن سلام، سلمان فارسی و همراهانشان.

وَمِنْ هَؤُلَاءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ^{۴۷}

مِنْ هَؤُلَاءِ: جار و مجرور خبر مقدم - مَنْ: مبتدا مؤخر
و از این گروه (اهل مکه) نیز به قرآن می‌گروند و ایمان می‌آورند و آیات ما را تصدیق می‌دارند.

وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ

و آیتهای ما را جز کافران انکار نمی‌کنند کافرانی که به کفر خود پا فشاری می‌کنند و بر آن ثابت قدم‌اند
چون کعب بن اشرف و ابوجهل و مانند وی.

وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لِآرْتَابِ الْمُبِطِلُونَ ﴿٤٨﴾
پیش از نزول قرآن کتابخوان نبودى و بدست خویش کتابی نمی‌نوشتی و گرنه باطل اندیشان قطعاً به
شک می‌افتادند. (۴۸)

وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لِآرْتَابِ الْمُبِطِلُونَ
ت: اسم کان - تَتْلُوا: فعل مضارع - فاعل (انت)، جمله خبر کان

تو پیش از قرآن کتابی نمی‌خواندی و قادر به خواندن آن نبودى زیرا که تو شخصی امی و درس ناخوانده
هستی و نیز آنرا با دست راست خود نمی‌نوشتی اگر تو قادر به خواندن و نوشتن بودی قطعاً بدکیشان به
شک می‌افتادند و می‌گفتند این قول از کتابهای پیشین و اخبار و تاریخ پیشینیان است چون امی و درس
نخوانده هستی جای هیچگونه شک و شبهه‌ای برای آنان باقی نیست. حافظ گفت:

نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد

بَلْ هُوَ آيَاتٌ يَنْتَ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ ﴿٤٩﴾
بلکه قرآن آیه‌هایی است روشن، در سینه کسانی که علم و دانششان داده‌اند و جز ستمگران منکر
آیه‌های ما نشوند. (۴۹)

بَلْ هُوَ آيَاتٌ يَنْتَ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ
هُوَ: مبتدا - آيَاتٌ: خبر

این قرآن آیات روشن در سینه‌های کسانی است که علم و دانش داده شده‌اند یعنی مؤمنان اهل کتاب یا
صحابه کرام که آنرا یاد می‌کردند تا هیچ کس نتواند آن را تحریف کند و خدای عزوجل حفظ و
تلاوت و تفسیر آن را بر ایشان آسان می‌گرداند.

وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ

يَجْحَدُ: فعل مضارع - الظَّالِمُونَ: فاعل

و جز ستمکاران آیات ما را انکار نمی‌کنند. یعنی مشرکانی که در ظلم و ستم از حد در گذشتگان‌اند با
وجود اینکه حق را می‌دانند و می‌شناسند اما آن را انکار می‌کنند.

وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِّن رَّبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِندَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٥٠﴾
گویند: چرا از جانب پروردگارش معجزه‌ها به او نازل نشود، بگو همه معجزه‌ها نزد خداست و من فقط بیم رسان آشکاری هستم. (۵۰)

وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِّن رَّبِّهِ

أُنزِلَ: فعل ماضی - آيَاتٌ: نایب فاعل

کفار قریش گفتند چرا به محمد ﷺ معجزاتی و نشانه‌هایی از طرف پروردگارش فرستاده نمی‌شود معجزاتی چون ناقه‌ی صالح و عصای موسی و مائده عیسی علیهم‌السلام.

قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِندَ اللَّهِ

الْآيَاتُ: مبتدا - عِندَ: مفعول فيه - لَفْظُ اللَّهِ: مضاف الیه - عِندَ اللَّهِ: شبه جمله خبر.

بگو جز این نیست که آیت‌ها و معجزات نزد خداست هرگاه و به هر کس بخواهد فرو فرستد و آشکار ساختن آن معجزات در اختیار من نیست و از قدرت و اختیار من خارج است بلکه وظیفه‌ی من تبلیغ دین اسلام و احکام و حدود الهی است چه شما پند گیرید و چه انکار کنید و در مقابل این تبلیغ هیچگونه مزدی و پاداشی هم از شما نمی‌خواهم و اگر مرا پاداشی باشد نزد پروردگار من است.

وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ

أَنَا: مبتدا - نَذِيرٌ: خبر - مُّبِينٌ: نعت

می‌گویند جز این نیست که من ترساننده‌ی آشکارم یعنی من شما را از روز قیامت با لغت و زبانی که شما دریابید می‌ترسانم.

أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ءِيتٌ فِي ذَٰلِكَ لِرَحْمَةٍ
وَذِكْرٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٥١﴾

آیا برای این مشرکان بسنده و کافی نیست که ما این کتاب بزرگ را (قرآن) که برای ایشان خوانده می‌شود به تو نازل کرده‌ایم بی گمان در این برای قومی که ایمان می‌آورند رحمتی و پندی است. (۵۱)

أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ

نا: اسم آن - أَنْزَلْنَا: فعل ماضی - نا: فاعل، جمله خبر آن.

این آیت جواب مشرکانی است که گفته بودند «لولا انزل علیه آیه من ربه» یعنی چرا برای ما از طرف پروردگار آیه‌ای نازل نمی‌شود یعنی نزول قرآن از سوی اقتراح کنندگان دلیل از برای ایشان نبوده است در حالیکه آن قرآن دلیل روشن و واضحی است که نظم آن از لحاظ فصاحت و بلاغت عبارت بی همتاست، حجت آن روشن، نظم آن فصیح و لفظ آن محکم و استوار است و از تمام آنچه که مشرکان

اقتراح و طرح می‌کنند به مراتب بلیغ تر است سپس می‌گوید آیا این قرآن برای مشرکان بسنده و کافی نیست که ما آن را برای ایشان خوانده و به تو نازل کرده‌ایم؟ سپس می‌گویند:

إِنِّ فِي ذَلِكَ لَرَحْمَةٌ وَذِكْرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

فِي ذَلِكَ: جار و مجرور خبر این مقدم - ل: ابتدا - لَرَحْمَةٌ: اسم ان.

بدرستی که در این کتاب هر آینه پند و نصیحتی است برای گروهی که از این موهبت و رحمت الهی بهرمندند اما آنانکه آن را باور ندارند و تصدیق نمی‌کنند از این موهبت و رحمت الهی بی بهره‌اند و دعوت ایشان به جهت کفرشان به اسلام بی فایده است.

مولانا گفت:

پند گفتن با جهول خوابناک تخم افکندن بود در شوره خاک

قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ شَهِيدًا يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ۗ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْبَاطِلِ وَكَفَرُوا بِاللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿٥٢﴾

بگو: خدا که هر چه در آسمانها و زمین هست می‌داند و خدا میان من و شما گواهی کافی است، کسانی که به باطل گرویده و خدا را منکر شده‌اند، آنها خودشان زیان کاران‌اند. (۵۲)

قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ شَهِيدًا

کَفَى: فعل ماضی - ب: حرف جر زائد - لَفْظُ اللَّهِ: فاعل - وَبَيْنَكُمْ: مفعول فيه

بگو ای پیغمبر خدای میان من و شما بسنده و کافی است که معجزات من بر صدق پیغمبریم گواه باشد.

يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ۗ

يَعْلَمُ: فعل مضارع - فاعل (هو) - مَا: مفعول به

و خداوند آنچه در آسمانها و زمین است همه را می‌داند پس به اعمال و کردار من و شما نیز آگاه و داناست و هیچ چیز از امور بر او مخفی و پوشیده نیست.

وَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْبَاطِلِ وَكَفَرُوا بِاللَّهِ

الَّذِينَ: مبتدا

و آنانکه به باطل ایمان آوردند چون یهودان و مسیحیان و یا به معبود باطل گرویدند و به خدا ایمان نیاورده‌اند و به خدای عزوجل کافر شدند.

أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ

أُولَٰئِكَ: مبتدا - هُمُ: ضمیر فصل - الْخَاسِرُونَ: خبر، جمله خبر الَذِينَ

ایشان زیانکاران اند چونکه حق را و دین اسلام را به باطل و کفر بدل کردند و عمر خود را به باطل صرف کردند و از هواهای نفس پیروی کردند.

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَوْلَا أَجَلٌ مُّسَمًّى لِّجَاءِ هُرَّ الْعَذَابِ وَلِيَأَيِّنَنَّهُمْ بَعْتَهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٥٣﴾
عذاب را از تو به شتاب می خواهند، و اگر مدتی معین در کار نبود، ناگهان عذاب به سوی ایشان می آمد، بدون اینکه ایشان از آن خبردار شوند. (۵۳)

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ

يَسْتَعْجِلُونَكَ : فعل مضارع - (و) فاعل - ک: مفعول به

کافران به عذاب آوردن تو شتاب می کنند و عجله به خرج می دهند. از روی تمسخر می گویند: اگر عذاب خدا حق است پس چرا به این زودی به ما نازل نمی شود و ما را از بین نمی برد.

وَلَوْلَا أَجَلٌ مُّسَمًّى لِّجَاءِ هُرَّ الْعَذَابِ

أَجَلٌ : مبتدا - مُسَمًّى : نعت - خبر محذوف

اگر برای نزول آن عذاب برای کافران وقت معینی مشخص نشده بود یعنی عذاب قیامت هر آینه عذاب الهی فوراً به سراغ ایشان می آمد و آنان را نابود می کرد.

وَلِيَأَيِّنَنَّهُمْ بَعْتَهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ

بَعْتَهُ : مفعول مطلق - (و) حالیه - هُمْ : مبتدا - لَا يَشْعُرُونَ : فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر

و بی شک ناگهان آن عذاب در وقت مرگ در دنیا و یا عذاب آخرت به سراغ ایشان خواهد آمد در حالیکه ایشان از آمدن آن بی خبرند.

که سرمایه عمر شد پایمال

تو غافل در اندیشه سود و مال

شفیمی بر انگیز و عذری بگوی

طریقی بدست آر و صلحی بجوی

چو پیمانہ پر شد بدور زمان

که یک لحظه صورت نبندد امان



يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ ﴿٥٤﴾

عذاب را به شتاب از تو می خواهند، اما جهنم کافران را فرا گرفتنی است. (۵۴)

يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ

کافران به عذاب شتاب می کنند یعنی قبل از وقت معین طلب عذاب می کنند این در شأن نضر بن الحارث و امثال او فرود آمد که از طریق استهزاء و تمسخر می گفتند این وعدهی عذاب چه وقت اتفاق می افتد و بارانی از سنگ از آسمان چه وقت بر ما فرو می ریزد.

وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ

جَهَنَّمَ : اسم آن - ل: مزحلقه - **لَمُحِيطَةٌ** : خبر آن - **بِالْكَافِرِينَ** : جار و مجرور
و حال آنکه دوزخ کافران را در بر خواهد گرفت و هیچ شکی در آمدن عذاب نیست و آن نزدیک
است و کسی را از آن گریزی نیست.

يَوْمَ يَغْشَاهُمْ الْعَذَابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَيَقُولُ ذُقُوا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۵۵)
آن روزی که عذاب از بالا سرشان و از زیر پاهایشان آنها را احاطه می کند و خداوند می فرماید سزای
آنچه را که می کردید بچشید. (۵۵)

يَوْمَ يَغْشَاهُمْ الْعَذَابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَيَقُولُ ذُقُوا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ
يَوْمَ : مفعول فيه - **يَغْشَاهُمْ** : فعل مضارع - هم : مفعول به - **الْعَذَابُ** : فاعل
یعنی روزی عذاب دوزخ از بالا سرشان و از زیر پاهایشان و از تمام جهات و جوانبشان آنها را فرو
می گیرد و خداوند یا فرشتگان به فرمان وی به دوزخیانی که در آتش جهنم می سوزند می گوید جزای
اعمالی را که انجام دادید بچشید.

دنیا دار عمل بود و عقبی دار جزاست هر چه آنجا کاشته اید اینجا می دروید
آورده اند که جمعی از مؤمنان در مکه اقامت کرده و به جهت دوستی خانه و کاشانه و محبت اولاد
خود هجرت نمی نمودند و از روی ترس خدای تعالی را پرستش می کردند حق سبحانه و تعالی در حق
ایشان این آیت آورد که:

يَعْبَادِي الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِنِّي فَاعْبُدُونِ (۵۶)
ای بندگان من که ایمان آورده اید، زمین من فراخ است، پس فقط مرا عبادت کنید. (۵۶)
يَعْبَادِي : منادا - **أَرْضِي** : اسم آن - **وَاسِعَةٌ** : خبر آن.

ای بندگان من! آنانکه ایمان آورده اند اگر شما در سرزمین مکه به جهت ایذا و اذیت مشرکان در تنگنا
قرار می گیرید و نمی توانید اسلام و دین خود را آشکار کنید پس به سرزمین دیگری هجرت کنید،
مدینه - زیرا که سرزمین خدا گسترده و وسیع است تا در آنجا بتوانید شعائر و شرایع دین خود را
آشکارا بیان کنید.

سفر کن چو جای تو ناخوش بود کزین جای رفتن بدان ننگ نیست
و گر تنگ گردد ترا جایگاه خدای جهان را جهان تنگ نیست
مولانا گفت:

آنکه ارض الله واسع گفته اند عرصه ای دان کانیها در رفته اند

در حدیث شریف به روایت زبیر عوام رضی الله عنه آمده است که:
«الْبِلَادُ بِلَادُ اللَّهِ، وَالْعِبَادُ عِبَادُ اللَّهِ، فحيثما أصبت خيراً فأقم»

سرزمین‌ها، سرزمین‌های خداوند است و بندگان هم بندگان خداوند پس در هر جایی که به خیری رسیدی، در آنجا اقامت گزین.

كُلُّ نَفْسٍ ذَاقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ ﴿٥٧﴾

هر نفسی چشنده‌ی مرگ است، سپس به سوی ما باز گردانیده شوید.

كُلُّ نَفْسٍ ذَاقَةُ الْمَوْتِ

كُلُّ: مبتدا- نَفْسٍ: مضاف الیه- ذَاقَةُ: خبر

پس خداوند در حق کسانی که از هجرت می‌ترسیدند و ماندن را بر رفتن ترجیح می‌دادند می‌فرماید: مترسید زیرا که هر نفسی چشنده‌ی مرگ است و مرگ یک شربت تلخی است که همه کس باید طعم تلخ آن را بچشد چه مقیم باشد و چه مهاجر پس ترک کردن وطن و یاران برای مؤمنان مشکل نیست زیرا که جان در هر کجا باشد آن هنگام که آهنگ رفتن کند از تن خواهد رفت.

چو آهنگ رفتن کند جان پاک چه بر تخت مردن چه بر روی خاک

چه زندگی این دنیا طولانی باشد و چه نباشد چون نوبت به جان رسد از تن جدا می‌شود. زیرا که هر نفس چشنده مرگ است و هر کسی را رهگذار بر مرگ است. راهی رفتنی و پلّی گذشتنی و شرابی آشامیدنی. سید^{علیه السلام} پیوسته به امت خود این وصیت می‌کرد. زهار مرگ را فراموش نکنید و از آمدن آن غافل مباشید.

مال و زر و چیز رایگان باید باخت چون کار به جان رسید جان باید باخت

و نیز خداوند می‌فرماید یقیناً بدانید و مطمئن باشید که:

ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ

تُرْجَعُونَ: فعل مضارع مجهول- (و) نایب فاعل

پس همگی شما به سوی ما بازگردانیده خواهید شد و به اعمال شما پاداش داده خواهد شد پس ترس و خوف مال و فرزندان و خانه و کاشانه و همصحبی یاران نباید باعث اقامت در دار شرک باشد بلکه باید آنچه که خداوند به وسیله رسول^{صلی الله علیه و آله} فرموده است انجام داد و به آن تسلیم شد.

وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّتَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ غُرَفًا يُجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نِعَمَ أَجْرَ الْعَمِلِينَ ﴿٥٨﴾

و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند آنها را در غرفه‌های (عمارات عالی) از بهشت جایشان می‌دهیم که در زیر درختان آن نهرهایی جاری است، در آنجا جاودانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست. (۵۸)

وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّتَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ غُرَفًا يُجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا

الَّذِينَ: مبتدا - ل: قسم - لَبَّوْهُنَّهُمْ: فعل مضارع - (ن) تاکید - هم: مفعول به - فاعل (نحن)، جمله خبر
الَّذِينَ.

و آنانکه به خدا و رسول او ایمان آورده‌اند و عملهای شایسته انجام داده‌اند هر آینه ایشان را در
غرفه‌هایی از بهشت جای می‌دهیم که در زیر قصر آن رودهایی جاری است قصرهایی بلند و باشکوه از
دُر و زبرجد و یاقوت، در حالیکه در آن غرفه‌ها جاودان باشند.

چشم حافظ زیر بام قصر آن حوری سرشت شیوه‌ی جنات تجری تحتها الانهار داشت

نِعْمَ أَجْرُ الْعَمِلِينَ

نِعْمَ: فعل مدح - أَجْرُ: فاعل

و در آن غرفه‌های رفیع و ارجمند برای کسانی که عمل خیر انجام داده‌اند چه نیکو پاداشی است. در
حدیث شریف آمده است: «همانا در بهشت قصرهایی است که بیرون آنها از درون آنها و درون آنها از
بیرون آنها دیده می‌شود، خداوند ﷻ آنها را برای کسانی آماده کرده است که اطعام طعام کنند و کلام را
پاک و زیبا گردانند و بر نماز و روزه پای بند باشند و به شب - در حالیکه مردم در خوابند - قیام کنند».
این آیه اخطار از برای کسانی بوده که ماندن را بر هجرت ترجیح داده بودند اگر فرمان خدای ﷻ
رسولش را اطاعت کنید و به آن پای بند باشید در نزد پروردگارتان چنان عوض و پاداش بزرگی آماده
شده است.

الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿۵۹﴾

همان کسان که صبور بوده و به پروردگارشان توکل کرده‌اند. (۵۹)

الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ

الَّذِينَ: نعت - صَبَرُوا: فعل ماضی - فاعل (و)

همان کسان را در غرفه‌های بهشت که در زیر پای آنان رودهایی جاری است جای می‌دهیم یعنی آن
کسانی که بر شدائد و سختی‌ها و ایذا و اذیت مشرکان صبر کردند و بر فرائض و حدود و احکام الهی
پای بند بودند و با دشمنان اسلام در راه خدا جهاد کردند و در همه کارها به پروردگار خود
توکل کردند و کار خود را به او سپردند و واگذار کردند و با مؤمنان مکه به همراه پیغمبر ﷺ دیار خود
را (مکه) ترک نمودند و به سوی مدینه هجرت نمودند ایشان را در غرفه‌های بهشت جای می‌دهیم.
سنائی غزنوی گفت:

تا نمائی بدست دیو گرو

در توکل یکی سخن بشنو

بعد از این پذیره آید بخت

پس به سوی توکل آور رخت

وَكَأَنَّ مِّن دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۶۰﴾

چه بسیار جانوران و جنبندگان که روزی خویش بر نمی دارند خداوند به آنها به همراه شما روزی می دهد و او شنوا و داناست. (۶۰)

وَكَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا

كَأَيِّنْ: مبتدا - مَن: جر زائد - دَابَّةٌ: تمیز

سبب نزول این آیت هم آن بود که: در وقت هجرت از مکه به مدینه ترک اموال و اقوام خود بر ایشان سخت و دشوار بود و از بیم جان و درویشی و تنگدستی می گفتند ما در مدینه مال و منال و خانه و زمین نداریم و در آنجا کسی نیست که برای ما آب و نانی بدهد خداوند در جواب ایشان می فرماید: بسا جانوران و جنبندگان که به هیچ وجه روزی خود را بر نمی دارند یعنی طاقت بر داشتن روزی خود ندارند و یا نمی توانند غذایی ذخیره کنند چون ذخیره کردن آدمی و موش و مور. در کشف الاسرار آمده است که: از جانوران آدمی و موش و مور ذخیره کنند و گفته اند سیاه گوش ذخیره نهد و فراموش کند. و در کشف از بعضی نقل می کند که بلبل را دیدم خوردنی در زیر بالهای خود نهان می کرد القصه جانوران بسیارند از دواب و طیور و وحوش و سباع و حیوانات آبی که ذخیره نهند و حامل رزق خود نشوند. در حالیکه این جانداران ناتوان با وجود ضعف و ناتوانی شان، از ناحیه ی تأمین خود هیچ واهمه ای ندارند.

اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ

لفظ الله: مبتدا - يَرْزُقُهَا: فعل مضارع - فاعل (هو)، ها: مفعول به، جمله خبر، الله يرزق، خبر وكأين.

خدای تعالی ایشان را روزی می دهد و شما نیز از نداشتن مال و زمین در مدینه هراس به دل خود راه مدهید و در اسباب معیشت و زندگی خود اندیشه مکنید چونکه اوست روزی رسان همه ی جانوران و جنبندگان روی زمین.

در حدیث شریف آمده است:

سفر کنید سود می برید، روزه بگیرید تندرست می شوید، جهاد کنید غنیمت می یابید.

وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

هُوَ: مبتدا - السَّمِيعُ: خبر - الْعَلِيمُ: خبر دوم

و خداوند به سخنان شما اینکه می گوئید ما از کجا روزی بخوریم شنواست و به آنکه از کجا به شما روزی دهد داناست.

ادیم زمین سفره ی عام اوست برین خوان یغما چه دشمن چه دوست

وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ

اگر از آنها پرسی که آسمانها و زمین را کی آفریده و خورشید و ماه را بخدمت گرفته است، خواهند گفت: خدای یکتا پس چرا سرگردان می شوند؟ (۶۱)

وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ

مَنْ: مبتدا- خَلَقَ: فعل ماضی- فاعل (هو)، جمله خبر- لفظ الله: مبتدا- خبر محذوف
ای پیامبر ﷺ اگر از مشرکان بپرسی، چه کسی آسمانها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را به خدمت گرفته است، خواهند گفت خدای تعالی. پس چگونه خدای یکتا را تکذیب می کنند.

فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ

پس چگونه به بیراهه برده می شوند، یعنی بعد از این اعتراف به یکتایی خدای عزوجل از توحید روی برمی گردند و از راه حق به بیراهه می روند و راه باطل پیش می گیرند.



اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ
خداوند روزی هر یک از بندگان را که بخواهد وسیع می گرداند یا بر او تنگ می گیرد که خدا به همه چیز داناست. (۶۲)

اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ

لفظ الله: مبتدا- يَبْسُطُ: فعل مضارع- فاعل (هو)، جمله خبر
خدای تعالی روزی هر کسی از بندگان خود را که بخواهد گسترده و وسیع می گرداند و تنگ می گرداند روزی را برای آنکسی که بخواهد.
سنائی غزنوی گفت:

ای درون پرور برون آرای	وی خرد بخش بی خرد بخشای
خالق و رازق و زمین و زمان	حافظ و ناصر و مکین و مکان
همه از صنع تو مکان و مکین	همه از امر تو زمین و زمان
هر یکی زان بحاجتی منسوب	لیک نامحرمان از آن محبوب

خواجه عالم ﷺ فرموده که ای مردم رزق قسمت کرده شده است تجاوز نمی کند از مرد آنچه از برای وی نوشته شده است.

شیخ اجل سعدی گفت: دو چیز محال عقل است، خوردن بیش از رزق مقسوم و مردن پیش از وقت معلوم پس در طلب روزی به طاعت جوئید نه به معصیت ای مردم در قیامت فراخی است و در میانه رفتن و اندازه بکار داشتن کفایت است و هر عملی را جزایی است.

إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

لفظ الله: اسم ان- بِكُلِّ: جار و مجرور- شَيْءٍ: مضاف الیه- عَلِيمٌ: خبر
بدرستی که خدای تعالی به همه چیز از فراخی و تنگی نعمت داناست و هر آنچه که مصلحت بندگان است بر او پوشیده و مخفی نیست.

بنده را نیز کردگار بشرط می‌گذارد به جمله کار به شرط
آنچه باید همی دهد روزی گاه حرمان و گاه فیروزی

وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لِيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿٦٣﴾

اگر از آنها پرسی که چه کسی از آسمان آبی نازل کرد و زمین را از پس مردنش بدان زنده کرد خواهند گفت: خدا، بگو ستایش خاص خداست ولی بیشترشان خردوری نمی‌کنند. (۶۳)

وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لِيَقُولُنَّ اللَّهُ
مَنْ: مبتدا- نَزَّلَ: فعل ماضی- فاعل (هو)، جمله خبر- مَاءً: مفعول به

ای پیامبر ﷺ! اگر از آنان پرسی چه کسی از آسمان آبی از ابر فرو فرستاد و به وسیله آن زمین را پس از مردنش زنده گردانید هر آینه خواهند گفت خدای تعالی یعنی به قدرت خدای قادر متعال اعتراف خواهند کرد.

قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ
الْحَمْدُ: مبتدا- لِلَّهِ: جار و مجرور خبر

بگو الْحَمْدُ لِلَّهِ: یعنی سپاس و ستایش مخصوص خداوند ﷻ است نه معبودان دیگر که مشرکان آن را پرستش می‌کنند.

بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ

أَكْثَرُهُمْ: مبتدا- هم: مضاف الیه- لَا يَعْقِلُونَ: فعل مضارع- (و) فاعل، جمله خبر

بلکه بیشترشان خردوری نمی‌کنند به جهت پرستش معبودان دون خدای تعالی هر چند به نزول آب از ابر آسمان اعتراف کرده بودند آنرا فراموش می‌کنند و بدان اعتراف عمل نمی‌کنند و در ضلالت و گمراهی دست و پا می‌زنند و مخلوق را شریک او می‌دانند.

وَمَا هَذِهِ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌّ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَيَوانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿٦٤﴾

زندگی این دنیا جز بازیچه و سرگرمی نیست و اگر بدانستند زندگی حقیقی همانا در سرای دیگر (آخرت) است. (۶۴)

وَمَا هَذِهِ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌّ وَلَعِبٌ
هَذِهِ: مبتدا- الْحَيَوةُ: بدل- الدُّنْيَا: نعت- لَهُوٌّ: خبر

زندگی این دنیا جز لهو و لعب نیست یعنی زندگی این سرای چیزی نیست مگر مشغولی و بیکاری و لعب و بازی و در سرعت و انقضا و زوال به کودکان می ماند که یکجا جمع آیند و ساعتی بدان مشغول شوند و اندک زمانی را ملول و مانده گشته متفرق شوند.

بازیچه ای است طفل غریب این متاع دهر بی عقل مردمان که بدین مبتلا شوند

وَابْتَغِ الْآخِرَةَ لِهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ

الْبَارِ: اسمِ اِبْتِ - لِهِيَ: مبتدا - الْحَيَوَانُ: خبر - جمله خبر اِبْتِ.

و برآستی زندگی حقیقی و ابدی سرای آخرت است. زیرا که خانه ای آخرت پاینده و همیشگی است و هرگز زوال نمی پذیرد اگر انسانها می دانستند هرگز دنیای فانی را بر سرای آخرت بر نمی گزیدند اما مشرکان به زرق و برق دنیا فریفته شده و به آن علم و آگاهی ندارند. در کلیله و دمنه آمده است: و اگر دون همتی چنین سعی به سبب حطام دنیا باطل گرداند همچنان باشد که: مردی یک خانه ی پر عود داشت، اندیشید که اگر بر کشیده فروشم و در تعیین قیمت احتیاطی کنم دراز شود بر وجه گزاف به نیمه بها بفروخت.

« احمق مردا که دل برین دنیا بندد که نعمتی بستاند زشت باز پس گیرد. »

فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا بَحَثْنُهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ ﴿٦٥﴾
و چون سوار کشتی شوند [و به خطر افتند] در آن حال فقط خدا را با اخلاص می خوانند و آن هنگام که به ساحل امن و نجات رسیدند باز منکر خدای یکتا می شوند. (۶۵)

فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ

فَإِذَا: مفعول فیه - رَكِبُوا: فعل ماضی - فاعل (و) - دَعَوْا: فعل ماضی - (و) فاعل - لفظُ اللَّهِ: مفعول به - مُخْلِصِينَ: حال.

پس آن هنگام که کافران در کشتی نشینند و کشتی در گرداب اضطراب افتد خدای تعالی را با اخلاص برای نجات خود از مهلکه می خوانند و فقط به وی پناه می برند زیرا می دانند که جز خدای سبحانه تعالی هیچ نیروی دیگری نمی تواند ایشان را از این ورطه بزرگ نجات دهد.

در گلستان سعدی آمده است: حکایت: مال داری را شنیدم که ببخل چنان معروف بود که حاتم طائی در کرم. ظاهر حالش به نعمت دنیا آراسته و خست نفس جبلی^۱ در وی همچنان متمکن^۲، تا به جائی که نانی بجان از دست ندادی و گربه ی بوهریره را بلقمه ای ننواختی و سگ اصحاب کهف^۳ را استخوانی نینداختی. فی الجملة، خانه ی او را کس ندیدی در گشاده و سفره ی او را سرگشاده.

درویش بجز بوی طعماش نشنیدی مرغ از پس نان خوردن او، ریزه نچیدی

^۱ - پست نهادی.

^۲ - اسم فاعل از تمکن مصدر باب تفعیل به معنی جای گرفتن، منزلت یافتن.

^۳ - باران غار - برای توضیح بیشتر سرگذشت اصحاب کهف به سوره الکهف آیه ۹ - جلد ۴ همین مؤلف مراجعه کنند.

شنیدم که به دریای مغرب اندر، راه مصر برگرفته بود و خیال فرعونى در سر؛ حتى اذا ادركه الفرق^۱،
بادى مخالف كشتى بر آمد.

با طبع ملولت چکند، هرکه نسا زد؟ شرطه همه وقتى نبود لایق كشتى

دست دعا بر آورد و فریاد بى فایده خواندن گرفت، و اذا ركبوا فى الفلك^۲ دعوا الله مخلصين له الدين^۳.

دست تضرع چسود بندهى محتاج را وقت دعا بر خدای، وقت کرم در بغل؟
و نیز گفته اند:

از زر و سیم، راحتى برسان خويشتن هم تمتعى برگیر
و آنکه این خانه کز تو خواهد ماند خشتى از سیم و خشتى از زرگیر

فَلَمَّا بَجَّهْتُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ

بَجَّهْتُمْ: فعل ماضى - هم: مفعول به - (هو) فاعل

پس آن هنگام که خدای تعالی ایشان را از آن مهلكه نجات دهد و از طوفان بحر بیرون آرد و به
سلامت در خشكى جای گیرند، باز ایشان شرک آرند یعنی به عادت پیشین خویش باز گردند.

لِيَكْفُرُوا بِمَا ءَاتَيْنَاهُمْ وَلِيَتَمْنَعُوا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿٦٦﴾

بگذار نعمتی را که به ایشان داده ایم کفران کنند و برخوردار شوند، بزودی خواهند دانست. (۶۶)

لِيَكْفُرُوا بِمَا ءَاتَيْنَاهُمْ

بگذار آن چیزهایی از نعمت ها که به ایشان داده ایم نادیده بگیرند و ناسپاسی کنند.

وَلِيَتَمْنَعُوا

لِيَتَمْنَعُوا: فعل مضارع منصوب - (و) فاعل

تا اینکه از نعمت های زندگانی این دنیا بهره مند شوند.

فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ

پس زود باشد که سرانجام عاقبت کار خود را در وقت موعود خواهند دید.

أَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا ءَامِنًا وَيُخَاطَبُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ ؕ أَفِيَ الْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ

اللَّهِ يَكْفُرُونَ ﴿٦٧﴾

مگر نمی بینى که ما حرمی امن پدید کرده ایم و مردم دیگر از اطرافشان ربوده می شوند، آیا باطل را
باور می کنند و نعمت خدا را منکر می شوند؟ (۶۷)

أَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا ءَامِنًا وَيُخَاطَبُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ ؕ

^۱ - جزئی از آیه ۹۰ سوره یونس «و جاوذا ...» تا این که غرق دریافتند.
^۲ - جزئی از آیه ۶۵ سوره عنکبوت، یعنی همین آیه ای که در حال تفسیر می باشد.

(نا) اسم ان - جَعَلْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل، خبر ان

آیا ندیده‌اند کافران و مشرکان مکه که ما مکه را برای آنها حرمی امن قرار داده‌ایم؟ یعنی اهل آن از قتل و غارت ایمن و آسوده‌اند و حال آنکه مردمان در اطراف و بیرون این شهر ربوده و اسیر می‌گردند.

أَفِیَابِلْطِلِ یُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ یَكْفُرُونَ

آیا به (بت‌های) باطل ایمان دارند و نعمت‌های خدا را ناسپاس و کافر می‌شوند دلیل کفران نعمت ایشان شرک است. ابن عباس در بیان سبب نزول می‌گوید: مشرکان مکه به حضرت رسول گفتند: ای محمد! اگر ما ایمان بیاوریم مردم عرب ما را از جا بر می‌کنند زیرا تعداد ما نسبت به مشرکان خیلی اندک است و ایشان در تعداد بیشتر از ما هستند، همان بود که این آیه نازل شد.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ أَفْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ ۗ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ ﴿٦٨﴾

ستمکارتر از آنکه دروغی بر خدا ببندد یا حق را که سوی وی آمده دروغ شمارد کیست؟ آیا جهنم جایگاه کافران نیست؟ (۶۸)

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ أَفْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ ۗ
مَنْ: مبتدا - أَظْلَمُ: خبر

و کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ ببندد؟ یعنی ستمکارتر از او کسی وجود ندارد که به خدا دروغ ببندد و به او شریک قائل شود یا قرآن و رسولش را تکذیب کند و آن را دروغ پندارد آن هنگام که به وی کلام خدا، قرآن و پیام رسول خدا رسد.

أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ

فِي جَهَنَّمَ: جار و مجرور خبر لَيْسَ مقدم - مَثْوًى: اسم لَيْسَ مؤخر

آیا دوزخ جایگاه ناگرویدگان و ستمکاران و تکذیب‌کنندگان و به خدا دروغ بافندگان نیست؟ یعنی بدون تردید دوزخ جایگاه مشرکان و تکذیب‌کنندگان است.

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا ۚ وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٦٩﴾

کسانی که [در راه ما] مجاهدت کرده‌اند به راه‌های خویش هدایتشان می‌کنیم که خدا با نیکوکاران است. (۶۹)

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا

الَّذِينَ: مبتدا - جَاهَدُوا: فعل ماضی - (و) فاعل

یعنی: کسانی که در کار دین و در راه جهاد فی سبیل الله کوشش کرده‌اند هر آینه راه می‌نمائیم ایشان را برا هدایت، بدرستی که خداوند با نیکوکاران است، آنانکه جهاد ظاهر و باطن کرده‌اند، یعنی؛ جهاد

فی سبیل الله و مجاهده با نفس و هوا نمودند و با این کار نیکو و پسندیده قرب و رضایت خدا را طلبیدند و در ریاضت و مجاهده با نفس و در تزکیه نفس می کوشیدند باید دانست که همانقدر درجه‌ی معرفت و انکشاف آنها بیشتر شده باشد مقام و قرب الی الله به آسانی دست دهد.

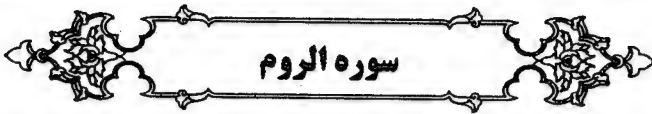
بقدر الکد تکتسب المعالی و من طلب العلی سهر الیالی^۱
مولانا گفت:

جاهدوا فینا بگفت آن شهریار جاهدوا عنا نگفت ای بیقرار

وَلِإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ

لفظ الله: اسم - إِنَّ - لَمَعَ: مفعول فیه - الْمُحْسِنِينَ: مضاف الیه، لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ: خبر إِنَّ و براستی خداوند با نیکوکاران است و آنانکه قرب و رضایت خدا را خواستند و پرهیزکار شدند بهروزی و پیروزی با آنان است. یعنی آنانکه در راه اعتلای اسلام جهاد می کنند و یا به راه‌های خیر که ایشان را به رضایت خدا برساند. خشنودی خدا و بهشت خدا بر ایشان است. مراد از جهاد در آیه‌ی کریمه، فقط مبارزه و مقابله با کفار نیست بلکه نصرت و کمک دین خدا و مبارزه با نفس و مبارزه با باطل اندیشان و امر به معروف و نهی از منکر کنندگان است.

^۱ - به اندازه‌ی رنج و زحمت بزرگیها و مقام بدست آورده می شود و آنکه برتری و والایی می طلبد، شبها را به بیداری سپری کند.



این سوره دارای شصت آیه و مکی است مگر یک آیه «فسبحان الله حين تمسون الى آخر الآية» که مدنی است در این سوره آیت منسوخ نیست. گفته‌اند یک آیت در آخر سوره به آیت السیف منسوخ است، «فاصبر أن و عدا الله حق» وجه تسمیه این سوره به سبب فتح و چگونگی شکست رومیان از فارسیان است. و سپس پیروزی رومیان بعد از گذشت چند سال را بیان می‌کند و بدانجهت این سوره «الروم» نامیده شده است. و این خبر از اخباری بود که در قرآن کریم از غیبت این واقعه و نتیجه‌ی آن را خبر داده بود.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می‌برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

الْم (۱)

این حروف جزو حروف مقطعه آیات ربانیه‌اند. گفته‌اند الف اشارت به اسم الله است و لام به نام جبرئیل و میم به اسم محمد یعنی به واسطه جبرئیل به محمد ﷺ وحی فرستاده می‌شود.

غَلَبَتِ الرُّومُ (۲)

رومیان [در نزدیک این سرزمین] مغلوب شدند. (۲)

غَلَبَتِ الرُّومُ

غَلَبَتِ: فعل ماضی مجهول - الرُّومُ: نایب فاعل

در این آیه کریمه و در آیه ۳ همین سوره یکی دیگر از اعجاز قرآن خبر از آینده یعنی خبر از غلبه روم آورده است.

سبب نزول این آیت آن است که میان اهل فارس و اهل روم کشتاری رفت و مشرکان مکه به عجم میل داشتند که اهل پارس بودند و می‌خواستند که ایشان همیشه بر روم غالب باشد و نصرت یابد، از بهر آن که ایشان را کتاب نبود و بت پرست بودند، و اما مسلمانان غلبه و نصرت روم را بر پارس می‌خواستند، از بهر آن که اهل روم اهل کتاب بودند. در کشف الاسرار آمده است و قصه‌ی آن قتال که میان روم و پارس رفت آن بود که کسرای پارس لشکری انبوه به روم فرستاد و مردی را بر ایشان سالار و مهتر کرد نام وی شهربراز، و گفته‌اند شیربراز، و قیصر روم لشکری نام زد کرد به قتال ایشان و مردی را بر ایشان امیر کرد، نام وی نجس، هر دو لشکر به اذرعات بهم رسیدند یا به زمین جزیره یا به طرف شام، بر

اختلاف اقوال علما- و پارسیان بر رومیان در آن قتال غلبه کردند. آن خبر به مکه رسید مسلمانان را نا خوش آمد و دل تنگ گشتند و کافران شاد شدند و شماتت کردند و به مسلمانان به شماتت گفتند که اهل کتاب شما اید و ایمن نشستگان در خانه ما ایم، بنگرید که برادران ما از عجم با رومیان چه کردند؟ اگر شما با ما قتال کنید ما همان کنیم و بر شما غلبه کنیم، رب العالمین این آیت فرستاد: غلبت الروم ...



فِي آدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَلَيْهِمْ سَيَقْلِبُونَ

و هم آنها پس از مغلوب شدنشان، به زودی، در طی چند سال، غالب می شوند. (۳)

فِي آدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَلَيْهِمْ سَيَقْلِبُونَ

هُم: مبتدا- سَيَقْلِبُونَ: فعل مستقبل- (و) فاعل، جمله خبر

در تفسیر چنین آمده است که:

در نزدیک ترین سرزمین عرب نسبت به زمین روم و آن اردن و فلسطین بوده است و آن چنان بود که خسرو پرویز شهربار و فرخان را که دو امپراتور بودند با لشکر بی کران فرستاد تا بعضی از ولایت روم بگیرند و مردم روم منهزم گشتند و در سال نهم به قول حسن از مبعث پیغمبری. این خبر به مکه رسید کافران شادمان شده از روی شماتت به اهل ایمان گفتند که شما و ترسایان اهل کتاب اید و ما و فارسیان اُمیانی پس از غلبه فارس بر روم به فال نیک می گیریم که ما بر شما غالب خواهیم گشت حق سبحانه تعالی آیت فرستاد و بیان کرد. رومیان از پس مغلوب شدن زود باشد که عنقریب غالب شوند.



فِي يَضْعُ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ

این غلبه و کلیه امور در چند سال پیش و پس از این همه به امر خداست و آن روز مؤمنان شاد می شوند. (۴)

فِي يَضْعُ سِنِينَ

فِي يَضْعُ: جار و مجرور- سِنِينَ: مضاف الیه

صدیق اکبر رضی عنه، بعد از نزول این آیت به مشرکان گفت چشم شما روشن مباد بخدا سوگند که اهل روم بر مردم فارس غالب خواهند شد ابی بن خلف گفت نه چنین است و ما با تو گرو می بندیم پس به هیجده شتر جوان و مدت سه سال شرط کردند و حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه، صورت حال بعرض حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم رساند. آنحضرت فرمود: برو در این مدت در مال بیفزای، ابوبکر صدیق رضی الله عنه باز گشته تا نه سال بر صد شتر مرانه کردند و ضمان از یکدیگر بستند و در روز بدر که مسلمانان بر قریش غالب گشتند خبر غلبه ی رومیان بر فارسیان رسید. گویند این خبر روز حدیبیه محقق شد و حضرت صدیق رضی الله عنه صد شتر از ابی به قول اول و از ضامن وی بقول ثانی گرفت. چه ابی در حرب اُحد کشته شده بود و حضرت فرمود که صدقه بده. القصه این آیت اخبار است و آن از جمله اقسام اعجاز قرآن است. می گوید:

لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ

لِلَّهِ : جار و مجرور خبر مقدم - الْأَمْرُ : مبتدا مؤخر

حکم و فرمان مخصوص خدای تعالی است پیش از غلبه‌ی فارس بر روم و پس از غالب شدن روم بر فارس یعنی در همه وقت قضای او نافذ است و همه کار در قبضه‌ی اقتدار اوست. در کشف الاسرار گفته که قبل ازل است و بعد ابد. یعنی امر ازلی و ابدی و سرمدی او راست که خداوند ازلی و ابدی، سرمدی است. نظامی گنجوی در مخزن الاسرار گفت:

پیش وجود همه آیندگان پیش بقای همه پایندگان

وَيَوْمَئِذٍ يَقَرُّحُ الْمُؤْمِنُونَ

وَيَوْمَئِذٍ : مفعول فيه - يَقَرُّحُ : فعل مضارع - الْمُؤْمِنُونَ : فاعل
و آن روز که رومیان بر فارسیان غلبه کنند مؤمنان شادمان خواهند شد.

يَنْصُرِ اللَّهُ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿٥﴾

به یاری خدا که خدا هر که را بخواهد یاری و نصرت می‌بخشد و عزیز و رحیم است. (۵)

يَنْصُرِ اللَّهُ

همانطوریکه که گفته شد شاه فارس (شاپور) بر سرزمین شام و دوردست‌ترین نقاط سرزمین روم غالب یافته بود به گونه‌ای که هرقل امپراطور روم به قسطنطنیه پناه برد. اما هفت سال بعد از نزول سوره‌ی الروم، یعنی در سال (۶۲۷) سپاه روم بر سپاه فارس در محلی به نام (نینوا) که بر سر رودخانه دجله واقع شده است غلبه یافت. فارسیان مغلوب شدند و شکست سختی خوردند و پیشگویی قرآن که خود یکی از معجزات قرآن کریم است به تحقق پیوست. به یاری خداوند، مؤمنان برای این پیروزی شادمان شدند.

يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ

يَنْصُرُ : فعل مضارع - فاعل (هو) - مَنْ : مفعول به

خداوند هر که را که از بندگان خویش بخواهد یاری و نصرت می‌دهد.

وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ

(و) : حالیه - هُوَ : مبتدا - الْعَزِيزُ : خبر - الرَّحِيمُ : خبر ثانیه

و خداوند عزیز و غالب است و از گروهی به مقتضای زمان انتقام کشد و به گروهی بر گروه دیگر غلبه دهد و بر آنان مهربان و بخشنده است.

وَعَدَ اللَّهُ لَا يَخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ، وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٦﴾

و عده خداست و خدا از وعده خویش تخلف نکند ولی بیشتر مردم نمی‌دانند. (۶)

وَعَدَ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ، وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

لَا يُخْلِفُ: فعل مضارع - لفظ الله: فاعل - وَعَدَهُ: مفعول به - أَكْثَرُ: اسم لَكِنَّ - لَا يَعْلَمُونَ: فعل مضارع - فاعل (و)، جمله خبر.

این وعده‌ای است که خدا داده است، و خداوند هرگز در وعده‌اش خلاف نخواهد کرد، اما اکثر مردم که کافران و مشرکان و منافقانند صحت وعده‌ی او را نمی‌دانند و تصدیق نمی‌کنند. همانطوریکه قرآن از پیش گفته بود که رومیان بر فارسیان در آینده‌ی نزدیک غلبه خواهند کرد و این امر بعد از چند سال به تحقق پیوست. چون این وعده و کلام خداست و در کلام خدا خلف وعده دیده نمی‌شود.



يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَفْلُونَ

بیشترشان به امور ظاهری زندگی دنیا آگاهند و از عالم آخرت به کلی بی‌خبرند. (۷)

يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

يَعْلَمُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - ظَاهِرًا: مفعول به

این کافران هستند که از زندگی دنیا فقط ظاهر را می‌دانند یعنی مال و متاع و جاه و دولت و اسباب معاش را می‌دانند.

وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَفْلُونَ

(و) حالیه - هُمْ: مبتدا - غَفْلُونَ: خبر

و در حالیکه ایشان از امور آخرت که غایت مقصود آنست غافل و بی‌خبراند یعنی به مال و منال دنیا روی می‌آورند و از سرای آخرت که باقی است بی‌خبرند.

أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى



وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَائِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ

چرا در ضمیرهای خویش اندیشه نکنند که خدا آسمانها و زمین را با آنچه میان آنهاست جز به حق و برای مدتی معین نیافریده و بی‌گمان بسیاری از مردم به لقای پروردگارشان منکرند. (۸)

أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ

آیا در نفسهای خود نمی‌اندیشند و در آن تفکر نمی‌کنند؟ یعنی نزدیکترین چیزی که به آنها از سایر مخلوقات پی به وحدانیت خداوند ببرند خود انسان است که باید در آفرینش وجود خود بیندیشند در حالیکه نمی‌اندیشند و در آن تفکر نمی‌کنند.

«من عرف نفسه فقد عرف ربه» کسی که خودش را شناخت پروردگار خود را نیز می‌شناسد.

مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى

خَلَقَ: فعل ماضی - لفظُ اللَّهِ: فاعل - اَلَسْمَوَاتِ: مفعول به - وَالْأَرْضَ: معطوف

و خدای سبحانه و تعالی آنچه در آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است جز به حق و راستی و عدالت خلق نکرده است و هر چه آفریده از روی حکمت و داد آفریده و برای بازی نیافریده است بلکه آن آفرینش به جهت استدلال بر توحید باری تعالی است.

وَلِإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ يَلْقَآی رَبَّهُمْ لَكِفْرُونَ
كَثِيرًا: اسم ان - لَكِفْرُونَ: خبر ان.

و به درستی بسیاری از مردم یعنی کافران و مشرکان و منافقان به دیدار پروردگارشان انکار می کنند و منکر زنده شدن بعد از مرگ هستند.

أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً
وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا
لِللَّهِ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٩﴾

چرا در این سرزمین نمی گردند تا ببینند سرانجام کسانی که پیش از آنها بوده و به قوت و نیرو بیش از آنها بوده اند و زمین را زیر و رو کرده اند و بیش از آنچه اینان آبادش کرده اند، به آباد کردن آن پرداخته اند و پیغمبرانشان معجزه ها سویشان آورده اند، چنان بوده است؟ خدا چنان نبود که ستمشان کند بلکه خودشان بودند که به خودشان ستم می کردند. (۹)

أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ
كَيْفَ: خبر كان - عَاقِبَةُ: اسم كان

آیا در زمین به جایگاه های نمود و عاد در وقت تجارت سیر نمی کنید تا اینکه ببینید که عاقبت مشرکانی که قبل از شما به خدای سبحان و تعالی کفر ورزیدند و انکار نمودند چگونه بوده است؟ تا اینکه از آن سرگذشت پند و عبرت گیرند. یعنی ایشان در روی زمین سیر کرده و این واقعه و حقیقت را مشاهده کرده اند که به سرانجام بدی مبتلا و به عذاب خدا گرفتار شدند.

كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم
بِالْبَيِّنَاتِ

و: اسم كان - أَشَدَّ: خبر كان - قُوَّةً: تمیز

آن گروه که قبل از اهل مکه به جهت کفرشان به عذاب گرفتار شدند که آثار و بقایای آن را مردم در مسیر تجارتشان مشاهده کردند، به مراتب قویتر و سخت تر از اهل مکه بودند چون ثمودیان و عادیان و امثال ایشان که از جهت توانایی و جثه از قویترین اشخاص بودند با توجه به آن چه بلایی بر سر آنها نیامده است؟ این جای عبرت است برای کسانی که بخواهند از حقایق آن عبرت گیرند و زمین را برای زراعت و

کشت و غرس درختان و بیرون آوردن معادن و ... شکافتند و نیز آنها زمین را برای آبادانی آن زیر و رو کردند و در آن به کاوش پرداختند و بیش از آنچه که اهل مکه زمین را آبادش کردند آباد ساختند و در کوه‌ها و غارها قصرها بوجود آوردند چونکه قوم عاد و ثمود دارای عمرهای طولانی و جثه‌های نیرومند بودند و در آباد سازی پیشرفت بهتری داشتند و در حال حاضر باستان شناسان با کاوشهای خود به تمدن انسانهای آن دوران پی برده‌اند و در واقع این یکی دیگر از مظاهر اعجاز قرآن است. و به ایشان پیغمبرانشان با دلایل روشن و با معجزه‌های آشکار آمدند و ایشان را به راه راست و به وحدانیت خدای یکتا دعوت کردند اما ایشان نگرویدند پس خدای تعالی به جهت کفرشان و تکذیبشان بلای سختی بر آنان نازل کرد و دمار از روزگار آنان بر آورد.

فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ

لفظ **اللَّهُ** : اسم **كَانَ** - **لِيَظْلِمَهُمْ** : فعل مضارع - هم : مفعول به - فاعل (هو)، خبر **كَانَ**

پس خداوند بدیشان بدون ارسال پیغمبر ظلم و ستم نکرد بلکه به ایشان رسولان آمدند اما به جهت کفرشان و تکذیبشان خداوند ایشان را به عذاب سختی گرفتار کرد پس اسباب نزول عذاب را خودشان آماده کرده بودند و بدین طریق بر نفسهای خود ستم کردند.

ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ اسْتَوُوا السُّوْءَ ۚ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ ﴿۱۰﴾
 آنگاه عاقبت کسانی که بد کردند و آیه‌های خدا را دروغ شمردند و به آن استهزا می کردند، بدتر بود. (۱۰)

ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ اسْتَوُوا السُّوْءَ ۚ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ
 عَاقِبَةُ : خبر **كَانَ** - **اسْتَوُوا** : اسم **كَانَ**

پس سرانجام کسانی که بد کردند و کافر شدند به بدترین سرنوشت گرفتار شدند که آن عقوبت و عذاب این دنیاست و عذاب آخرت آنان از عذاب دنیا سخت‌تر و شدیدتر خواهد بود چون ایشان آیه‌های روشن خدا را دروغ شمردند و آن را تکذیب کردند و به آن استهزاء نمودند پس در این دنیا عذاب سخت و در آخرت آتش دوزخ نصیب آنان است.

اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿۱۱﴾
 خداوند خلق را از عدم بوجود آورده و دوباره به مرگ باز گرداند و آنگاه [در قیامت] به سوی او باز گشت می یابید. (۱۱)

اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

لفظ **اللَّهُ** : مبتدا - **يَبْدَأُ** : فعل مضارع - فاعل (هو) - جمله خبری، **الْخَلْقَ** : مفعول به

در این آیه خدای تعالی به چگونگی آفرینش آدم و بعث و حشر اقامه‌ی دلیل می‌نماید و می‌گوید: خدای تعالی خلق را از نطفه‌ای می‌آفریند و سپس او را زنده می‌گرداند و بعد از مرگ دوباره او را

برمی‌انگیزد سپس به سوی خدا و حکم او باز گردانیده شوند و به حساب و کتاب اعمال آنان رسیدگی خواهد شد نیکوکاران به پاداش اعمالشان و بدکاران به جزای اعمالشان خواهند رسید.

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُعْلِسُ الْمُجْرِمُونَ ﴿١٢﴾

روزی که رستاخیز پیا شود، تبهکاران نومید شوند. (۱۲)

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُعْلِسُ الْمُجْرِمُونَ

یَوْمَ: مفعول فيه - تَقُومُ: فعل مضارع - السَّاعَةُ: فاعل

و روزی که قیامت بر پا شود در آن روز گناهکاران از هر خیر و نیکی آن هنگام که عذاب را مشاهده کنند - غم زده و مأیوس و رسوا می‌گردند.

وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِّنْ شُرَكَائِهِمْ شُفَعَاءُ وَكَانُوا بِشُرَكَائِهِمْ كَافِرِينَ ﴿١٣﴾

و هیچ شفیع و مددکاری بر خود از آنکه شریک حق گرفتند نمی‌یابند بلکه به آن شریکان [و خدایان باطل] کافر می‌شوند (و از آنان بیزاری می‌جویند). (۱۳)

وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِّنْ شُرَكَائِهِمْ شُفَعَاءُ وَكَانُوا بِشُرَكَائِهِمْ كَافِرِينَ

هو: اسم کان - لَهُمْ: جار و مجرور خبر کان

و برای کافران در آن دنیا شریکانی را که عبادت کرده‌اند شفیعانی نیست که از عذاب خداوند ^{عز و جل} باز دارد و پناهشان دهد و آن هنگام از مطلوب نا امید گردند و از ایشان بیزار شوند در آن هنگام می‌دانند که این معبودان باطل نه می‌توانند سودی به آنان برسانند و نه زبانی.

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُومِذُّ يَنْفَرُ قَوْمٌ ﴿١٤﴾

و روزی که رستاخیز به پا شود، آنروز (مردم) از هم جدا شوند. (۱۴)

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُومِذُّ يَنْفَرُ قَوْمٌ

یَوْمَ: مفعول فيه - تَقُومُ: فعل مضارع - السَّاعَةُ: فاعل - يُومِذُّ: تاکید - یعنی در روز قیامت مومنان و کافران بعد از حساب از هم جدا می‌شوند مؤمنان به سوی جنت و کافران به سوی آتش دوزخ می‌روند و هرگز با هم جمع نمی‌شوند.

در تفسیر چنین آمده است:

و روزیکه قیامت قائم گردد آن هنگام مردمان پراکنده گردند و از هم جدا شوند گروهی به سوی اعلیٰ علین روی می‌آورند و جمعی به اسفل السافین یکی بر درجه وصلت و یکی در درکه‌ی فرقت آن بر سریر محبت و این در حصیر محنت آنرا انواع ثواب این را اصناف عذاب.

یکی نالان بصد عسرت

یکی خندان بصد عشرت

یکی در شدت هجران

یکی در راحت و وصلت

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از عمر رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «هنگامی که بهشتی ها به بهشت و دوزخی ها به دوزخ رفتند، مرگ را آورده و در بین بهشت و دوزخ ذبح می نمایند، و منادی ندا می دهد که: ای اهل بهشت! بعد از این مرگی نخواهد بود، و ای اهل دوزخ! بعد از این مرگی نخواهد بود، و اینجاست که خوشی بر خوشی های اهل جنت، و غمی بر غم های اهل دوزخ افزوده می گردد.

فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ ﴿١٥﴾

اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، آنها در باغی شادمان شوند. (۱۵)

فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ

اما آنانکه ایمان آورده باشند و عمل های پسندیده کرده باشند پس ایشان در مرغزاری مشتمل بر ازهار و انهار، یعنی شادمان و مسرور می گردند چنان شادمانی که اثر آن بر صفحات ایشان ظاهر باشد. یعنی (آواز خوش شنوایند ایشان را و هیچ لذت برابر سماع نیست). در خبر است که ابکار بهشت تغنی کنند به اصواتی که خلایق مثل آن نشنیده باشد و این افضل نعم بهشت بود.

وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَٰئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ ﴿١٦﴾

اما کسانی که کافر شده و آیه های ما را با دیدار آخرت دروغ شمرده اند آنها در عذاب احضار شوند. (۱۶)

وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَٰئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ

فَأُولَٰئِكَ: مبتدا - مُحْضَرُونَ: خبر، جمله خبر الَّذِينَ

و اما آنانکه نگریده و آیت های ما را تکذیب کردند یعنی قرآن را و به آمدن بعث و نشر ایمان نداشته و آن را انکار می کنند آنان به عذاب دوزخ گرفتار می گردند و این عذاب از آنان کم کرده نمی شود و دائم در آن خواهند سوخت.

فَسُبِّحَنَّ اللَّهُ حِينَ تُسْأَلُونَ وَحِينَ تَضَعُونَ

پس تسبیح گویند خداوند را هنگامی که به شامگاه و به بامداد وارد می شوید. (۱۷)

فَسُبِّحَنَّ اللَّهُ حِينَ تُسْأَلُونَ وَحِينَ تَضَعُونَ

سُبِّحَنَّ: مفعول مطلق

گفته اند این آیه مدنی است. می گوید:

پس خداوند را به پاکی یاد کنید در وقت شامگاه و بامداد. گفته اند در این آیه تسبیح نماز است یعنی در نماز شامگاهان و صبحگاهان خداوند را سپاس و ستایش کنید چون آیه بعدی نشان می دهد که مراد از تسبیح نماز مغرب و نماز عشاء و نماز صبح است.

وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ ﴿١٨﴾

در آسمانها و زمین شبانگاه و هنگامیکه نیمروز می‌رسد (زوال) ستایش مخصوص اوست. (۱۸)

وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ

لَهُ: جار و مجرور خبر مقدم - الْحَمْدُ: مبتدا موخر - عَشِيًّا: مفعول فيه

و ستایش در آسمانها و زمین برای اوست یعنی هر که و هر چه در آسمان و زمین است او را ستایش کند و دیگر اینکه در طرف آخر روز نماز بر پا دارید یعنی نماز عصر و آن هنگام که به زوال می‌رسید (نماز ظهر) پس این آیه و آیه ماقبل مجموعه پنج نماز را در بر می‌گیرد. اوقات نماز در صحیح البخاری چنین آمده است.

عن ابی مسعود الانصاری رضی الله عنه: انه دخل علی المغیره بن شعبه و قد اخر الصلاه یوماً، و هو بالعراق، فقال: ما هذا یا مغیره، ألیس قد علمت.

ان جبرئیل ﷺ نزل

فصلی، فصلی رسول الله ﷺ، ثم

صلی، فصلی رسول الله ﷺ، ثم

صلی، فصلی رسول الله ﷺ، ثم

صلی، فصلی رسول الله ﷺ، ثم

صلی، فصلی رسول الله ﷺ، ثم قال - (بهذاب أمرت) (رواه البخاری ۵۲۱)

از ابو مسعود الانصاری رضی الله عنه روایت است که: او روزی در عراق نزد مغیره بن شعبه رفته ملاحظه کرد که او نماز را تأخیر کرده است، گفت: ای مغیره! این چه کار است؟ مگر خبر نداری که جبرئیل نازل گردیده و نماز خواند، و پیغمبر خدا ﷺ مثل او نماز خواندند؟

باز جبرئیل نماز خواند و پیغمبر خدا ﷺ مثل او نماز خواندند،

باز جبرئیل نماز خواند و پیغمبر خدا ﷺ مثل او نماز خواندند،

باز جبرئیل نماز خواند و پیغمبر خدا ﷺ مثل او نماز خواندند،

باز جبرئیل نماز خواند و پیغمبر خدا ﷺ مثل او نماز خواندند،

و جبرئیل ﷺ گفت: به اینگونه (نماز خواندن از طرف خداوند) مأمور شده‌ای.

خاقانی گفت:

اول او «یا رب!» است و «آمین» پایان او

یا رب، کار و اح قدس باد دعا خوان او

باد دعاهای خیر در پی او تا دعا

در عقب پنج فرض اوست دعا خوان من

يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَلِكَ تُخْرَجُونَ ﴿١٩﴾

زنده را از مرده پدید می‌کند، و مرده را از زنده پدید می‌کند و زمین را از پس مردنش زنده می‌گرداند و شما نیز چنین (از گورها) بیرون می‌شوید. (۱۹)

يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُمِيطُ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا
يُخْرِجُ: فعل مضارع - فاعل (هو) - الْحَيَّ: مفعول به

در این آیه کریمه صنعت عکس^۱ بکار رفته است. می‌گوید:

خداوند انسان را از نطفه بیرون می‌آورد، جوجه از تخم و نطفه (مرده) را از انسان، جانور را از بیضه و بیضه را از جانور، مؤمن را از کافر و کافر را از مؤمن پیدا می‌کند. و زمین را به گیاه بعد از مردن و فسردن آن زنده می‌گرداند.

وَكَذَلِكَ نُفَخُّ حُوتَ

و مانند این اخراج بیرون آورده خواهید شد از قبرها، چون زنده گردانیدن شما از قبرها برای او هیچ مشکلی نیست همچنانکه زنده از مرده و مرده از زنده خلق کرد. پس روز رستاخیز همگی سر از قبرها خواهید برداشت.

مانند چار مرغ خلیل از پی فنا در دعوت بهار بین امتثال گل

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْشُرُونَ

از جمله آیه‌ها و نشانه‌های قدرت وی اینست که شما را از خاک آفریده و اینک شما انسانهایید که پراکنده‌اید. (۲۰)

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْشُرُونَ

يَمِنْ آيَاتِهِ: جار و مجرور خبر مقدم - مبتدا مؤخر محذوف - أَنْتُمْ: مبتدا - بَشَرٌ: خبر

و از نشانه‌های قدرت خدای تعالی آن است که در اصل شما را بیافرید یعنی آدم عليه السلام را از خاک آفرید پس اکنون شما مردمانید که در زمین برای بدست آوردن اسباب زندگی پراکنده می‌شوید و از نشانه‌های توانائی او چگونگی خلقت آدم و ذریه آن است. و چون خدای تعالی اراده فرمود که روح در آن پیکر بدمد دستور فرمود روح او را در همه انوار فرو بردند و روح او چون روح فرشتگان و دیگر آفریده شده‌ها نیست. خداوند متعال در آیه ۲۹، حجر و آیه ۷۲، ص: می‌فرماید: «و چون او را به اعتدال در آوردم در او از روح خود دمیدم». گوید، و خداوند به روح فرمان داد که به آرامی و بدون شتاب وارد بدن آدم شود و چون روح مدخلی تنگ و سخت دید گفت: پروردگارا چگونه در این پیکر در آییم؟ به او ندا داده شد «بزور در آن در آی و بزور از آن بیرون آی». روح از یافوخ (شیردان) آن پیکر وارد شد و به چشمانش رسید و آدم چشم گشود و برخود نگریست که از خاک و گل بود آنگاه روح به دو گوش

^۱ - عبارت و یا مصرعی را به دو پاره تقسیم کنند و آن دوباره را در عبارت و یا مصرع دیگر برعکس تکرار کنند که در آیه «یخرج...» این تکرار صورت گرفته است.

او نفوذ کرد و او آوای تسبیح فرشتگان را شنید، روح در سر آدم به حرکت آمد و فرشتگان همچنان بر او می‌نگریستند و روح به سوراخ‌های بینی آدم رسید و گفت: «ستایش خداوندی را که هیچ گاه نیست و نابود نمی‌شود». و این نخستین کلمه بود که بر زبان آورد و خداوند او را ندا داد که: «ای آدم خدایت رحمت کند برای همین رحمت ترا آفریدم و این برای تو و فرزندان تو است». و روح در بدن آدم حرکت کرد و چون به دو ساق و خون و رگ و استخوان شد ولی هنوز همچنان دو پای او از گل بود و خواست برخیزد نتوانست و این معنی گفتار الهی است که می‌فرماید: «و انسان عجول و شتاب زده بود» و چون روح به ساق‌ها و کف پاهایش رسید بر روی دو پا ایستاد و آن روز جمعه بود. و گفته شده است روح در جسد آدم در پانصد سال به هنگام تابش آفتاب حلول نموده است. و نیز در صحیح البخاری، حدیث شریف آمده است:

از ابوهریره رضی الله از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: هنگامیکه خداوند متعال آدم را خلق کرد، طولش شصت زرع بود، بعد از آن برایش گفت: رفته و به آن گروه ملائکه سلام بده! و گوش کن که جواب سلام ترا چه می‌گویند؟ و چیزیکه می‌گویند، مورد پسند تو و ذریه تو خواهد بود.

آدم عليه السلام رفته و بر ملائکه سلام داده و گفت: السلام علیکم، آنها گفتند: السلام علیک و رحمه الله، و آنها (و رحمه الله) را زیاد کردند، و هرکسیکه به بهشت داخل شود، بشکل اولی آدم داخل خواهد شد.

وَمِنْ ءَايَاتِهِ اَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ اَنْفُسِكُمْ اَزْوَاجًا لِّتَسْكُنُوا اِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَفْكُرُوْنَ ﴿۳۱﴾

از جمله نشانه‌های قدرت وی این است که برایتان از خودتان همسران آفریده تا بدانها آرام گیرید و میان شما دوستی و مهربانی نهاد که در این برای گروهی که اندیشه می‌کنند عبرت‌هاست. (۲۱)

وَمِنْ ءَايَاتِهِ اَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ اَنْفُسِكُمْ اَزْوَاجًا لِّتَسْكُنُوا اِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً

مِنْ ءَايَاتِهِ: جار و مجرور، خبر مقدم - خَلَقَ: فعل ماضی، فاعل (هو) جمله خبر

و از نشانه‌ها و دلایل درخشان حق تعالی این است که برای شما از جنس خودتان همسرانی بیافرید. یعنی زنانی از همجنستان خلق کرد تا با آنان ازدواج کنید و با آنان آرام گیرید: خدای تبارک حوا را از پهلوی حضرت آدم عليه السلام آفرید و زنان بعد از وی از جنس مردان آفریده شده‌اند تا بدانها آرام گیرید و با آنها انس و الفت گیرید و در میان شما مودت و دوستی و رحمت نهاد، و محبت و علاقه و شفقت و عشق در میان مرد و همسرش قرار دارد یقیناً آنچه که در حق آفرینش زن و آرام گرفتن شوهر و انس و الفت او با او و عشق و علاقه و محبتی که به یکدیگر دارند بیان شد، از نشانه‌های بزرگ و آشکار بر قدرت و حکمت خدای سبحانه و تعالی است. اما در آفرینش حوا (ع) گوید و چون آدم خوابید خداوند

متعال حوا را از پهلوی چپ آدم از دنده‌ی کثری که برابر شکم است آفرید و خداوند متعال می‌فرماید: «ای مردم از خدای خود که شما را از یک تن آفریده و همسرش را هم از خود او آفریده است بترسید». آیه ۳۳ سوره بقره، حوا به قامت آدم و زیبایی و نکویی او بود جز آنکه پوست بدنش نرم‌تر و آوای او زیباتر بود و زلفکان آراسته به گوهر و آکنده از مشک بود و طره‌های گیسوانش صدای خش خش داشت، حوا بر بالین آدم نشست و آدم بیدار شد و چون او را دید مهرش در دل او جایگزین شد و گفت: پروردگار! این کیست؟ گفت بنده‌ی من حوا، آدم پرسید خداوند او را برای چه کسی آفریده‌ای؟ فرمود: برای هر کس که او را به امانت بگیرد و شکر و سپاسگزاری را کاین او قرار دهد، آدم گفت: خدایا من به همین شرط او را پذیرفتم و او را به همسری من در آور. و خداوند حوا را پیش از آنکه آدم و حوا وارد بهشت شوند به شرط طاعت و تقوی و عمل نیک به ازدواج او در آورد و فرشتگان بر آن دو از نثار بهشت نثار کردند، و خداوند به آدم فرمود که نعمت مرا نسبت به خود یادآور که من ترا به قدرت خود آفریدم و به خواست خویش ترا بشری معتدل قامت قرار دادم و از روح خویش در تو دمیدم و فرشتگان خود را بر سجده و تواضع برای تو واداشتم و ترا به دوش‌های ایشان حمل کردم و ترا سخنگوی و خطیب ایشان قرار دادم و تمام لغات را بر زبان تو جاری ساختم و تمام این کارها را مایه افتخار و شرف تو قرار دادم و حال آنکه ابلیس را از رحمت خود ناامید ساختم و چون از سجده بر تو خوداری کرد او را لعنت کردم، کرامت و بزرگداشت خود را برای تو با آفرینش کنیزکم حوا تمام و کامل کردم.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ

فِي ذَلِكَ: جار و مجرور خبر إِنَّ. ل: ابتداء- ایت: اسم إِنَّ.

بدرستی که در آفریدن آن هر آینه دلالت‌هایی است برای گروهی که تفکر کنند و بر حکمت آن مطلع شوند و از آن عبرت گیرند.

وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَخْلَفُ السِّنِّكُمْ وَالْوَنُكْرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ ﴿٢٢﴾

از جمله نشانه‌های قدرت وی خلقت آسمانها و زمین و اختلاف زبانها و رنگهای شماسست که در این برای جهانیان عبرتی هست. (۲۲)

وَمِنْ آيَاتِهِ: جار و مجرور خبر مقدم- خَلْقُ: مبتدا مؤخر

و از نشانه‌های قدرت او آفریدن آسمانها و زمین است و انسانها پدید کرد و آنها را یکجا سکونت داد و بر تعدادشان بیفزود و سپس آنها را در تمام روی زمین پراکنده نمود، و زبانهای مختلف بوجود آورد یعنی، گویش‌ها و زبانهایی که با آن سخن می‌گویند و نیز از نشانه‌های دیگر خداوند قادر و متعال

آفرینش چهره‌های گوناگون و رنگارنگ شما از سیاهی و سفیدی و سرخی و زردی به همراه اخلاق و خصوصیت‌های اخلاقی منحصر به فرد است که هر یک را از دیگر انسانها ممتاز و متمایز می‌سازد.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ

فِي ذَلِكَ: جار و مجرور خبر مقدم ان- ل: ابتدا- ایت: اسم ان.

بدرستی که در مخالفت زبانها و رنگهای مختلف آدمیان با آنکه از یک پدر و مادر آفریده شده‌اند هرآینه نشانه‌های قدرت و حکمت است برای عالمیان و صاحبان خرد که دلالت‌های روشن این آیات را بر وجود خدای عزوجل در می‌یابید.

وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُمْ مِّنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ ﴿٢٣﴾

و از جمله نشانه‌های قدرت وی خفتنشان در شب و روز و روزی جستشان از کرم اوست که در این برای گروهی که می‌شنوند عبرت‌هاست. (۲۳)

وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُمْ مِّنْ فَضْلِهِ

وَمِنْ آيَاتِهِ: جار و مجرور خبر مقدم- مَنَامُكُمْ: مبتدا مؤخر

و از جمله نشانه‌های بزرگ او آنست که در شب بخواب می‌روید تا به استراحت بپردازید و در روز نیز، در نیمه روز برای استراحت به خواب می‌روید و اما بیشتر روز را برای کسب روزی و معاش می‌پردازید.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ

فِي ذَلِكَ: جار و مجرور خبر إِنَّ مقدم- ل: ابتدا- ایت: اسم إِنَّ

بدرستی که استراحت و خوابیدن در خواب شب و کسب روزی در روز هر آینه در آن دلالتها و عبرتهاست برای گروهی که به گوش خرد بشنوند و از آن پند و عبرت گیرند. شیخ سعدی گفت:

کسی را که پندار در سر بود مپندار هرگز که حق بشنود

ز علمش ملال آید از وعظ تنگ شقایق بیاران نروید ز سنگ

نه بینی که در پای افتاده خار بروید گل و بشکفد نوبهار

وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُخْجِي بِهِ الْأَرْضَ

بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٢٤﴾

از جمله نشانه‌های قدرت وی این است که برق که برای بیم و امید به شما بنمایاند و از آسمان آبی نازل کند و زمین را پس از مردنش زنده کند که در این، برای گروهی که خردوری می‌کنند، عبرت‌هاست. (۲۴)

وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُخْرِجُ بِهِ الْأَرْضَ
بَعْدَ مَوْتِهَا

يُرِيكُمْ: فعل مضارع - فاعل (هو) - کم: مفعول به - الْبَرْقُ: مفعول به ثانی

و از نشانه‌های حکمت خداوند یکی آن است که به شما برق را برای ترساندن و بیم و امید می‌نمایاند. امید از جهت بارش باران و بیم از جهت نابودی کشتزارها و یا ترسانیدن مسافران و از آسمان آبی را فرو می‌فرستد پس بوسیله آن آب زمین را زنده می‌گرداند تا از آن گیاه تر و تازه می‌روید بعد از آنکه پژمرده شده و مرده و افسرده بودند. باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان بی دریغش همه جا کشیده.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ

فِي ذَلِكَ: جار و مجرور، خبر إِنَّ مقدم - ل: ابتداء - ایت: اسم إِنَّ.

بدرستی که در این صاعقه و برق و باران هر آینه نشانه‌هایی بر قدرت خدای لایزال است. برای کسانی که در حق تکوین کائنات خردوری می‌کنند و این کمال قدرت پروردگار صانع و تواناست.

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِّنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ
تَخْرَجُونَ ﴿٢٥﴾

از جمله نشانه‌های قدرت وی این است که آسمان و زمین به فرمان وی قائم است آنگاه چون از زمین بخواند آنان، آنوقت شما (از قبور خویش) بیرون می‌شوید. (۲۵)

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ

در آیه قبل گفته‌ایم که آسمانها و زمین به فرمان او برپایند و آسمان بی ستون بدون اینکه به جایی متکی باشد از جمله قدرت صانع و پروردگار جل جلاله است در این آیه می‌فرماید که بقاء و قیام آنها نیز خاص به حکم خدای تعالی است هیچکدام بدون فرمان او از مرکز ثقل خود نمی‌لغزد و نظام کائنات را در هم و بر هم نمی‌کند.

آوردن خلق و بردنش یکسانست

چو قدرت او منزله از نقصانست

در قدرت پرکمال او آسانست

نسبت به من و تو هر چه دشوار بود

ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً

دَعَاكُمْ: فعل ماضی - کم: مفعول به - فاعل (هو) - دَعْوَةً: مفعول مطلق

سپس آن زمان که ندا کرده شود و شما را از زمین فراخوانند ناگهان از گورهایتان بدون درنگ و تامل بیرون می‌آئید.

همچون آن کسی که مطیع و منقاد دعوت کننده خویش است و بی درنگ به دعوت ذی فرمان خود لبیک گوید.

مَنْ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ

أَنْتُمْ: مبتدا - تَخْرُجُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر

و برای زنده شدن دوباره، شما را از زمین با ندائی فرا می خواند و شما فوراً و شتابان مطیعانه از زمین بیرون می آید یعنی با مدیدن اسرافیل در صور، از قبرها بیرون می آیند.

وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَهُ قَنْتُونَ ﴿۳۶﴾

هر چه در آسمانها و زمین است از اوست و همه فرمانبران اویند. (۲۶)

وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ

لَهُ: جار و مجرور خبر مقدم - مَنْ: مبتدا مؤخر

هر که و هر چه در آسمانها و زمین است، از آن خداست، و همگی فرمانبردار او هستند و هیچیک قادر به تمرد و سرکشی فرمان او نیستند.

كُلُّ لَهُ قَنْتُونَ

كُلُّ: مبتدا - قَنْتُونَ: خبر

و همه او را فرمانبردار هستند چه در موقع مرگ و چه در وقت حیات و یا بعث و نشور. در هر حال از حکم و فرمان او نمی توانند سرپیچی کنند و به بندگی او معترف اند.

وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَبُ عَلَيْهِ وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۳۷﴾

اوست که خلق را پدید کرد و آن را باز می آورد و باز آوردن برای او آسانتر است، صفت والا در آسمانها و زمین خاص اوست و هم او نیرومند و فرزانه است. (۳۷)

وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَبُ عَلَيْهِ

هُوَ: مبتدا - الَّذِي: خبر

آنکه اول بار خلق را بیافرید آنکه بمیراند سپس دوباره او را بعد از مردنش باز گرداند و باز آوردن و دوباره زنده کردن برای خدای تعالی آسانتر است.

اینکه ابتدایش نطفه بود، سپس علقه گردید، سپس گوشت پاره ای شد و بعد استخوان در آورد و سرانجام زنده می شود و بعد می میرد همه اینها در دست خدای یکتا و قادر متعال چیزی نیست.

ز ابر افکند قطره ای سوی یم ز صلب آورد نطفه ای در شکم

از آن قطره لؤلؤ لالا کند و زین صورتی سرو بالا کند

وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ۚ

له: جار و مجرور خبر مقدم - الْمَثَلُ: مبتدا مؤخر
و قدرت مطلقه و حکمت شامله مر او راست و عظمت او بر چهره روزگار روشن و تابان است. او غالبی است که هرگز عجز را بر او راهی نیست.

وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

هو: مبتدا - الْعَزِيزُ: خبر - الْحَكِيمُ: خبر ثانی
و توانایی که هرگز مغلوب نشود و در آنچه که گفته و کرده است حکیم و داناست و در ملکش نیرومند و فرزانه است و در امرش حکیم است.

برو علم یک ذره پوشیده نیست که پیدا و پنهان بنزدش یکیست

ضَرَبَ لَكُم مَّثَلًا مِّنْ أَنفُسِكُمْ ۖ هَلْ لَّكُمْ مِّنْ مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِّنْ شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنفُسَكُمْ ۚ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٢٨﴾

برای شما از خودتان مثلی می‌زند: مگر از مملوکان خویش در اموالی که شما را داده‌ایم شریکان دارید که در آن برابر باشید و از آن‌ها بیم داشته باشید چنانکه از همدیگر بیم کنید؟ چنین، این نشانه‌ها را برای گروهی که خردوری می‌کنند شرح میدهم. (۲۸)

ضَرَبَ لَكُم مَّثَلًا مِّنْ أَنفُسِكُمْ

ضَرَبَ: فعل ماضی - فاعل (هو) - مَّثَلًا: مفعول به

خداوند برای شما از احوال نفسهای شما مثلی زده است. آن مثلی که برگرفته و برآمده از خود شماست و گفته است (اگر بردگانی داشته باشید)

هَلْ لَّكُمْ مِّنْ مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِّنْ شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنفُسَكُمْ

لَكُمْ: جار و مجرور خبر - مِّنْ شُرَكَاءَ: من: حرف جر زائد - شُرَكَاءَ: مبتدا مؤخر

آیا بردگانتان در آنچه که برای شما از اموال و اسباب بهره داده‌ایم شما و ایشان در آن چیز یکسان می‌باشید؟ پس چون شرکت میان بردگان و اربابانشان در مالکیت چیزی یکسان نیست، یقیناً شرکت میان خدای قادر و متعال با یکی از مخلوقات او نیز ممکن نمی‌باشد چونکه همه کس و همه چیز مخلوق خداوند هستند و با او هیچگونه همانندی و مشابهنی ندارند. در انوار القرآن در حدیث شریف

از ابن عباس روایت شده است که فرمود: اهل شرک در مناسک حج چنین تلبیه می‌گفتند: لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ إِلَّا شَرِيكًا هُوَ لَكَ تَمَلَّكَه وَ مَا مَلَكَ.

بار خدایا! به فرمان حاضریم، به فرمان حاضریم، برای تو شریکی نیست. جز همان شریکی که او خود از آن تست، تو مالک اویی و مالک هر آنچه که او مالک آن است. پس خداوند عز و جل این آیه نازل فرمود: «هَلْ لَكُمْ مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ» حاصل این مثل آنست که اگر در میان شما این نیست که بنده را با خداوند خویش در مال و ملک انبازی و شریکی بود. پس الله تعالی که در قدرت و پاکی خویش از شما برتر است اولی تر که از انبازی بندگان خویش پاک بود.

كَذَلِكَ نَقُصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ

نُقِصِّلُ: فعل مضارع - (نحن) فاعل - الْآيَاتِ: مفعول به

همچنین فرشتگان و پریان و پیغمبرانی چون عزیر و عیسی و بتها چگونه با خداوند در چیزی شریک باشند ما اینگونه آیات را برای شما گونه‌گون بیان کردیم تا در آن بیندیشید و از این مثالها عبرت بگیرید و به قدرت و سلطه و مالکیت خدای یگانه ایمان بیاورید. در بوستان شیخ سعدی آمده:

جهان متفق بر الهیتش	فرو مانده در کنه ماهیتش
بشر ماورای جلالش نیافت	بصر منتهای جمالش نیافت
نه بر اوج ذاتش پرد مرغ و هم	نه در ذیل وصفش رسد دست فهم
درین ورطه کشتی فرو شد هزار،	که پیدا نشد تخته‌یی بر کنار

بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ﴿٢٩﴾

(نه) بلکه، کسانی که ستمگرند و هوسهای خویش را بدون علم پیروی کرده‌اند، آنرا که خدا گمراه کرده هیچکس هدایت نمی‌کند و آنها یاری ندارند. (۲۹)

بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ
اتَّبَعَ: فعل ماضی - الَّذِينَ: فاعل

بلکه نه، چنین نیست. ستمگران کسانی هستند که کفر ورزیدند و از هواهای نفس خویش به عبادت بتان بدون هیچ دلیل و برهانی پرداخته‌اند.

فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ

من: مبتدا - يَهْدِي: فعل مضارع - فاعل (هو)، جمله خبر

پس چه کسی می‌تواند کسانی را که خدا آنان را گمراه کرده باشد هدایت کند؟

وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ

و برای مشرکان گمراه هیچ یاری و کمک رسانی نیست که بتواند ایشان را از عذاب دوزخ برهاند و خلاص کند و مانع عذاب دوزخ از ایشان شود.

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا بُدَّيْلَ لِحَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٠﴾

توجه خویش به این دین معتدل بر قرار کن، نهاد خداست که مردم را بر آن نهاده و خلقت خدا تغییر پذیر نیست، دین استوار این است ولی بیشتر مردم نمی دانند. (۳۰)

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا

فَأَقِمْ: فعل امر - فاعل (انت) - وَجْهَكَ: مفعول به - حَنِيفًا: حال

پس روی خود را متوجه خدا گردان و خود را برای عبادت خدای تعالی خالص گردان یعنی خالصانه و مخلصانه با خلوص و اهتمام هر چه بیشتر رو کن به عبادت و پرستش خدا. معنی آنست که دین اسلام را ملازم باش و بر پی آن رو، آن دین که مسلمانان را در ازل بر آن آفرید و به فضل خود ایشان را به آن دین گرامی کرد.

فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا

فَطَرَ: فعل ماضی - (هو) فاعل - النَّاسَ: مفعول به

همه آن فطرتی را (دین خدا) که برای مردمان به حکمت خود بیافرید پیروی کنند. این فطرت آن عهد است که روز میثاق خداوند بر فرزند آدم گرفت و گفت الست برکم قالوا بلی. اکنون هر فرزندی که در این عالم بوجود آید بر حکم آن اقرار اول آید و مقرّب باشد که او را صانع و مدبری است، و اگر چه او را بنامی دیگر می خواند یا غیر او را می پرستد در اصل صانع خلاف نیست. در حدیث شریف به روایت ابوهریری رضی الله عنه آمده است: «هیچ نوزادی نیست مگر این که بر فطرت متولد می شود ولی پدر و مادرش او را یهودی یا نصرانی یا مجوسی می گردانند».

لَا بُدَّيْلَ لِحَلْقِ اللَّهِ

بُدَّيْلَ: اسم لای نفی جنس - لِحَلْقِ: جار و مجرور خبر

یعنی دین خدای را تبدیل و تغییر مدهید که خدای تعالی خلق را بدان آفریده و از ایشان عهد و پیمان و میثاق گرفته است.

آنکه بالذات است کی زائل شود

فرع لابد اصل را مائل شود

مشکل آید خلق را تغییر خلق

اصل طبعست و همه اخلاق فرع

ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ

ذَٰلِكَ: مبتدا - الدِّينُ: بدل - الْقَيِّمُ: خبر

راه راست و دین مستقیم آن است که بر فطرت خویش پایدار بمانند و بر اسلام و توحید استوار باشند.

وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

أَكْثَرٌ : اسم لَكِنَّ - يَعْلَمُونَ : فعل مضارع - فاعل (و)، جمله خبر

ولی اکثر مردم همچون کفار مکه در زمان نزول آیه نمی دانند و استقامت در اسلام و دین خدا را به سبب عدم خردوری نادیده می گیرند و از گمراهان می شوند.

مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَاتَّقُوهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿٣١﴾

باز آمدگان به سوی وی باشید و از او بترسید و نماز کنید و از مشرکان مباشید. (۳۱)

مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَاتَّقُوهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ

مُنِيبِينَ : حال - (و) اسم کان - مِنَ الْمُشْرِكِينَ : جار و مجرور خبر کان

ای پیامبر! به سوی خدا رجوع کرده عبادت کنید در حالیکه با اخلاص باشید و از او بترسید و نماز را بر پا دارید و از شرک آرندگان و نیز از کسانی که به عمد نماز را ترک می کنند مباشید. شیخ ابوسعید خراز قدس سره فرموده که انابت رجوع است از خلق به حق و منیب او را گویند که جز حق سبحانه تعالی مرجعی نداشته باشد.

تو مرجعی همه را من رجوع با که کنم گرم تو در نپذیری کجا روم چه کنم؟

مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا كُلٌّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ ﴿٣٢﴾

(یعنی) از آن کسان که دین خویش از فرقه هائی پراکنده اند و هر فرقه ای به آنچه نزد خویش دارند، شادمانند. (۳۲)

مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا

مِنَ : حرف جر زائد - الَّذِينَ : بدل - (و) اسم کان - شِيعًا : خبر کان

و از کسانی مباشید که دین خود را جدا کرده اند و پراکنده ساخته اند و گروه گروه و فرقه فرقه شدند یعنی کافرانی که به جای اسلام بت پرستی را برگزیدند و یا یهود و نصاری که هر یک چندین گروه و فرقه شدند.

كُلٌّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ

كُلٌّ : مبتدا - فَرِحُونَ : خبر

هر گروهی به آنچه نزدیک ایشان است از دین شادمان اند و گمان ایشان آنکه حق با ایشان است.

هر کسی را در خور مقدار خویش

هست نوعی خوشدلی در کار خویش

می کند اثبات خویش و نفی غیر

چه امام صومعه چه پیر دیر

بدان که دین اسلام در نزد خدا ﷻ از زمان حضرت آدم علیّه السلام تا زمان ما همان اسلام است و اما امتهای صاحب شریعت و احکام در اعصار مختلف گروه گروه و فرقه فرقه شدند چون یهودی و نصارا

و مجوس و خداپرست و بت پرست و ستاره پرست و ... و حال آنکه امت واحده بودند. بطوری که امت ابراهیم علیه السلام هفتاد فرقه گردید که همه‌ی آنها در آتش جز یک امت که آن امت واحده و حنیف است تا اینکه در زمان حضرت رسول هفتاد و سه فرقه شدند که همگی آنان در آتش اند جز امت واحده که آن امت ناجیه است.

در روح البیان در حق امتها آمده است که:

در ولایت پارس صد مذهب یافتیم که به این هفتاد و سه مذهب هیچ تعلق ندارد و به هیچ وجه به این نماند. پس وقتی که در یک ولایت صد مذهب باشد جز آن هفتاد و سه مذهب، نظر کن در عالم چند مذهب بود. بدانکه اصل این هفتاد و دو مذهب که از اهل آتش اند شش مذهب است. تشبیه و تعطیل و جبر و قدر و رفض و اهل نصب، و اهل تشبیه خدا را به صفات ناسزا وصف کردند و به مخلوقات مانند کردند. و اهل تعطیل خدای را منکر شدند و نفی صفات خدا کردند و اهل جبر اختیار و فعل بندگان را منکر شدند و بندگی خود را به خداوند اضافت کردند. و اهل قدر خدایی را به خود اضافت کردند و خود را خالق افعال خود گفتند. و اهل رفض در دوستی علی رضی الله عنه غلو کردند و در حق صدیق و فاروق طعن کردند و گفتند هر که بعد از محمد صلی الله علیه و آله بلافضل با علی بیعت نکردند و او را خلیفه و امام ندانستند از دایره‌ی ایمان بیرون رفتند. و اهل نصب در دوستی صدیق و فاروق رضی الله عنهما غلو کردند و در حق علی طعن کردند و گفتند که علی علیه السلام به خاطر انتخاب «حکم» بعد از محمد صلی الله علیه و آله با صدیق بیعت نکردند و او را خلیفه و امام ندانستند از دایره‌ی ایمان بیرون رفته است و هر یک از این شش فرقه دوازده فرقه شدند و هفتاد و دو فرقه آمدند.

حافظ گفت:

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا آذَاهُمْ مِنْهُ رَحْمَةٌ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يَشْكُرُونَ ﴿٣٣﴾

و چون مردم را محنتی رسد بازگشت کنان به پروردگار خویش او را بخوانند، سپس چون رحمت خویش به آنها بچشاند، آن وقت گروهی از ایشان به پروردگارشان شرک آورند. (۳۳)

وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا آذَاهُمْ مِنْهُ رَحْمَةٌ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يَشْكُرُونَ

إِذَا: مفعول فیه - مَسَّ: فعل ماضی - النَّاسَ: مفعول به - ضُرٌّ: فاعل

و آن هنگامیکه به مشرکان مکه، بلا، سختی و فقر و بیماری و یا قحطی ای برسد در آن حال پروردگار خود را در حال بازگشت به سوی حق می خوانند و اگر به ایشان از نزد خود رحمتی بچشاند و یا آسانی و سلامتی و توانگری بدهد و از آن سختی و بیماری و بلا نجات دهد ناگاه گروهی از ایشان به

پروردگار خود شرک آرند یعنی در مقابله‌ی نجات از بلا چنین عمل کنند این جای تعجب است که در هنگام نازل شدن بلاها و فقر و گرسنگی و محنت به وحدانیت خداوند معترف و مقرر شوند و در وقت مرتفع شدن این بلاها دوباره به شرک روی آورند. و در مقابل رحمت و نعمت خداوند شکر نکنند و در مقابل محنت او صبر ندارند بلکه نومید از رحمت خدا جزع و زاری می‌کنند.

به صبر کوش دلا روز هجر فائده نیست طیب، شربت تلخ از برای فائده ساخت

لِيَكْفُرُوا بِمَا آٰلَيْنَهُمْ فَمَتَّعُوا فَسَوَفَ تَعْلَمُونَ ﴿٣٢﴾

(بگذار) نعمت‌هایی که به آنها داده‌ایم کفران کنند و خوش باشند، بزودی خواهید دانست. (۳۲)

لِيَكْفُرُوا بِمَا آٰلَيْنَهُمْ فَمَتَّعُوا

لِيَكْفُرُوا: فعل مضارع - (و) فاعل

با برگشتنشان به شرک آنچه را که به ایشان از رحمت و نعمت دادیم کفران و ناسپاسی می‌کنند پس ای مشرکان! - این جمله امر تهدید است - اندکی از نعمت‌های دنیوی برخوردار شوید و از آن بهره‌مند گردید.

فَسَوَفَ تَعْلَمُونَ

پس زود باشد که سرانجام و عاقبت کار خود را در آن دنیا بدانید باز این تهدیدی از برای مشرکان است.

أَمْ أُنْزِلْنَا عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا فَهُمْ يَكْفُرُونَ بِمَا كَانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ ﴿٣٥﴾

مگر دلیلی به آنها نازل کرده‌ایم که در باره آن چیزها که با خدا شریک می‌پندارند، سخن می‌گوید. (۳۵)

أَمْ أُنْزِلْنَا عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا فَهُمْ يَكْفُرُونَ بِمَا كَانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ

أُنْزِلْنَا: فعل ماضی - (نا): فاعل - سُلْطَانًا: مفعول به

آیا ما دلیل روشن و واضی بر کافران یا کتابی و حجتی و یا فرشته‌ای که شرک ایشان را موجه و قانونی جلوه دهد فرستادیم مسلماً هیچ دلیل و سندی بر پرستش بتانشان و پای‌بندی بر شرکشان ندارند و هیچ کس و هیچ چیز نیز استحقاق معبودیت غیر از خدای عز و جل را ندارند.

وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا وَإِنْ تُصِيبَهُمْ سَيِّئَةٌ يَمَّا قَدَّمْتُ إِلَيْهِمْ إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ ﴿٣٦﴾

و چون مردم را رحمتی بچشانیم به آن غره شوند و اگر به سزای اعمالیکه دستهایشان از پیش کرده، حادثه بدی به ایشان رسد، آن وقت، همانا نومید می‌شوند. (۳۶)

وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا

أَذَقْنَا: فعل ماضی - (نا): فاعل - النَّاسَ: مفعول به - رَحْمَةً: مفعول به دوم

و اگر به مشرکان رحمتی و نعمتی بدهیم و از مال دنیا ایشان را بچشانیم، به نعمت شادمان شوند.

وَإِنْ تُصِيبَهُمْ سَيِّئَةٌ يَمَّا قَدَّمْتُ إِلَيْهِمْ إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ

تُصِيبُهُمْ: فعل مضارع - هم: مفعول به - سَيِّئَةٌ: فاعل

و اگر بلا و سختی و قحطی و یا مرض به ایشان آنهم به جهت کارهای بدی که از پیش فرستاده اند برسد ناگاه ناامید می شوند و جزع و زاری می کنند نه شکر نعمت به جای می آورند و نه بر محنت صبر می کنند. در حدیث شریف به روایت صهیب رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: شگفتا بر کار مؤمن، خداوند (ج) در باره ی او هیچ حکمی نمی کند مگر اینکه آن حکم برایش خیر است، زیرا اگر به او نعمت و خوشحالی ای برسد، شکر می کند پس این، به خیر اوست و اگر به او بلا و رنجی برسد، صبر می کند و این نیز به خیر اوست.

سنائی غزنوی گفت:

عاشقان سر نهند در شب تار	تو بر آنی که چون بری دستار
عشق آتش نشان بی آبست	عشق بسیار جوی کم یابست
عشق چون دست داد پشت شکست	پای عشق هم دو دست چرخ بیست

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٣٧﴾
مگر ندانند که خدا روزی هر که را خواهد گشایش دهد یا تنگ گیرد که در این برای گروهی که ایمان دارند عبرت‌هاست. (۳۷)

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ

لفظ الله: اسم ان - يَبْسُطُ: فعل مضارع - فاعل (هو)، جمله خبر ان - الرِّزْقُ: مفعول به بدرستی که خدای تعالی گشاده می گرداند روزی را و فراخ می کند آن را برای هر که می خواهد و تنگ می گرداند آن را برای هر که بخواهد.

خالق و رازق زمین و زمان	حافظ و ناصر مکین و مکان
کفر و دین هر دو در رخت پویان	وحده لا شریک له گویان

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

فِي ذَلِكَ: جار و مجرور خبر ان مقدم - لَ: ابتدا - ایت: اسم ان.

بدرستی که در این فراخی نعمت و تنگی معیشت هر آینه دلائلی بر قدرت خدای لایزال است برای کسانی که حکم او را تصدیق کنند و از آن عبرت گیرند و در منتهی فراغت شکرگزار منعم باشند. یعنی؛ بر سختی صبر کنند و در فراخی شکرگزار نعمت باشند.

سنائی غزنوی گفت:

خیر و شر نیست در جهان سخن	لقب خیر و شر بتوست و به من
آن زمان کایزد آفریند آفاق	هیچ بد نافرید بر اطلاق
مرگ این را هلاک و آنرا برگ	زهر این را غذا و آن را مرگ

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که: از ابو موسی اشعری رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «هیچکس صابرتر در مقابل اذیت که می بیند، از خداوند متعال نیست. [کفار] به وی نسبت فرزند داشتن را می دهند، و او به آنها تندرستی بخشیده و رزق می دهد»

فَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ ذَٰلِكَ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٣٨﴾

حق خویشاوندان را به او بده و مستمند و به راه مانده را نیز، این برای کسانی که رضای خدا می جویند بهتر است و آنها خودشان رستگارانند. (۳۸)

فَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ
فَاتِ: فعل امر - فاعل (انت) - ذَا: مفعول به

پس ای محمد صلی الله علیه و آله به صاحبان قرابت حقشان را بده، دادن زکات برای اقوام و نزدیکان به وسیله نیکی و احسان و صدقه.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که: از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که: (ابوطلحه رضی الله عنه از همه ی مردم انصار درخت خرما بیشتر داشت، و نخلستان خرمايش، بیرحاء بود، که در مقابل مسجد النبی قرار داشت، و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در آن نخلستان رفته و از آب گوارای آن می نوشید. انس رضی الله عنه می گوید: چون این آیه ی مبارکه نازل گردید که: ﴿تَا وَتِيْكَهٗ اَز مَالٍ دُوْست دَاشْتَنِی خُوْد نَفَقَهٗ نَکْنِیْدَ بِهٖ نِیْکِی نَخَوَهِیْدَ رَسِیْدَ﴾، ابوطلحه رضی الله عنه نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله آمده و گفت: یا رسول الله! خداوند متعال می فرماید: (تا و تیکه از مال دوست داشتنی خود نفقه نکنید به نیکی نخواهید رسید) و چون از همه ی نخلستانم (بیرحاء) را بیشتر دوست دارم، آن را در راه خدا صدقه می دهم، و امیدوارم که خداوند متعال مزد و ثواب آن را در نزد خود برایم ذخیره نماید، و شما یا رسول الله! هر طوریکه مناسب می دانید در آن تصرف نمائید! پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «به! این عجب تجارت فائده مندی است، این عجب تجارت فائده مندی است، آنچه را که گفتی شنیدم، و نظر من آنست که آنها را برای اقوام خود صدقه نمائی».

و نیز برای مسکین و یتیم حقش را بده، مسکین یعنی انسان بی مال و مکنت است.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که: از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روزی بالای منبر نشسته و در حالی که ما نیز در اطراف منبر نشسته بودیم فرمودند: «چیزی که بعد از خود در مورد شما خوف دارم این است که: وسائل و زیبایی های زندگی برای شما آماده گردد» شخصی گفت: یا رسول الله! آیا می شود که خیر سبب شر گردد؟ پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله سکوت نموده و چیزی نگفتند، مردم به آن شخص گفتند: این چه کاری است که می کنی؟ تو با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله سخن زدی و ایشان با تو سخن نمی زنند، در این وقت متوجه شدیم که وحی بر ایشان نازل می گردد، / پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله عرق زیادی را که بر چهره شان نشسته بود، پاک کرده و فرمودند: «شخص سوال کننده کجا رفت؟» و

طوری معلوم می‌شد که آن شخص را تنبیه می‌کردند، و فرمودند: «خیر سبب شر نمی‌شود، ولی از چیزهایی که در بهار می‌روید، گیاهانی است که انسان را کشته و یا مریض‌اش می‌سازد، مگر حیوانی که به خوردن سبزی عادت دارد، و همین حیوان هم گاهی آنقدر می‌خورد تا پهلوهایشان بالا می‌آید، سپس رویش را به سوی قرص آفتاب نموده و کثافت و بول نموده، و به هر سبزه دهان می‌اندازد، و مال دنیا هم دلفریب و شیرین است، و خوشا به حال مسلمانانی که از آن مال به مسکین و یتیم و دورافتادگان از وطن می‌هند، و کسی که مال را به غیر حق آن می‌گیرد، مانند کسی است که هر قدر می‌خورد سیر نمی‌شود، و آن مال در روز قیامت بر علیه او شهادت خواهد داد».

و نیز حقشان را به اشخاص در راه مانده مسافری که توانائی برگشتن به دیار خود را ندارد بدهید.
در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله به دادن زکات امر فرمودند، برایشان خبر رسید که (ابن جمیل) و (خالد بن ولید) و (عباس بن عبدالمطلب) زکات نمی‌دهند، پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «(ابن جمیل دیگر انتقامی نمی‌گیرد، به جز اینکه فقیر و بیچاره بوده و خداوند او را غنی و ثروتمند گردانیده است، و هر چه (خالد بن ولید) است، شماها به او ظلم می‌کنید، او وسایل جنگی و دیگر دار و ندار خود را در راه خدا وقف نموده است، و (عباس بن عبدالمطلب) عموی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله است، او علاوه بر زکاتی که بر وی لازم است، همان اندازه‌ی دیگر هم صدقه می‌هد».

یعنی زکات مال را به اشخاص فوق بدهید. در این آیه به خویشان و نزدیکان و مسکینان و درمانده از راه سفارش شده است و آن ادای زکات است بر وجهی که حکم شده است. زکات را به دو معنی گفته‌اند یکی پاکی و پاکیزگی که بنده‌ی مومن مال خود را به زکات دادن پاکیزه گرداند و معنی دیگر زکات زیادت است یعنی هر چند از مال زکات بدهی زیاده گردد. گرچه به ظاهر کم شود، آنچنان زیادتی و برکتی در مال پیدا آید، مانند آن درختی را که بی‌رئید از وی شاخه‌های خشک ببرید به ظاهر نقصان نماید ولی درخت به آن سبب تازه گردد و زیادتی پیدا آید در ادای زکات هم اندرین جهان برکت رسد و هم در آن جهان رحمت.

زکات مال بدرکن که فضله‌ی رز را چو باغبان ببرد بیشتر دهد انگور

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که: از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله معاذ رضی الله عنه را به یمن فرستاده، و برایش گفتند که آنها را به شهادت (لا اله الا الله) و اینکه من پیغمبر خدا هستم دعوت نما. اگر آنها از این چیز اطاعت نمودند، به آنها بفهمان که خداوند بر آنها در هر شبانه روزی پنج وقت نماز فرض گردانیده است. اگر از این چیز هم پیروی کردند، به ایشان بفهمان که خداوند بر اموالشان زکاتی فرض گردانیده که از اغنیای شان گرفته شده و به فقرای شان داده می‌شود.

ذَلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ

ذَلِكَ: مبتدا - خَيْرٌ: خبر

این ایتای حقوق یعنی دادن زکات بهتر است از امساک و خودداری کردن برای کسانی که دیدار خدای تعالی را می‌خواهند و یا رضای او را بجویند.

در کشف الاسرار آمده است: جنید قدس الله روحه [مريدان را وصيت می‌کرد و گفت چنان کن که در سایه صفات خود نشینی تا دیگران در سایه تو بیایند].

ذوالنون مصری را پرسیدند که مريد کیست و مراد کیست گفت: «المريد يطلب و المراد يهرب» مريد می‌طلبد و از او صد هزار نیاز. و مراد می‌گریزد و او را صد هزار ناز. مريد با دل سوزان مراد با مقصود بر بساط خندان. مريد در خیر آویخته. مراد در عیان آمیخته. این چنانست که گویند.

این جای نه عشقت نه شوق است نه یار	خود جمله تویی خصومت از ره بردار
توانگران را وقف است و بذل و مهمانی	زکات و فطره و اعتاق و هدی و قربانی
تو کی به دولت ایشان رسی که نتوانی	جز این دو رکعت و آن هم بصد پریشانی
شرف نفس بجدوست و کرامت بسجود	هر که این هر دو ندارد عدمش به ز وجود

در حدیث شریف صحیح البخاری در حق بهترین صدقه آمده است که: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: شخصی نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله آمده و گفت: یا رسول الله! کدام نوع صدقه ثوابش بیشتر است؟ فرمودند: «صدقه‌ای است که در حالت صحت و توانمندی خود صدقه نموده باشی، بطوری که هنوز از فقر ترسیده و در آرزوی ثروتمند شدن باشی، و صدقه دادن را تا آنوقت به تأخیر نیندازی که نفس به حلقوم رسیده و در آن وقت بگویی که به فلانی چقدر، و به فلانی چقدر بدهید، و این همان وقتی است که آن مال خواهی نخواهی از فلانی و فلانی خواهد بود».

وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

أُولَٰئِكَ: مبتدا - هُمْ: ضمیر فصل - الْمُفْلِحُونَ: خبر

پس آنانکه به ذی القربی و مسکین و ابن السبیل اتفاق می‌کنند ایشان در دنیا و آخرت رستگاران اند.

وَمَا آتَيْتُم مِّن رَّبٍّ لَّيْرَبُوا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرِيئُوا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا آتَيْتُم مِّن زَكَاةٍ تُرِيدُونَ

وَجَهَ اللَّهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُضْطَرِعُونَ ﴿٣٩﴾

آنچه به ربا دهید که از مال مردم بیشتر شود، نزد خدا بیشتر نمی‌شود و آنچه زکات دهید و رضای خدا جویند (صاحبان) آنها فزونی یافتگانند. (۳۹)

وَمَا آتَيْتُم مِّن رَّبٍّ لَّيْرَبُوا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرِيئُوا عِنْدَ اللَّهِ

يَرِيئُوا: فعل مضارع - (هو) فاعل - عِنْدَ: مفعول فيه

و آنچه از ربا یعنی مالی که از همجنس باشد و در آن طلب افزونی در نظر گرفته شود و در برابر عوضی هم نداشته باشد می‌دهید تا سود شما در اموال مردم بیشتر شود و رشد کند پس آگاه باشند این افزونی در

نزد خدا حرام است. می‌گوید آنچه را که به عنوان ربا می‌دهید تا از اموال مردم فرونی یابد، نزد خدا فرونی نخواهد یافت بلکه خدا از آن می‌کاهد و نابودش می‌کند.

در حدیقه الحقیقه سنائی غزنوی در پاسخ سوال حیلۀ گر رباده رباچنین آمده است که:

گفت روزی به جعفر صادق	حیلۀ جویی ربا دهی فاسق
کز حرامی ربا چه مقصودست	گفت زیرا که مانع جود است
زان رباده بترز می‌خوارست	کین مروت بر، آن سخا آراست
وقت را آخرش اگر چربست	با خدای و رسول در حربست
گر دلت هست با خرد شده جفت	بشنو از حق که یمحق الله گفت
اندک اندک چو جمع گشت ربی	برود جملگی بخوان ز نبی
حرص دنیا ترا چنان کردست	که خدا را دلت بیازر دست
سیم دارد ترا چنان مشغول	که نترسی تو از خدا و رسول
گر صد آیت بخوانی از تحریم	باک ناید ترا که باید سیم
یوم یحیی نخوانی از قرآن	وای بر جان ابله نادان

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که: از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «کسی در بیع شخص دیگری نباید مداخله نموده و اقدام بخردن نماید.

وَمَا أَتَيْتُم مِّن زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ

تُرِيدُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - وَجْهَ: مفعول به

و آنچه از زکات در طلب خشنودی خدا می‌دهید یعنی نفقه و صدقه از برای رضا و خشنودی خدا می‌دهید و در قبال آن جز مزد و ثواب آخرت و خشنودی خدا را طلب نمی‌کنید در مقابل هر نیکی که کرده‌اید ده برابر تا هفت صد برابر به آن پاداش داده خواهد شد.

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِن شُرَكَائِكُم مَّن يَفْعَلُ مِن ذَٰلِكُم مِّن شَيْءٍ سُبْحَنَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٤٠﴾

خداست که شما را آفریده و سپس روزیتان داده، سپس بمیراندتان و باز زنده تان کند، آیا از شریکان (عبادت) شما کسی هست که شمه‌ای از این کارها کند، منزّه است خدا و از آنچه (با او) شریک می‌کنند برتر است. (۴۰)

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ

لفظ الله: مبتدا - الَّذِي: خبر

خدای تعالی اوست که شما را بیافرید و در حالیکه شما نبودید و به شما روزی داد و نیز روزی می‌دهد به شما تا زمانی که زنده هستید سپس شما را می‌میراند و در آخرت دوباره برای حساب و کتاب زنده‌تان می‌گرداند فقط اوست که زنده است و بوده و خواهد بود.

پیش وجود همه آیندگان پیش بقای همه پایندگان
ما همه فانی و بقا بس تو را ملک تعالی و تقدس تو را

هَذَا مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذَلِكُمْ مِنْ شَيْءٍ

مِنْ شُرَكَائِكُمْ: جار و مجرور خبر مقدم - مَنْ: مبتدا مؤخر

آیا از میان شریکانتان کسی هست که چیزی از این کارها را انجام دهد. یعنی از عدم زنده گرداند و سپس روزی دهد و بعد بمیراند و دوباره در روز حشر و نشر برای حساب و جزای اعمال زنده گرداند؟

سُبْحَنَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ

سُبْحَنَهُ: مفعول مطلق - وَتَعَالَى: فعل ماضی - فاعل (هو)

حال که به عجز و ناتوانی خویش اقرار کردند و معترف شدند که از عدم زنده کردن و روزی دادن و میراندن و دوباره زنده کردن (بعث) کار آنها نیست باید که خدای پاک و منزّه را از همه شرکها پاک بدانند و او را قادر و توانا و مالک جهانیان بدانند.

ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ

يَرْجِعُونَ ﴿٤١﴾

فساد اعمال در خشکی و دریا آشکار شده تا خداوند سزای برخی از اعمال مردم را که کرده‌اند به ایشان بچشاند، باشد که آنان باز گردند. (۴۱)

ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ

يَرْجِعُونَ

ظَهَرَ: فعل ماضی - الْفَسَادُ: فاعل - لِيُذِيقَهُمْ: فعل مضارع - هم: مفعول به - فاعل (هو) بَعْضَ: مفعول

به دوم

علاوه بر اینکه بر کفر پایدار ماندند، ظلم و ستم و فساد در دنیا رواج یافت و از شومی آن، فساد و تباهی در ممالک و جزایر و در کنار رودخانه‌ها، شهرها و روستاها در میان دریاها یا کرانه‌های آنها از بر و بحر انتشار یافت. این از علتی است که خدای تعالی خواست بندگان در مقابل اعمال بدشان در دنیا هم اندکی سزا بچشند و سزای کامل و عذاب آتش در آخرت داده می‌شود.

اغلب علماء بر آنند که مراد از فساد نیا آمدن باران است. بیت

اگر باران به کوهستان نبارد به سالی دجله گردد خشک رودی

چه وقتی که باران نبارد در بیابان نبات نروید و خشکسالی بلایی دامنگیر شود. صاحب کشف آورده که چون باران منقطع گردد جانوران آبی نابینا شوند و گفته اند فساد بر آن بود که قابیل هابیل را کشت و فساد بحر آنکه جلندی (شاه ظالم و غاصب) کشتیها را غصب کرد. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «فاجر چون بمیرد، عباد و بلاد و درختان و حیوانات همه از سر وی راحت می شوند. حکایتی در گلستان شیخ سعدی آمده: یکی از ملوک بی انصاف پارسی را پرسید: از عبادت ها کدام فاضل ترست. گفت: ترا خواب نیم روز تا در آن، یک نفس خلق را نیازی.

ظالمی را خفته دیدیم نیم روز
گفتم این فتنه است، خوابش برده به
و آنکه خوابش بهتر از بیداری است
آن چنان بد زندگانی، مرده به

پس ایشان هم عذاب این دنیا را خواهند چشید و هم عذاب آخرت را، شاید ایشان با چشیدن این جزا در دنیا و با شنیدن سزای آن در عقبی به سر عقل آیند و از شرک به توحید و از معصیت به طاعت باز گردند.

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ ﴿٤٢﴾
بگو در این سرزمین بگردید و بنگرید عاقبت کسانی که از پیش بودند و بیشترشان مشرکان بودند، چنان بود (۴۲)

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ
سِيرُوا: فعل امر - (و) فاعل - كَيْفَ: خبر كان - عَاقِبَةُ: اسم كان

ای محمد ﷺ به مشرکان بگو که بروید و در زمین امتهای بگردید و سپس ببینید سرانجام آنان که پیش از شما بودند همچون قوم ثمود و عاد که خدا و رسولش را تکذیب کردند چگونه به عذاب گرفتار شدند؟ در این صورت خواهید دید که چگونه آنان را هلاک، و خانه و کاشانه‌ی ایشان را ویران کرده ایم.

كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ

أَكْثَرُهُمْ: اسم كان - مُشْرِكِينَ: خبر كان

بیشتر ایشان که هلاک شدند آنان از شرک آورندگان و تکذیب کنندگان بودند و این شرکشان و تکذیبشان سببی بود که سرانجام، کارشان را به این هلاک و عذاب یعنی در دنیا هلاکت و در آخرت آتش دوزخ نصیبشان گردد.

فَأَقْمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَدِيمِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ، مِنَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ يَصْدَعُونَ ﴿٤٣﴾

پس رویت را به سوی دین استوار و محکم بگردان پیش از آنکه روزی فرا رسد [قیامت] که برایش بازگشتی از سوی خداوند نیست در آن روز متفرق می شوند. (۴۳)

فَأَقْمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَدِيمِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ، مِنَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ يَصْدَعُونَ

أَقْرَ: فعل امر - فاعل (انت) - وَجْهَكَ: مفعول به

پس راست کن رویت را برای آئین و کیش راست و درست، یعنی خود را به سوی دین استوار و محکم دار و بر آن چنگ بزن پیش از آنکه روز بعث و نشر فرا رسد که در این صورت هیچکس قادر به دفع آن روز نخواهد بود و کسی مانع وقوع آن نمی تواند باشد. در آن روز مردمان متفرق می شوند و از یکدیگر جدا می شوند و گروهی به سوی بهشت و گروهی به سوی دوزخ روانه می گردند. پس باید کار را در این دنیا انجام داد قبل از این که اجل موعود فرا رسد.

ای که دستت می رسد کاری بکن پیش از آن که تو نیاید هیچ کار

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که: از ابی هریره رضی الله عنه از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «ابراهیم علیه السلام پدر خود (آذر) را در روز قیامت در حالیکه رویش قیر اندود و غبار آلود است ملاقات خواهد کرد، ابراهیم علیه السلام برایش می گوید: مگر بتو نگفته بودم که از من مخالفت مکن؟ پدرش می گوید: امروز از فرامینت سرپیچی نمی کنم، ابراهیم علیه السلام می گوید: الهی! تو برایم وعده کرده بودی که در روز رستاخیز مرا خار و ذلیل نگردانی، و کدام ذلت و خواری بدتر از این است که پدرم از رحمت تو دور باشد، خداوند برایش می گوید: من جنت را بر کافران حرام گردانیده ام. بعد از آن گفته می شود که ای ابراهیم! در زیر پای تو چیست؟ چون نظر می کند سوسمار گل آلودی را مشاهده می کند، و همان است که از دست و پای آن سوسمار گرفته و او را به دوزخ می اندازند.

و از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: مردم می گفتند: یا رسول الله! بهترین مردمان کیان اند؟ فرمودند: «با تقوا ترین آن ها»، گفتند: از این چیز نپرسیدیم، فرمودند: «پس یوسف نبی الله، ابن نبی الله، ابن خلیل الله است»، گفتند: ازین چیز نپرسیدیم، فرمودند: «پس از اصل عرب می پرسید؟ بهترین شان در جاهلیت بهترین شان در اسلام اند، اگر مسائل دین را بیاموزند».

مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ، وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلَا نَفْسَ لَهُ يَمْهَدُونَ ﴿٤٤﴾

هر که کافر شود وبال آن بر خود اوست و هر که صالح و نیکو کار شود برای خودش آن آسایشگاهی خوش آماده می کنند. (۴۴)

مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ

مَنْ: مبتدا جازم - كَفَرَ: فعل ماضی - فاعل (هو)، جمله خبر

در این بخش از آیه صنعت مساوات وجود دارد. پس می گوید:

هر که در دنیا به خدای تعالی کفر ورزد و بال کفرش و سزای کفرش برگردن اوست و او در آتش جاودان خواهد سوخت.

وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلَا نَفْسَ لَهُ يَمْهَدُونَ

مَنْ: مبتدا - عَمِلَ: فعل ماضی - فاعل (هو)، جمله خبر

و کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند نعمت‌های بهشت ابدی برای خود مهیا ساخته است یعنی جزو گروهی خواهند بود که در قیامت به سوی بهشت رانده خواهند شد.

لِجَزَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْ فَضْلِهِ ۚ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ ﴿۴۵﴾

تا خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند از کرم خویش پاداش دهد که خدا کافران را دوست ندارد. (۴۵)

لِجَزَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْ فَضْلِهِ ۚ

لِجَزَى: فعل مضارع - فاعل (هو) - الَّذِينَ: مفعول به

تا اینکه خدای تعالی آن کسانی را که گرویده‌اند و ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته و نیک انجام داده‌اند از بخشش خود پاداش دهد.

إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ

ه: اسم ان - لَا يُحِبُّ: فعل مضارع - (هو) فاعل، خبر ان - الْكَافِرِينَ: مفعول به

براستی او کافران را دوست نمی‌دارد. پس در آن دنیا برای گروهی که به سوی بهشت رانده شده‌اند پاداش نیک دهد و برای گروهی که به سوی دوزخ رانده شده‌اند، آتش جهنم بهره‌ آنان است.

وَمِنْ ءَايَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيحَ مُبَشِّرَاتٍ وَلِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَلِتَجْرِيَ الْفَلَak بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ ۚ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿۴۶﴾

از جمله نشانه‌های وی این است که بادهای را نوید رسانها فرستد تا رحمت خویش به شما برساند و تا کشتی به فرمان وی روان شود و از کرم او روزی بجوئید و شاید سپاس دارید. (۴۶)

وَمِنْ ءَايَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيحَ مُبَشِّرَاتٍ وَلِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَلِتَجْرِيَ الْفَلَak بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ ۚ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

مُبَشِّرَاتٍ: حال - لَتَجْرِيَ: فعل مضارع - الْفَلَak: فاعل

و از نشانه‌های قدرت حق تعالی آن است که بادهای را یعنی باد شمال و جنوب و صبا را می‌فرستد تا پیش بشارت دهندگان به باران باشند. چونکه بادهای رحمت مقدمه باران رحمت است. در حدیث شریف آمده است: «اللهم اجعلنا ریحاً و لا تجعلها ریحاً» «پروردگارا بادهای رحمت بگردان، نه باد عذاب»

خداوند با فرستادن بادهای و تغییر هوا و غیره می‌خواهد از رحمت خود به شما بپشاند، و کشتی‌ها هم با اراده و اجازه‌ی او به حرکت در آیند، تا شما از لطف و فضل الهی برخوردار گردید و در مقابل نعمت‌های او شکرگزار باشید و منعم را به یگانگی بپرستید و او را طاعت و عبادت کنید.

سود دریا نیک بودی گر نبودی بیم موج صحبت گل خوش بدی گر نیستی تشویش خار

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ فَجَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَأَنقَضْنَا مِنَ الَّذِينَ لَجَرُمُوا وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٧﴾

پیش از تو پیغمبران سوی قومشان فرستادیم و معجزه‌ها برای ایشان بیاوردند و از آنها که بد کاری کردند انتقام گرفتیم و نصرت دادن مؤمنان بر ما حق است. (۴۷)

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ فَجَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَأَنقَضْنَا مِنَ الَّذِينَ لَجَرُمُوا^ط
أَرْسَلْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - رُسُلًا: مفعول به

این آیه میان آیت ما قبل و ما بعد جمله معترضه است. می‌گوید: پیش از تو ای محمد ﷺ پیغمبرانی به سوی اقوام ایشان فرستادیم همچنانکه ترا به سوی قوم و امتت فرستادیم پس رسولان ما به سوی قوم خود با معجزه‌های روشن و با حجت و برهان آمدند و احکام و حدود الهی را برای آنها خواندند و عده‌ی کمی از ایشان به رسولان ما گرویدند و ایمان آوردند و اکثر آنها پیغمبران را تکذیب کردند پس ما از بزهکاران انتقام گرفتیم و ایشان را هلاک کردیم و آنانکه به رسولان ما گرویده بودند یاریشان کردیم و هدایتشان نمودیم. مولانا گفت:

فانتقمنا منهم است ای گرگ پیر چون نبودی مرده در پیش امیر

وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ

حَقًّا: خبر کان - نَصْرُ: اسم کان

و این یاری مؤمنان و گرویدگان برای ما سزاوار است، زیرا که ایشان مستحق یاری و نصرت‌اند و ما آنچه وعده می‌کنیم انجام می‌دهیم و ما خلف وعده نمی‌کنیم.

«رَبَّنَا وَاتِّمَامِ وَعِدَتِنَا عَلَىٰ رِسَالِكَ وَ لَا تَخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَنْكَ لَا تَخْلِفُ الْمِيعَادَ»

«پروردگارا بر ما آنچه را که بر زبان رسولان خود وعده کرده‌ای ببخش و در روز قیامت ما را رسوا مکن. براستی تو خلاف وعده نمی‌کنی»

اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ فَتُبْرِثُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَجَعَلَهُ كِسْفًا فَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ^ط فَإِذَا أَصَابَ بِهِ مِنْ يَسَاءٍ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ﴿٤٨﴾

خداست که بادها را می‌فرستد که ابرها را برانگیزد و در آسمان هر گونه بخواهد می‌گستراند و آن را به صورت توده‌هایی بالای یکدیگر انباشته و متراکم می‌دارد و قطرات باران را ببینی که از خلال آن بیرون می‌شود و چون آنرا، به هر کس از بندگان خویش بخواهد می‌رساند، ایشان شادمانی کنند. (۴۸)

اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ فَتُبْرِثُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَجَعَلَهُ كِسْفًا فَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ^ط

لفظ الله: مبتدا- الَّذِي: خبر- كَسَفًا: جمع كسف، تکه‌ها و توده‌های ابر
خدای بر حق آنست که باده‌ها را می‌فرستد. سپس آن باده‌ها ابرها را برمی‌انگیزند. سپس خداوند آنطور
که بخواهد ابرها را در آسمان پراکنده می‌سازد و آنها را به صورت توده‌هایی بالای یکدیگر انباشته و
مترکم می‌دارد. اگر خداوند بخواهد می‌گستراند آنها در یک روز و یا بیشتر و تو می‌بینی که از لابلای
آنها بارانها فرو می‌بارد.

فَإِذَا أَصَابَ بِهِ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبِشِرُونَ

أَصَابَ: فعل ماضی- فاعل (هو)- مَن: مفعول به

و آن هنگام که خداوند آن باران را به زمین بر کسانی از بندگان می‌باراند و به وسیله‌ی آن باران
رحمت، زمین مرده دوباره زنده می‌گردد و می‌رویاند و آنان یعنی کشاورزان از بارش آن باران
خوشحال و شادمان می‌شوند، چونکه باران کلید مشکلات معیشتی آنان است.

وَلَن كَانُوا مِنْ قَبْلُ أَنْ يُنْزَلَ عَلَيْهِمْ مِّن قَبْلِهِ لَمُبْلِسِينَ ﴿٤٩﴾

و بی شک پیش از آنکه باران به ایشان نازل شود، سخت، نومید بوده‌اند. (۴۹)

وَلَن كَانُوا مِنْ قَبْلُ أَنْ يُنْزَلَ عَلَيْهِمْ مِّن قَبْلِهِ لَمُبْلِسِينَ

و: حالیه- (و): اسم کان- ل: فارقه- لَمُبْلِسِينَ: خبر کان به معنی ناامیدان

بدرستیکه ایشان قبل از نزول باران از ناامید شوندگان بودند چون پیش از بارش باران کشت و زرعشان
در حال پژمرده شدن و از بین رفتن بود که با آمدن باران دوباره جان گرفته است.

فَانْظُرْ إِلَىٰ ءَاثَرِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ لَمُحْيِي الْمَوْتِ وَهُوَ عَلَىٰ
كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٥٠﴾

نشانه‌های رحمت خدا را بینی چگونه زمین را پس از مردنش زنده می‌کند، همین خدا، زنده کننده
مردگانست و هم او، به همه چیز تواناست. (۵۰)

فَانْظُرْ إِلَىٰ ءَاثَرِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا

كَيْفَ: حال- يُحْيِي: فعل مضارع- فاعل (هو)- الْأَرْضَ: مفعول به- بَعْدَ: مفعول فيه

پس به آثار قدرت خداوند بنگر که چگونه به وسیله باران زمین را بعد از مردنش زنده گرداند. یعنی
به وسیله درختان و میوه‌ها و کشت و نباتات.

شیخ سعدی گفت:

باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده پرده ناموس بندگان
به گناه فاحش ندرد و وظیفه روزی به خطای منکر نبرد فراش باد صبا را گفته تا فرش زمردین بگسترد

و دایه ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات در مهد زمین پیرورد و درختان را به خلعت نوروزی قبای سبز ورق در برگرفته و اطفال شاخ را به قدوم موسم ربیع کلاه شکوفه بر سر نهاده.

إِنَّ ذَٰلِكَ لَمُحْيِ الْمَوْتَىٰ

ذَٰلِكَ : اسم آن - ل: مزحلقه - لَمْحْيِ : خبر آن.

بدرستیکه او زنده گرداننده مردگان است. یعنی او بر زنده گردانیدن مردگان در آخرت و دوباره برانگیختن آنان قادر و تواناست همچنانکه زمین را بعد از مردنش زنده می‌گرداند و یا چهار مرغ خلیل ^(۵۱) را بعد از ذبح و مخلوط کردن گوشتهایش دوباره زنده گردانید.

مانند چار مرغ خلیل از پی فنا در دعوت بهار ببین امتثال گل

وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

هُوَ : مبتدا - قَدِيرٌ : خبر

و او بر همه چیز از زنده گردانیدن مردگان و حشر و نشر قادر و تواناست.

وَلَئِنْ أَرْسَلْنَا رِيحًا فَرَأَوْهُ مُصْفَرًّا لَّظَلُّوا مِنْ بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ ﴿٥١﴾

اگر بادی بفرستیم و کشت را زرد شده ببینند، از پی آن بکفران برخیزند. (۵۱)

وَلَئِنْ أَرْسَلْنَا رِيحًا فَرَأَوْهُ مُصْفَرًّا لَّظَلُّوا مِنْ بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ

أَرْسَلْنَا : فعل ماضی - (نا) فاعل - رِيحًا : مفعول به

اگر ما بادی گرم و سوزان که هلاک کننده باشد که آن عذاب است و بر اثر آن افراد ضعیف و سست ایمان، زراعت و کشت خود را در حالت پژمردگی و افسردگی ببینند چنانچه نتوان از آن محصول بدست آورد هر آینه بعد از مشاهده آن محصول بهلاکت رسیده راه ناشکری و ناسپاسی پیش می‌گیرند.

فَإِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ ﴿٥٢﴾

تو مردگان را شنوا نمی‌کنی و کران را شنوا نمی‌کنی، آنگاه که پشت کنان روی بگردانند نمی‌توانی بشنوانی. (۵۲)

فَإِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ

(ک) اسم آن - لَا تُسْمِعُ : فعل مضارع - فاعل (انت)، جمله خبر - الْمَوْتَىٰ : مفعول به

پس تو نمی‌توانی مردگان را سخن بشنوانی آن هنگام که آنان را به سخن گفتن فراخوانی. پس کافران نیز حکم مردگان دارند، زیرا که دل ایشان مرده است و نیز تو نمی‌توانی کران را بشنوانی آن هنگام که آنان را به سوی حق فراخوانده و ایشان را پند و اندرز دهی، نمی‌توانی صدا را به گوش کران برسانی، هنگامی که روی بر می‌گردانند و می‌روند. منتها کر مادرزادی هر چند نمی‌شنود ولی حرکات لب و دهان و اشارت سر و دست را می‌فهمد و می‌داند اما کبری که پشت به تکلم می‌کند و در واقع دل ایشان

از شنیدن سخنان حکمت آمیز کر است که از درک و فهم و اشاره دست و پا و سر و گردن نیز بی بهره و محروم است.

وَمَا أَنْتَ بِهَادٍ الْعُمَىٰ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ ﴿۵۲﴾
 تو کران را از ضلالتشان راهبر نیستی و جز کسانی را که به آیه های ما ایمان دارند و خودشان مطیع اند نمی شنوانی. (۵۳)

وَمَا أَنْتَ بِهَادٍ الْعُمَىٰ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ

(و): حالیه - أنت: اسم مآ - ب: حرف جر - بهاد: خبر ما

و ای محمد ﷺ تو راه نماینده کوردلان از ظلمت و گمراهیشان نیستی و تو قادر نیستی که به ایشان توفیق ایمان دهی وظیفه تو تبلیغ اسلام و رساندن پیام الهی است، اینکه هدایت شود یا نه با ماست.

إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ

فَهُمْ: مبتدا - مُسْلِمُونَ: خبر

تو نمی توانی تبلیغ خود را جز به کسانی که به آیات ما ایمان می آورند بشنوانی تو فقط می توانی سخنان حق و تبلیغ دین و احکام و حدود الهی را بگوش کسانی برسانی که آیات ما را باور می دارند، چرا که آنان تسلیم حق و حقیقت هستند.

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعِفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعِفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةً يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ ﴿۵۱﴾

خداست که شما را ابتدا ضعیف آفرید و از پس ناتوانی نیرو داد و باز از پس نیرو، ناتوانی و پیری آورد، هر چند بخواهد خلق می کند و او دانای تواناست. (۵۴)

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعِفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعِفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةً

لفظ الله: مبتدا - الَّذِي: خبر

خداوند قادر مطلق و صاحب ملک و معبودی به حق، آنست که شما را از چیز سست و ضعیف آفرید و به تدریج بزرگ و بزرگتر کرد تا به شما نیرو و جوانی بخشید و سپس به دنیال آن پیری و سستی آورد. چنانچه در بوستان شیخ سعدی آمده است:

ز ابر افکند قطره یی سوی یم وز آن جا به صحرای مشعر برد
 دگر ره به کتم عدم در برد

يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ

يَخْلُقُ: فعل مضارع - فاعل (هو) - مآ: مفعول به
خداوند هر آنچه از چیزها بخواهد می آفریند.

وَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ

و: حالیه - هُوَ: مبتدا - الْعَلِيمُ: خبر - الْقَدِيرُ: خبر دوم

و او بر همه چیز دانا و تواناست و هر چیزی را اراده کند می کند که این دگرگونی احوال، آشکارترین دلیل بر قدرت مطلق آفریدگار دانای مهربان است.

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لِيُثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ ﴿٥٥﴾

روزی که رستاخیز پیا شود، بزهکاران قسم خورند که جز ساعتی بسر نبرده اند، چنین، سرگردان می شده اند. (۵۵)

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ

يَوْمَ: مفعول فيه - تَقُومُ: فعل مضارع - السَّاعَةُ: فاعل

و روزی که قیامت قائم شود و آن ساعتهای آخر از ساعات دنیاست یعنی بر خلاف نظر مشرکان که قیامت را دروغ می پنداشتند و آن را تکذیب می کردند قیامت آمدنی است و به حساب و کتاب اعمال رسیدگی خواهد شد و به جزای اعمال به آنان پاداش و کیفر داده خواهد شد. گناهکاران سوگند یاد می کنند.

مَا لِيُثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ

مَا لِيُثُوا: نمانده اند

که جز ساعتی در دنیا یا در گورهایشان درنگ نکرده اند، یعنی بین دنیا و عالم برزخ ساعتی ماندگار نبوده اند.

كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ

(و) اسم کان - يُؤْفَكُونَ: فعل مضارع - فاعل (و)، جمله خبر کان

این چنین آنان در دنیا به وسیله شیاطین از درک و فهم حقیقت محروم مانده اند و این خود دلیل بر دروغ گویی و سوگند دروغشان است. یعنی کارشان در دنیا دروغ گویی است.

وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِئْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَكَذَا يَوْمَ الْبَعْثِ

وَلَكِنَّكُمْ كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٥٦﴾

و کسانی که علم و ایمان شان داده اند گویند: در مکتوب خدای، تا روز رستاخیز بسر برده اید، اینک روز رستاخیز است ولی شما نمی دانستید. (۵۶)

وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِئْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ

أَوْتُوا: فعل ماضی مجهول - (و) نایب فاعل - أَلْعَلِمَ: مفعول به

در این آیه مسلمانان به کسانی که مجرم و ناآگاه هستند و از وضع آینده و از برزخ و قیامت بی خبرند پاسخ گفته می‌گویند:

مسلمانان آگاه و مطلع و به باور رسیده که دارای علم و ایمان یقینی هستند. چون علم و ایمان مکمل یکدیگرند. علم بدون ایمان بی ارزش است و ایمان بدون علم نیز همچنین. به هر حال آن مسلمانان آگاه می‌گویند: شما به تحقیق در دنیا درنگ کردید و مکث شما در لوح محفوظ ثبت شده است شما مدتی در دنیا و یا در قبرها تا روز رستاخیز درنگ کرده‌اید. در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده که: از ابوهیره رضی الله عنه از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمود: «بین دو نفخ صور چهل تاست» گفتند: یا اباهریره! یعنی چهل روز است؟ گفت: نه خیر، کس دیگری گفت: مگر چهل سال است؟ گفت: نمی‌دانم، باز گفت: مگر چهل ماه است؟ گفت: نمی‌دانم «و همه‌ی اجزای بدن انسان فرسوده گردیده و از بین می‌رود مگر پایین‌ترین مهره‌ی کمر / یعنی: عجب الذنب / که به حال خود باقی مانده و خلایق از همان مهره‌ی اخیر ترکیب می‌گردند».

فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَئِكَ كُنْتُمْ لَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

هَكَذَا: مبتدا - يَوْمُ: خبر

خطاب به کافران و مشرکان می‌گویند: پس این است بعث و نشر که شما به آن روز انکار می‌کردید و از روی جهالت و حماقت می‌گفتید قیامتی نخواهد بود.



فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعْذِرَتُهُمْ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ

آنروز کسانی که ستم کرده‌اند عذر آوردنشان سودشان ندهد و موجب خوشنودی خدا قرار نمی‌گیرند. (۵۷)

فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعْذِرَتُهُمْ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ

وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ: هُمْ: مبتدا - يُسْتَعْتَبُونَ: فعل مضارع مجهول - (و) نایب فاعل، جمله خبر به معنی جلب رضایت خدا قرار نمی‌گیرد

پس آن روز عذر کسانی که به جهت کفر و جهالت بر خود ستم کردند سود نکند و عذر ایشان پذیرفته نمی‌شود و موجب رضایت خداوند قرار نمی‌گیرد و در آن روز توبه ایشان پذیرفتنی نیست و قادر به دور کردن آن عذاب از خودشان نیستند آنچه که عذر خواستنی و توبه کردنی است باید در این دنیا صورت گیرد و در این دنیا از خداوند طلب مغفرت شود.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که: از ابن عمر رضی الله عنه روایت است که گفت: «ظلم سبب تاریکیها در روز قیامت خواهد شد». شیخ سعدی گفت:

کنونت که چشم است اشکی بیار زیان در دهان است عذری بیار
کنون بایدت عذر تقصیر گفت نه چون نفس ناطق ز گفتن بخت
بشهر قیامت مرو تنگدست که وجهی ندارد بحسرت نشست

وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَلَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُبْطِلُونَ ﴿٥٨﴾

برای مردم در این قرآن همه جور مثل زده ایم و چون آیه ای برای ایشان بیاری کسانی که کافرنند گویند شما جز بیهوده کاران نیستید. (۵۸)

وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ

در این قرآن ما برای مردم از هر گونه ضرب المثلی را وصف کردیم و بیان کردیم از ضرب المثلهایی که به سوی خدای یگانه فرا خواند و به سوی قرب الی الله راهنمایی کند و هر آنچه که غیر از فرمان خداست از خود دور کند، همچون شرک و تکذیب.

وَلَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُبْطِلُونَ أَنْتُمْ: مبتدا- مُبْطِلُونَ: خبر

اگر آن هنگام آیه ای به این کافران آوری از روی کفر و شرک و تمرد می گویند شما بر باطل هستید و هر آنچه که می گوئید دروغ و بی اساس است و آنچه می گوئید از روی سحر و جادو است.

كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٥٩﴾

چنین خدا بر دل کسانی که نمی دانند مهر می نهد. (۵۹)

كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

كَذَلِكَ: جار و مجرور- يَطْبَعُ: فعل مضارع- فاعل لفظ جلاله «الله»

همچنین خداوند بر دل های کسانی که نمی دانند و در جهالت بسر می برند مهر می نهد تا صدای حق و ندای هدایت در دل های شان نفوذ نکند، چونکه قرآن و رسولش محمد ﷺ را باور ندارند.

فَأَصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفَّنَكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ ﴿٦٠﴾

پس صبر کن که وعده خدا درست است و آنکسان که یقین ندارند ترا به سبکسری و نادانند. (۶۰)

فَأَصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفَّنَكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ

وَعَدَ: اسم ان- حَقٌّ: خبر ان

گفته اند این آیه به آیت السیف منسوخ شده است پس ای محمد ﷺ بر ایذا و آزار ایشان صبور باش بدرستی که خداوند به پیروزی و نصرت و تسلط تو وعده داده است و وعده او حق و راست است و در آن خلائی نیست و آگاه باش کسانی که ترا و دعوت ترا یقین ندارند و آن را دروغ می شمارند و دعوت

بر حق ترا تکذیب می‌کنند ترا به سستی و سبکی واندارند و مبادا در کار دعوت خود تردیدی در دل راه دهی، و بدان که خداوند کسانی را که دعوت ترا یقین نمی‌دارند، به عذاب هلاک خواهد کرد و در آخرت به آتش دوزخ خواهد سوخت. در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده که: از عایشه (رض) روایت است که پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «هر کسی که [در قیامت] حساب شود، عذاب خواهد شد». عایشه می‌گوید: پرسیدم آیا خداوند نگفته است که: (بزودی محاسبه‌ی آسانی خواهد شد)؟ فرمودند: این مرحله‌ی پیش شدن به حساب است، ولی کسی که بطور دقیق محاسبه شود، هلاک خواهد شد.

سوره لقمان

سوره لقمان دارای سی و چهار آیت است که همگی در مکه فرود آمده است مگر سه آیت. «ولو ان ما فی الارض من شجره اقلام تا آخر سه آیت، که مدنی است حسن گفت همگی سوره مکی است مگر یک آیت،

اَلَّذِیْنَ یُقِیْمُوْنَ الصَّلَاةَ وَرَزَقُوْنَ الزَّكَاةَ

مدنی است چونکه فرض زکات به مدینه فرو آمد. در این سوره بجز «و من کفر فلا یحزنک کفره» منسوخ نیست و آن به آیت السیف منسوخ شده است. چون مطالب و محتوی این سوره در حق داستان لقمان حکیم است، به نام «لقمان» نامیده شده است. آن لقمانی که جوهر حکمت را دریافته و به شناخت وحدانیت خداوند پی برده. گفته اند کسی که سوره لقمان را بخواند لقمان در روز قیامت رفیق و همدم اوست. در بیان سبب نزول روایت شده است. قریش از رسول خدا ﷺ در مورد قیامت داستان لقمان با فرزندش سوال کردند پس این سوره نازل شد.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

آلَم (۱)

از حروف مقطعه است

یعنی باز کردن سوره ها و گشایش گنجها از غیب است و این حروف از اعجاز قرآن است که قبلاً در مورد آن سخن رفته است.

تِلْكَ ءَايَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ (۲)

اینها آیه های کتاب حکمت آمیز است. (۲)

تِلْكَ ءَايَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ

تِلْكَ: مبتدا - ءَايَاتُ: خبر

این سوره آیت های قرآنی است که حکم کننده بر حلال و حرام است یا آن چنان آیات آن محکم است که در آن تناقضی وجود ندارد و یا این کتاب حکیم است در احکام خود، زیرا که درمان دردها را از آن باید جست و نیز در جزالت و فخامت لفظ و معنی بی همتا و استوار است.

هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ (۳)

نیکوکاران را هدایت و رحمتی است. (۳)

هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ

هُدًى: حال

هدایت کننده و راه نماینده و رحمت از سوی خدای تعالی برای متقین و نیکوکاران است.



الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ﴿۴﴾
همان کسان که نماز کنند و زکات دهند و خودشان به دنیای دیگر یقین دارند. (۴)

الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ

يُقِيمُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - الصَّلَاةُ: مفعول به - هُمْ: مبتدا - هُمْ: ضمیر فصل - يُوقِنُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر

در آیه فوق صحبت از هدایت و رحمت برای مؤمنین بود اینک بیان می‌کند که آن مؤمنان و متقیان چه کسانی هستند؟ آنان کسانی هستند که نماز فرض شده را با تمام ارکان و شرایط آن به پا می‌دارند. در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که نماز سبب آمرزش گناهان است. از حدیثی رضی الله عنه روایت است که گفت: نزد عمر رضی الله عنه نشسته بودم که گفت: کدام یک از شما گفته‌ی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را در مورد فتنه به خاطر دارد؟ گفتم: همانطوریکه فرموده‌اند، من به خاطر دارم، گفت: تو بر احادیث پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله مسلط هستی. گفتم: نماز، و روزه، و زکات، و امر به معروف، و نهی از منکر، کفاره‌ی گناهان و اشتباهاتی است که شخص نسبت به خانواده‌اش، نسبت به مالش، نسبت به فرزندانش، و نسبت به همسایه‌اش مرتکب می‌گردد.

عمر رضی الله عنه گفت: این فتنه را نمی‌گفتم، مقصودم فتنه‌ای است که مانند دریا موج می‌زند، حدیثی صلی الله علیه و آله گفت: یا امیر المؤمنین! بر تو از آنها ضرری نیست، چون دروازه فتنه‌ها بین تو و بین آن بسته است، گفت: آن دروازه شکسته شده، و یا باز خواهد گردید؟ حدیثی صلی الله علیه و آله گفت: در آینده شکسته خواهد شد، عمر رضی الله عنه گفت: بعد از آنکه این دروازه شکسته شود، دیگر هرگز بسته نخواهد گردید.

کسی از حدیثی صلی الله علیه و آله پرسید: آیا عمر رضی الله عنه میدانست که مراد از آن دروازه چیست؟ گفت: بلی! آنچنان آگهی داشت مثل اینکه میدانست که بعد از روز شب می‌آید، من به او سخنی گفتم که در او مشکل و مغالطه‌ای نبود. شخص دیگر از حدیثی صلی الله علیه و آله پرسید: مراد از آن دروازه [که مانع فتنه بود] چیست؟ گفت: خود عمر رضی الله عنه است. و صفت دیگر مؤمنان و متقیان کسانی هستند که زکات واجب را می‌دهند.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که: از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله معاذ رضی الله عنه را به یمن فرستاده، و برایش گفتند که: «آنها را به شهادت (لا اله الا الله) و اینکه من پیغمبر خدا هستم دعوت نما، اگر آنها از این چیز اطاعت نمودند، به آنها بفهمان که خداوند بر آنها در هر شبانه روز پنج وقت نماز فرض گردانیده است، اگر از این چیز هم پیروی کردند، به ایشان بفهمان که خداوند بر اموالشان زکاتی فرض گردانیده که از اغنیای شان گرفته شده و به فقراشان داده می‌شود. از ابویوب رضی الله عنه روایت است که: شخصی به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفت: مرا به عملی راهنمایی کنید که سبب دخول جنتم گردد، کسی از صحابه گفت: این چه می‌گوید؟ این چه می‌گوید؟ پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله

فرمودند: « حاجتی دارد / او را بگذارید، و در جوابش فرمودند: خدا را عبادت کن، و هیچ چیز را به وی شریک مياور، نماز را بخوان، زکات را اداء کن، و صله رحم را بجا بياور. »
و صفت دیگر مؤمنان و متقیان آن است که آخرت را یقین دارند و به آن ایمان بياورند و بدانند که بعد از مردن دوباره برانگیخته خواهند شد و به حساب و کتاب آنان رسیدگی خواهد شد و به مقتضای اعمال آنان جزا و کیفر داده خواهد شد. پس کسانی که از صدق عقیده به آنچه که نادیده‌اند و از درک و عقل و فهم و حواس پنهانست می‌گروند و بدان ایمان می‌آورند و آن را از امور یقین می‌شناسند مانند، دوزخ، بهشت، فرشتگان، قیامت و امثال آن خدای را نادیده دوست می‌دارند و به یکتایی وی اقرار می‌دهند و به رسالت و نبوت مصطفی ﷺ گواهی می‌دهند و بعث و حشر را تصدیق می‌کنند این چنین مؤمنین در دنیا و آخرت رستگارانند بنابراین کسانی که به امور غیب منکرند، از هدایت بی بهره‌اند و در قیامت عذابی دردناک بر آنان است.

أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٥﴾

آنها قرین هدایت پروردگار خویشند و آنها، خودشان رستگارانند. (۵)

أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

أُولَئِكَ: مبتدا - عَلَىٰ هُدًى: جار و مجرور خبر - أُولَئِكَ: مبتدا - هُمُ: ضمیر فصل - الْمُفْلِحُونَ: خبر
عبارت در معنای آگاه کردن آمده مبنی بر این که مشارالیه اوصافی بدنبال دارد پس می‌گوید: آن گروه ایشان رستگاران و نجات یافتگان‌اند. یعنی این کتاب راه می‌نماید بندگان را که از خداوند می‌ترسند نه آن کسانی که از فرمان الهی سر باز می‌زنند و دلشان از ترس خدا خالی است که آنان نه در فکر طاعت‌اند و نه از ارتکاب گناه بیم دارند قرآن برای ایمان آورندگان و پرهیزگاران مایه‌ی هدایت و ارشاد است و تنها همین گروه که از قرآن نفع می‌برند اوصاف این گروه (متقیان) را می‌توان در سه صفت زیر بیان کرد.

- ۱- متقیان دارای صفت ایمان هستند و ایشان امور غیبی را که قرآن از آن خبر داده است تصدیق می‌کنند یعنی روز رستاخیز و بعث و نشر را حتمی و قطعی می‌دانند.
 - ۲- دومین صفت این است که آنچه بر آنان از واجبات و فرایض است مانند نماز و روزه و زکات و خیرات با خشوع و خضوع قلب انجام می‌دهند.
 - ۳- به همه کتابهای آسمانی و پیغمبران ایمان می‌آورند و از هر آنچه که غیر از الله باشد روی برمی‌گردانند و فقط به خدای یکتا و به طاعت و عبادت او می‌پردازند اینان مقربان درگاه الهی‌اند که سعادت دنیوی و اخروی و بخشش الهی بر آنان است.
- هر دو گروه اهل ایمان که گفته‌ایم ایمان آورندگان و پرهیزگاران، در این دنیا هدایت یافته هستند و در آخرت نیز تمام آرزوهایشان برآورده می‌شود زیرا قرآن در همه‌ی اعمال و در همه‌ی احوال پیشوا و راهنمای آنهاست.

پس لازمی رسیدن به آرزوی هر دو جهان، داشتن هر دو قسم ایمان است. یعنی شناختن راه دین و طلب وسیله حق تعالی و از خود برخاستن و خود را فراموش کردن. از اینجا معلوم می شود کسانی که از موهبت ایمان بهره ای ندارند و از اعمال نیک محروم اند و قرآن را سرلوحه زندگی و پیشوای روش زندگی خود قرار نمی دهند، هر دو دنیای خود را تباه کرده اند.

آنانکه ایمانی قوی دارند و از عذاب آخرت می ترسند ایمن و آسوده می شوند و به درجات ثواب آخرت نائل می گردند و از ناز و نعمت بهشت جاودان بهره مند می شوند.

بیت:

چو ایشان را طریق راستکاری است سرای راستکاری رستگاری است

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِضَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا ۚ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿٦﴾

بعضی مردم گفتار بازیچه را می خرد تا بدون علم (کسان را) از راه خدا گمراه کند و آن را به مسخره گیرد و آنها عذابی خفت انگیز دارند. (۶)

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِضَيْرِ عِلْمٍ

مِنَ النَّاسِ: جار و مجرور، خبر مقدم- مَنْ: مبتدا مؤخر

مقاتل گفت: این آیه در شأن نضرین حارث فرو آمده، او مردی کافر دل و بدکیش بود و با رسول خدا خصومت سختی داشت. مرد بازرگانی بود که به سرزمین های عجم سفر کرده و در سرزمین های عجم اخبار و افسانه های گذشتگان را جمع کرده بود: قصه ی رستم و اسفندیار و امثال آن را می خواند و به قوم قریش می گفت محمد آنچه می گوید از قصه گذشتگان چون قوم عاد و ثمود می گوید، که من نمونه ی آن را در باره ی اخبار رستم و اسفندیار برای شما آورده ام. قوم قریش از شنیدن قرآن دست کشیدند و همه به سوی او روی آوردند و آن قصه های عجم می شنیدند این است که رب العالمین گفت:

ای محمد ﷺ آگاه باشید و بدانید ایشان با این دسیسه های خود می خواهند مردم را از بی خردی بفرینند و از شنیدن قرآن باز دارند و از راه خدای تعالی یعنی از دین اسلام برگردانند.

وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا

وَيَتَّخِذَهَا: فعل مضارع- ها: مفعول به- فاعل (هو)- هُزُوًا: مفعول به ثانی

و این گروه آیات خدای را مسخره می کنند و آن را در نظر مردمان خوار و بی ارزش می نمایند.

أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ

أُولَٰئِكَ: مبتدا- لَهُمْ: جار و مجرور خبر مقدم- عَذَابٌ: مبتدا مؤخر- مُّهِينٌ: نعت

بر ایشان است عذابی خوار کننده و آن هلاک در دنیا چون جنگ بدر و عذاب آتش دوزخ در آخرت است به جهت باز داشتن مردمان از دین خدا و تمرّدشان از راه خدای تعالی.

وَإِذَا نُتِلَىٰ عَلَيْهِ ءَايَاتُنَا وَلَّىٰ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ وَقْرًا ۖ فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٧﴾

و چون آیه‌های ما را بر او بخوانند تکبر کنان، برود، گوئی آنرا نشنیده، گوئی گوشهای وی گرانست، پس، به عذابی الم انگیز نویدش بده. (۷)

وَإِذَا نُتِلَىٰ عَلَيْهِ ءَايَاتُنَا وَلَّىٰ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ وَقْرًا ۖ

إِذَا: مفعول فيه - نُتِلَى: فعل مضارع مجهول - ءَايَاتُنَا: نایب فاعل - وَقْرًا: سنگینی

آن هنگام که آیات ما بر آن گروه از مسخره کنندگان و خریداران لهو و لعب خوانده شود در حالت تکبر و تمرد روی برگردانند و به آن توجهی نمی‌کنند، گویا اینکه هرگز آن را نشنیده‌اند چنانکه گوئی در گوشهایشان سنگینی است. در کشف الاسرار آمده است که آدمیان دو گروه‌اند: آشنایان و بیگانگان. آشنایان را قرآن سبب هدایت است، بیگانگان را سبب ضلالت. همانطوریکه خدای تعالی فرمود «يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا»^۱

بیگانگان چون قرآن شنوند پشت بر آن کنند و گردن کشند کافروار چنانکه رب العزه گفت: «و اذا تتلى عليه آياتنا ولي تا آخر آیه»^۲

دل از شنیدن قرآن بگیردت همه وقت چو باطلان زکلام حقت ملولی چیست؟

اما آشنایان چون قرآن بشنوند، بنده‌وار به سجود درافتند و با دل تازه و زنده در آن بنالند چنانکه الله تعالی گفت: «وَإِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ يَخِرُونَ لِلْآذَانِ سَجْدًا»^۳.

ذوق سجده در دماغ آدمی دیو را تلخی دهد او از غمی

فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ

بَشِّرْهُ: فعل امر - به: مفعول به - فاعل (انت)

پس به او اعلام کن که در روز قیامت عذابی سخت و دردناک خواهد داشت که آن جایگاهی بسیار بد است و آن آتش جهنم است که در آن دائم می‌سوزند.



إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ
کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند بهشت‌های پر نعمت دارند. (۸)

^۱ - سوره بقره / ۲۶

^۲ - سوره اسراء / ۱۰۷

^۳ - سوره اسراء / ۱۰۷

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ

الَّذِينَ: اسم آن منصوب - خبر محذوف - لَهُمْ: جار و مجرور خبر مقدم - جَنَّاتُ: مبتدا موخر.
بدرستی آنانکه به خدا و به رسول او گرویده و ایمان آورده و کارهای شایسته و نیکو انجام داده‌اند، بهشت‌های با ناز و نعمت مر ایشان راست آن نعمت‌هایی که همیشگی است و زوال نپذیرند.



خَلِيدِينَ فِيهَا وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

که جاودانه در آنند، وعده خدا درست است که او نیرومند و فرزانه است. (۹)

خَلِيدِينَ فِيهَا

خَلِيدِينَ: حال

در حالیکه در آن جاودان باشند و از نعمت آن بهره‌مند شوند آن نعمتی که هرگز فنا نشود و نه از آن بیرون آورده شوند.

وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا

وَعَدَ: مفعول مطلق - حَقًّا: مفعول مطلق

و خداوند وعده داده است که وعده‌ی خداوند راست و درست است و در آن خلافتی نیست.

وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

(و): حالیه - هُوَ: مبتدا - الْعَزِيزُ: خبر - الْحَكِيمُ: خبر ثانی

که او عزیز و قدرتمند و غالب و آگاه و حکیم است که هیچکس مانع وفای به عهد او نمی‌تواند باشد و هر چه کند از روی حکمت کند. بیت

نه در وعده‌ی اوست نقص و خلاف نه در کار او هیچ لاف و گزاف

خَلَقَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَالْأَرْضِ رَوْسِي أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ



وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ

آسمانها را بدون ستونی که ببینید، بیافرید و در زمین لنگرها انداخت که نلرزاندتان و در آن از همه گونه جانوران پراکنده کرد و از آسمان آبی نازل کردیم و در آن همه گونه گیاه خوب برویانیدیم. (۱۰)

خَلَقَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَالْأَرْضِ رَوْسِي أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ

خَلَقَ: فعل ماضی - فاعل (هو) - السَّمَوَاتِ: مفعول به - بِغَيْرِ: حال

و خداوند آسمانها را بی ستون بیافرید که شما آنرا می‌بینید و در زمین کوه‌های بلند و محکم و استوار قرار داد تا شما را مضطرب نسازد و نلرزاند چونکه زمین بر روی آب متحرک بود. شیخ سعدی گفت:

زمین از تب لرزه آمد ستوه فرو کوفت بر دامنش میخ کوه

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «خداوند عز و جل می فرماید: نفقه کن، من بر تو نفقه خواهم کرد، و می فرماید: دست خداوند پر است نفقه ای آن را خالی نکرده و شب و روز در حالت کرم و بخشش است». و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «آیا آنچه را که [خداوند متعال] از روز خلقت آسمانها تا امروز عطا نموده است، تصور کرده اید؟ این همه چیز از خزانه خداوند چیزی را کم نکرده است، عرش خداوند بر آب است و تقدیر ارزاق در اختیار او بوده، و کم و زیاد می کند». و در روی زمین هر جنبه ای و جانوری را پرکننده ساخت که شمار آن را جز خدا کسی نمی داند.

وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ
أَنْزَلْنَا: فعل ماضی - نا: فاعل - ماءً: مفعول به

و نیز از آسمان (ابر) باران فرو آوردیم و به وسیله آن آب نباتات گوناگون و متنوع و پر محصول را برویانیدیم که این خود یکی دیگر از نشانه های خداوند تبارک و تعالی است برای کسانی که می اندیشند و عبرت می گیرند.

هَذَا خَلَقُ اللَّهِ فَأَرْوِفُ مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ ۚ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿۱۱﴾
این خلقت خداست، به من نشان بدهید کسانی که غیر اویند چه خلق کرده اند؟ (خلق نکرده اند) بلکه ستمگران در ضلالتی آشکارند. (۱۱)

هَذَا خَلَقُ اللَّهِ فَأَرْوِفُ مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ ۚ
هَذَا: مبتدا - خَلَقُ: خبر

آنچه که از آسمان و زمین و کوه و نباتات گفته شد، همه و همه آفریده ی خدای تعالی هستند پس بیاورید به من که این معبودان دروغین شما چه چیزی خلق کرده اند که با خلق خدای یگانه برابری کند تا بدان سبب شایسته پرستش و عبادت گردند حق تعالی می فرماید اینها همه مخلوق من هستند آنچه معبودان شما آفریده اند کدام اند؟

بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ
الظَّالِمُونَ: مبتدا - فِي ضَلَالٍ: جار و مجرور خبر
بلکه مشرکان در گمراهی آشکارند. چونکه عاجز را به قادر و مخلوق را با خالق در پرستش شرکت می دهند.

بنده در بند آفریننده است
لایق شرکت خداوند است

هر که هست آفریده او بنده است
پس کجا بنده ای که در بند است

وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنِ اشْكُرْ لِلَّهِ وَمَن يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ ۖ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌ حَمِيدٌ ﴿١٢﴾

لقمان را فرزاندگی دادیم که خدا را سپاس دارد و هر که سپاس دارد برای خویش سپاس می‌دارد و هر که کفران کند خدا بی‌نیاز و ستوده است. (۱۲)

وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنِ اشْكُرْ لِلَّهِ

ءَاتَيْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - لُقْمَنَ: مفعول به - الْحِكْمَةَ: مفعول به ثانی

و برآستی ما به لقمان حکمت و علم بخشیدیم که خدا را شکر کند. آورده‌اند که لقمان فرزند باعورا، خواهرزاده‌ی ایوب علیه السلام یا پسر خاله‌ی وی از سیاهان مصر بوده و مدتی دراز زندگی کرده است تا بدانجا که داود علیه السلام را دریافت و از وی علم آموخت و اکثر علما بر آنند که او پیامبر نیست اما دارای حکمت و علم بود. حکمتی که خدای تعالی به او بخشیده بود عبارت از دانش، خرد، درست‌گویی و راستگویی است.

آورده‌اند که قصه‌ی لقمان حکیم و وصایای او نزد یهود شهرتی بسزا داشته است و مردم عرب در کارهای مهم بدان حکمت و وصایا رجوع می‌کردند و از آن حکمتها از لقمان برای ایشان مثل می‌زدند. حق سبحانه و تعالی او را پسندید و حکمت را بر او اضافه کرد به مثابه‌ای که ده هزار کلمه حکمت از او منقول است که هر کلمه به عالمی ارزد.

وَمَن يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ ۖ

مَن: مبتدای جازم - يَشْكُرْ: فعل مضارع - (هو) فاعل - جمله خبر

و هر که خداوند را شکر گزارد، برآستی به نفع خود شکرگزارده است. چونکه:

شکر نعمت نعمت افزون کند کفر نعمت از کفت بیرون کند

وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌ حَمِيدٌ

لفظ الله: اسم ان - غَنِيٌ: خبر ان - حَمِيدٌ: خبر دوم ان

و هر کس نعمتهای خدا را ناسپاسی کند و به جای شکر کفران ورزد، پس بدرستی که خدای تعالی غنی و بی‌نیاز از شکر است و سزاوار حمد است از سوی خلق خود هر چند او را حمد نگویند و ستایش نکنند. در کشف الاسرار آمده است که: لقمان ادبی تمام داشت و عبادت فراوان و سینه‌ای آبادان و دلی پر نور و حکمت روشن، بر مردمان مشفق و در میان خلق مصلح و همواره نصیحت خود را پوشیده داشتی و برگ فرزندان و هلاک مال غم نخوردی و از تعلّم هیچ نپاسودی. حکیم بود و حلیم و رحیم و کریم.

وَلِذَٰلِكَ لُقْمَنُ لِأَنَّهُ ۖ وَهُوَ يَعِظُهُ ۖ يَبْنِيْ لَا يُشْرِكْ بِاللَّهِ ۖ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ ﴿١٣﴾

و آندم که لقمان به پسر خویش، که پندش می داد، گفت: ای پسر کم! بخدا شریک میاور که شرک ستمی بزرگ است. (۱۳)

وَلِذَٰلِكَ لَقَمْنُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَبْنَىٰ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ

(و): حالیه - هُوَ: مبتدا - يَعِظُهُ: فعل مضارع - فاعل (هو) - ه: مفعول به، جمله خبر و به یاد آور آن هنگامی را که لقمان به پسر خویش گفت در حالیکه او را پند می داد. ای پسرک! به خدا شریک میاور.

إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ

الشِّرْكَ: اسم إِنْ - ل: مزحلقه - لَظُلْمٌ: خبر إِنْ بدستی که آوردن شرک بخدای هر آینه ستم بزرگی است. چونکه پرستش و عبادت غیر خدا را شایسته نیست و هیچ مخلوقی شایسته پرستش و عبادت نیست.

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَلَدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهَنًا عَلَىٰ وَهْنٍ وَفِصْلَهُ فِي عَامَيْنِ أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَلَدَيْكَ إِلَىٰ الْمَصِيرِ ﴿١٤﴾

و ما به انسان در مورد پدر و مادرش سفارش کردیم، که مادرش با ناتوانی روزافزون، حامله وی بود و از شیر بریدنش پس دو ساله شد، سفارش کردیم که من و پدر و مادر خویش را سپاس دار و سرانجام سوی من است. (۱۴)

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَلَدَيْهِ

وَصَّيْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - الْإِنْسَانَ: مفعول به

و ما به انسان در حق پدر و مادرش سفارش کردیم. این است که خدای تعالی شکرگزاری پدر و مادر را در کنار شکرگزاری خود قرار داده است یعنی بعد از شکر خدای تعالی. شکر پدر و مادر را آورده است. چونکه پدر و مادر حق بزرگی در گردن فرزندان دارند و باید فرزندان این حق و حقوق را ادا نمایند. در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده که: از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم که کدام کار در نزد خداوند محبوب تر است؟ فرمودند: «ادای نماز در وقت آن»، گفتم: بعد از آن کدام کار؟ فرمودند: «نیکی کردن به پدر و مادر» گفتم: بعد از آن کدام کار؟ فرمودند: «جهاد در راه خدا، [ابن مسعود رضی الله عنه] می گوید: این چیزها را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله برایم گفتند، و اگر بیشتر از این می پرسیدم، بیشتر می گفتند.

حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَىٰ وَهْنٍ وَفِصْلَهُ فِي عَامَيْنِ أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَلَدَيْكَ حَمَلَتْهُ: فعل ماضی - ه: مفعول به - أُمُّهُ: فاعل - وَفِصْلَهُ: از شیر باز گرفتن

مادرش به او باردار شده است و سست می‌شد در حمل، سست شدنی در آن یعنی ضعیفی بالای ضعیفی و باز گرفتن او از شیر در دو سالگی و نیز او را وصیت کردیم اینکه مرا و پدر و مادرت را شکر گوئی تا شکر من و ادای حق پدر و مادر بجای آورده باشی.

إِلَى الْمَصِيرُ

إِلَى : جار و مجرور خبر مقدم - الْمَصِيرُ : مبتدا مؤخر

بدانید و آگاه باشید که بازگشت همه شما به سوی من است و شما را به مقتضای اعمال پاداش و جزا خواهم داد.

وَلِنْ جَهْدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبَهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٥﴾
و اگر بکوشد تا چیزی را که در مورد آن علم نداری با من شریک کنی اطاعتشان مکن، و در این دنیا به نیکی همدیشان باش و طریقت کسی را که سوی من باز گشته است، پیروی کن، بعد از آن بازگشتگاه شما نزد من است و از اعمالی که می‌کرده‌اید خبرتان می‌دهم.

وَلِنْ جَهْدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبَهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا

جَهْدَاكَ : فعل ماضی - ک : مفعول به - فاعل (ا) لَكَ : جار و مجرور خبر لَيْسَ - عِلْمٌ : اسم لَيْسَ
اگر پدر و مادرت کوشش کنند به اینکه چیزی را به من شرک آوری و شریک گیری آن را که بدان علم و آگاهی نداری، پس در این کار از آنان اطاعت مکن اما این کار تو مانع نیکی کردن به پدر و مادرت در دنیا نباشد و مانع نیکی و خیر شما نسبت به پدر و مادر نشود. چونکه دریغ خیر و احسان از پدر و مادر جایز نیست همچنانکه اطاعت کورکورانه از پدر و مادر در حق شرک به من جایز نیست چرا که این یک مسئله عقیدتی و کفر و ایمان است و همراهی با آنان در اطاعت کورکورانه، اصلاً درست نیست و رابطه با خدا، نسبت به رابطه با پدر و مادر مقدم‌تر است ولی در عین حال در دنیا با ایشان مصاحبتی داشته باش که آن رابطه پسندیده شرع و مقتضای کرم باشد.

وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ

اتَّبِعْ : فعل امر - فاعل (انت) - سَبِيلَ : مفعول به

و از راه آن کسانی تبعیت کن که با توجه و اخلاص به سوی من بازگشته‌اند. یعنی راه مؤمنان، راه شایستگان و صالحان، نه راه باطل و گمراه‌کننده و فریبنده - پدر و مادرت که همان راه شرک است.

ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ

إِلَى : جار و مجرور خبر مقدم - مَرْجِعُكُمْ : مبتدا مؤخر

سپس همگی به سوی من برمی گردید و بازگشت همه شما به سوی من خواهد بود و من شما را به آنچه که در دنیا انجام داده اید آگاه می کنم و به مقتضای اعمالتان پاداش و جزا خواهم داد.

يَبْنِيْ اِيْنَهَا اِنْ تَكُ مِنْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِيْ صَخْرَةٍ اَوْ فِي السَّمَوَاتِ اَوْ فِي الْاَرْضِ
يَاۤتِيْ بِهَا اللّٰهُ اِنَّ اللّٰهَ لَطِيْفٌ خَيْرٌ ﴿١٦﴾

ای پسر کم ! اگر عمل هم وزن دانه خردلی، در سنگی یا در آسمانها و زمین باشد، خدا آنرا بیارد که خدا دقیق و کاردان است. (۱۶)

يَبْنِيْ اِيْنَهَا اِنْ تَكُ مِنْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِيْ صَخْرَةٍ اَوْ فِي السَّمَوَاتِ اَوْ فِي الْاَرْضِ
يَاۤتِيْ بِهَا اللّٰهُ

یا: ندا - بنی: منادا

ای فرزندم! اعمال و کردار انسانها از نیک و بد اگر به اندازه ی خردل باشد و آن کوچکترین سنگ دانه است که اگر آن در زیر سنگ سخت صمّا باشد و آن در زیر طبقه هفتم زمین باشد یا آن عمل در آسمانها یعنی در بلندای آسمان هم باشد یا در زمین در مکان پنهان باشد به آن جزا و پاداش داده خواهد شد و هیچ عملی در نزد خداوند بی حساب و کتاب نخواهد ماند.

حاجت موری به علم غیب بداند در بن چاهی به زیر صخره ی صما

اِنَّ اللّٰهَ لَطِيْفٌ خَيْرٌ

لفظ الله: اسم اِنَّ - لطیف: خبر اِنَّ - خیر: خبر دوم اِنَّ

بدرستی که علم او بسیار دقیق و بر همه چیز از پنهان و آشکار احاطه کننده و به آن داناست که هر چیزی چه کوچک و چه بزرگ در هر نقطه ای و مکانی اتفاق بیفتد به علم قدیم خود آنرا می داند و از دید او پنهان نیست.

برو علم یک ذره پوشیده نیست که پیدا و پنهان به نزدش یکیست

يَبْنِيْ اَقِيْمِ الصَّلٰوةَ وَاْمُرْ بِالْمَعْرُوْفِ وَاَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاَصْبِرْ عَلٰى مَا اَصَابَكَ اِنَّ ذٰلِكَ مِنْ
عَزْمِ الْاُمُوْر ﴿١٧﴾

ای پسر کم ! نماز پیادار و به معروف وادار و از منکر باز دار و بر مصائب خویش صبور باش که این از کارهای مطلوب است. (۱۷)

يَبْنِيْ اَقِيْمِ الصَّلٰوةَ وَاْمُرْ بِالْمَعْرُوْفِ وَاَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاَصْبِرْ عَلٰى مَا اَصَابَكَ
اَقِيْم: فعل امر - فاعل (انت) - الصَّلٰوة: مفعول به

ای فرزندم ! نماز را بر پا دار و امر به معروف و نهی از منکر کن و در مقابل محنتها شکیبا باش. معروف: آنست که موافق شرع و سنت باشد و منکر: آنکه مخالف عقل بود. و شکیبائی در مقابل

سختی‌ها و شدائد در تبلیغ دین و در امر و نهی بدرستی آنچه که از خصلت‌ها گفته شد از اعمال بزرگ است و از بهترین اخلاق می‌باشد که شما را به سوی راه نجات می‌راند چون این حکم امر به معروف و نهی از منکر در امت‌های پیشین نیز، جزو مأموریت رسولان پیشین بوده است.

إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ

ذَلِكَ: اسمِ اِنْ - مِنْ عَزْمٍ: جار و مجرور خبر اِنْ

اینها از کارهای مهم و پایه‌دار است که باید بر آن عزم را جزم کرد و بر آن ثابت قدم بود.



وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخَالٍ فَخُورٍ
[ای پسر کم! مردم را تحقیر مکن و در زمین به تکبر گام مزن که خدا خود پسندان گردن فراز را دوست نمی‌دارد. (۱۸)]

وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا

لَا تُصَعِّرْ: فعل مضارع - (انت) فاعل - خَدَّكَ: مفعول به - وَلَا تَمْشِ: فعل مضارع مجزوم - فاعل (انت) - مَرَحًا: حال

با تکبر و بی‌اعتنائی روی خود را از مردم متاب و بر مگردان، بلکه به آنان از روی تواضع و فروتنی روی آور و با تکبر در روی زمین راه مرو، بلکه همچون زمین متواضع و فروتن باش.
شیخ سعدی گفت:

پس ای بنده افتادگی کن چو خاک

ز خاک آفریدت خداوند پاک

مختومقلی فراغی گفت:

که روزی ذوب خواهی گشت چون زر گدازنده

مبال ای کوه خوش بالا به استحکام و بالایت

که روزی چون بیابان می‌شوی این است آینده

منار ای بحر بی پایان به عمق خویش و ژرفایت

شیخ سعدی در بوستان داستانی در باره تواضع و تکبر سلطان العارفین ابو یزید بسطامی چنین آورده است:

ز گرمابه آمد برون با یزید

شنیدم که وقتی سحرگاه عید

فرو ریختند از سرای به سر

یکی طشت خاکستری بی خبر

کف دست شکرانه مالان به روی

همی گفت، شولیده دستار موی

به خاکستری روی درهم کشم

که ای نفس، من در خور آتشم

تکبر به خاک اندر اندازدت

تواضع سر رفعت اندازدت

إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخَالٍ فَخُورٍ

لفظ **اللَّهِ**: اسم **ان** - **لَا يُحِبُّ**: فعل مضارع - فاعل (هو) - **كُلَّ**: مفعول به، جمله خبر **ان** - **مُخَنَالٍ**: تکبر کننده و برتر بیننده از دیگران - **فخور**: کسی است که بر مردم به مال یا شرف فخر می فروشد.

بدرستی که خداوند هر تکبر کننده و فخر فروشی را دوست نمی دارد. در کتاب سیاستنامه تألیف ابوعلی حسن ملقب به نظام الملک وفات ۴۸۸ ه. ق. در باره تواضع و غرور شکنی داستانی آورده که بیان آن از جهت عبرت گیری خالی از لطف نخواهد بود.

مردی بود در شهر مرو^۱، او را رئیس حاجی گفتندی. رئیسی بود محتشم و نعمت و ضیاع^۲ بسیار داشت و سلطان محمود و مسعود را خدمت کرده بود. در ابتدای جوانی شکنجه ها و مطالبتهایی کرده بود و از او بی رحم تر و پست تر کس نبود. پس در آخر بیداری یافت و دست از مردم آزدن برداشت و به خیر و درویش نواختن و پل و رباط کردن^۳ مشغول شد بسیار بندگان را آزاد کرد و وامهای مفلسان بتوخت^۴ و مسجدی جامع در شهر خویش کرد و مسجدی جامع نیک در نیشابور بساخت و سپس به حج رفت. چون به بغداد رسید. روزی از خانه بیرون آمد در بازار در راهرو سگکی دید عظیم گرگن همه موی از اندامها فرو ریخته، دلش بر او بسوخت.

گفت این هم جانوری است و آفریده خدای است «عز و جل» چاکری را گفت برو دو من نان بیاور و رسی^۵، او به دست خویش نان پاره می کرد و پیش سگ می انداخت تا سگک را سیر و ایمن بکرد و فرمود تا سه من دنبه بخریدند و در حال بگداختند و او به دست خویش آن روغن را در اندامهای سگ می مالید تا سر دو هفته این سگک گریبفکند و موی برآوردن گرفت و نیک فربه شد رئیس حاجی با قافله برفت و حج بکرد و بسیار مال در آن راه به خرج کرد و به مروالرود شد بعد از چند سال فرمان یافت^۶ شبی زاهدی او را به خواب دید بر براقی^۷ نشسته و حوران و غلمان^۸ پیش و پس او گرفته و آهسته به روضه ای^۹ می آوردند زاهد پیش او دوید و او را سلام کرد و گفت: ای فلان تو در اول مردی مردم آزار و بی رحم بودی و بعد بیداری یافتی و چندان خیرات و صدقات دادی و حج بکردی مرا بگوی تا این درجه به کدام کردار یافتی؟ گفت: ای زاهد در کار خدای عجب مانده ام زبید که تو عبرت گیری، بدان که جای من در دوزخ آراسته بودند بدان معصیتها در روز جوانی کرده بودم و آن خیرات و طاعت که بکردم مرا هیچ سود نداشت و دل بر عذاب دوزخ بنهاده بودم، همی آوازی به گوش من آمده، که تو سگی بودی از سگان دنیا، تو را در کار سگی کردیم و همه معصیت های تو ناکرده انگاشتیم و بهشت تو را عطا کردیم بدانچه تو ردای کبر از گردن بینداختی و بر آن سگ گرگن رحمت کردی.

۱ - شهر قدیم خراسان که اکنون یکی از شهرهای جمهوری ترکمنستان است.

۲ - زمین های زراعتی

۳ - کاروانسرا ساختن

۴ - ادا کرد

۵ - طناب، ریسمان

۶ - مرد

۷ - اسب تیز رو، نام مرکب رسول خدا ﷺ در شب معراج

۸ - پسران زیباروی

۹ - باغ



وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاعْظُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ
 در رفتن خویش معتدل باش و صوت خویش ملایم کن که نامطبوع ترین صوتها صوت خران است. (۱۹)
 وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاعْظُضْ مِنْ صَوْتِكَ

وَأَقْصِدْ: فعل امر - فاعل (انت) - فِي مَشْيِكَ: جار و مجرور.

و در موقع رفتن خود میانه رو باش و فرو آور و کم کن آواز خویش را و فریاد کننده و نعره زننده و دراز زبان و سخت گوی مباش.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: خداوند مدارا، و میانه روی را در همه ی کارها دوست می دارد.

إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ

أَنْكَرَ: اسم إنَّ - ل: مزحلقه - لَصَوْتُ: خبر إنَّ - الْحَمِيرِ: مضاف الیه

براستی که زشت ترین صداها آواز خران است یعنی صداها هر قدر بلند باشد در بلندی صدا رفتی و مرتبتی نیست بلکه مرتبه انسان به تواضع و خشوع اوست نه صدای بلند او.
 شیخ سعدی گفت:

نه عجب گر فرو رود نفسش عندلیبی غراب هم قفشش

پس انسانی که متکبر است و صدای او همچون صدای خران بلند است و یا بر دیگران تندی و بلند پروازی می کند ارزش بدست نمی آورد و با این کار از ارزش و مقام طرف مقابل هم کاسته نمی شود.
 شیخ سعدی گفت:

جوهر اگر در خلاب افتد همچنان نفیس است و غبار اگر به فلک رسد، همان خسیس.

گر هنرمند از او باش جفایی بیند تا دل خویش نیازارد و درهم نشود

سنگ بد گوهر اگر کاسه ی زرین بشکست قیمت سنگ نیفزاید و ارزش زر کم نشود

پس انسان خدا جوی، انسان مؤمن، و انسان مخلص، باد غرور را از سر بردارد و رابطه خود را با خدا و خلق استوار و حسنه دارد تا از جمله ی نیکان و شایستگان گردد.

میرزا حبیب خراسانی گفت:

گوهر خود را هویدا کن کمال این است و بس خویش را در خویش پیدا کن کمال این است و بس

سنگ دل را سرمه کن در آسیای درد و رنج دیده را زین سرمه بینا کن، کمال این است و بس

همنشینی با خدا خواهی اگر در عرش رب در و ن اهل دل جا کن کمال این است و بس

دل چو سنگ خاره شد، ای پور عمران! با عصا چشمه ها زین سنگ خارا کن، کمال این است و بس

پند من بشنو: بجز با نفس شوم بد سرشت با همه عالم مدارا کن، کمال این است و بس

چند می‌گویی سخن از درد و رنج دیگران
باد در سر چون حباب ای قطره! تا کی؟ خویش را
چون به دست خویشتن بستی تو پای خویشتن
کوری چشم عدو را روی در روی حبیب
در گلستان سعدی آمده است که:

حکایت: خطیبی کربیه الصوت^۱ خود را خوش آواز پنداشتی و فریاد بیهوده برداشتی. گفتی نعیب غراب
البین^۲ در پرده‌ی الحان^۳ آوست یا آیت «ان انکر الاصوات»^۴ در شأن او.

إذا نهق الخطیب أبو الفوارس له شغب یهد استخر فارس^۵

مردم قریه به علت جاهی که داشت، بلیتش^۶ می‌کشیدند و اذیتش را مصلحت نمی‌دیدند، تا یکی از
خطبای آن اقلیم که با او عداوتی نهانی داشت، باری به پرشش او آمده بود، گفت: ترا خوابی دیده‌ام،
خیر باد. گفتا: چه دیدی؟ گفت: چنان دیدم که ترا آواز خوش بود و مردمان از انفاس^۷ تو در راحت.
خطیب اندرین لختی بیندیشید و گفت: این مبارک خوابست که دیدی که مرا بر عیب خود واقف
گردانیدی. معلوم شد که آواز ناخوش دارم و خلق از بلند خواندن من در رنج؛ توبه کردم کزین پس
خطبه نگویم مگر به آهستگی.

از صحبت دوستی برنجم کاخلاق بدم، حسن نماید
عیبم هنر و کمال بیند خارم گل و یاسمن نماید
کو دشمن شوخ چشم ناپاک تا عیب مرا بمن نماید؟

أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً
وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنِيرٍ ﴿۲۰﴾

مگر نمی‌بینید که خدا هر چه را در آسمانها و زمین هست را شما کرد و نعمتهای خویش را آشکارا و
نهان، بر شما کامل کرد. (و باز) بعضی مردم بدون علم و هدایت و کتاب روشن، در باره‌ی خدا
مجادله می‌کنند. (۲۰)

أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً
لفظ الله: اسمِ انْ - سَخَّرَ: فعل ماضی - فاعل (هو)، جمله خبرِ انْ - ظَاهِرَةً: حال - وَبَاطِنَةً: معطوف

۱- زشت آواز
۲- یه صدای زاغ، (فال بدی زدند و فغان زاغ را زشت شمردند)
۳- آهنگ آوازها
۴- بخشی از آیه ۱۹ سوره لقمان
۵- معنی بیت عربی: چون خطیب ابو الفوارس، بانگ خرابه بر آرد، وی را شور و غوغایی است که استخر فارس را ویران می‌کند.
۶- رنجی و سختی
۷- دم، سخن

ای مردمان آیا نمی بینید و ندیده اید که خداوند آنچه را که در آسمان است از ملائکه و ستاره و ماه و خورشید و مانند آن و آنچه که در زمین است از جانوران و جنبندگان، سنگها، خاک، زراعت، دریا و حیواناتی که انسان از آن نفع می برد و ... همه را مطیع و مسخر شما گردانیده است و نیز خداوند نعمت های خود را، چه نعمتهای ظاهر و چه نعمت های باطن بر شما گسترده و پراکنده ساخته است نعمتهای آشکار مانند صحت بدن، مال و جاه و مقام و جمال و زندگی، به جای آوردن طاعات و عبادات. نعمتهای باطن شناخت خداوند، عقل، فطرت تا انسان به وسیله آن به معرفت خدا پی برد و راه مستقیم خود را برگزیند تا به خدا تقرب یابد و شکر این همه نعمت ها را بجای آورد.

وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَدِّلُ فِي اللَّهِ يَغْيِرْ عَلَيْهِ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٌ مُّنِيرٌ

مِنَ النَّاسِ: جار و مجرور خبر مقدم - مَنْ: مبتدا مؤخر

در سبب شأن و نزول آیه - کاشفی گفت: نضربن الحارث در مورد قرآن می گفت: افسانه ای پیشینیان است. در عین المعانی آورده که یکی از یهود از حضرت رسالت پناه علیه السلام پرسید که خدای تو از چه چیز است؟ فی الحال او را صاعقه گرفت و این آیت آمد که از مردمان کسانی هستند که در باره خداوند در حق توحید و صفات او از روی سرکشی و تمرد و کفر جدال می کنند بعد از آنکه حق و حقیقت بر ایشان روشن شده و حجت بر آنان بیان شده مانند نضربن حارث و امثال او که بدون هیچ دلیلی و علمی در باره ی خداوند مجادله می کنند و نیز مجادله آنان بدون هیچ بیانی که آن برهان از نزد خدا باشد و بدون کتاب روشن و بدون علم است، بلکه به جهت تقلید کورکورانه از آبا و اجدادشان است مجادله می کنند.

حافظ گفت:

چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست سخن شناس نئی جان من خطا اینجاست

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أُولَٰئِكَ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابٍ أَلَسَّيرِ ﴿٢١﴾

و چون گویندشان چیزی را که خدا نازل کرده پیروی کنید گویند (نه) بلکه آئینی را که پدران خویش را بر آن یافته ایم پیروی می کنیم، حتی اگر شیطان (در نتیجه پیروی از پدرانشان) به سوی عذاب سوزان دعوتشان کند. (۲۱)

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا

إِذَا: مفعول فيه - قِيلَ: فعل ماضی مجهول - نَائِب فاعِل (هو)

و آن هنگامی که برای کفار مکه گفته شود که به صدق پیروی کنید چیزی را که خدای تعالی فرستاده است یعنی قرآن، و به آن ایمان بیاورید و حلالش را حلال و حرامش را حرام بشمارید پاسخ می دهند

ما از آن متابعت نمی‌کنیم بلکه ما از چیزی پیروی می‌کنیم که پدران مان را بر آن یافته‌ایم و راه و روش ایشان را سرلوحه زندگی خودمان قرار می‌دهیم.

أَوَلَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ

الشَّيْطَانُ: اسم کان - يَدْعُوهُمْ: فعل مضارع - هم: مفعول به - (هو) فاعل، جمله خبر

آیا این شیطان نیست که ایشان را به سوی تقلید آباء و اجدادشان بدون دلیل و برهان و حجت آشکار دعوت می‌کند. و ایشان را به شرک می‌افکند و بدینگونه به سوی جهنم و آتش سوزان رانده می‌شوند. پس بدانند که آن جهنم چه جایگاه بدی است.

وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ ﴿٢٢﴾

هر که توجه خویش بی‌شائبه سوی خدا کند و نیکوکار باشد به دستاویز محکمی چنگ زده و عاقبت کارها سوی خداست. (۲۲)

وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ

مَنْ: مبتدا - يُسَلِّم: فعل مضارع - فاعل (هو)، جمله خبر - هُوَ: مبتدا - مُحْسِنٌ: خبر

و هر کس خود را برای خدا خالص سازد و به او توجه کند و کارهای خود را به او واگذارد در حالیکه نیکوکار باشد به تحقیق چنین کسی به دستاویز محکمی چنگ زده است که آن کلمه‌ی شهادت یا اسلام و یا قرآن است و گفته‌اند «الحب فی الله و البغض فی الله» است و همه کارها به سوی خدای تعالی باز گردانده می‌شود و بر حسب اعمال و کردار خود پاداش خواهند گرفت خوشا به حال آنکسی که به ریسمان خدا چنگ زده و آن را دستاویز خود قرار داده است.

وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزُنكَ كُفْرُهُ ۚ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا ۚ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٢٣﴾

و هر که انکار کند: انکارش ترا محزون و اندوهگین نکند، باز گشتنشان سوی ما است و از اعمالشان خبر می‌دهیم که همانا خداوند از اسرار دلهای خلق آگاه است. (۲۳)

وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزُنكَ كُفْرُهُ ۚ

مَنْ: مبتدای جازم - كَفَرَ: فعل ماضی - فاعل (هو)، جمله خبر

ای رسول! تو در مورد هر کسی که کفر ورزد و چنگ در عروه الوثقی نزنند، اندوهگین مباش. گفته‌اند این آیت به آیت سیف منسوخ شده است.

إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا

إِلَيْنَا: جار و مجرور خبر مقدم - مَرَجِعُهُمْ: مبتدا مؤخر
بازگشتشان به سوی ماست و آنان را از آنچه که در دنیا کرده‌اند آگاه می‌سازیم و از اعمال خیر و شرشان با خبرشان می‌گردانیم و بنا به اعمالشان آنان را پاداش و جزا می‌دهیم.

إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ

لفظ الله: اسم إن - عَلِيمٌ: خبر إن

بدرستیکه خدای تعالی داناست و آشکار و پنهان شما را می‌داند و آنچه که در درون دل پنهان می‌دارید می‌داند.

نُمْنِعُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ ﴿٢٤﴾

اندکی آن کافران را به لذت فانی دنیا برخوردارشان می‌کنیم آنگاه بناچار به عذاب سخت گرفتارشان خواهیم کرد. (۲۴)

نُمْنِعُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ

نُمْنِعُهُمْ: فعل مضارع - هم: مفعول به - فاعل (نحن) - قَلِيلًا: مفعول مطلق

کافران را اندکی از مال و لذت دنیا برخوردار می‌کنیم اما این برخورداری در مقابل لذات و نعمت آخرت اندکی بیش نیست. سپس ایشان را به سوی عذاب یعنی آتش جهنم می‌رانیم که بد جایگاهی است.

وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٢٥﴾

اگر از آنها پرسی آسمانها و زمین را کی آفرید؟ گویند: خدا، بگو ستایش خاص خداست ولی بیشترشان نمی‌دانند. (۲۵)

وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ

مَنْ: مبتدا - خَلَقَ: فعل ماضی - فاعل (هو) - السَّمَوَاتِ: مفعول به

هر گاه از آن مشرکان و کافران پرسى که چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است؟ حتماً خواهند گفت: خدای تعالی، که او آفریننده‌ی مطلق و معبود به حق است چون جوابی غیر از این نمی‌دانند و خواهی نخواهی اقرار می‌کنند که خدای یگانه و یکتا اوست.

قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ

قُلِ: فعل امر - فاعل (انت) - الْحَمْدُ: مبتدا - لِلَّهِ: جار و مجرور خبر

بگو ای محمد ﷺ سپاس و ستایش مخصوص خداست و کسی غیر از او شایسته پرستش نیست.

بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

أَكْثَرُهُمْ: مبتدا - هم: مضاف الیه - لَا يَعْلَمُونَ: فعل مضارع - فاعل (و) - جمله خبر

بلکه بیشتر آنان نمی دانند و بدینجهت به مقتضای اعتراف و اقرار خود عمل نمی کنند و عبادت را مخصوص خدا نمی گردانند بلکه غیر او را می پرستند و این بی دانی آنان است که ایشان را از راه حق و راست و مستقیم گمراه می گردانند پس آنان از گمراه شدگان و در آتش سوزندگان اند.



لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ

هر چه در آسمانها و زمین هست از خداست و خدا، او بی نیاز و ستوده است. (۲۶)

لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ

لِلَّهِ: جار و مجرور خبر مقدم - ما: مبتدا مؤخر

آنچه در آسمانها و زمین است از خداست و همگی خلق و آفرینش وی اند، پس در آسمانها و زمین غیر از او کسی مستحق عبادت و پرستش نیست و هیچ معبودی جز او نیست.

إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ

اللَّهُ: اسم إِنَّ - هُوَ: ضمیر فصل - الْغَنِيُّ: خبر إِنَّ - الْحَمِيدُ: خبر إِنَّ ثانی

بدرستی که او خدایی است که در ذات خود از خلق اشیاء بی نیاز و ستوده است.

بیت:

ای غنی در ذات خود از ما سوای خویشتن
خود تو می گویی بحمد خود ثنای خویشتن
شیخ سعدی گفت:

از همگان بی نیاز و بر همه مشفق
از همه عالم نهان و بر همه پیدا
خود نه زبان در دهان عارف مدهوش
حمد و ثنا می کند، که موی بر اعضا
هر که نداند سپاس نعمت امروز
حیف خورد بر نصیب رحمت فردا
بار خدایا مهیمنی و مدبر
وز همه عیبی منزهی و مبرا
ما نتوانیم حق حمد تو گفتن
با همه کروییان عالم بالا
سعدی از آنجا که فهم اوست سخن گفت
ورنه کمال تو، و هم کی رسد آنجا؟

وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَمٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ



كَلِمَتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

اگر همه درختان که در زمین هست، قلم شوند و دریا مرکب شوند و هفت دریای دیگر به آن مدد برسانند، کلمات خدا تمام نشود که خدا نیرومند و فرزانه است. (۲۷)

وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَمٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ
كَلِمَتُ اللَّهِ

مَا: اسم ان - مِنْ: جر زائد - شَجَرَةً: تمیز - اَقْلَمَ: خبر ان.

آنچه که در زمین است از درختان قلم شوند و دریا مرکب شود و هفت دریای دیگر به آن مدد برساند. شیخ سعدی گفت:

که گر آفتاب است یک ذره نیست و گر هفت دریاست یک قطره نیست

یعنی آب دریا جوهر شوند و مرکب گردند و به وسیله آن، علم خدای تعالی بنویسند قلمی که از درختان روی زمین ساخته شده و مرکب هایی که از آب دریا و اقیانوس بوجود آورده شده قادر به وصف علم لایزال او نیستند و وصف علم او به پایان نمی رسد این عبارت صنعت مبالغه دارد و ذکر عدد هفت نیز در نزد عرب برای کثرت بکار می رود.

إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

لفظ الله: اسم ان - عَزِيزٌ: خبر ان - حَكِيمٌ: خبر دوم ان

بدرستی که خدای تعالی غالب و با حکمت است. و از انجام چیزی عاجز و ناتوان نیست و هیچ چیز خارج از محدوده علم او نیست و بر عذاب کافران نیز قادر و تواناست و علم او بر همه چیز محیط است.



مَا خَلَقَكُمْ وَلَا يَعْثُبُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ

خلق کردن شما و از نو زنده کردن، جز بمانند خلق کردن یک تن نیست که خدا شنوا و بیناست. (۲۸)

مَا خَلَقَكُمْ وَلَا يَعْثُبُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ

خلقت و بعثت همه شما جز مثل یک تن واحد نیست که همانا قدرت خدای تعالی بر آفرینش و بعثت همه خلق در روز قیامت، همانند قدرت وی بر آفرینش یک تن است پس چه زیاد باشد و چه کم در قدرت خدای تعالی همسان و یکسان می باشد.

إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ

لفظ الله: اسم ان - سَمِيعٌ: خبر ان - بَصِيرٌ: خبر دوم ان

بدرستی که خداوند بینا و شنواست و احوال و اعمال بندگان از او پنهان و پوشیده نیست و عجز به قدرت او راهی ندارد. بیت:

قدرت بی عجز ندادی به کس قدرت بی عجز تو داری و بس

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلَّ يَوْمٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ



مگر نبینی که خدا شب را به روز در می برد و روز را به شب در می برد؟ و آفتاب و ماه را به خدمت گرفته که هر یک به مدتی روان است و خدا از اعمالی که می کنید آگاه است.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ

لفظ **اللَّهِ**: اسم **أَنَّ** - **يُولِجُ**: فعل مضارع - فاعل (هو)، جمله خبر **أَنَّ** - **الَّيْلِ**: مفعول به در این بخش از آیه شریفه بین الیل و النهار صنعت مطابقه وجود دارد و بین خورشید و ماه صنعت تناسب (مراعات النظیر).
 آیا ندیدی و نمی بینی که خدای تعالی ظلمت شب را در روشنی روز در می آورد و روز را نیز در شب می آورد تا اینکه در روز به کسب معیشت و در شب به استراحت پردازی؟
 نظامی گنجوی گفت:

روشنی عقل به جان داده ای چاشنی دل به زبان داده ای
 منزل شب را تو دراز آوری روز فرو رفته تو باز آوری

همانطوریکه شب را ماهی آرامش شما قرار داده ایم و روز را به کسب روزی می پردازید خورشید و ماه را نیز برای شما رام و مسخر گردانیدیم و یکی از پس دیگری به نیروی خود آفتاب را که شب پیش در غرب فرو رفته بود باز از نو از خاور بیرون می آوریم. مولانا گفت:

شمس را قرآن ضیا خواند ای پدر و آن قمر را نور خواند، این را نگر
 شمس چون عالی تر آمد خود ز ماه پس ضیا از نور افزون دان به چاه
 بس که اندر نور مه منهج ندید چون بر آمد آفتاب، آن شد پدید
 آفتاب اعواض را کامل نمود لاجرم بازارها در روز بود
 تا که قلب و نقد نیک آید پدید تا بود از غبن و از حيله بنمید
 تا که نورش کامل آمد در زمین تاجران را رحمه للمالین

كُلٌّ يَجْرِي إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ

کُل: مبتدا - **يَجْرِي**: فعل مضارع - فاعل (هو)، جمله خبر

و هر یک از اینها تا مدتی معین به حرکت خود ادامه می دهند و این نظم و نظام با پایان گرفتن دنیا، پایان می یابد و خداوند هر آن چیزی را که انجام می دهید می داند و به آن آگاه است و هیچ امر پنهانی بر وی پنهان نمی ماند و او کنه امور را می شناسد.

ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ﴿٣٠﴾

چنین، زیرا خداوند حق است و آنچه سوای او می خوانند باطل است و خدا والای بزرگ است. (۳۰)

ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ الْبَاطِلُ

ذَٰلِكَ: مبتدا - لفظ **اللَّهِ**: اسم **أَنَّ** - **هُوَ**: ضمیر فصل - **الْحَقُّ**: خبر - جمله **بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ** خبر

ذَٰلِكَ

این وصف‌هایی که بر شمر دیم همگی نشانه‌های گسترده‌ی خدای تعالی است که نشان می‌دهد او حق و علم او بی نهایت است و آنچه که غیر از او فرا می‌خوانید و او را پرستش و عبادت می‌کنید همگی باطل و بی اساس است و تنها اوست که در ذات خود ثابت و واجب‌الوجود به وجود خویش است.

زیر نشین علّمت کاینات ما به تو قایم چو تو قایم به ذات

وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ

لفظ الله: اسم آن - هُوَ: ضمیر فصل - الْعَلِيُّ: خبر آن - الْكَبِيرُ: خبر دوم آن
و خداوند او برتر و غالب بر همه چیز است و والا مقام است و کسی بالاتر از او نیست و هیچ سخن و وهم و عقل به پای او نرسد و دست همه آنها از او کوتاه است چون همگی مخلوق او هستند و خالق تنها اوست. نظامی گنجوی گفت:

پای سخن را که دراز است دست	سنگ سرا پرده‌ی او سر شکست
و هم تهی پای بسی ره نوشت	هم زدرش دست تهی باز گشت
راه بسی رفت ضمیرش نیافت	دیده بسی جست نظیرش نیافت
عقل در آمد که طلب کردمش	ترک ادب بود ادب کردمش

أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ﴿٣١﴾

مگر نبینی که به نعمت خدا کشتی به دریا روانست تا آیه‌های خویش به شما بنمایاند که در این، برای همه صبری پیشگان سپاسدار، عبرت‌هاست؟ (۳۱)

أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ
الْفُلْكَ: اسم آن - تَجْرِي: فعل مضارع - فاعل (هی) - جمله خبر آن

آیا ندیدی و نمی‌دانی که کشتیها بر صفحه‌ی دریاها به فرمان الله، و در پرتو نعمت خدا حرکت می‌کنند و با منت و فضل کرم خود آن را بر روی آب نگاه می‌دارد و باد را برای رفتن آنها می‌فرستد تا به شما بعضی از دلائل قدرت خود در حرکت کشتی و برخی از اعجاز دریا در قدرت و کمال حکمت و وفور نعمت خدای تعالی برای کسانی که بخواهند آنها را ببینند و از آن عبرت گیرند نشان می‌دهد؟

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ

فِي ذَلِكَ: جار و مجرور خبر آن - ل: ابتدا - ایت: اسم آن.

براستی در این آثار برای هر صبر کننده‌ای و شکرگزاری نشانه‌هایی است که از آن عبرت گیرند که با مشاهده‌ی آن آثار و نشانه‌ها در بلاها صبور و نسبت به نعمت‌ها شکرگزار باشند.

وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوَّجٌ كَالظُّلَلِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُّقْنَصِدٌ
وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ ﴿۳۲﴾

و چون موجی بمانند کوهها ایشانرا فرا گیرد، خدا را بخوانند و دین خاص او کنند و چون ایشان را به خشکی برساند بعضی شان معتدل اند و جز عهد شکنان کفران پیشه، آیه های ما را انکار نکنند. (۳۲)

وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوَّجٌ كَالظُّلَلِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ

إِذَا: مفعول فيه - غَشِيَهُمْ: فعل ماضی - هم: مفعول به - مَوَّجٌ: فاعل

و در آن هنگام که اهل کشتی را موج دریا فرو گیرد آن موجی که در بزرگی مانند سایبانها یا مثل کوهها یا ابرهاست خدا را خالصانه به فریاد می خوانند و هیچ فریاد رسی غیر از او نمی دانند و نمی شناسند از این جمله معلوم می شود که آفرینش اصلی ضمیر و فطرت انسان همین است که انسان فطرتاً خدا شناس آفریده شده ولی تربیت پدر و مادر و تأثیر محیط او را به گمراهیها می کشاند.

فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُّقْنَصِدٌ

فَلَمَّا: مفعول فيه - نَجَّاهُمْ: فعل ماضی - هم: مفعول به - فاعل (هو) - فَمِنْهُمْ: جار و مجرور خبر

مقدم - مُّقْنَصِدٌ: مبتدا مؤخر

پس آن هنگام که خداوند ایشان را از مهلکه نجات دهد و از بلا برهاند و به سلامت به سوی ساحل و صحرا برساند بعضی از آنان راه اعتدال در پیش می گیرند و بر ایمان خود ثابت قدم و پا برجا می مانند.

وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ

خَتَّارٍ: زشت ترین انواع عذر و پیمان شکنی و عدم وفای به عهد است.

و آیات و نشانه های قدرت ما را به عنوان مثال نجات معجزه آسای ایشان از مهلکه دریاست جز عهد شکنان کفران پیشه انکار نمی کنند و تعداد زیادی دوباره خدا را فراموش کرده و راه کفر در پیش می گیرند بدانید که آیه ها و نشانه های قدرت ما را جز کسانی که ناسپاسی می کنند که انکار نمی کنند این ندا از برای اهل کشتی و غیر آن خطاب است. پس در وقت ضروری به خدا پناه بردن و در غیر ضروری ناسپاسی کردن از نشانه های ایمان نیست.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ وَأَخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَاوِزٌ عَنِ وَالِدِهِ
شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُمُ بِاللَّهِ الْفُرُودُ ﴿۳۳﴾

ای مردم! از پروردگارتان بترسید و از روزی که پدر برای پسر خویش کاری نسازد و فرزندی به هیچ وجه کارساز پدر خود نشود، بیمناک باشید که وعده خدا حق است، زندگی این دنیا فریبتان ندهد و شیطان فریبنده در کار خدا به فریبتان نکشد. (۳۳)

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ وَأَخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ

ای: منادا- ها: تنبیه- اَلنَّاسُ: عطف بیان

ای مردم، یعنی؛ اهل کشتی و غیر آن، از عقوبت پروردگار خود که همان عذاب و خشم خداوند خویش است بپرهیزید و بترسید از روزی که عذاب او شما را فراگیرد در آن صورت کسی قادر به دفع آن نخواهد بود و کسی یاری دهنده کسی برای کسی دیگر نیست یعنی پدر را از پسر خویش یاری و کمکی نخواهد بود. در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده که: از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: هنگامی که من دخترک خُردی بودم و بازی می‌کردم در مکه این آیت بر محمد ﷺ نازل گردید: «بلکه موعدشان روز قیامت است، و روز قیامت مصیبت‌بارتر و تلخ‌تر است».

وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَاوِزٌ عَنِ وَالِدِهِ شَيْئًا

مَوْلُودٌ: مبتدا- هُوَ: مبتدائی- جَاوِزٌ: خبر هو، جمله اسمیه خبر مَوْلُودٌ

و نه فرزندی که بتواند مسئولیت اعمال پدرش را بعهده بگیرد و خواسته‌ی او را در آن گیر و دار برآورده سازد. یعنی هیچ پدری از فرزند و هیچ پسری از پدر خود نمی‌تواند چیزی از عذاب کم کند و یا از آن باز دارد و نه پدری که بتواند خواسته فرزندش را برآورده سازد. گفته‌اند: این مخصوص به کفار است زیرا اولاد و پدران مؤمن که اذن شفاعت رحمن به ایشان داده شده است، بعضی از مؤمنان بر بعضی مؤمنان شفاعت کنند.

«يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا»

آن روز شفاعت سود ندهد مگر برای کسیکه خدای رحمان به او اجازه شفاعت دهد و گفتار او را پسندد.

إِنَّكَ وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا

وَعَدَ: اسم إِنَّ - حَقًّا: خبر إِنَّ

بدرستیکه وعده خدای تعالی در ثواب و عقاب حق و راست است و در آن هیچ خلاقی نیست چون خداوند خلف وعده نمی‌کند و هر وعده‌ای که داد به آن وفا می‌کند. که «الکریم اذا وعده و فی» که بزرگوار زمانیکه وعده می‌کند وفا می‌کند. زندگانی دنیا فانی است و زود می‌گذرد پس فریفته آرایشها و زرق و برق دنیا مباشید.

وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ

لَا يَغُرَّنَّكُم: فعل مضارع- (ن) توکید- کم: مفعول به- الْغُرُورُ: فاعل

و غرور شیطانی، شما را نسبت به خداوند و راه و دین او فریب ندهد و شما را از راه مستقیم که همان راه هدایت و نجات است، باز ندارد. چونکه شیطان با آرزوهای دور و دراز، شما را می‌فریبد و از راه خدا باز می‌دارد.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله خط‌هایی را رسم نموده و فرمودند: «این آرزو، و این اجل انسان است، و در حالی که او به آرزوهایش غرق است، آن خط نزدیکتر [یعنی؛ اجلس] به او خواهد رسید.

إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ﴿٣١﴾

که علم رستاخیز پیش خداست که باران فرود آورد و آنچه را که در رحم‌هاست بداند. کسی چه داند که فردا چه می‌کند و کس چه داند در کدام سرزمین می‌میرد، براستی خدا دانا و آگاه است. (۳۴)

إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ

لفظ الله: اسم ان- عِنْدَهُ: مفعول فيه (مضاف و مضاف الیه) خبر مقدم- عِلْمٌ: مبتدا موخر- جمله خبری است.

دانستن وقت قیامت و دادن پاداش و عقاب مخصوص خداست و غیر از او کسی وقت آن را نمی‌داند و از وقوع زمان آن آگاهی ندارد.

در حدیث شریف در صحیح البخاری در مورد علامت‌ها و نشانه‌های قیامت آورده که:

۱- بیرون شدن آتش از جانب حجاز ۲- جنگ دو گروه، در حالی که دعوتشان یکی است به جان هم افتند ۳- ساختن کاخها و ساختمان‌ها از حد بگذرد ۴- شخصی شیر شترش را بیاورد ولی نتواند آن را بنوشد ۵- لقمه آماده شده را نتواند بخورد.

وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ

وَيُنَزِّلُ: فعل مضارع- فاعل (هو)- الْغَيْثُ: مفعول به

و تنها اوست که از آسمان به زمین باران می‌فرستد و کسی غیر از او نمی‌داند که در چه موقع و در کجا باران می‌بارد.

وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ

وَيَعْلَمُ: فعل مضارع- (هو) فاعل- مَا: مفعول به

و آنچه از مرد و زن در رحم‌هاست خدا می‌داند. یعنی آیا آنچه که در شکم مادران نطفه بسته پسر است یا دختر؟

در بوستان سعدی آمده است.

بر اسرار ناگفته لطفش خبیر

بکلک قضا در رحم نقش بند

ز صلب آورد نطفه‌ای در شکم

بر احوال نا بوده علمش بصیر

قدیمی نکو کار نیکو پسند

ز ابر افکند قطره‌ی سوی‌یم

از آن قطره لؤلؤ لالا کند
و زین صورتی سر و بالا کند

وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا

تَدْرِي: فعل مضارع - نَفْسٌ: فاعل - ما: مفعول به

و غیر از خداوند کسی نمی داند که فردا چه پیش می آید و از خیر و شر چه کسب می کند.

وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ

و کسی غیر از خدا نمی داند که در کدام سرزمین می میرد آنچه که خداوند از زمان و مکان برای مرگ معین کرده است در همان زمان و در همان مکان مرگ اتفاق خواهد افتاد.

مولانا در حق ندیم و همنشین سلیمان که از دست مرگ از قبضه ی عزرائیل فرار کرده چنین آورده که:

ساده مردی چاشتگاهی در رسید	در سرای عدل سلیمان در دوید
رویش از غم زرد و هر دو لب کبود	پس سلیمان گفت ای خواجه چه بود
گفت عزرائیل در من اینچنین	یک نظر انداخت پر از خشم و کین
گفت هین اکنون چه می خواهی بخواه	گفت فرما باد را ای جان پناه
تا مرا زینجا به هندستان برد	بو که بنده کان طرف شد جان برد
باد را فرمود تا او را شتاب	برد سوی خاک هندستان بر آب
روز دیگر وقت دیوان و لقّا	پس سلیمان گفت عزرائیل را
کان مسلمان را بخشم از چه سبب	بنگریدی باز گوی پیک رب!
که مرا فرمود حق کامروز هان	جان او را تو بهندستان ستان
دیدمش آنجا و بس حیران شدم	در تفکر رفته سرگردان شدم
چون به امر حق بهندستان شدم	دیدمش آنجا و جانش بستدم

إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ

لفظ الله: اسم - عَلِيمٌ: خبر - خَبِيرٌ: خبر - ثانی.

بدرستی که خداوند غیبا را می داند و به آنچه که بوده و اتفاق افتاده و اتفاق خواهد افتاد آگاه است. کلیدهای غیب پنج چیز است که کسی غیر از خداوند سبحانه آن ها را نمی داند.

۱- هیچ کس غیر از خداوند نمی داند که فردا چه پیش می آید.

۲- هیچ کس غیر از خداوند نمی داند که قیامت چه وقت برپا می شود.

۳- هیچ کس غیر از خداوند نمی داند که آنچه که در رحم مادرهاست چیست؟

۴- هیچ کس غیر از خداوند نمی داند که چه وقت باران فرود می آید.

۵- و هیچ کس غیر از خداوند نمی داند که در کدام سرزمین می میرد.

سوره السجده

سوره سجده دارای سی آیت است و جمله آیات آن مکی است و بعضی پنج آیه آخر سوره را مدنی خوانده‌اند.

گفته‌اند در این سوره فقط یک آیت به آیت السیف منسوخ است. و آن آیت سی‌ام «فاعرض عنهم و انتظر انهم منتظرون» است چون در این سوره وصف مؤمنانی است که برای خدای تعالی سجده می‌کنند و در هنگام گوش دادن به قرآن مجید برای خدا تسبیح می‌گویند سجده نامیده شده است.

و در بیان فضیلت سوره ابی بن کعب روایت کرد از رسول خدا ﷺ قال: «من قرأ: الم تنزیل الکتاب اعطی من الاجر کأنما احیا لیلہ القدر»^۱.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می‌برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

الْم (۱)

الف - لام - میم

در حق الم قبلاً سخن رفت. اما مرقضی علی کرم الله وجهه فرمود که هر کتاب خدای را خلاصه‌ای بوده و خلاصه‌ی قرآن حروف مقطعه است.

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۲)

نازل کردن این کتاب، که شکی در آن نیست از سوی پروردگار جهانیان است. (۲)

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ

تَنْزِيلُ: مبتدا - رَيْبَ: اسم لا - فِيهِ: جار و مجرور خبر لا، جمله خبر تَنْزِيلُ

این کتاب (قرآن) که در آن هیچ شک و تردیدی نیست از جانب پروردگار جهانیان فرو فرستاده شده است آیا اهل مکه آن کتاب را باور دارند که وحی منزل و از جانب پروردگار جهانیان است؟ در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: هیچ پیغمبری نیست مگر آنکه برایش معجزه مناسبی که بشر به آن ایمان بیاورد داده شده است، و معجزه من قرآن است که خداوند بمن فرستاده است، و امیدوارم که در روز قیامت پیروان من از همگان بیشتر باشند.

^۱ - ابی بن کعب از رسول خدا ﷺ روایت کرد که فرمود: کسی که سوره‌ی «الم تنزیل الکتاب ...» را تلاوت کند، آنقدر مزد و پاداش به وی داده می‌شود گویا که شب قدر را تا صبح بیدار و به عبادت پرداخته است.

أَمْ يَقُولُونَ أَفْتَرَنَاهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَتْهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ﴿٢﴾

مگر گویند آنرا تزویر کرده است؟ (نه) بلکه آن حق است و از سوی پروردگار تواناست تا گروهی را که پیش از تو بیم رسانی سویشان نیامده بیم دهی، شاید هدایت یابند. (۳)

أَمْ يَقُولُونَ أَفْتَرَنَاهُ

أَفْتَرَنَاهُ: فعل ماضی - (هو) فاعل - ه: مفعول به

یا این که کافران و مشرکان اهل مکه می گویند این قرآن ساخته و فرا بافته محمد از نزد خود است.

بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَتْهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ

هُوَ: مبتدا - الْحَقُّ: خبر - هم: اسم لعل - يَهْتَدُونَ: فعل مضارع - فاعل (و)، جمله خبر لعل

نه چنین است که ایشان گفته اند بلکه این قرآن سخن خداوند است، سخنی راست و درست که به محمد از جانب پروردگارش توسط جبرئیل علیه السلام فرستاده شده است. این قرآن بر تو نازل شد تا اینکه ای محمد آنرا به قوم خود (قریش) و دیگران بخوانی و ایشان را از احکام آن آگاه کنی. این قرآن ساخته و بافته محمد و افسانه پیشینیان نیست بلکه معجزه ای است که کسی قادر به فرو آوردن آن نیست و آن به پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شده است.

در حدیث شریف صحیح البخاری در باره نزول قرآن چنین آمده است که:

از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت است که گفت: از هشام بن حکیم شنیدم که سوره (فرقان) را در زمان حیات پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله می خواند، به قرائتش گوش دادم، دیدم طوری می خواند که من از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نشنیده بودم، چیزی نمانده بود که در حالت نماز با او در آویز شوم، ولی صبر کردم تا از نماز خلاص شد، از گریباناش گرفته و گفتم: این سوره را کی برای تو به این شکل خوانده است؟ پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله برایم چنین خوانده اند، گفتم: دروغ می گویی، زیرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله برایم به شکل دیگری خوانده اند، او را گرفته و نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله برده و گفتم: این شخص سوره (فرقان) را به شکلی می خواند که شما به من نخوانده اید، پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «او را بگذار، او گفتند: ای هشام بخوان» و او به همان شکلی که من از وی شنیده بودم آن سوره را خواند، پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «به همین شکل نازل شده است» بعد از آن فرمودند: «یا عمر تو بخوان» من به همان قرائتی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله برایم خوانده بودند خواندم، فرمودند: «به همین شکل نازل شده است، این قرآن به هفت قرائت نازل شده است، به هر قرائتی که به شما آسان تر باشد به همان قرائت بخوانید».

همانطوریکه گفتیم: این قرآن ای محمد صلی الله علیه و آله از جانب پروردگار تو فرو آمده تا از عذاب الهی بترسانی و بیم دهی قومی را که در روزگار تو اند و نیز روزگاران آینده تا هدایت یابند.

اللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ اَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوٰى عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِنْ دُوْنِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ اَفَلَا تَتَذَكَّرُوْنَ ﴿٤﴾

خدای یکتاست که آسمانها و زمین را با هر چه میان آنهاست به شش روز آفرید، سپس بر عرش پرداخت، جز او دوست و شفیع ندارید، چرا پند نمی گیرید؟ (۴)

اللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ اَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوٰى عَلَى الْعَرْشِ
لفظ الله: مبتدا- الَّذِي: خبر

خدای تعالی آسمانها و زمین و آنچه که در آن است در شش روز از روزهای دنیا بیافرید سپس حکم او بر عرش که بزرگترین مخلوقات است چیره و غالب شد البته در مقدار و اندازه هر روز از شش روز اختلاف نظر دارند که قبلاً بیان آن رفت.

مَا لَكُمْ مِنْ دُوْنِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ

لَكُمْ: جار و مجرور خبر مقدم- مِنْ: حرف جز زائد- وَلِيٍّ: مبتدا مؤخر
برای شما غیر از او هیچ دوستی و شفیع نیست که یاری کند و یا او را مددکاری کند و شما را از عذاب دوزخ برهاند. در جای دیگر از قرآن آمده است.

«يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ اِلَّا مَنْ اِذْنُ لَهُ الرَّحْمٰنُ وَرَضٰى لَهُ قَوْلًا»

آن روز شفاعت سود ندهد مگر برای کسیکه خدای رحمان به او اجازه شفاعت دهد و گفتار او را بپذیرد.

اَفَلَا تَتَذَكَّرُوْنَ

آیا از موعظه‌های ربانی و نصیحت‌های قرآنی پند نمی‌پذیرید و عبرت نمی‌گیرید؟

يَذْكُرُ الْاَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ اِلَى الْاَرْضِ ثُمَّ يُعْرِجُ اِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ اَلْفَ سَنَةٍ مِّمَّا تَعْدُوْنَ ﴿٥﴾
از آسمان تا زمین تدبیر همه کار می‌کند، آنگاه در روزی که اندازه آن هزار سال از آنچه که شما می‌شمارید (همه چیزی) به سوی او بالا می‌رود. (۵)

يَذْكُرُ الْاَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ اِلَى الْاَرْضِ ثُمَّ يُعْرِجُ اِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ اَلْفَ سَنَةٍ مِّمَّا تَعْدُوْنَ
يَذْكُرُ: فعل مضارع- فاعل (هو)- الْاَمْرَ: مفعول به- مِقْدَارُهُ: اسم کان- اَلْفَ: خبر کان

خداوند کار و امور دنیا را به وسیله آن انجام می‌دهد. یعنی رب العالمین وحی پاک و فرمان روان به زبان جبرئیل از آسمان به زمین می‌فرستد و بعد از انجام دادن و رساندن پیغام وحی دوباره به آسمان می‌رود. آن رفتن و برگشتن از آسمان به زمین و این نزول و صعود طی کردن مسافت هزار ساله در روزی از روزهای این جهان است، یعنی اگر یکی از انسانهای این روزگار بخواهد این مسافت را طی کند باید در هزار سال این مسافت را طی کند در حالیکه فرشته در یک روز طی می‌کند.

اما آنچه در باره‌ی معارج گفته‌اند. آن مقدار مسافت از زمین تا به سدره المنتهی است که جایگاه و مقام جبرئیل علیه السلام است یعنی مقام و جایگاه جبرئیل و فرشتگان همان سدره المنتهی است. پس عروج می‌کند به سوی آسمان در روزی که هست اندازه‌ی آن هزار سال از آنچه شما شمار می‌کنید سالی دوازده ماه و ماهی سی روز حساب می‌کنید یعنی فرشته از آسمان فرو می‌آید و در مدتی بالا می‌رود که اگر آن مسافت را آدمی طی کند جز هزار سال میسر نشود.

زیرا که از زمین تا آسمان پانصد سال راه است پس مقدار نزول و عروج هزار سال بود و اما مقصود در سوره معارج آنست که مسافت پنجاه هزار ساله از زمین تا به سدره المنتهی به روز از روزهای این دنیا است که طی می‌کنند «فی یوم کان مقداره خمسين الف سنه» بنابراین عروج بازگشتن است به فلک و مدت آمدن و رفتن از هزار سال کم نیست و از پنجاه هزار سال زیاده نیست.

ذَٰلِكَ عَلِيمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿٦﴾

آن خدای دانای غیب و شهود و نیرومند و رحیم است. (۶)

ذَٰلِكَ عَلِيمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ

ذَٰلِكَ: مبتدا- عَلِيمُ: خبر

آن خداوندی که تدبیر امور می‌کند و دانای کارهای دنیا و آخرت است به آنچه که بوده و خواهد بود غالب و عزیز است و همه چیز را بر وجه نیکو و به مقتضای حکمت آفرید و خالق همه اوست و خدایی تنها او راست.

پیش وجود همه آیندگان	بیش بقای همه پابندگان
سابقه سالار جهان قدم	مرسله پیوند گلوی قلم
پرورش آموز درون پروران	روز بر آورنده روزی خوران
کیست درین دیرگه دیر پای	کو لمن الملک زند جز خدای

الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ، وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِن طِينٍ ﴿٧﴾

همانکه خلقت همه چیز را نیکو کرد و خلقت انسان را از گل آغازید. (۷)

الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ، وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِن طِينٍ

الَّذِي: نعت- أَحْسَنَ: فعل ماضی- فاعل (هو)- كُلَّ: مفعول به

خدای تعالی هر آنچه را که آفریده است بر وجه نیکو آفریده است و به تمام و کمال آفریده است و آفرینش انسان را از گل آغاز کرد. و آدم علیه السلام را از گل به صورتی بدیع و نیکو آفرید. چنانکه گفت:

«خمرت طینت آدم بیدی اریعین صباحاً» سرشت آدمی را با دستهایم چهل صبح سرشتم و خمیر کردم.

علم آدم صفت پاک او خمیر طینه شرف خاک او

مولانا گفت:

آن کوز خاک ابدان کند، مردود را کیوان کند ای خاک تن! وی دود دل! بنگر کدامت می‌کند

و خداوند انسان را به بهترین وجه نیکو آفرید همانطوری که گفت: (لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم) در بعضی روایات آن است که چهل هزار سال در میان مکه و طائف با آب و گل آدم از کمال حکمت دستکاری قدرت می‌رفت، همچنین چهل هزار سال قالب آدم میان مکه و طائف افتاده بود، و هر لحظه از خزائن مکنون غیب گروهی دیگر لطیف و جوهری دیگر شریف در نهاد او تعبیه می‌کردند که در سوره بقره مفصلاً بیان آن رفت. مراجعه شود به تفسیر آیه ۳۰ به بعد سوره بقره.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

«از ابوهریره رضی الله عنه از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: هنگامیکه خداوند متعال آدم را خلق کرد، طولش شصت زرع بود، بعد از آن برایش گفت: رفته و به آن گروه ملائکه سلام بده! و گوش کن که جواب سلام ترا چه می‌گویند؟ و چیزی که می‌گویند، مورد پسند تو و ذریه‌ی تو خواهد بود. آدم علیه السلام رفته و بر ملائکه سلام داده و گفت: السلام علیکم، آن‌ها گفتند: السلام علیک و رحمه الله، و آن‌ها (و رحمه الله) را زیاد کردند، و هر کسی که به بهشت داخل شود، بشکل اول آدم داخل خواهد شد.»

ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِّن مَّاءٍ مَّهِينٍ ﴿٨﴾

و نژاد او را از مایه‌ای از آب پست خلق کرد. (۸)

ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِّن مَّاءٍ مَّهِينٍ

سُلَالَةٍ: نطفه آدمی مراد است - مَّهِينٍ: حقیر و ناچیز و ضعیف و پست و ناتوان.

سپس نسل و نژاد او را (فرزندان) از نژاد و سلاله آبی بی مقدار و پست بیرون آورد که آن آب منی است یعنی نطفه.

ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِن رُّوحِيٍّ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ﴿٩﴾

آن گاه وی را پرداخت و از روح خویش در او دمید و برای شما گوش و دیدگان و دلها آفرید و چه کم سپاس می‌دارید. (۹)

ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِن رُّوحِيٍّ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَالْأَفْئِدَةَ

سَوَّاهُ: فعل ماضی - ه: مفعول به - فاعل (هو)

آنگاه اندامهای او را تکمیل و آراسته کرد و به شکل قالب آدم سامان داد و قابل شکل و صورت گردانید و از روح متعلق به خود که رازی از رازهاست در او دمید و به آن اضافت کرد و با این دمیدن او را مخلوق شریف گردانید. در روح البیان از قول شیخ نسفی آورده است که: انسان را چند روح است روح طبیعی دارد و محل وی جگر است در پهلوی راست است و روح حیوانی دارد و محل وی دل است و در پهلوی چپ است و روح نفسانی دارد و محل وی دماغ است و روح انسانی دارد و محل آن روح نفسانی است و روح قدسی وی روح انسانی است روح قدسی همچون آتش است و روح انسانی همچون روغن

است و روح نفسانی همچون فتیله است و روح حیوانی همچون ظرفی شیشه‌ای است و روح طبیعی همچون چراغدان است. معنی (مثل نوره کمشکاه فیها مصباح) و برای شما گوش و چشمها و دلها قرار داد و با این بخشش نعمت خود را کامل کرده است تا با این نعمت‌ها یعنی به وسیله‌ی گوش بشنوی و به وسیله‌ی چشم بینی و به وسیله‌ی دل بفهمی و به آفریننده‌ی خود شکر گزار باشی.

هر که نداند سپاس نعمت امروز	حیف خورد بر نصیب رحمت فردا
ما نتوانیم حق حمد تو گفتن	با همه کروییان عالم بالا
سعدی از آنجا که فهم اوست سخن گفت	ورنه کمال تو، وهم کی رسد آنجا؟

قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ

قَلِيلًا: مفعول مطلق

و حال اینکه اندک شکر می‌گزارید هر چند که خداوند به وسیله ذاتش و صفاتش شما را خلق کرد همچنانکه گفت: (و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون).

شیخ سعدی در گلستان می‌گوید: منت خدای را عز وجل، که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت. هر نفسی که فرو می‌رود ممد حیات است و چون بر می‌آید مفرح ذات. پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب.

از دست و زبان که بر آید؟ کز عهده‌ی شکرش بدر آید

اعملوا آل داود شكراً و قليلاً من عبادى الشكور^۱

بنده همان به که ز تقصیر خویش	عذر به درگاه خدای آورد
ورنه سزاوار خداوندیش	کس نتواند که به جای آورد



وَقَالُوا أَإِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَفِرُونَ
گویند: وقتی در زمین گم شدیم، چگونه، در خلقت تازه خواهیم بود (چنین نیست) بلکه آنها رفتن به پیشگاه پروردگار خویش را منکرند. (۱۰)

وَقَالُوا أَإِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ

(نا) اسم ان - لَفِي خَلْقٍ: جار و مجرور خبر ان

کافران از روی انکار و تکذیب می‌گویند چگونه وقتی که در زمین گم شدیم دوباره زنده می‌شویم در حالیکه اعضای بدنمان متلاشی شده و به خاک تبدیل شده‌ایم که اعضای ما در خاک زمین جای گرفته آنچنانکه آب در شیر مخلوط شده است؟ یعنی با این وضعی که در زیر خاک قرار گرفته‌ایم مجدداً زنده نخواهیم شد و حساب و کتابی نخواهیم داشت.

بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ

هُم: مبتدا - كَافِرُونَ: خبر

نه چنان است که می‌گویند بلکه ایشان به دیدار پروردگار خود کافران و ناگرویدگان اند یعنی به آخرت و روز بعث و نشر منکراند و به دین ایمان ندارند و آن را تصدیق نمی‌کنند.

قُلْ يَتُوفَّكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ ﴿١١﴾

بگو: فرشته مرگ که به شما گماشته‌اند جانتان را می‌گیرد سپس سوی پروردگارتان باز گشت می‌یابید. (۱۱)

قُلْ يَتُوفَّكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ

يَتُوفَّكُم: فعل مضارع - كُمْ: مفعول به - مَلَكُ: فاعل

ای محمد ﷺ به منکران بعث و نشر بگو که فرشته مرگ « عزرائیل علیهِ السلام » روح شما را قبض می‌کند که بر شما گمارده شده است. و او مسئول گرفتن جان شما در وقت معین است. شیخ سعدی گفت:

کوس رحلت بکوفت دست اجل	ای دو چشم وداع سر بکنید
ای کف دست و ساعد و بازو	همه تودیع یکدگر بکنید
بر من اوفتاده دشمن کام	آخر ای دوستان گذر بکنید
روزگارم بشد بنادانی	من نکردم، شما حذر بکنید

در تفسیر حسینی آمده است که امام ابواللیث (رح) آورده که ملک الموت را روئی است از آتش که بدان روی به کافران ظاهر گردد و روح ایشان قبض کند و روئی دارد از ظلمت که بدان روح منافقان فراگیرد و روئی دارد مانند روی آدمیان که بدان روی روح مومنان بگیرد و روئی است از نور که بدان روح انبیاء و صدیقان قبض نماید و اعوان او ملائکه رحمت و عذاب‌اند و عجب از آدمی که با وجود داشتن چنین حریفی در کمین، چگونه لاف آرامش می‌زند.

آسودگی مجوی که از صدمت اجل کس را نداده‌اند برات مسلمی

و اجل ناگهان به سراغ شما می‌آید و بدانید که در روز حشر و نشر بازگشت شما به سوی پروردگارتان است.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که

از عایشه رضی الله عنها روایت است که: شخصی برای پیغمبر خدا ﷺ گفت: مادر من بطور ناگهانی مرد و فکر می‌کنم اگر مجال سخن گفتن می‌یافت، چیزی صدقه می‌داد، اگر من عوضش صدقه بدهم برایش منفعت خواهد داشت؟ فرمودند: «بلی».

اگر بینی وقتی گنهکاران در پیشگاه پروردگارشان سرها به زیر افکنده‌اند، (گویند) پروردگارا دیدیم و شنیدیم ما را باز گردان تا عملی شایسته کنیم که ما به یقین رسیده‌ایم. (۱۲)

وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ

وای محمد ﷺ یا ای انسان و یا ای بیننده! هنگامیکه مجرمان و مشرکان گفتند: آیا بعد از اینکه مُردیم و خاک شدیم مجدداً زنده خواهیم شد، بدانید و ببینید که مشرکان سرهای خود را از غایت شرمندگی و افسوس و ندامت در پیش افکنند و در نزد پروردگارشان از سرافکنندگان باشند.

رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ

رَبَّنَا: منادا- (نا) اسم ان- مُوقِنُونَ: خبر ان

در آن هنگام می‌گویند پروردگارا! ما با چشم خود دیدیم آنچه وعده کرده بودی و صدق پیغمبران یا هول روز قیامت را دیدیم و آواز صور اسرافیل را به گوش خود شنیدیم پس دوباره ما را به دنیا باز گردان تا کارهای شایسته و نیک انجام دهیم بدرستی که ما به روز حشر و نشر ایمان داریم و از یقین یافتگانیم و دیگر هیچ شک و شبهه‌ای برای ما باقی نیست. اما ما از روی بی‌دانشی و جهالت تخم فساد در دنیا کاشته‌ایم.

ما عبث تخم امل در دار دنیا کاشتیم دانه خود در زمین شور بیجا کاشتیم

وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدًى وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿۱۳﴾

اگر می‌خواستیم همه کس را هدایت عطا می‌کردیم ولی این سخن از من مقرر است که جهنم را از جنیان و آدمیان جملگی پر می‌کنم. (۱۳)

وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدًى وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ

لَأَمْلَأَنَّ: فعل مضارع- (ن) تاکید- (انا) فاعل- جَهَنَّمَ: مفعول به- أَجْمَعِينَ: تاکید

و اگر می‌خواستیم به هر انسانی هدایت لازم‌ه‌اش می‌دادیم به طوری که احدی از آنان کافر نمی‌شدند و همه مؤمن و مسلمان بودند اما این حکم از جانب من ثابت شده است که هر آینه جهنم را از کفار و دیو و آدمی پر سازم چونکه من به علم ازلی خود دانسته‌ام که این اشخاص به میل و رغبت خود راه کج انتخاب کرده و گمراه خواهند شد و به اراده‌ی خود و به جهت تکذیب و انکارشان راه دوزخ را در پیش گرفته‌اند و ایشان بنا به قضا از جمله دوزخیان گشته‌اند.

فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا إِنَّا نَسِينَاكُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنتُمْ

تَعْمَلُونَ ﴿۱۴﴾

فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا إِنَّا نَسِينَاكُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۱۴﴾

به سزای آنکه دیدار این روزتان را فراموش کردید، عذاب بکشید که ما نیز فراموشتان کردیم و به سزای اعمالیکه می کرده‌اید عذاب جاوید را تحمل کنید. (۱۴)

فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا
فَذُوقُوا: فعل امر - فاعل (و)

پس شما عذاب را به سبب آنکه فراموش کردید یعنی فرو گذاشتید به جهت ایمان نیاوردن به این روز که آن روز حشر و نشر و بعث است که به آن منکر بودید و به آن ایمان نداشتید، بچشید. در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده که: از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: شخصی گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله آیا از آنچه که در جاهلیت انجام داده‌ایم مؤاخذه خواهیم شد؟ فرمودند: «کسی که در اسلام کارهای نیک انجام دهد، از آنچه که در جاهلیت انجام داده است مؤاخذه نمی‌گردد، و کسی که در اسلام کارهای بد انجام دهد، از آنچه که در اول و آخر انجام داده است، مؤاخذه خواهد گردید».

إِنَّا نَسِينَاكُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ
نا: اسم ان - نَسِينَاكُمْ: فعل ماضی - نا(فاعل) - کُمْ: مفعول به

و عذاب جاودانی و همیشگی را به خاطر آنچه که عمل می‌کردید بچشید و ما نیز شما را در میان این محنت و عذاب رها می‌کنیم و شما را فراموش می‌کنیم. در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که: از نعمان بن بشیر رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: «آسان‌ترین عذاب اهل دوزخ کسی است که در کف پایش دو پارچه‌ی آتش گذاشته می‌شود، که از اثر آن آتش مغز سرش مانند دیگ می‌جوشد».

الهی ز دوزخ دو چشم بدوز بنورت که فردا بنارت مسوز

إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ ﴿۱۵﴾

براستی کسانی که به آیات ما ایمان می‌آورند که چون آیات را به ایشان یادآوری می‌کنند، سجده کنان به روی در می‌افتند و پروردگار را با ستایش او به پاکی یاد کنند. (۱۵)

إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ

يُؤْمِنُ: فعل مضارع- الَّذِينَ: فاعل- إِذَا: مفعول فيه

آن کسانی آیات ما را قبول می کنند و به آن ایمان می آورند که چون آیات ما را بشنوند سجده کنان به روی در می افتند و از روی خشوع و خضوع پروردگار جهانیان را به پاکی یاد می کنند یعنی در سجده ی خود «سبحان الله و بحمده» «یا سبحان ربی الاعلی» می گویند.

کاشفی گفت: به قول امام اعظم رحمه الله علیه این سجده نهم است و بقول امام شافعی دهم، حضرت شیخ اکبر^۱ قدس سره الاطهر این سجده را تذکر گفته و سجده کننده باید متذکر گردد آن چیزی را که از آن غافل شده و تصدیق کند دلالات وجود و احد را که آن دلالتها در همه اشیا موجود است.

همه ذات از مه تا بماهی بوحـدانیتش دارد گـواهی

همه اجزای کون از مغز تا پوست چو وایینی دلیل وحدت اوست

و آنان کفر نمی ورزند یعنی در حالی سجده می کنند و حمد و ستایش می گویند که برای خدا (ج) خاشع و متواضع اند.

آورده اند که منازل بعضی انصار از مسجد سیدابرا صلی الله علیه وسلم دور بوده چون نماز شام را با خواجه کائنات، سرور عالمیان و صفوت آدمیان و تتمه دور زمان حضرت محمد ﷺ با جماعت ادا می کردند همچنان تا بوقت عشاء در مسجد توقف نموده و نماز می گزارند و به منزل های خود نمی رفتند تا سعادت و توفیق ادای نماز صبح به جماعت آن حضرت ﷺ دریابند حق سبحانه تعالی در شأن ایشان این آیت فرستاد که:

تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ ﴿١٦﴾
پهلوهایشان از خوابگاه دوری می کند، پروردگارشان را با بیم و امید بخوانند و از آنچه روزیشان کرده ایم انفاق کنند. (۱۶)

تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا

تَتَجَافَى: فعل مضارع- جُنُوبُهُمْ: فاعل

دور می شود پهلوهایشان از خوابگاه ها و پروردگارشان را از روی بیم و امید می خوانند از عذابش می ترسند و به رحمتش امیدوارند. گفته اند به درستی که بهترین روزه بعد از ماه رمضان روزه ماه خدا، ماه محرم است و بهترین نماز بعد از نمازهای فرضیه نماز شب است. کاشفی گفت: چون پرده شب فرو گذارند و جهانیان سر بر بالین غفلت بنهند ایشان پهلوی از بستر گرم و فراش نرم تهی کرده بر قدم نیاز بایستند و در شب دراز با حضرت خداوند راز گویند.

به نیم شب که همه مست خواب خوش باشند - من و خیال تو و ناله های درد آلود

^۱ - شیخ اکبر، محبی الدین ابوبکر محمد بن علی حاتمی طاعی مالکی اندلسی از بزرگان متصوفه اسلام - ولادت ۵۶۰، وفات ۶۳۸ هـ. ق - از آثار مهم وی فتوحات المکیه، فصوص الحکم، تاج الرسل و کتاب الغفران باید نام برد.

حکایت از گلستان سعدی:

یاد دارم که شبی در کاروانی همه شب رفته بودم و سحر در کنار بیشه‌ای خفته. شوریده‌ای که در آن سفر همراه ما بود نعره‌ای بر آورد و راه بیابان گرفت و یک نفس آرام نیافت. چون روز شد، گفتمش آن چه حالت بود؟ گفت: بلبلان را دیدم که بنالش درآمده بودند از درخت و کبکان از کوه و غوکان در آب و بهایم در بیشه؛ اندیشه کردم که مروت نباشد همه در تسبیح و من به غفلت خفته.

دوش مرغی به صبح می‌نالید	عقل و صبرم ببرد و طاقت و هوش
یکی از دوستان مخلص را	مگر آواز من رسید بگوش
گفت: باور نداشتم که ترا	بانگ مرغی چنین کند مدهوش
گفتم: این شرط آدمیت نیست	مرغ تسبیح گوی و من خاموش

وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ

و از آنچه روزیشان داده‌ایم در راه‌های خیر نفقه می‌کنند یعنی در شب بدرگاه ما روی نیاز گدایی می‌نهند و در روز به گدایان ما می‌بخشند.

از آن کس که خیری بماند روان دمامد رسد رحمتش بر روان

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: شخصی نزد پیغمبر خدا ﷺ آمده و گفت: یا رسول الله! کدام نوع صدقه ثوابش بیشتر است؟ فرمودند: «صدقه‌ای است که در حالت صحت و توانمندی خود صدقه نموده باشی، بطوریکه هنوز از فقر ترسیده و در دادن صدقه امروز و فردا نکنی، و صدقه دادن را تا آن وقت بتاخیر نیندازی که نفس به حلقوم رسیده و در آن وقت بگوئی که بفلانی چقدر، و بفلانی چقدر بدهید، و این همان وقتی است که آن مال خواهی نخواهی از فلانی و فلانی خواهد بود.

فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٧﴾

هیچکس نداند از آنچه مایه روشنی چشمهاست به سزای آن عملها که می‌کرده‌اند چه چیزها برای ایشان نهان کرده‌اند. (۱۷)

فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

فَلَا تَعْلَمُ: فعل مضارع - نَفْسٌ: فاعل - مَّا: مفعول به

هیچکس نمی‌داند در مقابل کارهایی که مؤمنان انجام می‌دهند چه چیزهای شادی‌آوری در پشت سر آنها مخفی و پنهان شده است. یعنی آن چیزهایی که با مشاهده آن چشمها بدان روشن گردد.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «خداوند متعال می‌فرماید: برای بندگان صالح خود چیزهایی را آماده نموده‌ام که نه چشم مثل آنها را دیده و نه گوش شنیده، و نه هم در دل

هیچ بشری خطور نموده است، و این چیزها هم اکنون ذخیره شده است، و هیچگاه نمی توان نعمتهای بهشت را به چیزهایی که شما می بینید مقایسه کنید. پس از آن آیه کریمه را تلاوت نمودند: (هیچکس نمی داند که برایش / در جنت / چه چیزهایی آماده شده است).

أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ ﴿١٨﴾

آنکه مؤمن است با آنکه عصیان پیشه است چگونه مانده باشد؟ برابر نیستند. (۱۸)

أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ

حَن: مبتدا- اسم گان (هو)- مؤمناً: خبر گان، جمله خبر من- گمن: جار و مجرور خبر

مقدم- مبتدا محذوف- هو: اسم گان- فَاسِقًا: خبر گان

در بیان سبب نزول این آیت ابن کثیر از عطاء و سدی نقل می کند: که این آیه در حق علی بن ابی طالب علیه السلام و ولید بن عقبه بن ابی معیط آمده است. چونکه ولید بر علی علیه السلام فخر فروخت و خود را برتر از علی علیه السلام دانست و گفت ای علی! سنان (سر نیزه) من از سنان تو سخت تر است و زبان من از زبان تو تیز تر علی علیه السلام در پاسخ او گفت خاموش باش ای فاسق ترا با من چه جای مجادله است تو یک آدم فاسقی هستی حق سبحانه تعالی برای تصدیق علی علیه السلام این آیت فرستاد. می گوید: آیا آنکس که مؤمن است و به خدا و رسولش گرویده باشد مانند کسی است که از حق و صلاح بیرون رفته است. آن دو در شرف و عزت و رتبت و در پاداش ثواب با هم برابر و مساوی نیستند!

أَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَىٰ نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٩﴾

اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، پس جنت المأوی برای آنان است به پاداش اعمالیکه می کرده اند، محضریت. (۱۹)

أَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَىٰ نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

لَهُمْ: جار و مجرور خبر مقدم- جَنَّاتُ: مبتدا مؤخر

اما آنکسانی که ایمان آورده و به خدا و رسولش گرویده و کارهای شایسته کرده اند برای ایشان است باغهای بهشتی که جایگاه نیک و حقیقی است در حالیکه محضر^۲ از آن ایشان خواهد بود و این همه نعمت های بهشتی پس از دخول ایشان به بهشت به ایشان داده خواهد شد به جهت اعمالی که می کردند و پاداشی که در مقابل آن اعمال حق ایشان است.

^۱ - اگر چه از چند طریق از ابن عباس رضی الله عنه روایت گردیده که این آیه در باره ی حضرت علی رضی الله عنه و سید عقبه بن ابی نازل شده است. ولی آنچه که قابل تأمل است این که مراد از «فاسق» در اینجا کافر است، به دلیل آنکه در دو آیه بعد، سرانجام مؤمنان و فاسقان بیان گردیده است - و ولید بن عقبه مسلمان شده است. پس اگر فخر فروشی نسبت به علی رضی الله عنه را ولید بن عقبه بدانیم مسلماً قبل از اسلام آوردن ولید صورت گرفته باشد و شاید اشتباه در نام صورت گرفته باشد یعنی این که به جای عقبه بن ابی معیط که همان عقبه بن ولید است، ولید بن عقبه اشتباه ذکر شده باشد. پس شاید که این جدال و مناظره بین علی و عقبه بن ابی معیط صورت گرفته باشد.

- آنچه که برای مهمان آورند.

وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهِ تَكْذِبُونَ ﴿۲۰﴾

اما کسانی که عصیان ورزیده اند جایشان جهنم است و هر وقت خواهند از آن برون شوند بدان بازشان برند و گویند: عذاب جهنمی را که تکذیب می کردید بچشید. (۲۰)

وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ
مَأْوَاهُمْ: مبتدا - النَّارُ: خبر

و اما آنانکه از دائره فرمان بیرون رفتند، پس بازگشت ایشان آتش جهنم است. بر عکس مؤمنان که جایگاه ابدیشان بهشت است، ایشان در آتش ابدی خواهند سوخت.

كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهِ تَكْذِبُونَ

كُلَّمَا: مفعول فيه - ذُوقُوا: فعل امر - (و) فاعل - عَذَابَ: مفعول به

هر بار که بخواهند از آن آتش دوزخ خارج شوند و رها گردند به آن آتش باز گردانده می شوند و به آن مشرکان می گویند بچشید عذاب آتشی را که آن را دروغ می پنداشتید و انکار می کردید.
در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: کسی که فوت نمود، جایگاه ابدی اش صبح و شام برایش نشان داده می شود، اگر از اهل جنت باشد، جای اهل جنت، و اگر از اهل دوزخ باشد، جای اهل دوزخ، و برایش گفته می شود که: این همانجایی است که خداوند بعد از زنده شدن در روز قیامت برای تو آماده کرده است.

وَلَنذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَلَدِّ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿۲۱﴾
عذاب نزدیک را، زودتر از عذاب بزرگ به آنها می چشانیم شاید باز گردند. (۲۱)
وَلَنذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَلَدِّ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ

هم: اسم لعل - يَرْجِعُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - جمله خبر لعل

و به یقین غیر از عذاب بزرگتر یعنی فروتر از عذاب بزرگتر عذاب نزدیک و خردتر در دنیا می چشانیم که آن قتل و هلاکت ایشان است. همچون کشتار جنگ بدر و یا بلاهایی همچون مریضی و سختی ها و شدائد و تشویش خاطر و مانند آن است که در دنیا به آن گرفتار آیند تا شاید به جهت آن عذاب فروتر که در دنیا به سراغ آنان می آید از شرک و کفر به سوی ایمان و بندگی باز آیند و از کرده ی خود پشیمان شوند و توبه کنند شاید خداوند بیامرزده شان. در روح البیان آمده است (الرتب در لباب) از تفسیر نقاش

نقل کرده که ادنی، غلای اسعار^۱ است، و اکبر، خروج مهدی به شمشیر آبدار و گفته‌اند خواری دنیا و نگویند ساری عقبی یا افتادن در کنار و دور افتادن از درگاه قرب الله.

دور ماندن از وصال او عذاب است آتش سوز فراق از هر عذابی بدتر است

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنْقِمُونَ ﴿٢٢﴾
ستمگرتر از آنکه به آیه‌های پروردگارش پندش داده‌اند و از آن روی گردانیده کیست؟ که ما از تبهاران انتقام می‌گیریم. (۲۲)

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا
مَنْ: مبتدا - أَظْلَمُ: خبر

و کیست ستمکارتر از آنکسی که به آیات پروردگارش پند داده شود، و او از آنها روی بگرداند؟ و از ایمان آوردن به آن و گرویدن به آن نصایح خودداری کند الحق این شخص ستمکارترین کسی است که به خود ظلم کرده و راه راست و هدایت را از دست داده است.

إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنْقِمُونَ

نا: اسم ان - مُنْقِمُونَ: خبر ان، به معنی انتقام گیرندگان

بدرستی که ما از مشرکان به جهت روی برگرداندن از نصایح و وعظ و تذکیر عذاب دهنده‌گانیم.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَءِيلَ ﴿٢٣﴾
موسی را آن کتاب دادیم «از دیدار او به شک مباش» و آن را برای پسران اسرائیل هدایتی کردیم. (۲۳)
وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَءِيلَ
آتَيْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - مُوسَى: مفعول به - الْكِتَابَ: مفعول به دوم

و به راستی ما برای موسی کتاب تورات را نازل کردیم همچنانکه به تو ای محمد ﷺ کتاب قرآن نازل کرده‌ایم پس در دیدن موسی شک مکن که تو او را خواهی دید. خدای تعالی به حضرت رسول ﷺ فرمودند قبل از اینکه از دنیا رحلت کنی موسی (علیه السلام) را خواهی دید اینجا تاکید همان وعده را می‌گوید که در لقاء موسی شک مکن چون آن حضرت را آن هنگام که به معراج بردند موسی (علیه السلام) را در آسمان ششم دید؛ هم در وقت عروج دید و هم در وقت نزول که موسی تورات را دریافت کرد، و ما آن را رهنمون و راهنمای بنی اسرائیل گردانیدیم.

وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ ﴿٢٤﴾

و از آنها پیشوایان کردیم که چون صبور بودند و به آیه‌های ما یقین داشتند، به فرمان ما هدایت می‌کردند. (۲۴)

^۱ - یعنی گران شدن قیمت‌ها

وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَيْمَةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لِمَا صَبَرُوا

جَعَلْنَا: فعل ماضی - نا (فاعل) - أَيْمَةً: مفعول به

و از بنی اسرائیل پیشوایان گردانیدیم که خلق را به احکام تورات راه نمودند و هدایت کردند و آن هنگام که به فرمان ما بر ایمان ما یا بر سختی ها صبر کردند و احکام امر به معروف و نهی از منکر را به نحو شایسته انجام دادند، بدانجهت آنان را ائمه و رهبران قرار دادیم.

وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ

(و) اسم کان - يُوقِنُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر کان

بدرستی آنان تصدیق کنندگان به نشانه ها و کتاب تورات موسی بودند که خداوند به او بخشید.

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿٢٥﴾

پروردگار تو روز رستاخیز در مورد چیزهایی که در آن اختلاف داشته اند، میانشان حکم می کند. (۲۵)

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ

رَبَّكَ: اسم ان - هُوَ: ضمیر فصل - يَفْصِلُ: فعل مضارع - فاعل (هو)، جمله خبر ان - بَيْنَهُمْ: مفعول

فیه - يَوْمَ: مفعول فیه

بدرستی که آفریدگار تو، روز قیامت میان مردمان در آن چیزیکه اختلاف می کردند از قبیل مسائل دینی، ثواب و عقاب، بعث و حشر و نشر، حکم می راند و داوری می کند و هر یک را مناسب او جزا می دهد و این ظلم و ستمی که در دنیا روا داشته اند و بال آنان در روز قیامت خواهد شد.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابن عمر رضی الله عنهما از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «ظلم سبب تاریکیهایی در روز قیامت خواهد شد».

أَوَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسْكِينِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ أَفَلَا يَسْمَعُونَ ﴿٢٦﴾

مگر ندانسته اند که پیش از آنها چه نسلها را هلاک کرده ایم که در مسکینهایشان راه می روند که در این عبرتهاست، چرا نمی شنوند؟ (۲۶)

أَوَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسْكِينِهِمْ

يَهْدِ: فعل مضارع - فاعل (هو) - لَهُمْ: جار و مجرور - كَمْ: مفعول به مقدم - أَهْلَكْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل

آیا برای اهل مکه روشن نشده است از عقوبتهایی که به تکذیب کنندگان رسیده که قبل از ایشان از اهل قریه‌ها را چون قوم عاد و ثمود چگونه هلاک کردیم که ایشان در مسکن‌هایشان راه می‌روند و آثار ویرانیها را در گذرگاه خود مشاهده می‌کنند و صحنه‌های عذاب عبرت انگیز را با چشم خود می‌نگرند اما از آن پند و عبرت نمی‌گیرند.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ أَفَلَا يَسْمَعُونَ

فِي ذَلِكَ: جار و مجرور خبر إِنَّ - ل: ابتدا - ایت: اسم إِنَّ.
بدرستیکه در آن هلاک و عذاب برای امتهای آینده عبرت‌هاست.

أَفَلَا يَسْمَعُونَ

آیا با گوش هوش نمی‌شنوند و نمی‌فهمند و از آن نشانه‌ها پند و عبرت نمی‌گیرند؟

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرْزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْفُهُمْ
وَأَنْفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ ﴿٢٧﴾

مگر نمی‌بینند که ما این آب را به زمین بایر می‌رانیم و با آن کشتزاری پدید می‌کنیم که حیواناتشان و خودشان از آن می‌خورند چرا نمی‌بینند؟ (۲۷)

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرْزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْفُهُمْ
وَأَنْفُسُهُمْ

نا: اسم اَنْ - نَسُوقُ: فعل مضارع - فاعل (نحن)، جمله خبر اَنْ - الْمَاءَ: مفعول به

آیا نمی‌بینند و نمی‌دانند که ما آب را در ابر می‌رانیم؟ یعنی بر زمین خالی از گیاه، باران و سیل می‌فرستیم پس به وسیله آن آب کشتزارها و غلات و درختان بیرون می‌آوریم که چهار پایانشان از آن می‌خورند و خودشان نیز از آن بهره‌مند می‌شوند یعنی از دانه و میوه آن استفاده می‌کنند.

أَفَلَا يُبْصِرُونَ

آیا این نعمتها را نمی‌بینند که به وسیله باران رحمت کشتزارهایشان را به وسیله زرع در مهد زمین پرورش می‌دهیم؟ همه اینها به خاطر شماسات پس شایسته نیست که با داشتن این همه نعمت سپاس‌دار منعم نشوید و خدا را به پاکی یاد نکنید که این کار در آخرت ندامت و افسوس به دنبال دارد.

هر که نداند سپاس نعمت امروز حیف خورد بر نصیب رحمت فردا

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْفَتْحُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٢٨﴾

گویند: اگر راست می‌گویید فیروزی (موعودتان) کی می‌رسد؟ (۲۸)

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْفَتْحُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ

مَتَى: مفعول فيه - خبر مقدم محذوف - هَذَا: مبتدا مؤخر - الْفَتْحُ: بدل

و کفار اهل مکه می گویند این فتح که مؤمنان می گویند چه وقت عملی خواهد شد. ای صحابه رسول الله! اگر از راستگویان هستید آن فتح را بنمائید و وعده خود را به اثبات برسانید. در باره فتح نظریه های گوناگون گفته اند. روز قیامت روز فتح گفته می شود زیرا خدای تعالی در آن روز به حساب و کتاب بندگان رسیدگی می کند یا مراد روز فتح و پیروزی جنگ بدر و یا روز فتح مکه است. در بیان سبب نزول این آیه به روایت قتاده آورده است که: اصحاب رسول خدا ﷺ به کفار می گفتند: قطعاً روزی برای ما فرا می رسد که در آن می آساییم و مورد انعام و اکرام قرار می گیریم. پس مشرکان از روی تکذیب و عناد و ناباوری گفتند: اگر راست می گویند، چه وقت این فتح برای شما خواهد رسید؟ که این آیه نازل شد.

قَدْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيْمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ ﴿٢٩﴾

بگو: روز فیروزی، کافران را ایمان آوردنشان سود ندهد و مهلتشان ندهند. (۲۹)

قَدْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيْمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ

لَا يَنْفَعُ: فعل مضارع - إِيْمَانُهُمْ: فاعل

بگو: در روز فیروزی و فتح ایمان کافران به ایشان سودی نمی دهد و آنان مهلت داده نمی شوند و دوباره به دنیا برگردانده نمی شوند و عذاب جهنم از آنان برداشته نمی شود.

فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَانْظُرْ إِلَيْهِمْ مُنْتَظِرُونَ ﴿٣٠﴾

از آنها روی بگردان و منتظر باش که آنها نیز منتظرند. (۳۰)

فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَانْظُرْ إِلَيْهِمْ مُنْتَظِرُونَ

فَأَعْرِضْ: فعل امر - فاعل (انت)

گفته اند این آیت به آیت سیف منسوخ شده است: می گوید، ای پیغمبر! حال که مشرکان دوست دارند به استهزاء و تمسخر خود ادامه دهند، پس به ایشان توجه مکن و تو به وظیفه ی خود که همان تبلیغ است ادامه بده و منتظر فتح و پیروزی مسلمانان و شکست و هلاکت کافران باش بدرتیکه آنان نیز منتظر این شکست و پیروزی هستند که حق سبحانه تعالی ترا غالب گرداند و پیروزی از شما و یاران شما خواهد بود.

سوره الاحزاب

سوره الاحزاب هفتاد و سه آیت است، جمله مدنی است به قول بعضی از مفسران مگر دو آیه که در مکه نازل شده است. «یا ایها النبی انا ارسلناک شاهداً و مبشراً و نذیراً الی آخر الایتین» وجه تسمیه این سوره آن است که در بر گیرنده‌ی واقعیهی خندق و هجوم احزاب و طوایف مشرکان به مدینه است.

بیشتر محور این سوره در تعیین راه و روش زندگی و بیان آداب جامعه‌ای اسلامی است که در آن رسول خدا ﷺ و مؤمنان به راه راست هدایت داده شده‌اند. چونکه خطاب «یا ایها النبی - و یا ایها الذین امنوا» در آن به تکرار آمده است.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِيعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿۱﴾
ای پیغمبر ﷺ از خدا ترس و از کافران و منافقان اطاعت مکن که همانا خدا دانا و حکیم است. (۱)

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِيعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ

ای: منادا- ها: تنبيه- اَلنَّبِيُّ: عطف بیان- اَتَّقِ: فعل امر- فاعل(انت)- لَفْظُ اللَّهِ: مفعول به

در سبب نزول آیت ذکر شده است که ابوسفیان و عکرمه و ابوالاعور بعد از واقعیهی احد از مکه به مدینه آمده در مرکز نفاق یعنی در خانه ابن ابی فرود آمدند و روزی دیگر از رسول خدا ﷺ درخواست کردند تا ایشان را امان دهد و با وی سخن گویند رسول خدا ﷺ ایشان را امان داد پس با عده‌ای از منافقان برخاستند و به حضور مصطفی ﷺ آمدند و گفتند ما را به لات و منات باز گذار و بگو که بتان را روز قیامت مقام شفاعت است تا ما نیز ترا بگذاریم تا اینکه خدمت خدای خود کنی. این سخن بدان حضرت دشوار و سخت آمد و روی مبارک درهم کشید. عبدالله ابن ابی و مقت بن قیشر و جد بن قیس از منافقان گفتند: یا رسول الله! سخن اشراف عرب را باور کن که صلاح کلی در آن است. فاروق ﷺ حمیت و غیرت اسلام و صلابت دین دریافته قصد قتل کفره نمود حضرت فرمودند ای عمر! من ایشان را بجان امان داده‌ام تو نقض عهد مکن در حال این آیت آمد که: «یا ایها النبی ای پیغمبر ﷺ اتق الله: بر تقوی مداوم و ثابت قدم باش.

تقوی از وی چون حمام روشن است

هست پیدا بر رخ زیبای او

ما سوای حق مثال گلشن است

هر که در حمام شد سیمای او

رسول خدا ﷺ این پیشنهادشان را قاطعانه رد کرد و به ایشان دستور داد که هرگز در برابر پیشنهاد مشرکان، نرمش و انعطاف از خود نشان ندهد. آنگاه رسول خدا ﷺ دستور اخراج نمایندگان مشرکان را از مدینه دادند که به دنبال آن دستور از مدینه اخراج شدند چون حکم آیت آن بود که فرمان میر کافران مکه را چون ابوسفیان و عکرمه و منافقین مدینه همچون ابن ابی و مقت بن قیشر و جد بن قیس را.

إِنِّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا

لفظ الله: اسم إِنْ - اسم كَانَ (هو) - عَلِيمًا: خبر كَانَ - جمله خبر إِنْ - حَكِيمًا:

خبر إِنْ ثانی

به درستی که خدای تعالی به مقابله با ایشان داناست و حکم کننده به وفای عهد و از هر آنچه که می گویند و می کنند آگاه و داناست.

وَأَتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿۲﴾

و آنچه را از پروردگارت به تو وحی می شود پیروی کن که خدا از اعمالی که می کنی آگاه است. (۲)

وَأَتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ

وَأَتَّبِعْ: فعل امر - فاعل (انت) - مَا: مفعول به

و پیروی کن از قرآن و آنچه به تو از سوی خدای تعالی وحی می شود و از چیزی غیر از وحی همچون سخن مشورت گونه مشرکان و منافقان پیروی مکن چونکه از سوی پروردگارت به تو وحی کرده می شود که شما را از اطاعت مشرکان و منافقان نهی می کند.

إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا

لفظ الله: اسم إِنْ - هو (اسم كَانَ) - تَعْمَلُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر كَانَ، خبر إِنْ

به درستی که خدای تعالی به آنچه که شما انجام می دهید دانا و آگاه است و چیزی از اعمال آشکار و پنهان بر او پوشیده نیست.

وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا ﴿۳﴾

و توکل به خدا کن که نگهدارنده خدا بس است. (۳)

وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ

وَتَوَكَّلْ: فعل امر - فاعل (انت)

یعنی تمام کارهای خود را به خدا واگذار کن که او کارساز و نگهدارنده و کفایت کننده ی مهمات است. بیت:

چون زره لطف عنایت کند جمله مهمات کفایت کند

در کشف الاسرار آمده است که ابویزید بسطامی قدس سره با گروه مزیدان بر توکل نشسته بودند مدتی بگذشت که ایشان را فتوحی بر نیامده و از هیچ کس رقی نیافتند بی طاقت شدند گفتند ای شیخ! اگر دستوری باشد به طلب رزقی رویم؟ شیخ گفت: اگر دانید که روزی شما کجاست روید و طلب کنید گفتند تا الله را خوانیم و دعا کنیم.

اریاب حاجتیم و زبان سوال نیست در حضرت کریم تنها چه حاجتست

ای جوانمرد حقیقت توکل آنست که مرد از راه اختیار خود برخیزد دیدی تصرف را میل درکشد خیمه‌ی رضا و تسلیم بر سر کوی قضا و قدر بزند دیدی مطالعت بر مطالع مجاری احکام گذارد تا از پرده‌ی عزت چه آشکارا شود و بهر چه پیش آید در نظاره‌ی حال. چون مرد بدین مقام رسد کلید گنج مملکت در کنار وی نهند توانگر دل گردد!

وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا

كَفَى: فعل ماضی - بی: جر زائد - لفظ الله: فاعل - وَكِيلًا: تمیز

و بر خدا توکل کن و تمام کارهای خود را به او واگذار کن که تنها او حافظ و نگهبان توکل کنندگان است.

مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّنْ قَلْبَيْنِ فِيْ جَوْفِهِۦٓ وَمَا جَعَلَ اَزْوَاجَكُمْ اَلَّتِي تَظَاهَرُوْنَ مِنْهُنَّ اُمَّهَاتِكُمْ وَمَا جَعَلَ اَدْعِيَاءَكُمْ اَبْنَاءَكُمْ ذٰلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِاَفْوَاهِكُمْ وَاللّٰهُ يَقُوْلُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيْلَ ﴿٤﴾

خدا برای هیچ مردی دو قلب در اندرون وی ننهاد و همسران را که به صیغه ظاهر از ایشان جدا می‌شوید، مادران شما و پسران دیگری را که فرزند بخوانید پسر شما قرار نداده این گفتار شما به زبانهایتان است و خدا سخن درست می‌گوید و هم او به راه (درست) هدایت می‌کند. (۴)

مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّنْ قَلْبَيْنِ فِيْ جَوْفِهِۦٓ

جَعَلَ: فعل ماضی - لفظ الله: فاعل - مِّنْ: جر زائد - قَلْبَيْنِ: مفعول به

می‌گوید: خدای تعالی هیچ مرد را دو دل نیافرید در اندرون وی زیرا که قلب معدن روح حیوانی و منبع قوتهاست پس یکی بیش نشاید زیرا که روح حیوانی یکی است.

گفته‌اند: این آیت در شأن مردی فرو آمد نام وی ابومعمر الفهری، او را ذوالقلبین می‌گفتند از بهر آنکه دعوی می‌کرد و می‌گفت من دو قلب دارم؛ قلبی مرا به کاری دستور می‌دهد و قلبی دیگر به کاری دیگر همچنان اعراب می‌پنداشتند که اشخاص دارای هوش و فراست بالا، دو قلب دارند، از این روی میانشان شایع بود که ابومعمر الفهری دو قلب دارد زیرا او حافظه‌ی قوی داشت و می‌گفت: من دارای دو قلب هستم که با هر کدام آن‌ها از محمد بهتر می‌اندیشم.

روز بدر چون شکست بر مشرکان افتاد، ابوسفیان او را دید یک تا نعلین در دست و یک تا در پای، شکست خورده فرار می‌کرد. بوسفیان گفت: یا ابامعمر این چه حالت است که نعلین تائی در دست داری و دیگری در پای؟ گفت: من خود ندانسته‌ام که چه می‌کنم پنداشتم نعلین در پای دارم. این خبر به ابوسفیان رسید، بوسفیان گفت: اگر تو دو دل داشتی این حال بر تو پوشیده نگشتی. و خداوند با این آیه روشن کرد که انسان تنها صاحب یک قلب است یا می‌تواند در آن اسلام و احکام الهی جای گیرد و یا کفر و نفاق و جمع آن در یک قلب غیر ممکن است.

وَمَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمُ اللَّائِي تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ

جَعَلَ: فعل ماضی - فاعل (هو) - أَزْوَاجَكُمُ: مفعول به

و خداوند زناتنان را که آنها را اظهار^۱ قرار می‌دهید، مادرانتان نگر دانیده است چنانکه یک شخص را دارای دو قلب نگر دانیده. طلاق اهل جاهلیت آن بود که به زن خویش می‌گفتند: «انت علی کظهر امی» تو بر من مانند پشت مادرم هستی آن هنگام که اسلام آمد و شریعت راست شد، پروردگار جهانیان، برای آن کفار و تحله پدید کرد و صریح آن را - اظهار - نام نهاد.

وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ

جَعَلَ: فعل ماضی - فاعل (هو) - أَدْعِيَاءَكُمْ: مفعول به

فرزند دیگری را که به آن پسر خوانده می‌گویند پسران حقیقی شما قرار نداده است در سبب نزول این آیت گفته‌اند که این آیت در باره‌ی زید بن حارثه رضی الله عنه فرود آمد که برده خدیجه (رض) بود - قبل از اسلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله بخشید.

آن حضرت نیز به ایشان علاقه‌ی وافری داشت آن هنگام که خانواده او در شام از بردگی او مطلع شدند به پیش حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمدند تا او را باز خرید کنند. حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند با خود ایشان صحبت کنید و از نیت ایشان با خبر شوید. اما زید در جواب اعضای خانواده‌اش گفت من این شخص را رها نمی‌کنم بدین ترتیب او بردگی در زیر دست حضرت رسول را نسبت به آزادیش ترجیح داد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را از بردگی آزاد کرد و او را فرزند خویش خواند فرمودند: بدانید که زید فرزند من است، از من میراث می‌برد و من از وی میراث می‌برم در این هنگام بود که این آیه نازل شد و حکم فرزند خواندگی با این آیه منسوخ شد.

ذَٰلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ

^۱ - اظهار؛ این است که مرد به زنش بگوید: تو بر من مانند پشت مادرم هستی. یعنی چنانکه مادرم بر من حرام است، تو نیز بر من حرام هستی.

ذَلِكُمْ: مبتدا- قَوْلُكُمْ: خبر

این مظاهره، یعنی زنانان راظهار قرار دادن و پسر خوانده را پسر حقیقی خود قرار دادن سخنی است که به زبانهای خود می گویند و غیر واقعی و غیر حقیقی است. پس نه زن انسان باظهار خواندن مادر وی می گردد و نه فرزند دیگران با ادعا فرزند حقیقی انسان می شود و قطعاً بر اینها هیچ چیز از احکام مادری و فرزندی مترتب نیست.

وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ

لفظ وَاللَّهُ: مبتدا- يَقُولُ: فعل مضارع- فاعل (هو)، جمله خبر- الْحَقُّ: مفعول به- (و) حالیه- يَهْدِي:

فعل مضارع- فاعل (هو)، جمله حالیه- خبر (هو)- السَّبِيلَ: مفعول به

و خدای تعالی می گوید سخن راست و درست مطابق با واقع باشد پس فرزند را به پدران حقیقی خودشان نسبت دهید و به این حقیقت تسلیم شوید و گردن بگذارید و اوست که به راه راست هدایت می کند آن راهی که به سوی خدای یگانه هدایت می کند. این است که:

أَدْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوَالِيكُمْ وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ، وَلَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٥﴾

پسر خواندگان را به نام پدرانشان بخوانید، این نزد خدا منصفانه تر است، اگر پدرانشان را نمی شناسید، برادران دینی و آزاد کردگان شما، و در آنچه به خطا مرتکب آن شده اید بر شما گناهی نیست مگر آنچه دلایتان به قصد کند و خدا آمرزگار و رحیم است. (۵)

أَدْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ

أَدْعُوهُمْ: فعل امر- (و) فاعل- هم: مفعول به هُوَ: مبتدا- أَقْسَطُ: خبر- عِنْدَ: مفعول فیه- لفظ

اللَّهُ: مضاف الیه

ایشان را به پدران اصلی شان بخوانید و به پدرشان نسبت دهید و بگویند. زید پسر حارثه این نسبت دادن فرزند بر پدران اصلی و حقیقی شان نزد خدای تعالی درست تر و عادلانه تر است.

از ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: قبل از این که این آیت فرود آید ما زید بن حارثه را زید بن محمد رضی الله عنه می خواندیم. و پس از نزول این آیه زید را به نام پدر صلبی خودش یعنی زید بن حارثه خواندیم.

فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوَالِيكُمْ

تَعْلَمُوا: فعل مضارع - (و) فاعل - ءَابَاءَهُمْ: مفعول به

پس اگر ندانید و شناسید پدران ایشان را تا نسبت دهید به آنها پس ایشان در دین اسلام برادران شمایند. پس بگوئید ای برادر من! و دوستان شمایند پس ایشان را یا مولای^۱ خطاب کنید.

وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ، وَلَٰكِن مَّا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ

لَيْسَ: فعل ماضی ناقصه - عَلَيْكُمْ: جار و مجرور خبر - جُنَاحٌ: اسم لَيْسَ

و اگر در این مورد از روی خطا و اشتباه نه از روی قصد و عمد اشتباه کردید، در آن چیزی که خطا کردید گناهی بر شما نیست. اما آنچه که دلتان می خواهد و از روی عمد و قصد و غرض و آگاهانه انجام می دهید گناه دارد. در این بیان عمد کسی را به غیر پدر او نسبت دهید، مورد مؤاخذه قرار می گیرد. در حدیث شریف آمده است که: «من ادعی الی غیر ابیه و هو یعلم انه غیر ابیه فالجنه و علیه حرام». کسی که خود را به نام غیر پدرش می خواند در حالی که می داند او پدرش نیست، بهشت بر وی حرام است.

وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا

كَانَ: فعل ماضی - لفظُ اللَّهِ: اسم كَان - غَفُورًا: خبر كَان - رَحِيمًا: خبر دوم كَان

و خداوند عزوجل آن کسی که از روی خطا و غیر عمد اشتباه کند آمرزنده و بخشنده است و بر کسانی که به قصد و نیت و از روی عمد اشتباه و گناه کنند و بعد توبه کنند، بر توبه کنندگان مهربان و رحیم است. نزد ابوحنیفه رحمه الله کسی که نسب وی شناخته شده است، با فرزند خواندگی برای شخصی که او را فرزند خویش خوانده است، نسبتش اثبات نمی شود اما اگر برده ی وی بود، آزاد می شود.

الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا

كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا ﴿٦﴾

پیغمبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است و همسران وی مادران مؤمنانند و خویشاوندان در مکتوب خدا به همدیگر از مؤمنان و مهاجران نزدیک ترند، مگر آنکه با دوستان نیکی ای کنید که این در آن مکتوب نوشته شده است. (۶)

الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ

الَّتِي: مبتدا - أُولَى: خبر

پیغمبران به مؤمنین از خودشان سزاوارتر است در همه کارها هر چه فرماید عین صلاح بندگان و محض رستگاری ایشان است و مقدم بر خواست و اراده‌ی ایشان است. پس بر مؤمنان واجب است تا از پیامبر خویش بیشتر و بهتر از خواسته‌های شخصی خود مقدم بدارند.^۱

امتان را در دو عالم اوست دوست دوستی دیگران بر بوی اوست
دوستی اصل باید کرد و بس فرع را بهر چه دارد دوست کس
اصل داری فرع گو هرگز مباش تن بمان و جان بگیر ای خواجه تاش

در حدیث شریف به روایت بخاری از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که در انوار القرآن ذکر آن رفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمودند:

هیچ موجودی نیست مگر اینکه من در دنیا و آخرت سزاوارترین مردم به او هستم، اگر خواستید این آیه را بخوانید: (پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است).

لذا هر مؤمنی که مالی را به جا گذاشته است، میراث وی از آن نزدیکان (عصبه‌ی) وی است - هر که هستند - اما چنانچه وامی، یا افراد تحت تکفل نیازمندی از خود به جا گذاشت، باید آن طلب‌کار یا نیازمند نزد من بیاید زیرا من مولای آن مومن هستم. یعنی: من آن نیاز وی را بر آورده می‌کنم.

و همسران پیغمبران مادران مؤمنین حساب می‌شوند یعنی از جهت تحریم و از روی تعظیم. لذا در استحقاق حرمت همسران پیغمبران جایگاه و منزلت مادرانشان را دارند پس همچنانکه برای احدی جایز نیست تا با مادر خود ازدواج کند، این هم برای وی جایز نیست تا بعد از درگذشت آن حضرت صلی الله علیه و آله با یکی از امهات المؤمنین ازدواج نماید، چه آنان مادران همه‌ی مردان و زنان مؤمن هستند.

وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أُولِيَآيَكُم مَّعْرُوفًا

أُولُوا: مبتدا - بَعْضُهُمْ: خبر - وَأُولُوا الْأَرْحَامِ: وارثی که پس از مرگ از کسی باقی می‌ماند

می‌گوید: خویشاوندان برخی از ایشان سزاوارترند به برخی دیگر از مؤمنان در توارث، چه در ارث از اصحاب فرائض - یعنی صاحب سهم باشند، چه از عصبه، چه از خویشاوندان نزدیک که از جهت زنان با متوفی نزدیکی دارند - یعنی نسبت به مؤمنان و مهاجران که به یکدیگر بیگانه حساب می‌شوند هر چند که در میانشان عهد و پیمان دوستی و برادر خواندگی هم باشد و از مهاجران که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله ایشان را با یکدیگر برادری داد.

^۱ - به قولی: مراد از (انفسهم) در آیهی کریمه، «بعضهم» می‌باشد، که در این صورت معنی این است: پیامبر به مؤمنان از خودشان بر یک دیگرشان سزاوارتر است. به قولی دیگر: این آیه مخصوص به حکم قضاوت و داوری پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد در این صورت معنی چنین خواهد بود: پیامبر در آنچه که میان مؤمنان حکم می‌کند، از خودشان به ایشان سزاوارتر است. یا معنی این است: که در جهاد جان خود مقدم بر پیغمبر قربانی کنند. تمام این اقوال صحیح است.

دوست مشمار آنکه در نعمت زند
دوست آن باشد که گیرد دست دوست

لاف یاری و برادر خواندگی
در پریشان حالی و درماندگی

آنچه که در کتاب خدای تعالی (قرآن) از اولویت بیشتر برخوردارند همان آیت مواریث و حکم الهی است و عهد و پیمان برادر خوانده از مهاجرین و انصار که پیغمبر ﷺ ایشان را به یکدیگر برادر قرار داده و یا پسر خوانده موجب ارث نمی شود. مگر اینکه بخواهند در حق دوستان و برادر خواندگان خود دوستی کنند و کار نیکی انجام دهند و می توانند از طریق وصیت مقداری به آنان به ارث بگذارند^۱ و با این کارشان نسبت به آنان نیکی کنند زیرا که این عمل در قید حیات او هم مانعی ندارد.

كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا

ذَلِكَ : اسم کان - مَسْطُورًا : خبر کان

این حکم الهی یعنی آنچه که از تورات اولوالارحام ذکر کرده شده در لوح محفوظ یا قرآن نوشته و ثابت گشته است و تغییر و تبدیلی در آن نیست.

وَلِذَٰلِكَ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْ نُّوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا ﴿٧﴾

و به یاد آور و وقتی را که از پیغمبران پیمان ایشان بگرفتیم و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی پسر مریم نیز، و از آنها پیمانی سخت گرفتیم. (۷)

وَلِذَٰلِكَ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْ نُّوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ

إِذْ : مفعول به - أَخَذْنَا : فعل ماضی - (نا) فاعل - مِيثَاقَهُمْ : مفعول به

در این آیه حضرت رسول ﷺ نسبت به آنچه که رسالت دارد و باید تبلیغ کند و در انجام فرمان الهی ثابت قدم و استوار باشد می فرماید: ای پیغمبر ﷺ

به یاد آور آن هنگامی را که از پیامبران عهد و پیمان گرفتیم یعنی برایشان وحی کردیم اینکه مردم را به سوی پرستش الله جل جلاله دعوت نمایند تا اینکه بعضی شان بعضی را تصدیق نمایند زیرا که خداوند تعالی همه ی پیامبران را امر فرمود به اینکه امت خود را به سوی عبادت خدای تعالی دعوت کنند و خیر خواه و راهنمای امت خویش باشند تا اینکه این دعوت به حضرت محمد ﷺ منتهی شود و تبلیغ خود را به انجام رسانند و نیز پیمان گرفتیم از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی پسر مریم (ع) خدای تعالی این پنج کس را به عنوان پیغمبران اولی العزم در کتاب خود بیان کرد و از آنان نام برد و تقدیم پیغمبر ما بر ایشان با وجود مؤخر بودن زمانشان به جهت تعظیم است. یعنی هر چند در نوبت آخر است اما در رتبت اول است.

وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا

^۱ - اگر کسی از یک سوم مال خود برای دوست خویش وصیت کند، این کار جایز و مباح است.

أَخَذْنَا: فعل ماضی - نا: فاعل - مِثْقًا: مفعول به - غَلِيظًا: نعت

ای پیغمبر ﷺ! ما از ایشان (پیغمبران اولی العزم) عهد و پیمان محکم و استوار گرفتیم تا اینکه نسبت به رسالتی که در حق دعوت امت به خدای تعالی دارند به نحو شایسته به انجام رسانند و در تبلیغ کوتاهی نکنند و نسبت به عهد و پیمان خود وفادار باشند و هر یک از آنها به پیغمبران بعد از خود الگو و نمونه وفاداری و وفاداری باشند.

لَيْسْتَ لَ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿٨﴾

که خدا راستگویان را از راست گفتنشان پرسد و برای کافران عذابی الم انگیز آماده کرده است. (۸)

لَيْسْتَ لَ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ

لَيْسْتَ لَ: فعل مضارع منصوب - فاعل (هو) - الصَّادِقِينَ: مفعول به

تا اینکه خدای تعالی از راستگویان (پیغمبران)، در حق عهد و پیمانی که گرفته است سؤال کند اینکه آیا به آنچه که عهد بسته اند وفادار بوده اند و به آن ثابت قدم مانده اند و در تبلیغ رسالت خود وفای به عهد کرده اند.

اولوالعزم را تن بلرزد ز هول

در آن روز کز فعل پرسند و قول

تو عذر گنه را چه داری بیا

به جائی که دهشت خورد انبیاء

حال که پیامبران الهی مورد پرسش و بازخواست قرار می گیرند پس دیگران چگونه مورد پرسش قرار بگیرند. سپس روی به کافران کرده می گوید:

وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا

أَعَدَّ: فعل ماضی - فاعل (هو) - عَذَابًا: مفعول به - أَلِيمًا: نعت

خدای تعالی در حق کافرانی که دعوت پیامبران را اجابت نکردند و با آنان به ستیز برخاستند و از روی نافرمانی پاسخ منفی به دعوت آنان دادند، یادآور می شود که آنان مورد بازخواست قرار می گیرند و برای ایشان عذابی دردناک و دردمند آماده ساخته است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَّمْ

تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا ﴿٩﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید به یاد آورید نعمتی را که خدا به شما عطا کرد و قتی که سپاه بسیاری از کافران بر علیه شما جمع شدند پس بر سر آنان بادی تند و سپاهی بسیار (از فرشتگان) که نمی دیدید فرستادیم و خداوند به آنچه که می کردید بینا بود.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَّمْ

تَرَوْهَا

ای: منادا- ها: تنبیه- اَلَّذِينَ: بدل- فَأَرْسَلْنَا: فعل ماضی- نا: فاعل- رِيحًا: مفعول به
ای مؤمنان به یاد آورید موهبت و نعمت خدای تعالی را در حق خودتان، آن هنگام که لشکریایی
چون قریش، عطفان و کنانه و یهود که نزدیک به ده هزار کس به جنگ شما آمدند پس برایشان بادی
تند (باد صبا) و لشکریان (فرشتگان) به کمک شما فرستادیم که شما آن را نمی دیدید.
محمد بن سعد در باره جنگ احزاب (خندق) در کتاب نهایه العرب فی فنون الادب چنین می گوید:
این جنگ در ماه ذیقعد سال پنجم هجرت اتفاق افتاده است و ابن اسحاق می گوید در شوال آن سال
بوده است.

محمد بن سعد و محمد بن اسحاق و عبدالملک بن هشام که خدای هر سه را رحمت کند و سخن آنان
در یکدیگر تأثیر گذاشته است چنین می گویند، که چون پیامبر ﷺ یهودیان بنی نضیر را از مدینه بیرون
و تبعید کرد و آنها به خبیر رفتند، گروهی از سران و اشراف ایشان از جمله سلام بن ابی حقیق و حبیب
بن اخطب و کنانه بن ربیع بن ابی حقیق، و هوده بن قیس وائل، و ابوعمار وائل همراه تنی چند از بنی
نضیر و بنی وائل بودند. قریش را به جنگ با پیامبر ﷺ دعوت می کردند، و به قریش گفتند، ما هم همراه
شما خواهیم بود تا او را ریشه کن سازیم.

قریش به آنها گفتند، ای گروه یهود شما اهل کتاب و علم هستید و در جریان مخالفت ما و محمد ﷺ
هستید، آیا دین ما درست و بهتر است یا آیین محمد ﷺ؟ آنها گفتند، دین شما بدون شک از دین او بهتر
است و شما به حق سزاوارتر از اوید، و ایشان کسانی هستند که خداوند متعال در باره شان آیات ۵۴ و
۵۹ سوره چهارم را نازل فرموده است:

«آیا نبینی آنان را که داده شدند بهره ای از کتاب، می گروند به معبودانی که دون خدایند و می گویند آنان
را که کافر شدند اینان راه یافته ترند از آنانکه ایمان آورده اند؟ آنانند که خدا ایشان را لعنت کرده و هر
که را خدای لعنت کند هرگز نیابی او را یاری کننده ای، یا ایشان را بهره ای است از پادشاهی که آنگاه
ندادند مردم را اندکی، یا که حسد می برند بر مردم بر آنچه داده خدای ایشان را کتاب و دانش دادیم
ایشان را پادشاهی بزرگ، گروهی از ایشان ایمان آوردند به آن و گروهی از ایشان برگردد از آن و بس
است دوزخ آتش افروخته.

گویند چون یهودیان به قریش چنان گفتند، سخت خوشحال شدند و دعوت آنها را برای جنگ با رسول
خدا با روی باز پذیرفتند و برای این منظور فراهم آمدند، آنگاه آن افراد یهودی پیش قبایل عطفان و
سلیم رفتند و آن دو قبیله را هم دعوت کردند و به آنها اطلاع دادند که قریش با آنها در این کار موافقت
کرده اند و همراه ایشان جمع شده اند، آنها هم پذیرفتند و فراهم آمدند.

قریش آماده شدند و دیگر هم پیمانهای عرب خود را فرا خواندند و چهار هزار نفر شدند و در
دارالندوه پرچم را بر افراشتند و عثمان بن طلحه بن ابی طلحه پرچمدار شد، و با خود سیصد اسب
برداشتند و هزار و پانصد شتر با ایشان بود و بیرون آمدند و فرماندهی با ابوسفیان بن حرب بود، در

مرالظهران بنی سلیم که هفتصد نفر به فرماندهی سفیان بن عبد شمس بودند به قریش پیوستند، ابن سفیان بن عبد شمس هم پیمان جنگی بنی امیه است و پدر ابوالاعور سلمی است که در جنگ صفین همراه معاویه بوده است، بنی اسد هم به فرماندهی طلحه بن خویلد اسدی بیرون آمدند، و غطفان و فزاره هم در حالی که هزار شتر با ایشان بود به فرماندهی عیینه بن حصن بن حذیفه بن بلد بیرون آمدند، بنی مره هم که چهارصد نفر بودند به فرماندهی حارث بن عوف بن ابوحارثه مری بیرون آمدند، اشجع هم که چهارصد نفر بودند به فرماندهی مسعر بن رخیله بن نویره بن طریف بیرون آمدند و گروه‌های دیگر هم همراه ایشان بیرون آمدند.

جمع کسانی که در جنگ خندق آمده بودند ده هزار نفرند که به احزاب نامیده شده‌اند و سه لشکر بوده‌اند که فرماندهی کل همه ابوسفیان بن حرب بوده است. چون خبر حرکت آنها از مکه به اطلاع پیامبر ﷺ رسید، مردم را فراخواند و موضوع رو آوردن دشمن را با آنها در میان گذاشت و مشورت فرمود، سلمان فارسی اشاره به کندن خندق کرد و این مسئله مسلمانان را به تعجب و شگفتی واداشت، پیامبر ﷺ کنار دامنه‌ی کوه سلع (نام کوهی در مدینه) لشکر زد و کوه را پشت سر خود قرار داد، و شمار مسلمانان سه هزار بود، و پیامبر ﷺ عبدالله بن ام مکتوم را در مدینه جانشین فرمود و سپس گرداگرد مدینه را خندق کردند و پیامبر برای ترغیب مسلمانان شخصاً هم در کندن خندق شرکت داشت و مسلمانان با سرعت و جدیت در کندن خندق شرکت داشتند و کار می‌کردند، بعضی از منافقان هم از همکاری با رسول خدا ﷺ و مسلمانان به بهانه‌ی ضعف و ناتوانی خودداری می‌کردند و بدون کسب اجازه از پیامبر ﷺ به خانه‌های خود می‌رفتند و حال آنکه مسلمانان در صورتیکه کار و پیشامد مهمی برای آنها صورت می‌گرفت از پیامبر اجازه می‌گرفتند و می‌رفتند و بلافاصله پس از انجام کار خود برای کار در خندق برمی‌گشتند خداوند متعال در باره‌ی این مؤمنان آیه ۶۲ سوره ۲۴ را نازل فرمود: «جز این نیست گروندگان کسانی‌اند که گرویدند به خدا و به پیامبر او و چون در کاری که اجتماعشان با پیامبر ﷺ لازم است باشند نمی‌روند تا از او اجازه بگیرند، به تحقیق کسانی که رخصت جویند از تو به درستی همانا کسانی هستند که می‌گروند به خدا و رسولش، پس چون اجازه خواهند از تو، که بعضی مشاغل خود را انجام دهند، به هر کس از ایشان که خواهی اجازه فرمای و برای آنها از خداوند آمرزش بخواه به تحقیق خدا آمرزنده و مهربان است.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که: و از انس رضی الله عنه در روایت دیگری آمده است که آنها (هنگام حفر خندق) چنین گفتند. ما کسانی هستیم که با محمد تا زنده باشیم بر اسلام بیعت نموده‌ایم و پیغمبر خدا ﷺ در جوابشان می‌گفتند که: خدا یا! خیری جز خیر آخرت نیست پس برای انصار و مهاجرین برکت بده.

گوید، مسلمانان همچنان در خندق کار کردند تا تمام شد و استوار ساختند، محمد بن سعد با سندی که آن را به سهل بن سعد می‌رساند می‌گوید، که او می‌گفته است، در حالیکه مشغول کندن خندق بودیم و

بر دوش خود خاک حمل می کردیم پیامبر ﷺ می فرمود: «زندگی جز زندگی اخروی نیست خدایا، انصار و مهاجرین را بیامرز».

از براء بن عازب روایت شده است که می گفته است، در جنگ احزاب پیامبر ﷺ شخصاً همراه ما خاک می برد و خاک سپیدی شکمش را پوشانده بود و چنین می خواند:

«پروردگارا اگر اراده تو نمی بود هدایت نمی شدیم نه زکات می پرداختیم و نه نماز می گزاردیم، اکنون آرامشی بر ما فرو فرست و اگر با دشمن بر خوردیم قدمها را استوار بدار، همانا دیگران بر ما ستم کردند و هر گاه بخواهند ما را از دین برگردانند نمی پذیریم» و کلمه ی آخر را با صدای کاملاً بلند ادا می فرمود.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که: از براء علیه السلام روایت است که گفت: در غزوه ی احزاب پیغمبر خدا ﷺ را دیدم که خاک را انتقال می دادند، و در حالیکه اثر خاک، سفیدی روی شکم شان را پوشانده بود، می گفتند: خدایا! اگر تو نبودی ما هدایت نمی شدیم نه صدقه ای داده و نه نماز می خواندیم پس به دلهای ما آرامی ببخش و در وقت جنگ ما را ثابت قدم بساز، اینکه دشمنان بر ما تجاوز نموده اند، ولی فتنه انگیزیشان را قبول نخواهیم کرد.

در طول کندن خندق معجزاتی صورت گرفت از جمله معجزاتی که ذکر آن در این جا مناسب است موضوعی است که محمد بن اسحاق از جابر بن عبدالله نقل می کند، که می گفته است، در قسمتی از خندق مردم به سنگی برخوردند که کندن آن امکان نداشت و به رسول خدا ﷺ گزارش دادند، ظرف آبی خواست و در آن آب دهان انداخت و مقداری دعا کرد و آن آب را بر آن سنگ ریخت، همه ی کسانی که آنجا حاضر بودند می گویند سوگند به کسی که او را به حق مبعوث فرموده است، آن سنگ چنان نرم شد که چون ماسه گردید و نه تیشه را برمی گرداند و نه بیل را.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که: از جابر علیه السلام روایت است که گفت: هنگامیکه مشغول حفر خندق بودیم، صخره ی بسیار سختی پیدا شد، مردم نزد پیغمبر خدا ﷺ رفتند و گفتند: صخره ی بسیار سختی در خندق پیدا شده است، فرمودند: «اینک خودم پائین می روم» و در حالیکه سنگی را به شکم خود بسته بودند، و سه روز شده بود که چیزی را نچشیده بودیم پیغمبر خدا ﷺ کلنگ را گرفته و به صخره زدند، صخره به ریگ روانی مبدل شد.

گویند، مسلمانان در شش روز از کندن خندق فارغ شدند، و روزها کار می کردند و شب ها به خانه ی خود می رفتند، پیامبر ﷺ دستور داد زنان و کودکان را در برجا قرار دهند و روز دوشنبه هشتم ذیقعدہ بیرون آمد، پرچم مهاجران را به زید بن حارثه و پرچم انصار را به سعد بن عبادہ سپرد.

قریش و پیروان آنها هم فرا رسیدند و هنگامیکه خندق تمام شده بود به مدینه رسیدند و خندق میان مسلمانان و ایشان بود و پشت مسلمانان به کوه سلع بود.

ابن سعد می گوید: رؤسای قریش و فرماندهان گروه های دیگر روز جمع شدند و تصمیم گرفتند جای تنگی از خندق پیدا کنند و با اسب از آن بپرند و خود را به سوی پیامبر و اصحاب آن حضرت برسانند،

گفتند، مردی ایرانی همراه محمد ﷺ است که او این خندق را یادشان داده است، گفتند: آری، همینطور باید باشد و این از کارهای ایرانیان است، در عین حال به جایی رسیدند که مسلمانان از آنجا غفلت کرده بودند و عکرمه بن ابی جهل و نوفل بن عبدالله، و ضرار بن خطاب، و هبیره بن ابی وهب، و عمرو بن عبود از همانجا عبور کردند و عمرو بن عبود شروع به همآورد طلبیدن کرد و این رجز را می خواند:

«از بس فریاد کشیدم که آیا همآوردی هست گلویم گرفت».

عمرو بن عبود پیری نود ساله بود، علی بن ابی طالب علیه السلام به جنگ او رفت و گفت: ای عمرو گویا تو با خدای خود عهد کرده ای که هیچکس از قریش اگر از تو دو خواهش بکند ناامیدش نمی کنی مگر اینکه یک خواهش او را بر آوری، گفت: آری، همچنین است، فرمود: اکنون خواهش اول من این است که ترا به خدا و رسول او به اسلام فرا می خوانم، گفت: مرا به این کار نیازی نیست، خواهش دوم من این است که از اسب فرود آیی و پیاده جنگ کنیم، عمرو بن عبود گفت: ای برادرزاده به خدا قسم دوست نمی دارم که ترا بکشم، علی علیه السلام گفت: ولی من به خدا سوگند دوست می دارم ترا بکشم، عمرو در این موقع ناراحت و غیرتی شد و از اسب به زیر پرید و حیوان را پی کرد و به چهره اش کوفت و آنگاه به جنگ علی آمد و پیاده به ستیز و جنگ پرداختند.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که: از سلیمان بن سرد رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در روز غزوه ی احزاب بعد از کوچ کردن مشرکین فرمودند: از این به بعد، «ما با آنها جنگ می کنیم و آنها با ما جنگ نمی کنند» و ما به سوی آنان می رویم.

آن هنگام که علی او را کشت سواران دشمن گریختند و از خندق به آن سوی که آمده بودند پریدند و عکرمه بن ابی جهل از یاری دادن عمرو بن عبود گریخت و نیزه ی خود را به زمین انداخت و حسان بن ثابت در این مورد گفته است: «گریخت و نیزه اش را برای ما انداخت ای عکرمه شاید تو چنین نکرده باشی! و از جنگ گریختی مانند گریز شتر مرغ نر و نباید از وعده گاه می گریختی و نباید چنان پشت می کردی که گویی چون توله کفتار بودی»

مشرکان قرار گذاشتند که فردا دوباره حمله کنند و آن شب اصحاب خود را آماده می ساختند و لشکرهای خود را برای حرکت به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله آماده می کردند.

و گروهی زیاد به سرپرستی خالد بن ولید به میدان آمدند و آن روز تا پاسی از شب جنگ ادامه داشت و مسلمانان هم نتوانستند موضع خود را حتی برای نماز ترک کنند و پیامبر و اصحاب نتوانستند نماز ظهر و عصر را بگذارند و مغرب و عشاء هم در اول وقت خوانده نشد تا اینکه خداوند این بلا را رفع فرمود. و مشرکان به جای خود برگشتند و پراکنده شدند و مسلمانان هم کنار خیمه پیامبر جمع شدند و اسید بن حصیر همراه دویست نفر از مسلمانان برای پاسداری کنار خندق ماند، در این هنگام خالد بن ولید همراه سواران به قصد شیخون پیش آمد و ساعتی تیراندازی کردند. بعد از این برخوردها، دیگر، جنگ دسته جمعی نکردند و کفار برگشتند و فقط شبها گروه هایی را به قصد شیخون می فرستادند. از مسلمانان در جنگ احزاب (خندق) انس بن اوس بن عتیک از بنی عبدالاشهل که به

دست خالد ولید شهید شد، عبدالله بن سهل اشعلی، ثعلبه بن عنمه بن عدی که هبیره بن ابی وهب او را شهید کرد. کعب بن زید از بنی دینار که ضرار بن خطاب او را شهید کرد، طفیل بن نعمان بن جشم، سعد بن معاذ که در این جنگ تیر خورد و زخمی شد ولی بعد از جنگ بنی قریظه از آن جراحت شهید شد. از مشرکان هم عثمان بن امیه بن منبه بن عبید بن سباق که از خاندان بنی عبدالدار بن قصی، نوفل بن عبدالله بن مغیره، عمرو بن عبدود، که به دست علی ابن ابیطالب کشته شده است.

وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا

لفظ **اللَّهُ** : اسم کان - **بَصِيرًا** : خبر کان

و خداوند به آنچه که انجام می دادید آگاه و بینا بود. یعنی بر حيله و نقشه مشرکان آگاه است و نقشه آنان را نقش بر آب خواهد کرد. سپس خدای تبارک و تعالی در بیان این رویداد می فرماید:

إِذْ جَاءُوكُم مِّنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونًا ﴿١٠﴾

به یاد آورید آن هنگام که [لشکر کفار] از بالا و زیر بر شما حمله ور شدند و چشمها خیره گشت و جانها به گلوگاهها رسید و به وعدهی خدای تعالی گمانهای گوناگون بردید. (۱۰)

إِذْ جَاءُوكُم مِّنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونًا

إِذْ: بدل - جَاءُوكُمْ: فعل ماضی - (و) فاعل - كُمْ: مفعول به - زَاغَتِ: فعل ماضی - الْأَبْصَارُ: فاعل - بَلَغَتِ: فعل ماضی - الْقُلُوبُ: فاعل - الْحَنَاجِرَ: مفعول به

و یاد آورید آن هنگامی را که آمد به سوی شما لشکرهای مشرکان از بالا سرتان و از پائین شهرتان یعنی پائین وادی از سمت مغرب، کسانی که از این سمت آمدند قبیلهی قریش بودند. و کسانی که از بالای سرشان حمله کردند لشکرهای قریش، غطفان و گروههای دیگر بودند و آن گاه چشمها از روی دهشت و از فرط هول و هراس و حیرت خیره ماند و دلها به گلوگاهها رسید یعنی دلها از فرط ترس و اضطراب و بی قراری از جایگاه اصلی خود بر آمده و به گلوگاهها رسید. و این، جملهی مبالغه است. یعنی زیادی ترس و بی قراری و اضطراب مسلمانان را نشان می دهد تا آنکه حق سبحانه تعالی دین خود را غالب گرداند و مومنان را نصرت دهد و منافقان را که گمان می کردند آنکه لشکر اسلام تاب حرب نیاورده از ریشه برکنده شده متواری گردند.

بیهقی از حذیفه رضی الله عنه در بیان سبب نزول روایت می کند که در انوار القرآن ذکر آن آمده است. فرمود: در شب احزاب ما را می دیدی که صف کشیده نشسته بودیم، ابوسفیان و لشکریان همراه وی بر فراز ما یورش آوردند، هرگز شبی به تاریکی آن شب و تند بادتر از آن بر ما نیامده است.

منافقان در آن وضع آشفته از رسول خدا ﷺ اجازه می خواستند که از صف معرکه بیرون روند و می گفتند: خانه های ما بی حفاظ است در حالی که بی حفاظ نبود پس هیچ کس از منافقان اذن نمی خواست مگر این که رسول خدا ﷺ به وی اجازه می دادند و آنها پنهانی از میان تاریکی به در می رفتند. در این اثنا دیدیم که رسول خدا ﷺ به ما روی آوردند. ایشان تک تک ما را ورنه از کردند تا این که به من رسیدند و به من گفتند: برو و خبر قوم را برایم بیاور! پس حرکت کردم و به خدا سوگند که صدای به هم خوردن سنگ ها را در اردوگاه احزاب می شنیدم و طوفانی سخت و تندبادی عجب هولناک برخاسته بود و سنگها را بر آنان می زد و در این حال می گفتند: الرحیل! الرحیل! هان کوچ کنید! هان کوچ کنید! این تند باد فقط محدود به اردوگاه شان بود و یک وجب از آنان تجاوز نمی کرد. پس آمدم و خبر آنها را به رسول خدا ﷺ آوردم. در این هنگام بود که این آیه نازل شد:

(یا ایها الذین آمنوا اذكروا نعمه الله علیکم اذ جاء تکم جنود ...)

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

«به وسیله ی باد صبا نصرت داده شدم و قوم عاد با باد دبور هلاک گردانیده شد».

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که: پیغمبر خدا ﷺ چنین می گفتند: «به جز خدای یگانه خدای دیگری نیست، لشکریانش را عزت داده، بنده اش را نصرت عطا فرموده، و تنها خودش بر احزاب غلبه نموده است، و بعد از خدا هیچ چیز دیگری نیست».

هَذَاكَ ابْتُلِ الْمُؤْمِنُونَ وَزَلْزَلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا ﴿١١﴾

در آن هنگام مؤمنان امتحان شدند و به تزلزلی سخت دچار گشتند. (۱۱)

هَذَاكَ ابْتُلِ الْمُؤْمِنُونَ وَزَلْزَلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا

هَذَاكَ: مفعول فیه - ابْتُلِ: فعل ماضی مجهول - الْمُؤْمِنُونَ: نایب فاعل - وَزَلْزَلُوا: فعل ماضی

مجهول - (و) نایب فاعل - زَلْزَلُوا: مفعول مطلق - شَدِيدًا: نعت

آنجا مؤمنان و ثابت قدمان با ترس و اضطراب و خوف و هراسی که از جنگ داشتند از اهل تزلزل در صحنه عمل و امتحان آزموده شدند و متمایز گشتند.

در خبر مصطفی صلوات الله علیه آمده که: حق جل جلاله دوستان خود را به بلا تعهد کند و بیازماید، چنانکه شما بیمار را به طعام و شراب تعهد می کنید و می آزمایید. قدر درد او کسی داند که او را شناسد و آنکه وی را نشناسد، قدر درد او چه داند.

وَلَا يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا ﴿١٢﴾

و نیز در آن هنگام که منافقان و کسانی که در دلهایشان مرضی بود (شک و تردید) می گفتند: خدا و پیغمبرش وعده ای که به ما دادند جز فریبی بیش نبود. (۱۲)

وَلَا يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا

فِ قُلُوبِهِمْ: خبر مقدم - مَرَضٌ: مبتدا مؤخر

و یاد کن آنچه را که دو رویان و منافقان گفتند: خدا و رسولش جز دروغ و وعده بی اساس و فریب به ما نداده اند آنان که در قلب هایشان مرضی است و دارای ضعف ایمان و اعتقاد بودند می گفتند خدا و رسولش ما را با وعده های دروغین به بازی گرفته است یعنی محمد ﷺ به ما وعده فتح شام و فارس را می دهد و این وعده فریبی بیش نیست.

وَإِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ يَتَّهَلَّ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِّنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِن يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا ﴿١٣﴾

آن دم که گروهی از آنها گفتند: ای مردم یثرب، جای ماندن شما نیست باز گردید. و گروهی از آنها از پیغمبر اجازه می خواستند و می گفتند: خانه های ما بی حفاظ است در صورتی که بی حفاظ نبود [دروغ می گفتند] و قصدشان جز فرار از جبهه جنگ نبود. (۱۳)

وَإِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ يَتَّهَلَّ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا

قَالَتْ: فعل ماضی - طَائِفَةٌ: فاعل - يَتَّهَلَّ: منادا - يَثْرِبُ: مضاف الیه مجرور به فتحه و نیز یاد کن آن زمان را که گروهی از منافقان گفتند ای مردان مدینه! دیگر برای شما در کنار خندق جای تأمل و درنگ نیست پس به سوی منازل خود در مدینه برگردید چونکه پایداری بر دین اسلام وجهی ندارد و شما را سود نرساند پس به دین آباء و اجداد خود برگردید و مسلمانان را به حال خود رها کنید تا شکست سختی از دست دشمنان نشان بخورند.

وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِّنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ

يَسْتَأْذِنُ: فعل مضارع - فَرِيقٌ: فاعل - يُؤْتَا: اسم ان - عَوْرَةٌ: خبر ان.

و گروهی از ایشان یعنی سست ایمانان، از پیغمبر ﷺ اجازه برگشت می خواستند می گفتند: به درستی که خانه های ما خالی و بی حفاظ است و محکم و مصون از حوادث نیست و ما ترس این را داریم که دشمن بر خانه های ما بتازد و به خانه و کاشانه ما آسیبی برساند پس ما را اجازه رفتن و برگشت به خانه هایمان بدهید تا دشمن نتواند بر آن شیب خون بزند.

وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ

هِيَ: اسم ما - ب: جر زائد - بِعَوْرَةٍ: خبر ما

حال آن که خانه های آنان بی حفاظ نبود و در معرض آسیب دشمنان قرار نداشت، بلکه این بهانه ای بود برای برگشت آنان از میدان جنگ.

إِن يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا

فِرَارًا: مشتقی (مفعول به)

و قصدشان فرار از جبهه جنگ بود و هر آنچه در باب نا امنی خانه و کاشانه دلیل آورده بودند بهانه‌ای بیش برای برگشتن نبوده است.

وَلَوْ دَخَلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سَأَلُوا الْفِتْنَةَ لَأَنفَقُوا وَمَا تَلَبَّثُوا بِهَا إِلَّا يَسِيرًا ﴿١٤﴾
اگر دشمنان دین از اطراف به شهر و خانه‌هایشان [برای غارت] هجوم آرند و سپس از آنان فتنه طلب کنند به یقین آن را انجام می‌دهند درنگ نمی‌کردند جز اندکی. (۱۴)

وَلَوْ دَخَلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سَأَلُوا الْفِتْنَةَ لَأَنفَقُوا وَمَا تَلَبَّثُوا بِهَا إِلَّا يَسِيرًا
دَخَلَتْ: فعل ماضی مجهول - نایب فاعل (هی)

و اگر سپاهان کفار از اطراف شهر مدینه به خانه‌های آن منافقان شیخون بزنند و بر خانه و کاشانه آنان هجوم برند و گرداگرد آنان را احاطه کنند و سپس ایشان را به فتنه یعنی به شرک دعوت کنند و یا مقابله با مسلمانان دعوت کنند هر آنچه ایشان آن دعوت را بپذیرند و در قبول کردن آن فتنه هیچ درنگی نخواهند کرد مگر اندکی یعنی منافقان شرک را بپذیرند و با اهل اسلام به مقابله و مقاتله برخیزند.

وَلَقَدْ كَانُوا عَاهِدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُؤَلَّفُونَ إِلَّا ذَبْرًا وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا ﴿١٥﴾
آن منافقان از پیش با خدا پیمان کرده بودند که به جنگ پشت نکنند و خلق بر عهد و پیمان خدا مسئول خواهند بود (بازخواست خواهند شد). (۱۵)

وَلَقَدْ كَانُوا عَاهِدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُؤَلَّفُونَ إِلَّا ذَبْرًا

(و) اسم کان - عَاهِدُوا: فعل ماضی - (و) فاعل - جمله خبر کان - لفظُ اللَّهِ: مفعول به

آنگاه که از غزوه‌ی بدر غیبت کردند و بعداً کرامت و پیروزی را که خداوند متعال به اهل بدر عنایت کرد، بیشتر منافقین بعد از پیروزی مسلمانان در جنگ بدر، به ظاهر اسلام را پذیرفتند و مسلمان شدند و تعهد بستند که در آینده اگر جنگی پیش آید در کنار مسلمانان علیه کفار بجنگند، در این آیه به آن پیمان اشاره شده است.

می‌گوید: برآستی همین کسان بودند که با خدا عهد و پیمان بسته بودند که پشت به دشمن نکنند و نگریزند و در دفاع از اسلام ثابت قدم باشند و پیمان خداوند پرشش دارد و عهد کنندگان به جهت نقض آن پیمان بازخواست خواهند شد و بر نقض آن مجازات خواهند شد

وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا

و پیمان خداوند در خواست شدنی است یعنی: صاحب آن پیمان در وفا کردن به آن بازخواست شده و مورد مطالبه قرار می‌گیرد و با ترک وفا بر آن مجازات می‌گردد.

قُلْ لَّانْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ إِنِ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذَا لَا تُمْنَعُونَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٦﴾

بگو: اگر از مردن یا کشته شدن فرار کنید آن فرار هرگز به نفع شما نیست و بیش از چند روزی که در دنیا هستید بهره مند نمی شوید. (۱۶)

قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَلِذَا لَا تُنْعَمُونَ إِلَّا قَلِيلًا

قُلْ: فعل امر - فاعل (انت) - لَنْ يَنْفَعَكُمْ: فعل مضارع منصوب - کم: مفعول به - الْفِرَارُ: فاعل
 بگو ای محمد ﷺ گریختن از مرگ یا کشته شدن، به شما سودی نمی رساند و با گریختن از مرگ نجات نمی یابید مگر اندک زمانی چه آخر شربت فنا نوشیدنی است و خرقه ی فوات پوشیدنی.
 شیخ سعدی گفت: جان در حمایت یک دم است و دنیا و جودی میان دو عدم، دین به دنیا فروشان خرنند، یوسف بفروشدن تا چه خرنند؟

چو آهنگ رفتن کند جان پاک چه بر تخت مردن چه بر روی خاک

و نیز سعدی گفته است: دو چیز محال عقل است خوردن بیش از رزق مقسوم و مردن پیش از وقت معلوم. به هر حال زمانی که اجل فرا رسد و نفس شمرده شده تمام شود مرگ به سراغ تو می آید و هر جانی، تلخی شربت اجل را خواهد چشید.

«کل نفس ذائقة الموت». عمر اگر چه دراز بود چون مرگ روی نمود از آن درازی چه سود نوح علیه السلام هزار سال در جهان بسر برده است امروز چندین هزار سال است که مرده است.

دریغا که بگذشت عمر عزیز بخواید گذشت این دمی چند نیز

قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿١٧﴾

ای رسول! به آنها بگو: چه کسی شما را در برابر خداوند نگاه می دارد اگر او در باره شما اراده ی بدی کند و یا رحمتی برایتان خواسته باشد. و جز خداوند برای خود یار و یآوری نمی یابید. (۱۷)

قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً

من: مبتدا - ذَا: خبر - الَّذِي: بدل - يَعْصِمُكُمْ: فعل مضارع - کم: مفعول به - فاعل (هو)

بگو ای محمد ﷺ اگر خداوند برای شما اراده ی بدی کند و به مصیبتی گرفتار گرداند و یا نقصی در اموال شما بیاورد و یا رحمتی برای شما بخواید و فراخ سالی و پیروزی بخشد جز خداوند ﷻ چه کسی آن را از شما باز می دارد.

وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا

لَا يَجِدُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - وَلِيًّا: مفعول به - نَصِيرًا: معطوف

به جز خداوند دوستی که نفع رساند و یاری که از ضرر باز دارد نمی یابید.

و در زاد المسیر آورده که مردی از لشکرگاه حضرت رسالت پناه علیه به مدینه رفت برادر خود را دید که اسباب طرب آماده ساخته و شراب پیش خود نهاده گفت: ای برادر! تو اینجا در طرب و خوش گذرانی و حضرت پیغمبر ﷺ در میان نیزه و شمشیر جولان می کند برادرش جواب داد که تو نیز در این بساط بنشین که ترا و اصحاب ترا بلا فرو گرفته است و محمد ﷺ هرگز از این بلا نجات نمی یابد آن مرد بیرون آمد و گفت بروم و آن حضرت ﷺ را از گفتار تو خبر دهم چون به پیش حضرت رسول ﷺ رسید جبرئیل علیه السلام بر وی پیشی گرفته این آیت آورده بود که:

قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمْ إِلَيْنَا وَلَا يَأْتُونَ الْبَاسَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٨﴾

خداوند از حال آن مردم که مسلمانان را از جنگ می ترسانند و باز می دارند و به برادران خود می گویند پیش ما باشید و جز اندکی به کارزار نمی آیند آگاه است. (۱۸)

قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمْ إِلَيْنَا

قَدْ: حرف تحقیق - يَعْلَمُ: فعل مضارع - لَفْظُ اللَّهِ: فاعل - الْمُعَوِّقِينَ: مفعول به - هَلُمْ: اسم فعل - فاعل (انتم).

به تحقیق خداوند کسانی را که مسلمانان را از شرکت در جنگ در کنار رسول ﷺ باز می داشتند و کار شکی می کردند، می شناسد آنان کسانی از منافقان بودند که جهادگران را از شرکت در جنگ باز می داشتند و یاران رسول الله ﷺ را از جنگ می ترساندند و سست می ساختند و می گفتند: رسول خدا و یاران او اندکی بیش نیستند و به زودی از پای در خواهند آمد. پس از حمایت پیغمبر ﷺ دست بردارید که به زودی از پای در خواهد آمد.

وَلَا يَأْتُونَ الْبَاسَ إِلَّا قَلِيلًا

يَأْتُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - الْبَاسُ: مفعول به

و شما می بینید که جز اندکی از این منافقین به کارزار نمی آیند و تعداد آنان انگشت شمار است چون که از مرگ می ترسند و آنان که به همراه رسول خدا ﷺ در جنگ شرکت کرده اند نیز از روی ریا و تظاهر این کار را انجام می دهند نه به قصد قربت الی الله.

أَشْحَةً عَلَيْكُمْ فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَفُوكُمْ بِأَلْسِنَةٍ حِدَادٍ أَشْحَةً عَلَى الْخَيْرِ أُولَئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَلَهُمْ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ﴿١٩﴾

[آنان] نسبت به شما تنگ نظرند و آن لحظه که ترس فرا رسد آنان را می بینی که به سوی تو می نگرند مانند آن کسی که مرگ گریبان او را گرفته و چشمانشان در حلقه می چرخد و حالت بی هوشی به او دست می دهد و باز وقتی که جنگ و خطر و ترس از بین رود باز زبانهای تند به سوی تو بتازند و بر خیر بخیل اند، آنان ایمان ندارند و خداوند اعمالشان را تباه کرده که این بر خدا آسان است. (۱۹)

أَشْحَةً عَلَيْكُمْ

أَشْحَةً: حال - عَلَيْكُمْ: جار و مجرور

آن هنگام که پیروز شدید و دست به غنیمت زدید آن منافقان بخیلان و تنگ نظران اند و دوست ندارند که پیروزی و غنیمت از آن شما باشد و بدان جهت در حفر خندق شما را یاری نمی کنند.

فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُفْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ

فَإِذَا: مفعول فيه - جَاءَ: فعل ماضی - الْخَوْفُ: فاعل

پس آن هنگامی که از جانب دشمن بر شما ترس آید و شما را خوف فرا گیرد، از بس که بد ترا می خواهند ایشان را می بینی که به سوی تو می نگرند در حالی که چشمانشان در حدقه به چپ و راست می چرخد بمانند کسی که از سختی مرگ بی هوش شده باشد یعنی حال و وضع ایشان از ترس به مانند حال و وضع کسی است که مرگ به او رسیده و چشمان او در حدقه به چپ و راست می چرخد.

فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَفُوكُمْ بِالْأَيْسَنِهٖ إِحْدَايَ أَشْحَةً عَلَى الْخَيْرِ

فَإِذَا: مفعول فيه - ذَهَبَ: فعل ماضی - الْخَوْفُ: فاعل - سَلَفُوكُمْ: فعل ماضی - (و) فاعل - كُمْ: مفعول

به - أَشْحَةً: حال

اما آن هنگام که ترس و خوف از بین رفت و آرامش حاصل شد زبانهای تند و تیز خود را بی ادبانه بر شما می گشایند و زبان درازی می کنند و با زبانهای زهر آلود خود شما را نیش می زنند در حالیکه بر غنایم و مال به وقت قسمت تنگ نظر و بخیل اند و نمی خواهند فضل و کرم خدا به شما رسد. خداوند ایشان را به بخل و ترس توصیف کرده است که در راه خیر و خرج برای خدا بخیل اند و چشم های آنها از خوف چنان در چشمخانه شان می گردد، چون چشم کسی که مرگ او را در بر گرفته است، و چون خوف از میان می رود با زبان تیز خود به شما حرف نیش دار می زنند.

زنبور درشت بی مروت را گوی باری، که عسل نمی دهی نیش مزین

أُولَئِكَ لَمْ يُولُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَلَهُمْ

أُولَئِكَ: مبتدا - لَمْ يُولُوا: فعل مضارع مجزوم - (و) فاعل، جمله خبر

اینان پی ایمانان و منافقان اند. پس خداوند اعمالشان را باطل و نابود گردانیده است و جهادشان را تباه کرد، چونکه جهادشان با ایمان نبوده بلکه ریا و تظاهر داشتند و عاقبت کار ریاکاران همین است.

وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا

ذَلِكَ: اسم کان - عَلَى اللَّهِ: جار و مجرور - يَسِيرًا: خبر وَكَانَ

و این کار یعنی محروم گردانیدن کافران و منافقان از بهره‌ی جهاد و نصیب غنائم اموال در دست خداوند متعال کار بسیار آسانی است. و کار توأم با ریا در نزد او بی قدر و بی ارزش است و آنچه در نزد او مهم است اعمال به همراه ایمان و اخلاص است.

يَحْسِبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا وَإِنْ يَأْتِ الْأَحْزَابُ يَوَدُّوا لَوْ أَنَّهُمْ بَادُوتُ فِي الْأَعْرَابِ يَسْأَلُونَ عَنْ أَنْبَائِكُمْ وَلَوْ كَانُوا فِيكُمْ مَا قَتَلُوا إِلَّا قَلِيلًا ﴿٢٠﴾

و آن منافقان گمان می کنند که لشکرها ی کافران هنوز از اطراف مدینه نرفته [و شکست نخورده است] و اگر لشکریان کفار باز آیند دوست دارند که در میان اعراب صحرائشین باشند و از خبرهای جنگی شما جو یا شوند و اگر در میان سپاه شما هم آیند جز اندکی کارزار نکنند. (۲۰)

يَحْسِبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا

يَحْسِبُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - الْأَحْزَابُ: مفعول به

هر چند لشکرها ی کفار شکست خورده و ناکام برگشتند آن منافقان ترسو، رفتن شان را باور ندارند و فکر می کنند هنوز سنگرها را خالی نکرده اند با توجه به اینکه احزاب، شکست خورده و رفته بودند.

وَإِنْ يَأْتِ الْأَحْزَابُ يَوَدُّوا لَوْ أَنَّهُمْ بَادُوتُ فِي الْأَعْرَابِ يَسْأَلُونَ عَنْ أَنْبَائِكُمْ

وَإِنْ: حرف شرط جازم - يَأْتِ: فعل مضارع مجزوم به حذف (ی) - الْأَحْزَابُ: فاعل - يَوَدُّوا: فعل

مضارع - (و) فاعل - هم: اسم آن - بَادُوتُ: خبر آن

و اگر این لشکرها دوباره بیایند آن منافقان آرزو می کنند و می گویند ای کاش ما در میان اعراب بادیه نشین بودیم و از خسارت جنگ در امان بودیم و اینچنین ترس و وحشت ما را فرا نمی گرفت و خبرها را از اعراب رهگذر سؤال می کردیم و از حال و احوال آنان جو یا می شدیم.

وَلَوْ كَانُوا فِيكُمْ مَا قَتَلُوا إِلَّا قَلِيلًا

(و) اسم کان - فِيكُمْ: جار و مجرور خبر کان - قَلِيلًا: مفعول مطلق

و اگر در میان شما باشند یعنی در مدینه و جنگ دوباره با کفار شروع شود، آن منافقان با کفار جنگ نکنند مگر اندکی از آنان آنهم از ترس عار و غیرت و ننگ.

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا ﴿٢١﴾

هر آینه پیغمبر خدا ﷺ برای شما سرمشقی نیکوست یعنی هر که از خدا و روز رستاخیز ترسد و خدا را بسیار یاد کند [پیشوائی نیکوئی است]. (۲۱)

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا

لَكُمْ: جار و مجرور خبر كَانَ - اُسْوَةٌ: اسم كَانَ - ذَكَرَ: فعل ماضی - فاعل (هو) - لَفْظُ اللَّهِ: مفعول به - كَثِيرًا: مفعول مطلق

به تحقیق برای شما ای مؤمنان، در کار رسول خدا سرمشقی نیکوست. بدانید که اعمال و رفتار و حالات و کرامات آن حضرت ﷺ سرمشق و الگوی خوبی است که او صبور و با استقامت و مخلص و با فکر و اندیشه است و کارها را به وقت و به حق انجام می دهد، چون سخن گوید به وقت و به صلاح سخن گوید. قصد آیه آنست که ای مسلمانان پس شما نیز اقتدا کننده به او باشید و در کارها و اعمال و رفتار و گفتار آن او را سرمشق و الگوی خود قرار دهید که قطعاً در دنیا و آخرت پیروز و رستگار خواهید شد آن کسانی که آرزوی سعادت و فلاح در دنیا و آخرت را در سر می پروراند و لقاء خدای تعالی را امید می دارند قطعاً او در هر داد و ستد و حرکات و سکنات و اوضاع و احوال بهترین الگوست و کسی که سوار کشتی او شود از طوفان حوادث در امان خواهد ماند.

نظامی گنجوی گفت:

ای تن تو پاکتر از جان پاک	روح تو پرورده ی روحی فداک
نقطه گه خانه ی رحمت تویی	خانه بر نقطه ی زحمت تویی
مغز نظامی که خبر جوی تست	زنده دل از غالیه ی بوی تست
از نفسش بوی وفایی ببخش	ملک سلیمان به گدایی ببخش

وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ، وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا ﴿٢٢﴾

و چون مؤمنان آن هنگام که لشکر کفار را دیدند گفتند: این همان [جنگی] است که خدا و پیغمبرش به ما وعده داده اند، و خدا و رسولش راست گفتند: و این در حق آنان جز ایمان و تسلیم شان نیفزود. (۲۲)

وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ

رَأَى: فعل ماضی - الْمُؤْمِنُونَ: فاعل - الْأَحْزَابَ: مفعول به

و خداوند در صفت و حال مؤمنان می فرماید:

آن هنگام که مؤمنان لشکرهای کافران یعنی اجتماع احزاب رسول خدا ﷺ را دیدند

قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ، وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ.

هَذَا: مبتدا - مَا: خبر

گفتند: این است آنچه که خداوند و رسولش به ما وعده کرده بود. یعنی خدا و رسولش به ما وعده داده بودند که به دنبال سختی ها و رنج ها، خوشی ها و گنجهاست و خداوند و پیغمبرش راست فرموده اند و

آنچه که فرموده بودند به تحقق پیوست و راست شد. زیرا که خدا خلف وعده نمی‌کند و رسولش جز راست نمی‌گوید.

وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا

زَادَهُمْ: فعل ماضی - هُم: مفعول به - (هو) فاعل - إِيمَانًا: مفعول به ثانی - وَتَسْلِيمًا: معطوف و این دیدن لشکر کفار جز بر ایمان مؤمنان نیفزود و چونکه مؤمنان به فرمان و وعده خدای تعالی و رسولش ایمان داشتند و سعادت دنیا و آخرت را در اطاعت و اقتدای فرمان خداوند و رسولش می‌دانستند و اینچنین هم شد. حق تعالی در وصف ایشان می‌فرماید:

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَجْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا ﴿۲۳﴾

از جمله آن مؤمنان بزرگ مردانی‌اند که به عهد و پیمانی که با خدا بستند کاملاً وفا کردند پس برخی بر آن عهد پایمردی کردند، (شربت شهادت نوشیدند) و بعضی از ایشان کسانی‌اند که انتظار می‌کشند و هیچگونه تغیر و تبدیلی نیافته‌اند. (۲۳)

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ: جار و مجرور خبر مقدم - رِجَالٌ: مبتدا مؤخر

در بیان سبب نزول آمده است که: این آیه در شأن انس بن نصر رضی الله عنه فرود آمده است که در جنگ بدر حضور نداشت و پس از آن جنگ با خدای تعالی عهد و پیمان بست که در جنگ‌هایی دیگر ایشارگری و جانفشانی نماید لذا در جنگ احد آنچنان جنگید تا این که در بدن وی هشتاد و اندی ضربه شمشیر و خنجر و تیر دیده می‌شد و در این جنگ به شهادت رسید. می‌گوید، از میان مؤمنین کسانی هستند که به آنچه با خدا عهد و پیمان بسته بودند وفادار ماندند و بر قتال و مقاتله به خاطر رضای خدای تعالی پایداری کردند و عده‌ای از آنان شربت شهادت نوشیدند برخلاف منافقانی که بهانه‌تراشی کرده و به حيله و ریا دست یازیده بودند و عهد و پیمان خود را با خدا و رسولش شکستند و با این عهد شکنی با رسول خدا صلی الله علیه و آله خیانت کردند.

فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَجْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ

فَمِنْهُمْ: جار و مجرور خبر مقدم - مَن: مبتدا مؤخر

پس از میان آنان کسانی هستند که عهد و پیمان خود را به انجام رسانیدند چونکه بعضی از آنان در روز بدر تعهد کرده بودند که در جنگ‌های آتی آنچنان با دشمن مقابله و مبارزه کنند تا اینکه پیروز شوند و یا شربت شهادت بنوشند و اینچنین هم کردند و از آنان کسانی نیز هستند که انتظار می‌کشند تا بر سر پیمان خود بایستند و چشم به راه شهادت بودند پس اینان به پایداری خود ادامه دادند و شربت شهادت را نوشیدند مانند انس و طلحه رضی الله عنهما.

وَمَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا

تَبْدِيلًا: مفعول مطلق

و هیچگونه تبدیل و تغییری در عهد و پیمان آنان مشاهده نشده است تا اینکه از این آزمایش روسفید بیرون آمدند.

لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٢٤﴾

که خداوند آن مردان با وفا را [راستگويان] به جهت صدق ایمانشان پاداش نیکو دهد و اگر بخواهد منافقان را عذاب کند، و یا بر آنها ببخشد زیرا که خداوند بخشنده و مهربان است. (۲۴)

لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ لِيَجْزِيَ: فعل مضارع منصوب - لفظ الله: فاعل - الصَّادِقِينَ: مفعول به

تا اینکه خداوند راستگويان را که از روی صدق و ایمان در راستی و درستی خود پایدار ماندند و به آن عهد و پیمان وفا کردند پاداش دهد و منافقان را به جهت دو رویشان عذاب دهد بدین ترتیب پلید و پاک از هم جدا و مشخص گردند و یا به ایشان توفیق توبه دهد و بدین طریق سعادت و رستگاری دنیا و آخرت را فراهم گرداند.

إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا

لفظ الله: اسم إن - (هو) اسم کان - غَفُورًا: خبر کان، جمله خبر إن - رَحِيمًا: خبر دوم کان

براستی که خداوند آمرزنده و مهربان است برای کسانی که در عهد و پیمان خدا با صدق و راستی و ایمان، محکم و استوار باشند و از دو رویی و نفاق دور و بیزار باشند.

وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالُ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا ﴿٢٥﴾

و خداوند کافران را با خشم و غضب برگردانید و دفع کرد بی آنکه خیری بدست آورند و خداوند جنگ را برای مؤمنان کفایت کرد که خدا توانا و نیرومند است. (۲۵)

وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا

وَرَدَّ: فعل ماضی - لفظ الله: فاعل - الَّذِينَ: مفعول به

و خدای تعالی آن کافران را، یعنی؛ لشکرهای مشرکان را که ایمان نیاورده و به وی نگروده بودند با دشمنی برگرداند و از مدینه بیرون کرد یعنی به وسیله باد صبا و طوفان چنان لشکریان آنان را آزار داد که پریشان حال و سراسیمه از میدان جنگ گریختند و از غنیمت هیچ چیزی بدست نیاوردند و دست خالی برگشتند.

وَكُفِيَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ

وَكُفِيَ: فعل ماضی - لفظ الله: فاعل - الْمُؤْمِنِينَ: مفعول به - الْقِتَالَ: مفعول به دوم و خداوند مؤمنان را از جنگ کردن به سبب باد صبا و ملائکه کفایت کرد یعنی با فرستادن تند باد و لشکری از فرشتگان به سوی مشرکان جلو سپاهیان و مشرکان را گرفت تا اینکه مجبور به عقب نشینی و برگشت شدند.

باد صبا بیست میان نصرت ترا دیدی چراغ را که کند باد یاوری

وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا

لفظ الله: اسم کان - قَوِيًّا: خبر کان - عَزِيزًا: خبر دوم کان و خداوند بر انجام هر کاری قادر و تواناست و بر آن غالب است که هیچ قدرتی یارای مقابله با اراده او نیست و یا این که بتواند آن را دفع کند.

وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا ﴿٣٦﴾

و آن کسان از اهل کتاب که پشتیبان و کمک مشرکان کرده بودند خداوند از حصارهایشان فرود آورد و ترس و هراس بر دلهایشان افکند تا آنکه گروهی از آنها را به قتل رسانیدید و گروهی را اسیر گردانیدید. (۲۶)

وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا

وَأَنْزَلَ: فعل ماضی - هو (فاعل) - الَّذِينَ: مفعول به - ظَاهَرُوهُمْ: فعل ماضی - (و) فاعل - هم: مفعول به - وَقَذَفَ: فعل ماضی - هو (فاعل) - الرُّعْبَ: مفعول به - فَرِيقًا: مفعول به مقدم - تَقْتُلُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل

منظور از اهل کتاب بنی قریظه اند که قریش و غطفان را یاری دادند، و گروهی که کشته می شدند مردان و گروهی که اسیر می شدند زنان و بچه ها بودند، می گوید و فرود آورد آنان را که هم پستی کردند آنان را از اهل کتاب از دژهایشان و انداخت در دلهای ایشان ترس را که گروهی را می کشتید تا به صد تن از ایشان یا هفت صد تن بکشتند و گروهی را اسیر می کردید یعنی زنان و فرزندان ایشان را.

حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول خدا ﷺ احزاب را (لشکریان مشرک) چنین نفرین فرمودند:

اللهم منزل الكتاب، سریع الحساب، اهزم الاحزاب، اللهم اهزمهم وزلزلهم.

بار خدایا! ای فرود آورنده‌ی کتاب و ای زود شمارنده‌ی حساب! احزاب را شکست بدم. بار خدایا! آنان را شکست ده و متزلزل گردان. و همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «بعد از این (غزوه احزاب) قریش هرگز بر شما یورش نخواهند آورد بلکه این شما هستید که از این پس بر آنان هجوم می‌برید».

و چنان شد که رسول خدا ﷺ فرمودند تا آنکه خدای عزوجل مکه را بر مسلمین گشود.

وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَمْ تَطْطُوهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا ﴿٢٧﴾
و زمین و دیار و اموالشان را با زمینی که قدم به آن نگذاشته‌اید، به شما میراث داد که خدا به همه چیز تواناست. (۲۷)

وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَمْ تَطْطُوهَا

أَوْرَثَكُمْ: فعل ماضی - کُم: مفعول به - فاعل (هو) - أَرْضَهُمْ: مفعول به ثانی

و زمینهایشان را و دیارشان را یعنی املاک و باغها، منزلها و حصارهایشان را و مالها و دارائیهایشان را و همچنین زمینی را که هرگز بدان پا ننهاده بودند مانند زمین فارس و روم به شما میراث داد و آن را در اختیار شما قرار داد و گفته‌اند مراد زمین خیبر است که هنوز بدست مسلمانان فتح نشده بود به شما میراث داد یعنی فتح و پیروزی آن سرزمین‌ها را خداوند به ایشان وعده داد. به نقل یزید بن رومان و ابن زید و مقاتل خیبر است، قتاده می‌گوید، سرزمین مکه است، حسن می‌گوید، مقصود سرزمین‌های ایران و روم است و عکرمه می‌گوید، مقصود هر زمینی است که تا روز قیامت گشوده شود و خدای داناتر است.

وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا

لفظ الله: اسم کان - قَدِيرًا: خبر کان

و خداوند بر همه چیز قادر و تواناست و بر فتح زمین‌های پا ننهاده شده و یا زمین خیبر، قادر و غالب و تواناست و در وعده‌ی او خلائی نیست همچنانکه اتفاق افتاد، اینچنین هم شد و فتح مکه و سرزمین فارس و روم و زمین خیبر به وقوع پیوست.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا ﴿٢٨﴾

ای پیغمبر ﷺ به زنان خود بگو که اگر شما زندگانی این دنیا و زیور آن را می‌خواهید بیایید تا من شما را بر خوردار کنم و مهرتان را بدهم و رهایتان کنم رها کردنی خوب. (۲۸)

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا

أَمْتَعَنَّكُمْ: به شما متعه طلاق بدهم - وَأَسْرَحَنَّكُمْ: شما را رها سازم، طلاق بدهم.

چون همسران حضرت رسول اکرم ﷺ دیدند که همه مردم آسوده شدند خواستند که ایشان نیز آسوده خاطر شوند. بعضی از آنان عرض کردند که نفقه و مال زیاد به آنان داده شود تا به وسیله آن به راحتی زندگی کنند و به آسودگی بسر برند در حق این درخواست آیت فوق نازل شد می گوید:

ای پیغمبر ﷺ! به زنان و همسران خود بگو اگر شما زندگانی و زیور و نعیم این دنیا را می خواهید پس بپایید به شما متعه و هدیه و لباس و یا مالی که برای خوشحال نمودن زن در هنگام طلاق داده می شود، بدهم و شما را رها کنم و طلاق بدهم چه رها کردنی، یعنی از روی میل و رغبت نه از روی کراهت و اجبار تا از این طریق هر چه از تجملات دنیا خواستید بدست آورید.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از جابر بن عبدالله و سلمه بن اکوع رضی الله عنهم روایت است که گفتند: در یکی از لشکرها بودیم که پیغمبر خدا ﷺ نزد ما آمده و فرمودند:

«برای شما اجازه داده شده است که متعه کنید، پس متعه کنید».

وَلِنْ كُنْتُمْ تُرِيدُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَالذَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا (۲۹)

و اگر خدا و پیغمبر او و خانه آخرت خواهید، همانا خداوند برای نیکو کاران شما پاداشی بزرگ مهیا کرده است. (۲۹)

وَلِنْ كُنْتُمْ تُرِيدُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَالذَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا

تُن: اسم کان - **تُرِيدُونَ:** فعل مضارع - (ن) فاعل، خبر کان - **لَفَظُ اللَّهِ:** مفعول به - **رَسُولُهُ:** معطوف. و اگر رضایت خدای تعالی و رسولش را می خواهید و ثواب آخرت را جستجو می کنید پس به درستی که خدای متعال برای زنان نیکوکار آن نعمتها را آماده کرده است که آن پاداشی بزرگ و مستمر و جاودان است که آسایش دنیا در مقابل آن اندکی بیش نیست و بسیار ناچیز است. آورده اند اولین زنی از زنان رسول الله ﷺ که آخرت و نعیم جاودان را بر زخارف دنیا برگزید عایشه رضی الله عنها بود.

اما همسران حضرت رسول ﷺ (امهات المؤمنین) که در طول زندگی ۶۳ ساله آن حضرت به همسری ایشان در آمده اند جمعا دوازده تن بوده اند - که در میان همه ی آنها فقط یک دختر باکره - یعنی سیدتنا عایشه رضی الله عنها - بود و بقیه زنان رسول الله ﷺ همه از زنان بیوه بودند که به جهت نشر اسلام و الفت دلها با آنها ازدواج کرده است. همسران رسول الله ﷺ عبارتند از:

- ۱- خدیجه دختر خویلد ۲- سوده دختر زمعه ۳- عایشه دختر ابوبکر صدیق ۴- حفصه دختر عمر بن خطاب ۵- زینب دختر خزیمه بن حارث ۶- ام سلمه هند دختر ابی امیه ۷- زینب دختر جحش ۸-

جویریة دختر حارث ۹- ریحانة دختر زید ۱۰- ام حبیبہ رملہ دختر ابوسفیان بن حرب ۱۱- صفیہ دختر حبیب بن اخطب ۱۲- میمونہ دختر حارث-
اینک معرفی مختصر همسران رسول خدا ﷺ:

۱- خدیجہ دختر خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن قصی بن کلاب رضوان علیها بانویی قریشی است و در دوری جاهلی معروف به طاهره بوده است، گفته‌اند چون از همه‌ی آلودگی‌ها پاک بود طاهره نامیده شده است. خدیجہ در آغاز همسر ابوہالہ بن زرارہ بن نباش بن عدی ... بوده است. خدیجہ ہند را بہ ابوہالہ بدنیا آورد، قتادہ می‌گوید. خدیجہ نخست همسر عتیق بوده است بعد با ابوہالہ ازدواج کردہ است. خدیجہ اولین همسر رسول خدا ﷺ بود کہ حضرت رسول ﷺ با وی در مکہ ازدواج کردند و بعد از نبوت نیز ہفت سال با آن حضرت زندگی کرد و بعد از آن درگذشت. ابن عبدالبر می‌گوید، در این هیچ اختلافی نیست کہ پیامبر ﷺ پیش از بعثت با هیچ بانویی غیر از خدیجہ ازدواج نکرده است و تا او زندہ بود نیز کس دیگری را بہ ہمسر ی نگرفت، و خدیجہ بطور مطلق اولین انسانی است کہ بہ پیامبر ﷺ ایمان آورده است.

ابن اسحاق می‌گوید، پیامبر ﷺ ہر ناراحتی کہ از مشرکان می‌دید و ہر سخن نامطلوب کہ می‌شنید، و ہر دشواری کہ از تکذیب مشرکان می‌دید ہمہ بہ وسیلہ خدیجہ جبران می‌شد، او پیامبر ﷺ را بہ پایداری کمک می‌کرد و سخنانش را تصدیق و از غم و اندوہ برکنارش می‌داشت و شدت گرفتاری را کہ پیامبر ﷺ از قوم خود می‌دید کاهش می‌داد.

احادیث صحیح و معروفی در بارہی فضیلت خدیجہ رضی اللہ عنہا وارد شدہ است، از جملہ روایتی است از ابن عباس کہ گفتہ است پیامبر ﷺ فرمودہ است: بزرگ بانوی زنان بہشت پس از مریم دختر عمران، فاطمہ و خدیجہ و آسیہ ہمسر فرعون ہستند. تمام فرزندان حضرت رسول ﷺ بجز ابراہیم- از او بدنیا آمدہ‌اند.

۲- سودہ دختر زمعہ عامری رضی اللہ عنہا: رسول خدا ﷺ در مکہ با وی ازدواج کردند و او در مدینہ درگذشت بنا بہ خبر مشہور، پیامبر ﷺ پس از مرگ خدیجہ و پیش از آنکہ عایشہ را عقد فرماید در مکہ با او ازدواج فرمود، وقتی پیامبر ﷺ می‌خواست او را طلاق دہد، گفت مرا طلاق مدہ و من نوبت روزی کہ در خانہ من است بہ عایشہ بخشیدم تا در قیامت با همسران تو محشور شوم و پیغمبر ﷺ چنین کرد.

۳- عایشہ دختر ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہما: نام مادرش ام رومان دختر عامر بن عویمر بن عبدشمش بن عتاب ... است. پیامبر ﷺ در مدینہ ہفت ماہ پس از ہجرت در حالیکہ نہ سالہ بود با او عروسی کرد و بہ ہنگام مرگ پیامبر ﷺ ہیجده سال عمر داشت، پیامبر با دوشیزای غیر از او ازدواج نفرمودہ است. در نہایہ الارب فی فنون الادب، آمدہ: عطاء بن رباح می‌گوید، عایشہ فقیہ ترین و عالمترین و خوش فکرترین عامہی مردم است. ہشام بن عروہ از قول پدرش می‌گفتہ است هیچکس را ندیدہ‌ام کہ

به فقه و طب و شعر داناتر از عایشه باشد. زهری می‌گوید، اگر علم عایشه با علم همه‌ی زنان پیامبر ﷺ و تمام زنان سنجیده شود علم او بیشتر است، از عمرو عاص نقل شده است که به پیامبر ﷺ گفتم کدامیک از مردم را بیشتر دوست می‌داری، فرمود عایشه، گفتم، از مردان چه کسی، فرمود، پدرش و او در قبرستان بقیع دفن شده است و فاته او در سال پنجاه و هفت یا پنجاه و هشت اتفاق افتاد.

۴- حفصه دختر عمر بن خطاب: حفصه خواهر پدر و مادری عبدالله بن عمر است و مادرش زینب دختر مظعون بن حبیب بن وهب بن ... است، حفصه از زنان هجرت کننده است، حفصه پیش از همسری رسول خدا ﷺ همسر خنیس بن خلافه بن قیس بن عدی سهمی بود و شوهرش از شرکت کنندگان در بدر است و چون او درگذشت و حفصه بیوه شد، پیامبر ﷺ سی ماه پس از هجرت خود با حفصه ازدواج فرمود. حفصه بسیار روزه‌دار و نمازگزار بود. پیامبر ﷺ پس از ازدواج با حفصه، با زینب دختر خزیمه ازدواج فرموده است.

۵- زینب دختر خزیمه بن حارث: زینب دختر خزیمه بن حارث بن عبدالله بن عمرو بن ... است. قبل از ازدواج با پیامبر ﷺ همسر طفیل بن حارث بن عبد مناف بود که او را طلاق داد و سپس برادر طفیل، عبیده بن حارث با او ازدواج کرد و عبیده در جنگ بدر شهید شد و پس از او پیامبر ﷺ در ماه رمضان که سی و یکمین ماه هجرت بود با او ازدواج فرمود، هشت ماه بعد از آنکه رسول خدا ﷺ با وی ازدواج کردند، درگذشت. او را در جاهلیت ام‌المساکین می‌نامیدند زیرا مساکین را بسیار اطعام می‌کرد.

۶- ام سلمه: پیامبر پس از ازدواج با زینب دختر خزیمه با ام سلمه هند دختر ابوامیه حذیفه که قریشی و از خاندان مخزومی بود ازدواج کرد، ام سلمه قبلاً همسر ابوسلمه عبدالله بن عبدالاسد بن ... بوده است، پیامبر ﷺ با ام سلمه در اواخر سال چهارم هجرت ازدواج فرموده است، ولی ابن عبدالبر می‌گوید، این ازدواج در سال دوم هجرت است، و در همان ماه با او عروسی کرد. و در مورد وفاته ام سلمه اختلاف است گفته شده است در سال شصت هجرت در گذشته است و گفته شده است در ماه رمضان یا شوال سال پنجاه و نه هجرت، او در قبرستان بقیع دفن شده است رحمت خدا بر او باد. ام سلمه از همه‌ی همسران رسول خدا ﷺ دیرتر در گذشته است. و گفته شده است میمون از همه دیرتر در گذشته است و خدا داناتر است.

۷- زینب دختر جحش بن رئاب: پس از ازدواج با ام سلمه، پیامبر ﷺ با زینب دختر جحش بن رئاب بن یعمر بن ... ازدواج فرمود.

پیامبر ﷺ در اول ماه ذیقعد سال چهارم با او ازدواج کرد و در آن هنگام زینب سی و پنج ساله بود پیش از آن همسر زید بن حارثه خدمتکار رسول خدا ﷺ، پسر خوانده‌ی او بود و چون زید او را طلاق داد و مدت عده‌اش سپری شد خداوند متعال زینب را به ازدواج رسول خود در آورد و در آیه ۳۷ سوره احزاب آمده است «و چون زید نیاز خود را از او برآورد و طلاق داد او را به تو تزویج کردیم».

و از عایشه (رض) روایت است که می‌گفته است زینب در قدر و منزلت پیش رسول خدا ﷺ با من پهلوی می‌زد، و هرگز زنی پاک دین‌تر و پرهیزکارتر و راست‌گفتارتر و مواظبت‌تر در پیوند خویشاوندی و پرداخت صدقه از زینب ندیده‌ام. زینب در سال بیست یا بیست و یک هجرت در روزگار خلافت عمر ﷺ در مدینه درگذشت و در گورستان بقیع دفن شد، خدای از او بخشنود باد.

۸- جویریة دختر حارث: پیامبر ﷺ بعد از ازدواج با زینب دختر جحش، با جویریة دختر حارث بن ... به قول ابن عبدالبرّه قبلاً همسر مُسافع بن صفوان مصطلقی بوده ازدواج فرمود، گفته شده که اسم او برّه بود و رسول خدا ﷺ او را جویره نامید. او در سن هفتاد سالگی در سال پنجاه و شش در ماه ربیع الاول در مدینه درگذشته است. و او هنگام ازدواج با پیغمبر ۲۰ ساله بوده است.

۹- ریحانة دختر زید بن عمر: ابن عبدالبر می‌گوید، ریحانة دختر شمعون زیدبن حنافة و از بنی قریظه با بنی نضیر است. بیشتر می‌گویند از بنی قریظه است. گفته‌اند ریحانة همسر مردی از بنی قریظه بوده است به نام حکم. او در جنگ بنی قریظه اسیر شد و جزء سهم پیامبر ﷺ قرار گرفت، و بعد از مسلمان شدن پیامبر ﷺ با او ازدواج فرموده این موضوع در محرم سال ششم بود.

او نسبت به رفتار پیغمبر ﷺ با دیگر همسرانش سخت رشک می‌ورزید و پیامبر ﷺ او را طلاق داد و چون بسیار گریست و زاری کرد، دو مرتبه به او رجوع کرد. ریحانة به هنگام بازگشت پیامبر ﷺ از حجة الوداع در گذشت و در گورستان بقیع مدفون شد. و گفته شده است با او ازدواج نکرد بلکه به صورت کنیز بوده است. خدا داناتر است.

۱۰- ام حبیبه رمله دختر ابوسفیان: رسول خدا ﷺ پس از ازدواج با ریحانة، با ام حبیبه رمله دختر ابوسفیان صخر بن حرب بن امیه بن ... ازدواج کرد، رسول خدا ﷺ در سال هفتم هجری بعد از مرگ شوهرش در حبشه، با وی ازدواج کردند و وکیل وی در ازدواجش عمرو بن امیه ضمیری ﷺ بود و نجاشی مبلغ چهارصد دینار از جانب رسول خدا ﷺ به وی مهر داد. ام حبیبه در سال چهل و چهار هجری درگذشت.

۱۱- صفیه دختر حبیب بن اخطب: آنگاه پیامبر ﷺ با صفیه دختر حبیب بن ... ازدواج فرمود که قبلاً همسر سلّام بن مشکم قرظی ساعر بوده و او را طلاق داده است. گفته‌اند او بانویی خردمند و بردبار و دانشمند بود. صفیه در ماه رمضان سال پنجاه یا پنجاه و دوم هجری در مدینه درگذشت و در گورستان بقیع دفن شد.

۱۲- میمونه دختر حارث: پیامبر ﷺ پس از ازدواج با صفیه با میمونه دختر حارث بن خزیم بن بجیر بن هزم بن ... ازدواج فرمود. شیة ابو محمد دیماطی می‌گوید، میمونه در سال پنجاه و یکم هجرت در هشتاد سالگی در سرف درگذشته است. اینان که بر شمریدیم همسران پیامبر ﷺ بودند که با آن‌ها عروسی کرده است و به هنگام رحلت آن حضرت نه نفر از ایشان بجز خدیجه دختر خویلد و زینب دختر خزیمه

بن حارث در خانه پیامبر ﷺ بوده‌اند. چنانکه در احادیث صحیح آمده است پیغمبر ﷺ در هنگام مرگ در دامن عایشه رضی الله عنها بوده و سر آن حضرت میان سینه و گلوئی او بوده است.
انا لله و انا الیه راجعون.

يٰۤاَيُّهَا النَّبِيُّ مَنْ يَأْتِ مِنْكَ بِفَحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ
ذٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ يَسِيرًا ﴿۳۰﴾

ای زنان پیغمبر ﷺ! هر که از شما به کار ناروایی آشکار اقدام کند او را دو برابر دیگران عذاب کنند و این بر خدا سهل و آسان است. (۳۰)

يٰۤاَيُّهَا النَّبِيُّ مَنْ يَأْتِ مِنْكَ بِفَحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ
نِسَاءً: منادی- النَّبِيُّ: مضاف الیه- مَنْ: مبتدا جازم- يَأْتِ: فعل مضارع مجزوم به حذف (ی)، فاعل
(هو)، جمله خبر

ای زنان پیغمبر ﷺ هر یک از شما به کاری ناپسند اقدام کند یعنی؛ گناه بزرگی مرتکب شود که زشتی آن آشکار باشد مانند نافرمانی شوهر و کار ناروای دیگر عذاب و کیفر آن دو برابر خواهد بود چونکه به رسالت و شخصیت و حیثیت رسول خدا ﷺ نیز لطمه می‌زند. همچنانکه خود رسول الله ﷺ الگو و نمونه است همسران او نیز از اعمال و کردار و رفتار و گفتار الگو و سرمشق دیگر زنان باشند. صائب تبریزی گفت:

عیب پاکان زود بر مردم هویدا می‌شود
در میان شیر خالص موی پیدا می‌شود
شیخ سعدی گفت:

معصیت از هر که صاد شود ناپسندیده است و از علماء ناخوبتر که علم سلاح جنگ شیطان است و خداوند سلاح را چون به اسیری برند، شرمساری بیش برد.

عام نادان پریشان روزگار
به ز دانشمند نا پرهیزکار
کان به نابینائی از راه افتاد
و این دو چشمش بود و در چاه افتاد

وَكَانَ ذٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ يَسِيرًا

ذٰلِكَ: اسم کان- يَسِيرًا: خبر کان

و این عذاب دو چندان، بر خدای تعالی آسان است و هر که را در هر مقامی که باشد به تناسب اعمالش جزا و کیفر می‌دهد و آن هنگامی که کار ناروایی را به عمل آورند. البته، زنان رسول خدا، همگی از زنان پاک بوده و وظیفه خود را بخوبی شناخته و در به تحقق رساندن رسالت پیغمبر ﷺ همراه و همگام بوده‌اند.

وَمَنْ يَقْنُتْ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ، وَتَعْمَلْ صَالِحًا نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا ﴿۳۱﴾
و هر یک از شما مطیع فرمان خدا و رسولش باشد و اعمال نیکو انجام دهد پاداش او را دو بار به او می دهیم و برایش روزی نیک فراهم می کنیم. (۳۱)

وَمَنْ يَقْنُتْ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ، وَتَعْمَلْ صَالِحًا نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ

و هر که از همسران بر ازدواج پیغمبر ﷺ مداومت کند و بر طاعت خود از خدا و رسولش شکبیا باشد و فرمان خدا و رسول او را فرمانبرداری کند و کارهای پسندیده و نیکو انجام دهد مزد و پاداش او را دو بار به او می دهیم که یک بار به جهت طاعت فرمان خدای تعالی و بار دیگر به جهت طلب رضایت و خشنودی پیغمبر چونکه ایشان امهات المؤمنین هستند که پیشوایی و الگویی زنان رسول الله ﷺ از طرف دیگر ثابت است.

وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا

أَعْتَدْنَا: فعل ماضی - نا: فاعل - رِزْقًا: مفعول به - كَرِيمًا: نعت

و برای آن همسرانی که عمل صالح انجام دادند و پاداش آخرت را بر دنیا ترجیح دادند روزی نیکو در بهشت فراهم کرده ایم چونکه ایشان آن هنگام که آیت تخیر فرو آمد، رسول خدا ﷺ ابتدا به عایشه رو کرد و گفت: یا عایشه! با تو سخنی خواهم گفت و حکمی بر تو عرض خواهم کرد، نگر تا به تعجیل جواب ندهی پیش از آنکه با پدر و مادر مشورت کنی. عایشه گفت: آن حکم و آن فرمان چیست؟ رسول خدا ﷺ آیت تخیر بروی خواند. عایشه گفت: یا رسول الله آیا من می توانم در این معنی با پدر و مادر مشورت کنم؟ رسول خدا ﷺ فرمود: نیازی به مشورت نیست، پس عایشه گفت: اخترت الله و رسوله و الدار الاخره. الله و رسولش و آخرت را برگزیدم. رسول خدا از آن به شگفت آمد و بدان شاد شد و اثر شادی بر چهره ی مبارک وی پیدا آمد، آنکه گفت: یا رسول الله ﷺ به زنان دیگر مگو که من چه اختیار کردم. رسول خدا ﷺ با هر زن که آیت تخیر بر وی می خواند می گفت عایشه چنین اختیار کرد شما چه اختیار می کنید؟ آن زنان همه اقتدا به عایشه کردند و همان گفتند که وی گفت.

يٰۤاَيُّهَا النَّبِيُّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَّعْرُوفًا ﴿۳۲﴾

ای زنان پیغمبر! شما مانند هیچ یک از زنان دیگر نیستید، اگر خدا ترس و پرهیزگار باشید پس آگاه باشید نازک و نرم با مردمان سخن مگوئید شاید دلش بیمار (هوا و هوس) باشد و به طمع افتد بلکه متین و درست سخن گوئید. (۳۲)

يٰۤاَيُّهَا النَّبِيُّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَّعْرُوفًا

نِسَاءً: منادی - اَلنَّبِيِّ: مضاف الیه - مَرَضٌ: مبتدا موخر - فِي قَلْبِهِ: جار و مجرور خبر

ای همسران پیامبر! شما مانند هیچ یک از زنان دیگر نیستید زیرا که شما نسبت به زنان دیگر فضیلت بیشتری دارید اگر از خداوند می ترسید فرمانبردار او باشید و از خدا و رسولش اطاعت کنید پس بر سخن گفتن با کسی نرم و فروتنی مکنید مبادا آن کس که در قلبش مرضی از هوا و هوس است بر شما طمع کند، بلکه با آنان به صورت پسندیده و نیکو و دور از شک و تردید سخن گوئید، بطوری که شنونده کلمه ای از گفتار شما را ناشایست و غیر شرعی و نامعقول تلقی نکند.

پس خدای تعالی در این آیه بیان می دارد که این فضیلت تنها به خاطر زوجیت رسول الله نیست بلکه به پرهیزگاری و تقوا وابسته است اما اگر پرهیزگار و نیکوکار باشند پاداششان همچنانکه گفته شد دو چندان می شود.

وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ﴿٣٣﴾

در خانه هایتان بمانید (بی جهت بیرون مروید) و مانند ظاهر شدن دوره ی جاهلیت در میان مردم ظاهر نشوید (خود را آرایش مکنید) و نماز را بر پا دارید و زکات را بدهید و خدا و پیغمبر او را اطاعت کنید، جز این نیست که خدا چنین می خواهد که ناپاکی را از خانوادۀ نبوت ببرد و شما را [از هر عیب] پاک و منزّه گرداند چه پاک گردانیدنی. (۳۳)

وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ

قَرْنَ: فعل امر - در اصل اقررن بوده است - (ن) فاعل

و در خانه هایتان آرام گیرید و از خانه هایتان بیرون نروید مگر به ضرورت و حاجتی و اظهار آرایش و زیور آلات مکنید به مانند اظهار کردن زنان در زمان جاهلیت که پیش از اسلام در زمان جاهلیت زنان بی پرده می گشتند و آرایش خود را ظاهر می کردند. اما بعد از آمدن اسلام باید زن عورت خود را که شهوت مردان را بر می انگیزد بپوشاند و این ستر بر روی واجب است که در سوره نور در مورد حجاب زنان صحبت شده است و نیز نماز را بر پا دارید و زکات را بپردازید و خدا و رسولش را اطاعت و فرمانبردار باشید.

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا

أَهْلَ: منادا - آلِیَّت: مضاف الیه - يُطَهِّرُكُمْ: فعل مضارع - کم: مفعول به - فاعل (هو) - تَطْهِيرًا: مفعول مطلق

جز این نیست که خدای تعالی با این فرمایشات خود می خواهد از شما گناه را از بین ببرد و شما را از ناپاکی ها و آلودگی ها و گناه پاک گرداند چه پاک گردانیدنی. باید توجه داشت آمدن این آیات و تاکید

آن بر زنان و همسران پیغمبر ﷺ به این معنا نیست که همسران ایشان حالت بدی و ناروایی داشتند که خواسته باشد آن بدی را از ایشان دور کند بلکه هدایت ایشان به ارزشهای معنوی و فضایل اسلامی است و از طرفی تأکید فرمان برای زنان عالم اسلام است که در موارد فوق دقت بیشتری کنند و فریب زیور و آراستگی خود را نخورند و مرتکب معاصی و گناه نشوند و بیشتر محققین و مفسرین عقیده دارند که این خطاب به زنان پیغمبر ﷺ است چون حق همین است که امهات المؤمنین اینچنین پاک و وارسته باشند.

وَأَذْكُرْتَ مَا يُثَلَّى فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا ﴿٢٤﴾

و از آن همه حکمت و آیات الهی که در خانه‌های شما تلاوت می‌شود یاد کنید همانا خداوند لطیف و آگاه است. (۳۴)

وَأَذْكُرْتَ مَا يُثَلَّى فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ
أَذْكُرْتَ: فعل امر - (ن) فاعل - ما: مفعول به

و آنچه را که در خانه‌هایتان از آیات الهی و از قرآن و حکمت و سنت خوانده می‌شود یاد کنید و عبرت گیرید و این بزرگترین فضیلت برای شماست که وحی الهی در خانه‌های شما نازل می‌شود. پس آن را بیاموزید و به دیگران نیز بیاموزانید و شکر احسان بزرگ خدای تعالی را بجای آورید که شما را در خانه‌ای قرار داده است که معدن حکمت و وحی و سنت و سرچشمه هدایت و صحبت است.

إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا

لفظ الله: اسمِ إِنَّ - هو: اسمِ كَانَ - لَطِيفًا: خبرِ كَانَ، جمله‌ی كَانَ لَطِيفًا خبرِ إِنَّ - خَبِيرًا: خبرِ دومِ كَانَ

براستی که خدای تعالی لطیف و نیکوکار است و به احوال و کردار و رفتار شما آگاه و دانا است. سپس در حق سوال بعضی از زنان مسلمان خداوند این آیت را فرستاد.

إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَنِينَ وَالْقَنِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّيِّمِينَ وَالصَّيِّمَاتِ وَالْحَفِظِينَ وَالْحَفِظَاتِ فَرُوحَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ﴿٢٥﴾

براستی مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان مؤمن و زنان مؤمن، مردان فرمانبر و زنان فرمانبر، مردان راستگو و زنان راستگو، مردان صبور و زنان صبور، مردان فروتن و زنان فروتن، مردان و زنان خیرخواه

و صدقه ده، مردان و زنان روزه گیر، مردان و زنان نگهدار فروج خویش (پاکدامن)، مردان و زنان بسیار شکر گزار، خدا برای ایشان مغفرت و پاداشی بزرگ آماده کرده است.

إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَنِينَ وَالْقَنِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّامِتِينَ وَالصَّامِتَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا

براستی مردان مسلمان و زنان مسلمان و مردان و زنان با ایمان و مردان و زنان فرمانبردار و مردان و زنان راستگو و مردان و زنان شکیبا، مردان و زنان خاشع و متواضع، مردان و زنان خیر خواه و صدقه دهنده و مردان و زنان روزه گیر و مردان و زنان پاکدامن و مردان و زنانی که بسیار خدا را یاد می کنند خداوند برای همه ی آنان در برابر این خصوصیات حسنه و در مقابل این عبادات و طاعات و اعمال پسندیده ی ایشان آمرزش و پاداش بزرگی آماده کرده است.

الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ : مردان و زنان مسلمان آنانکه به خدا تسلیم شدند و گردن نهادند و از روی اخلاص همراه با عمل تسلیم فرمان خدا شدند.

وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ : مردان و زنان مطیع و منقاد و فرمانبردار خدا، آنانکه به خدا و پیامبران و فرشتگان و کتابهای آسمانی و به روز آخرت و اینکه خیر و شر از آن خداست ایمان آورده اند.

وَالْقَنِينَ وَالْقَنِينَ : مردان و زنان مطیع و معترف به الوهیت و در عبادت مستمر خدا مواظبت و استمرار می ورزند.

وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ : مردان و زنان راستگو یعنی آنانکه از دروغ پرهیزند و آن هنگام که وعده کنند بر وعده خود وفا کنند «الکریم اذا وعد و فی».

وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ : مردان و زنان صبور و شکیبا، کسانی که بر مصیبت ها و دشواری ها و سختی ها و بلاها و هم بر عبادت حق صبر می کنند و از خود استقامت به خرج می دهند.

وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ : مردان و زنانی که از ترس عذاب خدای تعالی در برابر حق تعالی و در عبادت خود بدون تکبر و غرور فروتنی می کنند.

وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ : مردان و زنانی که از مال خود بر آنچه که بر ایشان فرض گردانیده شده است به مستحق آن انفاق می کنند که آن صدقه فرض و یا نفلی می باشد.

وَالصَّامِتِينَ وَالصَّامِتَاتِ : مردان و زنان روزه دار که روزه فرض یا نفل را انجام می دهند و از شهوات و از خوردن و نوشیدن به خاطر طلب رضای خدا باز می مانند.

وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ : یعنی مردان و زنان پاک دامنی که شرم‌گاه‌های خود را از حرام باز می‌دارند و عفت و پاکی خود را حفظ می‌کنند و به آنچه بر آنان حلال کرده شده بسنده می‌کنند.

وَالَّذِينَ اللَّهُ كَثِيرًا وَالَّذِينَ كَرِهَ : مردان و زنان مسلمانی که ذکر خدا را بسیار می‌گویند یعنی تسبیح و تحمید و تکبیر می‌گویند و به خواندن قرآن مشغول می‌شوند.

آورده‌اند که حضرت رسول ﷺ زینب بنت جحش ﷺ را برای زید بن حارثه ﷺ خواستگاری فرمود و زینب به تصور اینکه حضرت رسول ﷺ او را برای خود می‌خواهد و به خواستگاری خود خطبه می‌خواند قبول کرد اما بعد از اینکه دانست که خطبه از برای زید بود از پذیرش خواستگاری ابا کرد و خودداری می‌نمود چونکه زینب دارای جمال نیکو بود و دختر عمه حضرت رسول ﷺ بود و برادرش عبدالله نیز دوست نداشت این ازدواج صورت گیرد حق سبحانه تعالی این آیت فرستاد که:

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا ﴿۳۱﴾

هیچ مرد مؤمن و زن مؤمن حق ندارد وقتی خدا و پیغمبر چیزی را اراده کردند، اختیار کار خویش داشته باشند، و هر که نافرمانی خدا و پیغمبر او کند به گمراهی افتاده است چه گمراهی آشکاری. (۳۶)

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ مَا نَفَى - (هو) اسم گان - لِمُؤْمِنٍ : جار و مجرور خبر گان

هیچ مرد و زن مؤمنی، در امری که خدا و رسولش اراده کرده و در آن داوری کرده باشند و حکم خدا و اراده‌ی رسول در آن قرار گرفته باشد، از خود در آن اختیاری ندارند یعنی زید بن حارثه و نیز زینب بنت جحش باید به رضای خدا و رسولش تن در دهند و به نکاح یکدیگر موافقت کنند و چیزی در راه نکاح حایل و مانع نشود. بنابراین آن حضرت ﷺ زینب و برادرش عبدالله بن جحش ﷺ را دستور داد که این مناکحت را یعنی ازدواج زینب بنت جحش با زید بن حارثه را قبول کنند و حکم خدا و اراده رسول را بر خواست و اراده‌ی خود مقدم بدارند و نسبت به اراده‌ی خود حکم خدا و رضایت رسول را برگزینند و این کار برای مرد و زن مؤمن واجب و عملی است.

وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا

مَنْ : مبتدا جازم - يَعْصِ : فعل مضارع مجزوم به حذف (ی) - فاعل (هو)، جمله خبر - لَفْظُ اللَّهِ : مفعول به

و هر کس از دستور و فرمان و حکم خدا و پیغمبرش سرپیچی کند و از حکم کتاب و سنت بگذرد پس به تحقیق گمراه شود گمراهی آشکاری.

نسفی می‌گوید: «اگر نافرمانی خدا و رسول او در رد و انکار باشد، آن گمراهی، کفر است و اگر نافرمانی در عمل و فعل باشد، همراه با پذیرش امر و اعتقاد به وجوب، آن گمراهی، خطا و فسق است.

وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ﴿٣٧﴾

و یاد کن آن هنگام که خداوند به آنکس نعمتش داده بود و تو نیز نعمتش داده بودی گفتی جفت خویش نگهدار و [طلاقش مده] و از خدا ترس و آنچه را که خدا به وجود آورنده‌ی آن است، در ضمیر خویش پنهان می‌کردی و از مردم می‌ترسیدی و خدا سزاوارتر بود که از او ترسی و چون زید حاجت خویش را از او (زینب) بر آورد او را به ازدواج تو در آوردیم تا بر مؤمنان در مورد همسران پسر خواندگانشان هیچ حرجی و تنگی‌ای نباشد آنگاه آن پسر خواندگان حاجت خود را از آنان بر آورده باشند و فرمان خدا انجام یافتنی است. (۳۷)

وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ

إِذْ: مفعول فيه - أَمْسِكْ: فعل امر - (فاعل) انت - زَوْجَكَ: مفعول به

و یاد کن آن هنگام که خداوند به آنکس (زید بن حارثه) که با نعمت دادن اسلام بر او انعام نمود و تو نیز بر وی انعام کرده‌ای و او را از بردگی آزاد کرده و پسر خوانده‌ی خود خواندی و زینب بنت جحش دختر عمه‌ی خود را که دختری از اشراف زادگان قریش بود به نکاح او در آوردی. و یاد کن آنگاه که به زید گفتی: زن خود را برای خود نگهدار و او را طلاق مده و در کار او از خداوند ترس و پنهان می‌کردی آنچه که خدای تعالی پیداکننده و آشکارکننده‌ی آن پنهان است یعنی اینکه زینب یکی از همسران پاک شما خواهد بود و از سرزنش مردم می‌ترسی از اینکه زن پسر خوانده‌ی خود را به زنی خواسته است.

وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَهُ

لفظ اللَّهُ: مبتدا - أَحَقُّ: خبر

و اگر قرار باشد بترسی خدای تعالی سزاوار ترس است که از او ترسی. و کاشفی گفته است: «مقرر است که حضرت رسالت علیه السلام ترسکارترین خلق بوده زیرا که خوف و خشیت نتیجه‌ی علم است» انما یخشی الله من عباده العلماء»

هر که را علم بیش خشیت بیش
باشد از جمله رهروان در پیش

خوف و خشیت نتیجه‌ی علمست
هر که را خوف شد رفیق رهش

فَلَمَّا قَضَىٰ زَيْدٌ مِّنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا

فَلَمَّا: مفعول فيه - قَضَى: فعل ماضی - زَيْدٌ: فاعل - وَطَرًا: مفعول به - عَلَى الْمُؤْمِنِينَ: جار و مجرور خبر یَكُونَ - حَرَجٌ: اسم یَكُونَ

پس چون زید حاجت خویش را از او (زینب) با نکاح و آمیزش با وی بر آورد، رابطه‌ی زن و شوهری بر آنان به گونه‌ای سرد و تیره شده بود که زید جز دادن طلاق و رهایی از او راه دیگری نداشت پس به ناچار او را طلاق داد. پس از طلاق زینب را به ازدواج تو در آوردیم. مسلم، احمد و نسائی روایت کرده‌اند: «چون عده‌ی زینب سپری شد، رسول خدا ﷺ به زید (پسر خوانده‌ی خود که شوهر سابق زینب است) گفتند: برو و زینب را برای من خواستگاری کن. زید نزد زینب رفت و به او خواستگاری رسول خدا ﷺ را مژده داد. زینب گفت: من هیچ کاری نمی‌کنم تا از پروردگارم مشورت نخواهم، پس برخاست و به نماز گاه خود رفت. همان بود که این آیه نازل شد. سپس خدای تعالی در حق ازدواج رسول الله ﷺ با زینب (زن پسر خوانده‌ی او) می‌فرماید:

بر مؤمنان هیچ گونه حرجی و تنگی نیست اینکه با زنان مطلقه پسر خوانده‌ی خویش ازدواج کنند آن زمانیکه آن پسر خواندگان حاجت خویش را از زنان خود بر آورده باشند برخلاف پسر حقیقی که زن وی بر پدر به مجرد عقد حرام می‌شود. چونکه باور اعراب بر این بود که زنان پسر خواندگان نیز به مانند زنان پسران حقیقی بر آنان حرام است. با نزول این آیت حلال بودن آن را اعلام کرده است.

وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا

أَمْرٌ: اسم کان - لَفْظُ اللَّهِ: مضاف الیه - مَفْعُولًا: خبر کان

و امر و فرمان خدای تعالی خواه ناخواه و بطور حتم تحقق می‌پذیرد و انجام شدنی است. البته هدف از نزول این آیه اعلام حلال بودن ازدواج با زنان پسر خواندگان است. ولی در این آیه نام زید ذکر شده که این سعادت چیزی دیگری جز مصاحبت رسول الله ﷺ به عنوان پسر خواندگی وی نیست، که خداوند نام او را تا قیامت در قرآن ذکر کرده و این چه افتخار بزرگی است.

مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا

بر پیغمبر ﷺ در حکمی که خدا بر او مقرر فرموده هیچ حرجی و گناهی نیست، این سنت الهی است در میان کسانی که در میان پیشینیان چنین بوده و فرمان خدا همواره به اندازه‌ی مقدر و معین است. (۳۸)

مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ

عَلَى النَّبِيِّ: جار و مجرور خبر مقدم گان - مِنْ: جر زائد - حَرَجَ: اسم گان
بر رسول خدا ﷺ هیچ حرج و گناهی از ازدواج با زینب بنت جحش در آنچه که خدای تعالی برای او
تقدیر کرده است نیست، پس این کار مخصوص حضرت رسول ﷺ نبوده است بلکه:

سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ

سُنَّةَ: مفعول مطلق - لفظُ اللَّهِ: مضاف الیه

آن همچنان سنتی بود که در امتهای گذشته نیز حلال کرده شده و مرسوم بوده است و چیزی تازه از
احکام فقهی نبوده است اما تصور اعراب بر این قرار گرفته که ازدواج با زن مطلقه پسر خوانده حلال
نباشد و حال آن که چنین نیست و در گذشته نیز چنین نبوده است.

وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا

أَمْرُ: اسم گان - قَدَرًا: خبر گان - مَقْدُورًا: نعت

و کار خدای تعالی همواره به اندازه‌ی مقدر کرده شده است که تخلف از آن محال و غیر ممکن است و
هر چه را که خداوند در ازل تقدیر کرده قطعاً و حتماً شدنی است.

الَّذِينَ يُلَیْغُونَ رِسَالَتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ، وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا ﴿۳۹﴾
همان کسان که پیامهای خدا را می‌رسانیدند و از خدا می‌ترسند و از هیچکس جز خدا نمی‌ترسند و
خدا برای حسابرسی بس است. (۳۹)

الَّذِينَ يُلَیْغُونَ رِسَالَتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ، وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ

الَّذِينَ: بدل - يُلَیْغُونَ: فعل مضارع - فاعل (و) - رِسَالَتِ: مفعول به

و آن کسانی (پیغمبران پیشین) که پیامهای خدا و رسالت‌های خدا را به امتان خود می‌رسانیدند و از
خداوند می‌ترسند و از هیچ کس غیر از خدا نمی‌ترسند، پس تو نیز ای محمد ﷺ از سرزنش سرزنش
کنندگان مترس و به ایرادهای آنان اهمیت مده و در باره‌ی عیب و ایراد آنان فکر مکن چون حسابرسی
بندگان و سخن پردازان در روز قیامت در قدرت خدای تعالی است گفته شده که بعد از واقعه‌ی
زینب (رض) زبان طعن بی دینان دراز شد و گفته‌اند که این مرد (پیغمبر) به ما می‌گوید زنان پسران بر
شما حلال است.

و حال آنکه ایشان زید را که پسر خوانده‌ی رسول ﷺ بود در حکم شرع مثل پسر اصلی می‌دانستند پس
ای پیغمبر اعتنایی به سخنان سخن پردازان مکن!

وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا

گفتی: فعل ماضی - ب: حرف جر زائد: - لفظ الله: فاعل - حَسِبًا: تمیز

و خداوند برای حسابرسی بسنده و کافی است و آنان را در روز موعود به جهت سخن پراکنی هایشان و ایراداتی که از رسول خدا ﷺ گرفته‌اند، مورد بازخواست و محاسبه قرار خواهد داد ایشان می‌گفتند: او ازدواج زینب زن زید پسر خوانده‌ی خود را در حکم شرع حلال دانسته. حق سبحانه و تعالی آیت فرستاد که:

مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَٰكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ ۚ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ﴿٤٠﴾

محمد ﷺ پدر هیچیک از مردان شما نیست بلکه پیغمبر خدا و خاتم پیغمبران است و خدا بر همه چیز داناست. (۴۰)

مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَٰكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ ۚ
مُحَمَّدٌ: اسم گان - أَبَا: خبر گان

در سبب نزول این آیت همانطوریکه قبلاً بیان آن رفت آن زمان که رسول خدا ﷺ با زینب زن سابق زید ازدواج کردند، برخی از مردم یعنی بی دینان زبان طعن بر رسول اکرم ﷺ دراز کردند تا اینکه این آیه در جواب این طعن کنندگان آمد. می‌گوید:

محمد پدر هیچیک از مردان شما نیست یعنی: حقیقتاً پدر زید بن حارث نیست بلکه زید پسر خوانده و دست پرورده‌ی اوست. زیرا فرزندان ذکور او در سنین کودکی وفات یافتند: ابراهیم، قاسم، طیب، طاهر اما باید بدانید که محمد ﷺ فرستاده‌ی خدا و آخرین پیغمبران یعنی خاتم النبیین است یعنی دیگر پیغمبری بعد از او مبعوث نمی‌شود. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: رسالت و پیغمبری با من به پایان آمد و بعد از من دیگر پیغمبری و نبی‌ای نخواهد آمد و من رسالت خود را کامل کردم و دینم را بر شما تمام کردم. این سخن رسول خدا ﷺ بر مردم سخت آمد. پس ایشان برای آرامش خاطر آنان فرمودند: «ولی مبشرات هست» مردم پرسیدند یا رسول الله! مبشرات چیست؟ فرمودند: رؤیای شخص مسلمان که جزئی از اجزای نبوت است.

شمسه نه مسند و هفت اختران ختم رسل خواجه‌ی پیغمبران

وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا
لفظ الله: اسم گان - عَلِيمًا: خبر گان

و خداوند بر همه چیز داناست و می‌داند که چه کسی سزاوار خاتم النبیین بودن است و می‌داند که فرزندان ذکور رسول الله ﷺ در سن کودکی فوت خواهند فرمود.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا ﴿٤١﴾

شما که ایمان دارید خدا را یاد کنید یاد کردن بسیار. (۴۱)

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا اذْكُرُوْا اللّٰهَ ذِكْرًا كَثِيْرًا

ای: منادا- الَّذِيْنَ: عطف بیان- اذْكُرُوْا: فعل امر- (و) فاعل- لفظ الله: مفعول به- ذِكْرًا: مفعول مطلق- کثیرًا: نعت

ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدای تعالی را یاد کنید یاد کردنی زیاد با انواع ذکر و تهلیل و تمجید و تحمید و تکبیر و او را به پاکی ستایش کنید. در اغلب اوقات شب و روز در هر کجا که هستید و در هر حال و وضعی که هستید او را به پاکی یاد کنید.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

آیا شما را آگاه نکنم از بهترین اعمالتان و پاکترین آنها در نزد خداوندگارتان و برترین آنها در درجاتتان و عملی که برای شما از صدقه دادن طلا و نقره و از اینکه با دشمنانتان روبرو شوید و شما گردنهای آنان را بزنید و آنها گردنهای شما را بزنند بهتر است؟ اصحاب گفتند: آن عمل چیست یا رسول الله! فرمودند: ذکر خدای عزوجل.



وَسَبِّحُوْهُ بُكْرَةً وَّاَصِيْلًا

و بامداد و شام به تسبیح و تنزیه ذات پاک او بپردازید. (۴۲)

وَسَبِّحُوْهُ بُكْرَةً وَّاَصِيْلًا

سَبِّحُوْهُ: فعل امر- (و) فاعل- ه: مفعول به- بُكْرَةً: مفعول فیه- وَّاَصِيْلًا: محطوف- بُكْرَةً: با مدادان-

أَصِيْلًا: شامگاهان

و در بامدادان و شامگاهان او را تسبیح گوئید. تخصیص این دو وقت به جهت آنست که این دو وقت بر سایر اوقات فضیلت و برتری دارد. در کشف الاسرار آمده است: [این تفسیر موافق آن خبر است که مصطفی ﷺ گفت: «من استطاع منکم ان لا یغلب علی صلاه قبل طلوع الشمس و لا غروبها فلیفعل» می‌گوید هر که تواند از شما که مغلوب کارها و شغل دنیوی نگردد بر نماز بامداد پیش از بر آمدن آفتاب و نماز دیگر (عصر) پیش از فرو شدن آفتاب اقدام کند. این هر دو نماز به ذکر مخصوص گردد از بهر آنکه بسیار افتد مردم را این دو وقت تقصیر کردن در نماز و غافل بودن از آن، اما نماز بامداد به سبب خواب و نماز دیگر به سبب امور دنیا و نیز شرف این دو نماز در میان نمازها پیدا است نماز بامداد شهود فرشتگان است که رب العزه گفت:

«ان قرآن الفجر کان مشهوداً» و نماز دیگر نماز وسطی است که رب العزّه گفت: «والصلوة: الوسطی^۲». مجاهد گفت: «وسبحوه بکره و اصیلاً» یعنی بگوئید:

«سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوه الا بالله»

هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا ﴿٤٣﴾

اوست خدائیکه با فرشتگانش بر شما بندگان درود و رحمت می فرستد تا شما را از تاریکی ها به سوی نور برد و خدا نسبت به مؤمنان مهربان و رحیم است. (۴۳)

هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ
هُوَ: مبتدا - الَّذِي: خبر

در آیه قبل گفته شده که «سبحوه بکره و اصیل»^۱ در بامداد و شامگاه خدا را یاد کنید و ذکر کنید، حال این ذکر چه نماز باشد چه تسبیح و ... به هر حال وسیله قرب الی الله است و نتیجه این ذکر و یاد کردن خدای عزوجل این است که الله تعالی بر شما رحمت می فرستد و فرشتگان دعا می کنند. می گوید: اوست آن خداوندی که بر شما درود و رحمت می فرستد و فرشتگان او نیز بر شما درود می فرستند و برای گناهان شما را آمرزش و مغفرت می طلبند. این درود خدا و فرشتگان بر شما برای آن است تا شما را از تاریکی های کفر به روشنی ایمان بیرون آرد. مولانا گفت:

ذکر را خورشید این افسرده ساز	ذکر آرد فکر را در اهتزاز
کار کن موقوف آن جذبه مباش	اصل خود جذبه است ای خواجه تاش
مغزها می بیند او در عین پوست	چشمها چون شد گذاره نور اوست
بیند اندر قطره کل بحر را	بیند اندر ذره خورشید بقا

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از کعب بن عجره رضی الله عنه روایت است که کسی گفت: یا رسول الله! سلام دادن بر شما را یاد داریم، ولی درود فرستادن بر شما چگونه است؟ فرمودند: «بگوئید که (اللهم صل علی محمد و علی آل محمد، كما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم، انک حمیداً مجید، ...)».

وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا ﴿٤٣﴾

(هو) اسم و كان - رَحِيمًا: خبر و كان

۱ - سوره اسراء / ۷۸

۲ - سوره بقره / ۲۳۸

۳ - سوره احزاب / ۴۲

و خداوند همواره به مؤمنان مهربان است و با کافران به عدل خویش معامله می‌کند، یعنی هر آنچه انجام داده‌اند به مقتضای آن عمل، پاداش و کیفر می‌دهد.

يَحْيِيهِمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَاَعَدَّ لَهُمْ اَجْرًا كَرِيْمًا ﴿٤٤﴾

دعای خیر ایشان سلام است روزی که خدا را ملاقات کنند و برای ایشان پاداشی نیک آماده کرده است. (۴۴)

يَحْيِيهِمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ

يَحْيِيهِمْ: مبتدا- هم: مضاف الیه- يَوْمَ: مفعول فیه- سَلَامٌ: خبر

درود و سلامشان روزی که با او ملاقات کنند سلام است: یعنی خوش آمد گویی خدای تعالی از برای مؤمنان در روز ملاقات یعنی رستاخیز و در حین وارد شدن به بهشت سلام و درود است و می‌گویند «ادخلوها بسلام امنین».

یعنی فرشتگان به متقیان می‌گویند به این بوستانها مقرون به سلامت از همه آفت‌ها در حالی که ایمن باشید و از نعمت زوال ناپذیر بهشت بطور جاودان بهره‌مند شوید در آئید.

وَاَعَدَّ لَهُمْ اَجْرًا كَرِيْمًا

اَعَدَّ: فعل ماضی- (هو) فاعل- اَجْرًا: مفعول به- كَرِيْمًا: نعت

و خدای تعالی برای آنان پاداشی بزرگ و نیکو آماده کرده است که بهشت و نعمت‌های بهشتی است که جاودان در آن باشند و از نعیم آن بهره‌مند شوند.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَهِيدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴿٤٥﴾

ای رسول! ما ترا گواه و بشارت آور و بیم رسان فرستادیم. (۴۵)

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَهِيدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا

ای: منادا- ها: حرف تنبيه- النَّبِيُّ: عطف بیان- شَهِيدًا: حال

و می‌گوید: ای محمد ﷺ! ما ترا پیغمبر کردیم و به رسالت خود گرامی گردانیدیم و شما را از میان خلق برگزیدیم تا در روز قیامت برای مؤمنان در نزد ما گواه و شاهد باشید، برای کسانی که ترا تصدیق کرده‌اند و به تو ایمان آورده‌اند و مژده دهنده به رحمت پروردگار در روز قیامت فرستادیم و نیز برای کسانی که ترا تکذیب کرده و به تو کفر ورزیده‌اند بیم رسان و ترساننده هستی، یعنی مؤمنان را به بهشت بشارت دهنده و کافران را به دوزخ پیام رساننده هستی. مولانا گفت:

گفت ارسلنا شاهدها در نذر زانکه شد از کون او حربین حر

وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا ﴿٤٦﴾

و نیز دعوتگر به سوی خداوند هستی به اذن او و چراغی تابناک هستی. (۴۶)

وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا

دَاعِيًا: معطوف به شاهدأ - سِرَاجًا: معطوف - مُنِيرًا: نعمت

و تو ای محمد ﷺ به اذن و اجازه پروردگارت دعوت کننده به پرستش خدای یکتا و اقرار کننده به توحید هستی و بندگان را به سوی توحید و ایمان و اجرای احکام الهی و به اعمال نیک و پسندیده دعوت کننده و از کارهای زشت باز دارنده هستی و تو چراغ روشن و درخشان هستی. حق تعالی پیغمبر ما را چراغ خواند. زیرا همانگونه که روشنایی چراغ ظلمت را محو و نابود می کند و وجود آن حضرت نیز ظلمت کفر را از عرصه جهان نابود ساخت.

چراغ روشن از نور خدایی جهان را داده از ظلمت رهایی

چون که هر چه در خانه گم شود به نور چراغ باز توان یافت و حقایقی که از مردم پوشیده بود، به نور این چراغ بر مقتبسان^۱ انوار معرفت روشن گشت.

و نیز [چراغ اهل خانه سبب امن و راحت است و دزد را واسطه خجلت و عقوبت و آن حضرت دوستانرا وسیله سلامت و منکران را مایه حسرت و ندامت است].

این متی دیگر است که بر مؤمنان می نهد، و نعمتی عظیم که به یاد ایشان می دهد، که پس از روزگار فترت و پس از آنکه اسلام روی در حجاب بی نیازی کشیده بود، و جهان ظلمت کفر و غبار بدعت گرفته، و باطل به نهایت رسیده، رسولی فرستادم به شما که دلهای مرده بدو زنده گشت، و راههای تاریک به وی روشن شد. رحمت جهانیان است و چراغ زمین و آسمان، پدر یتیمان، و دل دهنده بیوه زنان، و نوازنده درویشان، و پناه عاصیان، عایشه صدیقه گفت: شبی چیزی می دوختم. چراغ فرو مرد، و سوزن از دستم بیفتاد و ناپدید گشت. رسول خدا ﷺ در آمد، و به نور وی و صورت زیبا و چهره ی با جمال وی همه خانه روشن گشت، و بدان روشنایی سوزن یافتم. عایشه (رض) گفت: پس گریه بر من افتاد، گفت یا عایشه: اینجا جای شادی است نه جای گریستن. چرا می گریی؟ گفتم: یا محمد ﷺ بدان بیچاره می گریم که فردا در قیامت از مشاهده ی کریم تو باز ماند، و روی نیکوی تو نبیند. آنکه گفت: یا عایشه! دانی که در قیامت از دیدار من که باز ماند؟ آن کس که امروز نام من بشنود و بر من درود ندهد.

شد بدنیا رخس چراغ افروز شب ما گشت ز التفاتش روز

باز فردا چراغ افروزد که از آن جرم عاصیان سوزد



وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُم مِّنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا

و به مؤمنان بشارت بده که برای آنان از جانب خدا فضل و پاداشی بزرگ است. (۴۷)

وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُم مِّنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا

بَشِّرْ: فعل امر - فاعل (انت) - الْمُؤْمِنِينَ: مفعول به - هُمْ: جار و مجرور خبر ان مقدم - فَضْلًا: اسم ان مؤخر - کبیرًا: نعت

به مؤمنان مژده بده اینکه فضل و پاداشی بزرگ از جانب حق تعالی بر ایشان است، بخشی بزرگ و زیاده یعنی دولت لقا که بزرگتر عطایی و شریفتر جزایی است، و در کشف الاسرار آمده است: [داعی را اجابت و سائر را عطیت و مجتهد را معونت و شاکر را زیادت و مطیع را مثبت و عاصی را افاقت و نادم را رحمت و محب را کرامت و مشتاق را لقاء و رؤیت].

وَلَا يُطِيعُ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَدَعَا أَذْنَهُمْ وَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ﴿٤٨﴾
مطیع کافران و منافقان مشو، و از جور و آزارشان در گذر و کار خود را به خدا واگذار که خداوند برای کار سازی بس است. (۴۸)

وَلَا يُطِيعُ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَدَعَا أَذْنَهُمْ وَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ
وَلَا يُطِيعُ: فعل مضارع - فاعل (انت) - الْكَافِرِينَ: مفعول به - وَدَعَا: فعل امر - فاعل (انت) - أَذْنَهُمْ: مفعول به - وَتَوَكَّلَ: فعل امر - فاعل (انت)

گفته اند این در جواب ابوجهل و امثال وی آمده است: می گوید: از ابوجهل کافر و ابوجهل ها فرمان مبر ایشان انسانهای مؤمن و مخلص را از خدا باز می دارند و به آزارشان توجه مکن که به تو می گویند درویشان را از بر خویش بران تا ما با تو نشینیم ایشان منافقان اند همانست که فرمود: «و لا تطرد الذین یدعون ربهم».

وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا

وَكَفَى: فعل ماضی - ب: حرف جر زائد - لفظ الله: فاعل - وَكِيلًا: تمیز

و به خدای تعالی توکل کن که خدای تعالی ضامن وعدهی نصرت و پیروزی است و کار ساز مؤمنان در سختی هاست پس کار خود را در همه حال به او واگذار کن که بهترین ضامن و کافی ترین چاره سازان اوست.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَةٍ تَعُدُّوهنَّ فَتَمْسُوهُنَّ وَسَرَّحُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا ﴿٤٩﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید هر گاه زنان مؤمنه را به عقد خود در آوردید و قبل از اینکه با آنان نزدیکی کنید طلاقشان دادید، دیگر عده ای به عهدهی آنها نیست که آن روزها را بشمارید (روزهای عده) پس به آنان متعه بدهید و آنان را رها کنید رها کردنی خوب. (۴۹)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَةٍ تَعُدُّوهنَّ

ای: منادا- ها: حرف تنبیه- اَلَّذِینَ: عطف بیان

ای کسانی که ایمان آورده‌اید زمانی که با زنان مؤمنه ازدواج کردید و قبل از اینکه با آنان همبستر شوید ایشان را طلاق دهید پس ایشان را رها کنید و طلاق دهید پیش از دخول و یا پیش از خلوت صحیح پس هیچ عدتی بر این مطلقات نیست که روزهای آن را بشمارید.
یادآوری: عده زن مطلقه سه ماه تمام است به شرطی که دخول صورت گرفته باشد و یا خلوت صحیح انجام شده باشد.

فَمَتَّعُوهُنَّ وَسَرَّحُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا

فَمَتَّعُوهُنَّ: فعل امر- (و)فاعل- هُنَّ: مفعول به، به معنی اگر مهریه‌ای معین شده باشد باید نصف مهر بدهد ورنه چیزی فایده برساند.

می‌گوید: پس بر خوردار سازید ایشان را به چیزی از مهر و آنان را رها کنید رها کردنی خوب.
باید دانست مردی که زن خود را بدون مجامعت طلاق کند اگر مهر او را معین کرده بود باید نصف مهر را بدهد ورنه چیزی فایده برساند (یعنی مطابق عرف و حیثیت وی بر زن متعه تعیین کند، لباس و امثال آن). اما زنی که شوهرش در گذشته است: اگر شوهر بعد از عقد و قبل از جماع مُرد، مرگ وی در حکم خویش همچون جماع است و زنش به اجماع فقها- باید چهار ماه و ده روز عده بشمارد.

يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ الَّتِي ءَاتَيْتَ أَجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتِ عِمَّتِكَ وَبَنَاتِ خَالَكَ وَبَنَاتِ خَلْلِكَ الَّتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِن وَهَبْتَ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَّكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٥٠﴾

ای پیغمبر! ما همسران ترا که مهرشان دادید و به نکاح خود در آوردید و نیز کنیزانی را که در دست تو از طریق غنائم، خدا به تو بخشیده است برای تو حلال کرده‌ایم و نیز حلال کردیم دختران عمویت و دختران عمه‌هایت و دختران دایات و دختران خاله‌هایت را که با تو مهاجرت کرده‌اند. و نیز زن مومنی را که چون پیغمبر خواهد او را به زنی گیرد خویشتن را به پیغمبر هبه کند این ویژه‌ی تو از سایر مؤمنان است برآستی ما می‌دانیم که بر مؤمنان در مورد همسرانشان و کنیزانشان چه فرض کرده‌ایم تا بر تو تکلفی و هیچ حرجی نباشد و خداوند آمرزگار و رحیم است. (۵۰)

يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ الَّتِي ءَاتَيْتَ أَجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتِ عِمَّتِكَ وَبَنَاتِ خَالَكَ وَبَنَاتِ خَلْلِكَ الَّتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ

آی: منادا- ها: تنبیه- اَللّٰهُ: عطف بیان

خدای تعالی در این آیه چهار گروه از زنانی را که ازدواج پیغمبر با آنان حلال می باشد بیان کرده است. می گوید:

۱- ای پیامبر ﷺ ما همسران ترا که مهر تعیین کردید و به نکاح خود در آوردید حلال کرده ایم این گروه از زنان دوازده تن بودند که آخرت را بر زیور آلات دنیا برگزیدند که قبلاً در آیه ۲۹ همین سوره بیان آن رفت.

۲- و نیز کنیزانی را که در دست تو از طریق غنائم خداوند به تو بخشیده است ازدواج با آنان را نیز بر تو حلال کرده ایم.

۳- و نیز دختران عمویت و دختران عمه هایت و دختران دایات و دختران خاله هایت را که با تو مهاجرت کرده اند برای تو حلال ساخته ایم. با هر یک از اینها که بخواهی ازدواج کن اما کسانی از این گروه که با تو هجرت نکرده اند بر تو حلال نیست. ام هانی دختر ابوطالب می گوید این قسمت اخیر یعنی با کسانی از گروه ها که هجرت نکردند ازدواج با آنها حلال نیست در حق من است که رسول خدا ﷺ خواست با من ازدواج کند، ولی از این ازدواج نهی شده است. و گروه چهارم در این قسمت از آیه آمده است که می فرماید:

وَأَمْرًا مُّؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا

۴- و نیز زن مؤمنی که به صورت هبه خود را به پیغمبر ببخشد بر تو حلال گردانیدیم. یعنی داوطلبانه بدون مهر، این در صورتی است که پیغمبر بخواهد او را به همسری خود برگزیند و او را به نکاح خود در آورد.

خَالِصَةً لِّكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ

خَالِصَةً: حال

البته این ازدواج از روی هبه و بخشش زن مؤمنه مخصوص حضرت رسول ﷺ است برای دیگران جایز نیست- الله تعالی قید این مهر را از پیغمبر ﷺ برداشت بر خلاف مؤمنین که نه بیش از چهار زن برای ایشان اجازه است و نه نکاح ایشان بدون مهر درست است.

قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِيْ أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ

قَدْ: تحقیق- عَلِمْنَا: فعل ماضی- نا: فاعل- مَا: مفعول به

براستی ما آنچه را در حق زنانشان فرض کرده ایم دانستیم، آنچه مربوط به مهر- شهود و شرایط عقد و نکاح و احکام زناشویی و ... و نیز آنچه که کنیزکانشان مالک آن شده اند و ازدواج با آنان حلال است از عقد و مهر و شهود و ... را دانستیم بر تو ازدواج با ایشان با در نظر گرفتن کلیه ی شرایط و احکام

فقهی آن هیچ گناهی و حرجی نیست و از اینکه در دو مورد نسبت به سایرین مخصوص گردانیده شده‌ای یکی بدون مهر زنان مؤمنه و دیگری تعدد زوجات یعنی بیش از چهار تن بر تو گناهی نیست و از اینکه سرزنش کنندگان در این باب سخن گویند باکی نداشته باش و از صحبت آنان دلتنگ مشو.

وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا

لفظ **اللَّهُ**: اسم **كَانَ** - **غَفُورًا**: خبر **كَانَ** - **رَحِيمًا**: خبر دوم **كَانَ**

و خداوند آمرزنده و مهربان است در جائیکه گمان گناه و حرج باشد. اما آنچه از فرائض و محرمات و حلالهایی که مخصوص آن حضرت ﷺ است در انوار القرآن چنین آمده است که ذکر آن خالی از پند نیست.

الف: فرائض مخصوص آن حضرت ﷺ

۱- نماز تهجد، که در آغاز طبق آیه «مزل» بر ایشان فرض شد و سپس با آیهی [اسراء / ۷۹] فرض به نفل منسوخ گشت.

۲- نماز چاشتگاه (اشراق) ۳- قربانی ۴- نماز وتر ۵- مسواک زدن ۶- پرداخت وام کسی که در حال تنگدستی می‌میرد ۷- مشاوره با افراد صاحب رأی در غیر برنامه‌ها و قوانین شرع ۸- مخیر ساختن همسرانشان به ماندن در نکاح پیامبر ﷺ یا مفارقت از ایشان ۹- بر آن حضرت ﷺ فرض بود که چون عملی را انجام می‌دادند، باید آن را با محکمی و استواری به پایان رسانند.

ب: محرمات مخصوص آن حضرت ﷺ

۱- خوردن مال زکات از سوی ایشان و اهل بیت (اولاد) ایشان.
۲- خوردن صدقه‌ی نافله بر ایشان. اما حرمت صدقه بر آل ایشان مورد اختلاف خویش.
۳- آشکار ساختن خلاف ما فی الضمیر، یا غفلت از انجام واجبات و تکالیف خویش.
۴- چون پیامبر ﷺ لباس جنگ می‌پوشیدند، بر ایشان حرام بود که آن را از تن بیرون آورد تا خدای عز و جل میان ایشان و دشمنانشان حکم نکند.

۵- خوردن غذا در حال تکیه دادن ۶- خوردن غذاهای بد بو ۷- تبدیل کردن همسران خویش به همسرانی دیگر، به طلاق دادن و جایگزین کردن آنان ۸- نکاح گرفتن زنی که صحبت ایشان را نمی‌پسندد ۹- نکاح گرفتن زن آزاد کتابی ۱۰- نکاح گرفتن کنیز ۱۱- نوشتن ۱۲- شعر گفتن و آموختن شعر ۱۳- چشم دوختن به بهره‌مندیها و نعمت‌های مردم

ج: حلال‌های مخصوص حضرت رسول ﷺ

۱- برگزیدن غنایم برای خویش ۲- گرفتن مستقل خمس خمس (یک پنجم حصه خمس غنیمت) یا اصل خمس ۳- گرفتن روزه وصال ۴- افزودن بر نکاح چهار زن ۵- نکاح گرفتن به لفظ هبه (بخشش) ۶- نکاح گرفتن بدون حضور ولی زن ۷- نکاح گرفتن بدون مهر ۸- نکاح گرفتن در حالت احرام ۹- سقوط تقسیم (شب نوبت) میان همسران در حق ایشان ۱۰- آزاد کردن صفیه از قید اسارت

و قرار دادن آزادی وی به عنوان مهرش ۱۱- داخل شدنشان در مکه بدون احرام. اما در حق امت، این مسئله میان فقها محل اختلاف است ۱۲- جنگیدن در مکه ۱۳- آن حضرت ﷺ مالی را به میراث نگذاشتند و اگر مالی از خود به جای گذاشتند، آن مال صدقه بود ۱۴- باقی ماندن حکم همسران برای ایشان بعد از رحلت شان ۱۵- اگر آن حضرت ﷺ زنی را طلاق می‌داند، حرمت ایشان بر آن زن باقی می‌ماند و برای دیگران نکاح کردن با وی جایز نبود.

قُرطبی امور مباح دیگری را نیز برای ایشان و امتشان ذکر کرده که بر امت‌ها و انبیای دیگر مباح نبوده است و برای پرهیز از اطناب، از نقل آن صرف نظر شد.

تَرْجِي مَنْ تَشَاءُ مِنْهُمْ وَتَقْوِي إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ وَمِنْ أَنْبَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ ذَلِكَ أَذَقْنَا أَنْ تَقَرَّ أَعْيُنُنَا وَلَا تَحْزَنَ بِمَا أَتَيْنَاهُنَّ كُلُّهُنَّ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا ﴿٥١﴾

هر یک از زنان خویش را که می‌خواهی از نوبت به تأخیر انداز و هر کدام را خواهی نزد خود بیاور و از آنها که بر کنار کرده‌ای هر که را که خواهی، بخواه، هیچ تکلفی بر تو نیست. این بهتر و مناسب‌تر است که چشم‌هایشان نگران نباشد و غم نخورند و از رفتاری که با همه‌ی ایشان می‌کنی خشنود باشند، خدا می‌داند که در قلب‌های شما چه می‌گذرد و خدا دانا و فرزانه است. (۵۱)

تَرْجِي مَنْ تَشَاءُ مِنْهُمْ وَتَقْوِي إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ

تَرْجِي: فعل مضارع - فاعل (انت) - من: مفعول به

با توجه به مقتضای حال می‌توانی نوبت هر کدام از همسرانت را برای هم بستر شدن به تأخیر اندازی و هر کدام را که بخواهی به نزد خود جای دهی و با او هم بستر و هم خوابه شوی البته رسول خدا ﷺ مساوات و برابری را در نوبت همسران رعایت می‌کردند. جز در موارد خاص و ضروری آن هم با اجازه‌ی همسرانشان صورت می‌گرفت و در مسافرت بین آنها قرعه می‌انداخت.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: برزنهایی که خود را به پیغمبر خدا ﷺ بخشیده بودند حسد برده و می‌گفتم: آیا می‌شود که زن خود را به دیگری ببخشد؟ و چون این آیه‌ی مبارکه نازل گردید که: «هر کدام را که خواستی از خود دور ساخته و هر کدام را خواستی که از کدام یکشان دوری‌گزینی، باکی بر تو نیست»، برای پیغمبر خدا ﷺ گفتم: فکر نمی‌کنم که پروردگارت در وحی فرستادن جز چیزی که موافق میل خودت می‌باشد، چنین سرعت نماید.

و از عایشه رضی الله عنها روایت است که پیغمبر خدا ﷺ بعد از نزول این قول خداوند متعال که می‌فرماید: «هر کدام را که خواستی از خود دور ساخته و هر کدام که خواستی در آغوشات بیاور، و کسی را که خواستی از وی دوری‌گزینی باکی بر تو نیست». در روز نوبت همسران خود آمده و از ما

اجازه می گرفتند، و من در جواب برای شان می گفتم: یا رسول الله! اگر به اختیار من باشد لحظه ای از تو دور نمی شوم.

وَمِنْ ابْنَعَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ^{۵۱}

جُنَاح: اسم لا - عَلَيْكَ: جار و مجرور خبر لا
و اگر از همسری از همسران خود از او کناره گیری اگر بخواهی و باز طلبی هیچ گناهی و حرجی بر تو نیست تا دوباره او را به خود نزدیک گردانی.

ذَلِكَ أَذْفَىٰ أَنْ تَقَرَّ أَعْيُنُهُنَّ وَلَا يَخْزِبَ وَيَرْضَيْنَ بِمَا ءَانَيْتَهُنَّ كُلُّهُنَّ^{۵۲}
ذَلِكَ: مبتدا - أَذْفَىٰ: خبر

این اختیار و آزادی در حق زنان برای تو داده شده نزدیک تر است به آنکه چشمانشان روشن شود و رضایت و خشنودی ایشان را فراهم آورد و اندوهگین نشوند و خشنود باشند به آنچه به ایشان دهی. یعنی چون همه دانستند که آنچه تو می کنی از امید و ترس و تقرب و تبعید به فرمان خداست ملول و دلتنگ نمی شوند.

وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ

لفظ الله: مبتدا - يَعْلَمُ: فعل مضارع - فاعل (هو)، جمله خبر - مَا: مفعول به
و خدای تعالی آنچه را که در دلهای شما پنهان است از رغبت و کراهت و گرایشهای قلبی نسبت به زنان و غیره می داند و به مقتضای آن پاداش و کیفر خواهد داد.

وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا

لفظ الله: اسم کان - عَلِيمًا: خبر کان - حَلِيمًا: خبر کان ثانی
و خدای تعالی به ضمائر بندگان آگاه است و بر پاداش و جزای آن صبور و بردبار است و به آن عجله نمی کند و در وقت مقرر پاداش خواهد داد.

لَا يَحِلُّ لَكَ الْنِسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا^{۵۳}

و زنان دیگر غیر از زنانی که تو داری بر تو حلال نیستند، و بر تو حلال نیست که زنان دیگری را جانشین آنان کنی و اگر چه جمالشان تو را به شگفت آورده باشد مگر آنها که مالکشان شوی (کنیزان تحت ملک تو) که خداوند بر همه چیز مراقب است. (۵۲)

لَا يَحِلُّ لَكَ الْنِسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ
لَا يَحِلُّ: فعل مضارع - الْنِسَاءُ: فاعل

و حلال نیستند برای تو زنان غیر از این زنان که حقاً و رسماً و شرعاً به عقد تو در آمده‌اند و نیز حلال نیست اینکه این زنان را بدل کنی از زنان دیگر یعنی یکی از ایشان را طلاق دهی و به جای وی دیگری را به نکاح خود درآوری.

أَعْجَبَكَ حُسْنُهَا إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ

أَعْجَبَكَ: فعل ماضی - ک: مفعول به - حُسْنُهَا: فاعل

هر چند زیبایی و جمال ایشان تو را به شگفت وادارد بر تو حلال نیست یکی از زنان را طلاق دهی و به جای آن دیگری را به نکاح خود درآوری مگر این که مالک آن شده باشی (کنیزان تو باشند) که در این صورت برای تو جایز است که آنان را به ازدواج خود درآورده و از آنان بر تعداد همسرانت بیفزایی چنانکه رسول خدا ﷺ بعد از نزول این آیه مالک ماریه قبطیه شدند و با وی به جهت مالک بودنش ازدواج کردند.

این آیه دلیل بر آنست که نگریستن به سوی دختر، یا زن به قصد خواستگاری از وی جایز است. برخی بر اساس روایت حکم این آیه را منسوخ می‌دانند، اما ترجیحاً این آیه از آیات محکمات است و منسوخ نیست.

وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا

لفظ **اللَّهُ:** اسم کان - **رَقِيبًا:** خبر کان

و خداوند بر همه چیز مراقب است پس در هر کاری باید مراقبت و محافظت خدا را در نظر گرفت و در نهان و آشکار به ادب حرمت زندگی باید کرد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ يُنْظَرُ إِنَّهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْشَرُوا وَلَا مُسْتَقْسِنِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكَ كَانَ يُؤْذَى النَّبِيُّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكَ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا



ای کسانی که ایمان آورده‌اید به خانه‌های پیغمبر در نیاید مگر آنکه شما را برای صرف طعام بخوانند اما منتظر پخته شدن آن منشینید و چون خوانده شدید درون روید و آن هنگام که غذا خوردید پراکنده شوید و به صحبت و گفتگو سرگرم نشوید که این رفتار پیغمبر را آزار می‌دهد پس از شما شرم می‌دارد ولی خدا از گفتن حق شرم نمی‌دارد و اگر از زنان پیغمبر چیزی خواهید پس از پشت پرده از آنان بخواهید، این برای دلهای شما و دلهای ایشان پاکیزه‌تر است، و حق ندارید پیغمبر خدا را آزار دهید و مطلقاً نباید زنان پیغمبر را پس از وفاتش به نکاح خود درآورید که این نزد خدا گناهی بزرگ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ يُنَظَّرِينَ إِنَّهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَسْنِينَ لِحَدِيثٍ

ای: منادی- ها: حرف تنبيه- الَّذِينَ: عطف بیان- لَا تَدْخُلُوا: فعل مضارع مجزوم- (و)فاعل- بُيُوت: مفعول به

آورده اند که: چون حضرت رسول ﷺ زینب (رض) به حکم ربانی به همسری قبول فرموده جشنی ترتیب نمود و مردم را دعوت کرده دعوتی مستوفی^۱ داد و چون طعام خورده شد به سخن مشغول گشتند و زینب در گوشه‌ی خانه روی به دیوار نشسته بود حضرت رسول ﷺ می‌خواست که مردمان برود آخر خود از مجلس برخاست و برفت صحابه نیز برفتند و سه کس ماندند که همچنان سخن می‌گفتند. حضرت به در خانه آمد و شرم می‌داشت که ایشان را عذر خواهد و بعد از انتظار بسیار که خلوت شد، آیت حجاب نازل شد. می‌گوید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید به خانه‌های پیغمبر داخل مشوید مگر آنکه اجازه داده شوید. یعنی شما را به خوردن طعام بخواند که در آن وقت می‌توانید فقط برای صرف طعام وارد شوید و این آمدن هم به موقع باشد. نه اینکه زودتر بیایید و تا پخته شدن غذا در انتظار بنشینید ولی آن هنگام که دعوت شدید وارد شوید و پس از صرف طعام بیرون روید و با یکدیگر بعد از صرف غذا به گفتگو مشغول مشوید.

إِنْ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِ مِنْكُمْ

ذَلِكُمْ: اسم إِنَّ - (هو) اسم كَانَ - يُؤْذِي: فعل مضارع - فاعل (هو)، جمله خبر إِنَّ - النَّبِيُّ: مفعول به

به راستی این کار شما؛ یعنی پیش از پخته شدن غذا به خانه پیغمبر آمدن و بعد از صرف غذا با یکدیگر به گفتگو پرداختن پیغمبر را آزار می‌دهد و می‌رنجاند پس او شرم می‌دارد که بگوید بیرون روید و به گفتگو مشغول مشوید. چون مهمانان به گفتگو مشغول بودند حضرت رسول ﷺ یک بار و دوبار از خانه به سوی خانه عایشه بیرون رفت و باز آمد و انتظار برخاستن ایشان می‌کرد، در آن حال جبرئیل علیهما السلام آمد و این آیت آورد.

وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِ مِنَ الْحَقِّ

(و) حالیه - لفظُ اللَّهِ: مبتدا - لَا يَسْتَحْيِ: فعل مضارع - فاعل (هو)، جمله خبر

رسول خدا این آیت بر مهمانان خواند یعنی «خداى تعالى از گفتن راست و حق شرم نمى‌کند» چون این آیت خوانده شد ایشان برخاستند و بیرون رفتند ابن عباس گفت: قومی مسلمانان گاه گاه به خانه‌ی

^۱ - اسم فاعل، از استیفاء، حق گیرنده، کسی که تمام حق را بگیرد. در اینجا از نظر دعوت داد تمام استحقاق دعوت را بجای آوردن.

رسول ﷺ می شدند و طعام می خوردند و پیش از رسیدن آن طعام می رفتند و مدتی می نشستند تا طعام فرا رسد، رسول خدا ﷺ به این سبب رنجور دل می شد و شرم می داشت که آیت آمد و ایشان را از این عمل منع کرد.

وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسَلُّوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ

إِذَا: مفعول فیه - سَأَلْتُمُوهُنَّ: فعل ماضی - (تم) فاعل - (و) اشباع - هُنَّ: مفعول به - مَتَاعًا: مفعول به ثانی

و آن هنگام که از زنان پیامبر متاعی خواستید از اسباب و ظروف و غیره که از آن سود برید و با زنان پیغمبر به ضرورت سخن گفتید پس از پشت پرده و حایلی که میان شما و آنان باشد از آنان متاع بخواهید. روزی عبدالله بن ام مکتوم مؤذن پیغمبر می آمد در حالی که کور بود پیغمبر به عایشه و ام سلمه فرمودند که بروید و به رویتان پرده بگیرید پس از اینکه عبدالله بن ام مکتوم رفت عایشه و ام سلمه گفتند یا رسول الله! این عبدالله کور است و تو فرمودی که به رویمان پرده بکشیم. فرمودند: ایشان کورند ولی شما که کور نیستید پس همانطوری که مرد چشم خود را از دیدن نامحرم دور دارد زنان نیز باید چشمان را از نامحرم دور دارند.

ذَٰلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ

ذَٰلِكُمْ: مبتدا - أَطْهَرُ: خبر

این کار، یعنی خواستن متاع از پشت پرده برای پاکی دلهای شما و دلهای آنان بهتر است و شک و شبهه و وسوسه شیطانی را از دلها برمی دارد.

وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا

لَكُمْ: جار و مجرور خبر کان مقدم - أَنْ تُؤْذُوا: فعل مضارع - (و) فاعل - اسم کان (مستتر هو) - رَسُولَ: مفعول به - لَفْظُ اللَّهِ: مضاف الیه - أَبَدًا: مفعول فیه

و برای شما شایسته نیست که رسول خدا ﷺ را با نشستنی دراز و مشغول گفتگو بودن در خانه اش برنجانید و اذیت کنید و نیز قطعاً نباید زنانش را پس از فوتش به نکاح خود در آورید. زیرا ایشان امهات المؤمنین هستند و نکاح کردن مادران برای فرزندان حلال نیست.

إِنْ ذَٰلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا

ذَٰلِكُمْ: اسم إن - (هو) اسم کان - عِنْدَ: مفعول فیه - لَفْظُ اللَّهِ: مضاف الیه - عَظِيمًا: خبر کان جمله (کان عظیمًا) خبر إن.

بی گمان این کار یعنی به نکاح خود در آوردن زنان پیغمبر ﷺ بعد از فوتشان یا طلاقشان در نزد خدای تعالی گناهی بزرگ و نابخشودنی است. زیرا که حرمت آن حضرت در حیات او و بعد از وفات

او لازم است بلکه حیات و ممات او در ادای حقوق تعظیم یکسان است. چه خلعت خلافت و لباس شفاعت کبری پس از وفات بر بالای قامت اعتدال او دوخته‌اند.

قبای سلطنت هر دو کون تشریفست که جز به قامت زیبای او نیامد راست

إِنْ تَبَدُّوا شَيْئًا أَوْ تُخَفَّوْهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَتْ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ﴿٥٤﴾

اگر چیزی را آشکارا کنید یا آن را پنهان کنید به راستی خدا به همه چیز داناست. (۵۴)

إِنْ تَبَدُّوا شَيْئًا أَوْ تُخَفَّوْهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَتْ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا

تَبَدُّوا: فعل مضارع - (و) فاعل - شَيْئًا: مفعول به - لَفْظُ اللَّهِ: اسم - (و) اسم - كَانَتْ: عَلِيمًا: خبر كَانْ، جمله خبر آن.

اگر چیزی را از نکاح امهات المؤمنین بر دل القاء کنید و یا آن را به زبان گوئید خداوند آن را می‌داند پس به درستی که خدای تعالی همه چیز از پنهان و آشکار را می‌داند و به مقتضای آن جزا خواهد داد در کشف الاسرار آمده است که:

اچون می‌دانی که حق تعالی بر اعمال و احوال تو مطلع است و نهان و آشکار تو را می‌داند و می‌بیند؛ پس پیوسته بر درگاه او باش، اعمال و افعال خود را مهذب داشته به اتباع علم و غذای حلال و دوام ورد، و اقوال خود را ریاضت داده، به قرائت قرآن و مداومت عذر و نصیحت خلق، و اخلاق خود پاک داشتن از هر چه غبار راه دین است و سد منهج^۱ طریقت چون بخل و ریا و طمع. و کلمه «لا اله الا الله» بر هر دو مقاتل^۲ مشتمل است. «لا اله» نفی آرایش، است و «الا الله» اثبات و آرایش، چون بنده گوید «لا اله» هر چه آرایش است و حجاب راه از بیخ بکند، آنکه جمال کلمه‌ی «الا الله» روی نماید و بنده را به صفات آرایش بیاراید و او را آراسته و پیراسته فرا مصطفی برند تا وی را به امتی قبول کند، و اگر اثر «لا اله» بر وی ظاهر نبود و جمال خلعت «الا الله» بر وی نبیند او را به امتی فرا نپذیرد و گوید سحقا سحقا!

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: بعد از اینکه حجاب نازل گردید (افلح) برادر ابوالقعیس آمده و اجازه‌ی داخل شدن خواست، گفتم: تا این مساله را از پیغمبر خدا ﷺ نپرسم برایت اجازه نمی‌دهم، زیرا همسر برادرش ابوالقعیس مرا شیر نداده، بلکه همسر خود ابوالقعیس مرا شیر داده است، پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «دستهایت خشک شود! برایش اجازه بده! او عمویت می‌شود».

لَا جُنَاحَ عَلَيْنَ فِیْءِ آبَائِهِمْ وَلَا أَبْنَائِهِمْ وَلَا إِخْوَانِهِمْ وَلَا أَسْنَآءِ أَخَوَاتِهِمْ وَلَا نِسَائِهِمْ وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ وَأَتَقِينَ اللَّهَ رَبَّكَ اللَّهُ كَانَتْ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا ﴿٥٥﴾

۱ - راه راست، راه روشن و آشکار.
۲ - گفت: حرف زد، اظهار داشت، به چیزی حکم کرد و عقیده داشت.

در حق فرو گذاشتن حجاب بر زنان در مورد پدرانشان و پسرانشان و برادرانشان و برادرزادگانیشان و خواهر زادگانیشان و زنان آنها و کنیزکانشان گناهی نیست. از خدا بترسید که خدا به همه چیز گواه و شاهد است. (۵۵)

لَا جُنَاحَ عَلَیْهِمْ فِیْ ءَابَآئِهِمْ وَلَا اَبْنَائِهِمْ وَلَا اِخْوَانِهِمْ وَلَا اَبْنَآءِ اُخْوَاتِهِمْ وَلَا نِسَآئِهِمْ وَلَا مَا مَلَكَتْ اَیْمَانُهُمْ

جُنَاحَ: اسم لا- عَلَیْهِمْ: جار و مجرور خبر لا

بر آنان (همسران پیغمبر) در حق فرو گذاشتن حجاب گناهی نیست که از نزدیکان خویش که در ذیل خواهد آمد حجاب فرو گذارند چنان که در سوره نور هم اشاره به این سخن رفته است می گوید: بر همسران پیغمبر گناهی نیست که با افراد زیر از نزدیکان خود، در موقع صحبت حجاب فرو گذارند، با پدران، فرزندان، برادران، فرزندان برادران، فرزندان خواهران خود، و زنان مسلمان و بردگان خود (کنیزان زنان).

وَأَتَقِینَ اللَّهَ

وَأَتَقِینَ: فعل امر- (ن) فاعل- لفظُ اللَّهِ: مفعول به

و از خدای تعالی بترسید و پرده‌ی حیا از پیش بر ندارید و در تمام امور از جمله اموری که ذکر آن رفت، از خدا بترسید.

إِذَا قَالَ اللَّهُ كَافَ عَلَى كُلِّ شَقٍ شَهِیدًا

لفظُ اللَّهِ: اسم إِبْرَ - (هو) اسم كَافَ - شَهِیدًا: خبر كَافَ - جمله خبر إِبْرَ.

به راستی خداوند بر همه چیز گواه و شاهد است و هیچ چیزی چه کوچک و چه بزرگ از نظر او پنهان نیست و بی پاداش نخواهد ماند.

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ﴿۵۶﴾
براستی خدا و فرشتگان وی بر پیغمبر درود می فرستند، شما که ایمان دارید! بر او درود فرستید و سلام کنید، سلام کردنی. (۵۶)

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ

لفظُ اللَّهِ: اسم ان- (و) عطف- وَمَلَائِكَتَهُ: معطوف- ه: مضاف الیه- يُصَلُّونَ: فعل مضارع- (و) فاعل، جمله خبر ان

براستی که خدای تعالی و فرشتگان او بر پیغمبر درود می فرستند. صلاه: در لغت به معنی دعاء است و از جانب خدای رحمت و رضوان و از جانب فرشتگان دعا و استغفار و از سوی امت دعاء و تکریم و تعظیم رسول الله ﷺ است.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از کعب بن عجره رضی الله عنه روایت است که کسی گفت: یا رسول الله! سلام دادن بر شما را یاد داریم، ولی درود فرستادن بر شما چگونه است؟ فرمودند: «بگوئید که: اللهم صل علی ...»

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا

ای: منادا- ها: حرف تنبیه- الَّذِينَ: عطف بیان- صَلُّوا: فعل امر- (و) فاعل- وَسَلِّمُوا: فعل امر- (و) فاعل- تَسْلِيمًا: مفعول مطلق

این امری است مطلق که برای امت فرمودند: درود و سلام دادن بر وی. سلام آنست که مؤمنان در تشهد نماز گویند: السلام علیک ایها النبی و رحمه الله و برکاته و درود آنست که در آخر نماز می گویند. اللهم صل علی محمد و علی ... می گوید: ای کسانی که به خدا و رسول او گرویده اید بر او درود فرستید و بر وی سلام گوئید سلام گفتنی و فرمان برید او را فرمان بردنی. در حدیث شریف آمده است: که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: هر که بر من یک بار درود بفرستد، خدای تعالی بر او ده بار درود می فرستد و از دوش او ده گناه را سبک می گرداند. و نیز در حدیث شریف دیگر آمده: هیچ کس از شما نیست که به من سلام گوید مگر این که خداوند روح من را به من بر می گرداند تا جواب سلام او را به او برگردانم.

إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا ﴿٥٧﴾

بی گمان کسانی که خدا و پیغمبر او را می رنجانند، خداوند ایشان را در دنیا و آخرت لعنت کرده است و عذابی خوار کننده و خفت انگیز برای ایشان مهیا کرده است. (۵۷)

إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا

الَّذِينَ: اسم إن- يُؤْذُونَ: فعل مضارع- (و) فاعل، جمله خبر إن- اللَّهُ: مفعول به (و) عطف- وَرَسُولُهُ: معطوف

به درستی آنانکه خدا را می رنجانند یعنی مشرکان و یهود و نصاری که به خداوند نسبت شریک و زن و فرزند می دهند و نیز رسول مبارکش را با گفتن کلماتی همچون ساحر و شاعر و کاهن می رنجانند و او را دیوانه و مجنون خطاب می کنند و در جنگ ها بر علیه او مبارزه می کنند و ضربت های محکم به او می زنند و دندان مبارکش را می شکنند. در دنیا و آخرت لعنت کرده شده اند.

عبدالله مسعود گفت: دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را که در مسجد الحرام در نماز بود سر بر سجود نهاده که کافری بیامد و شکنجه ی شتر میان دو کف وی فرو گذاشت، رسول صلی الله علیه و آله همچنان در سجود به خدمت الله ایستاده و سر از زمین بر نداشت تا اینکه فاطمه زهرا (س) بیامد و آن را از کف وی بینداخت و به سوی قریش آمد و آنچه که اتفاق افتاده بود در جمع قریش گفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله چون نماز را به پایان برد روی به سوی آسمان کرد و گفت: اللهم علیک بقریش، اللهم علیک بعمر و بن هشام و عتبه بن ربیع و شیبه بن ربیع و الولید بن عتبه و امیه بن خلف و عقبه بن ابی معیط.

عبدالله مسعود گفت: به آن خدایی که وحدانیت و فردیت صفت اوست که این جماعت را در روز بدر کشته و در چاه بدر انداخته دیدم خداوند برای آنان بد عذابی خوار کننده و خفت انگیز در دنیا و آخرت آماده کرده است که در دنیا آنان را به خواری و ذلت و کشته شدن و در آخرت به عذاب آتش دوزخ گرفتار می‌کند.

وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدْ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا ﴿٥٨﴾

و کسانی که مردان و زنان مؤمن را با نسبت دادن کارهایی که نکرده‌اند آزار کنند تهمت و گناهی آشکار به گردن گرفته‌اند. (۵۸)

وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدْ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا

الَّذِينَ: مبتدا- يُؤْذُونَ: فعل مضارع- (و)فاعل- الْمُؤْمِنِينَ: مفعول به

مقاتل و سدی گفتند: این آیه در باره عایشه و صفوان فرود آمده است آنجا که عایشه برای پیدا کردن گردن بند خود از کاروان باز ماند و صفوان در حالیکه افسار شتر او را می‌کشید به آبادی آورد در حق ایشان این بهتان عظیم را انجام دادند.

ضحاک و کلبی گفتند: این آیت در شأن قومی منافقان فرو آمد که زانیان و فاجران که هر شب در کویهای مدینه براه کنیزان که به طلب آب یا به قضاء حاجتی بیرون می‌آمدند می‌نشستند و در میان آنان آزاد زنان نیز بودند و از تعرض آن منافقان رنجور می‌گشتند هر چند منافقان در طلب کنیزان بودند ولی آزاد زنان نیز از تعرض آنان در امان نبودند آن آزاد زنان قصه را به شوهران خود باز گفتند و شوهران ایشان به پیش رسول الله ﷺ آمده آن قصه باز گفتند و رب العزه در شأن ایشان این آیت فرستاد می‌گوید: و آنانکه مردان و زنان مؤمن را همانطوری که در نظریات فوق گفته‌ایم می‌رنجانند و آزار به ناحق و ناروا می‌کنند قطعاً بهتان و گناه آشکاری را مرتکب شده‌اند. آن گناهی که سزاوار عقوبت به بهتان و مستحق عذاب به گناه است و در حدیث قدسی آمده است (من أذى لى ولياً فقد بارزنى بالمعاريه) «هر که دوستی از دوستان من بیازارد، آن آزارنده مرا به جنگ فراخوانده است و با آزار آن دوست، جفاى من خواسته و هر که جنگ مرا سازد، وی را به لشکر انتقام مقهور کنم و او را به خواری اندر جهان مشهور سازم.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلِيبِهَا^{٥٩} ذَلِكَ أَذَى^{٥٩} أَنْ يَعْرِفْنَ فَلَا يُؤْذِينَ^{٥٩} وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٥٩﴾

ای پیغمبر! به زنان و دختران خود و نیز به زنان مؤمنان بگو که خویش را به چادر فرو پوشند (رویهایشان را پوشانند) این مناسب تر است که ایشان را بشناسند و مورد آزار قرار داده نشوند و خداوند آمرزگار و رحیم است. (۵۹)

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلْبِيبِهِنَّ

ای: منادا- ها: حرف تنبيه- النَّبِيُّ: عطف بیان- قُلْ: فعل امر- فاعل (انت)

ای پیغمبر به زنان و دختران خود و نیز به زنان مؤمنان بگو که در هنگام بیرون رفتن از خانه بر رویها و بدنهای خویش چادر بکشند، یعنی جامه به سر تا پای در گیرند، صورتها و بدنهای خود را بدان بپوشند تا چشم نامحرم بر رویها و بدنهای ایشان نیفتد.

ذَلِكَ أَذَى أَنْ يُعْرِقَنَّ فَلَا يُؤْذِنَنَّ

ذَلِكَ: مبتدا- أَذَى: خبر

این پوشیدن سر و روی و بدن نزدیکتر است اینکه منافقان و فاجران ایشان را بشناسند و در نتیجه مورد اذیت و آزار قرار نگیرند پس زنان مسلمان باید در پوشیدن حجاب سهل انگاری و بی اعتنائی نکنند و در حفظ حجاب بی بند و بار نباشند.

وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا

لفظ الله: اسم کات - غَفُورًا: خبر کات - رَحِيمًا: خبر دوم

و خدای تعالی آمرزندهی گناهان گذشته است چنانکه اگر از گناهان خودشان توبه کنند و از کردهی خود پشیمان شوند و مهربان است که هر چه گفته و در قرآن آمده به مصلحت بندگان است. ام سلمه رضی الله عنها می گوید: « چون این آیه نازل شد، زنان انصار که از خانه های خود بیرون می آمدند، جامه ی سیاهی پوشیده بودند و چنان با وقار راه می رفتند که منافقان جرأت جسارت پیدا نمی کردند.

شیخ سعدی گفت:

و گرنه تو در خانه بنشین چو زن

چو زن راه بازار گیرد بزن

چو بیرون شد از خانه در گور باد

ز بیگانگان چشم زن کور باد

لَئِنْ لَّمْ يَنْتَهِ الْمَنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ

ثُمَّ لَا يُجَاوِزُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا ﴿٦٠﴾

اگر بعد از این منافقان و کسانی که در قلبهایشان مرضی هست و نیز آنان که در مدینه شایعه پراکنی می کنند، از این کار دست نکنند ما نیز تو را بر کشتن آنها بر می انگیزیم آنگاه جز اندک زمانی در مدینه همسایه تو نباشند. (۶۰)

لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا

وَالْمُرْجِفُونَ: کسانی که خبرهای بد در بین مردم می پراکنند - لَنُغْرِيَنَّكَ: ترا برمی انگیزیم و تحریک می کنیم.

اگر این منافقان از نفاق خود دست بر ندارند آنانکه در دلهایشان بیماری هست و نیز آنان که در مدینه دل اهل ایمان را با شایعات دروغین و بی اساس مضطرب و هراسان می کنند بدانند، که ما نیز هر آینه تو را بر ایشان می گماریم و شما را بر ایشان مسلط می گردانیم و به کشتن آنان امر می کنیم پس در این صورت با تو در مدینه همسایگی نمی کنند مگر زمان اندکی یعنی زودتر از شهر بیرون روند.

مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثُقِفُوا أُخِذُوا وَقُتِلُوا تَقْتِيلًا ﴿٦١﴾

[این منافقان پلید بدکار] از درگاه حق رانده شدگان اند و هر کجا یافته شدند گرفته شوند و به ذلت و خواری کشته شوند. (۶۱)

مَلْعُونِينَ

مَلْعُونِينَ: حال، به معنی رانده شدگان - نفرین شدگان و مطرودین از رحمت خدا و رانده شدگان از مدینه

أَيْنَمَا ثُقِفُوا أُخِذُوا وَقُتِلُوا تَقْتِيلًا

أَيْنَمَا: مفعول فيه - ثُقِفُوا: فعل ماضی مجهول - (و) نایب فاعل - وَقُتِلُوا: فعل ماضی مجهول -

(و) نایب فاعل - تَقْتِيلًا: مفعول مطلق

هر کجا یافته شوند گرفته شوند یعنی باید که ایشان را بگیرند و بکشند چه کشتنی، به خواری و زاری ایشان را بکشند. شیخ سعدی گفت: رحم آوردن بر بدان ستم است بر نیکان، و عفو کردن از ظالمان جور است بر درویشان.

خیبث را چو تهمد کنی و بنوازی به دولت تو گنه می کند به انبازی

سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا ﴿٦٢﴾

روش و سنت خداوند در حق کسانی که در گذشته بوده اند چنین بود و در روش خداوند تغییری نخواهی یافت. (۶۲)

سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ

سُنَّةَ: مفعول مطلق - لفظُ اللَّهِ: مضاف الیه - خَلَوْا: فعل ماضی - (و) فاعل

و سنت خداوند در حق کسانی که در گذشته بوده‌اند نیز همین بوده است. یعنی خدای تعالی دستور کشتن منافقان را در گذشته نیز جاری کرده است پس آنانکه با حيله‌های دروغین مردم را به اضطراب و امی دارند و در دل آنان ترس و واهمه ایجاد می‌کنند، سزایشان کشتن و راندن و از شهر (مدینه) دور کردن است.

وَلَنْ يَّجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا

وَلَنْ يَّجِدَ: مضارع منصوب - فاعل (انت) - تَبْدِيلًا: مفعول به

و در سنت و روش خداوند هیچ وقت تغییر و تبدیلی نمی‌یابی. بلکه این روش در گذشته بوده و در آینده نیز خواهد بود و همیشگی و پایدار است.

يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا ﴿٦٣﴾

ای رسول! مردم از تو می‌پرسند که قیامت کی خواهد بود؟ به آنان جواب بده خدا می‌داند و بس، تو چه می‌دانی چه بسا قیامت نزدیک باشد. (۶۳)

يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ

يَسْأَلُكَ: فعل مضارع - ك: مفعول به - النَّاسُ: فاعل

ای رسول! مردمان غافل از روی تمسخر و امتحان از ساعت روز قیامت از تو می‌پرسند و می‌گویند قیامت کی می‌شود؟

قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ

به آنان بگو که من علم به آن ندارم که بگویم قیامت در چه وقت است.

وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا

مَا: مبتدا - يُدْرِيكَ: فعل مضارع - فاعل (هو) - ك: مفعول به - السَّاعَةُ: اسم لَعَلَّ - هـی: اسم کان -

قَرِيبًا: خبر کان، جمله خبر لَعَلَّ

و تو ای رسول مطلقاً نمی‌دانی که قیامت کی خواهد بود شاید آمدن قیامت نزدیک باشد. حال که حضرت رسول ﷺ وقت قیامت را ندانند پس دیگران چگونه می‌توانند در وقت قیامت سخن بگویند. در حدیث شریف به روایت بخاری آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «بعثت و الساعة كهاتين» من در حالی مبعوث شدم که قیامت مانند این دو انگشتم نزدیک است یعنی آن طوری که این دو انگشت میانی به هم نزدیک‌اند، قیامت نیز نزدیک است. پیر هرات شیخ خواجه عبدالله انصاری گفت: طهارت کن، که قامت^۱ نزدیک است، توبه کن، که قیامت نزدیک است.

إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا ﴿٦٤﴾

خدا کافران را لعنت کرده و آتشی افروخته برای ایشان آماده کرده است. (۶۴)

إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا

لفظ الله: اسم ان- لعن: فعل ماضی- فاعل (هو)- الْكَافِرِينَ: مفعول به- أَعَدَّ: فعل ماضی- فاعل (هو)- سَعِيرًا: مفعول به

براستی خداوند کافران را لعنت و نفرین کرده و از رحمت خود محروم ساخته است و برای ایشان آتش افروخته جهنم را آماده کرده است آتشی که بسیار فروزان و خورنده و سوزنده و سهمگین است.

خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَا يَجِدُونَ وِلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿٦٥﴾

که همیشه در آن جاودان مانند و دوست و یآوری نمی یابند. (۶۵)

خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا

خَالِدِينَ: حال- أَبَدًا: مفعول فیه

پیوسته و جاودان در آن می مانند، که این عذاب نه از آنها برداشته می شود و نه قطع می شود.

لَا يَجِدُونَ وِلِيًّا وَلَا نَصِيرًا

لَا يَجِدُونَ: فعل مضارع- (و) فاعل- وِلِيًّا: مفعول به

و دوستی نمی یابند که ایشان را از آتش جهنم بیرون آورد و نه یاری و مددکاری که آنان را از عذاب باز دارد.

يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَلَيْتَنَّا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ ﴿٦٦﴾

روزی که چهره هایشان را در آتش بگردانند، گویند: ای کاش خدا را و پیغمبر را اطاعت کرده بودیم. (۶۶)

يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَلَيْتَنَّا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ

يَوْمَ: مفعول فیه- تُقَلَّبُ: فعل مضارع مجهول- وُجُوهُهُمْ: نایب فاعل

یاد کن آن روزی را که چهره هایشان از جهتی به جهتی گردانیده شوند در آتش جهنم یعنی گاهی ایشان را بر پشت بخوابانند و گاهی به روی افکنند آن گاه ایشان می گویند ای کاش ما در دنیا خدای تعالی و رسول او را فرمان می بردیم و از او در آنچه که ما را به سوی حق دعوت کرد اطاعت می کردیم تا اینکه به این عذاب گرفتار نمی آمدیم. در حدیث شریف از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که: شخصی از پیغمبر خدا ﷺ پرسید: کافر در روز قیامت چگونه به رویش حشر می شود؟ فرمودند: «مگر آن ذاتیکه قادر بوده است که او را در دنیا بر دو پایش روان سازد، قادر نیست که در روز قیامت او را بر رویش روان سازد»؟

وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكِبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَ ﴿١٧﴾

و گویند: پروردگارا ما از مهتران و بزرگان خویش اطاعت کردیم و ایشان ما را از راه بدر بردند. (۶۷)

وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكِبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَ

نا در إِنَّا: اسم ان - أَطَعْنَا: فعل ماضی - نا(فاعل)، جمله خبر ان.

می گویند: پروردگارا! ما هر آینه از بزرگان و مهتران قبایل خود فرمان بردیم و از بزرگان و پیشوایان خود پیروی کردیم پس ایشان ما را گمراه کردند و از راه راست که راه حق و درست بود بدر بردند و با حيله و افسوس ما را فریب دادند که امروز به جهت این غفلت و جهالت به این روز افتاده ایم.

و آن زمان حسرتش ندارد سود	حسرت از جان او بر آرد دود
غرق گردد ز فرق تا بقدم	بس که ریزد ز دیده اشک ندم
آتشش را به خاصیت روغن	آب چشمش شود در آن شیون
غم این کار بیش از این خوردی	کاش این گریه پیش از این کردی
مانده در دست خواب غفلت اسیر	ای به مهد بدن چو طفل صغیر
گر بمردی ز خواب سر بردار	پیش از آن کت اجل کند بیدار

رَبَّنَا ءَاتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنَتُمْ لَعْنًا كَبِيرًا ﴿١٨﴾

پروردگارا تو عذاب ایشان را سخت و مضاعف گردان و آنان را لعنت کن لعنتی بزرگ. (۶۸)

رَبَّنَا ءَاتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنَتُمْ لَعْنًا كَبِيرًا

رَبَّنَا: منادا - ءَاتِهِمْ: فعل امر - فاعل(انت) - هم: مفعول به - ضِعْفَيْنِ: مفعول به - الْعَنَتُمْ: فعل امر -

فاعل(انت) - هم: مفعول به - لَعْنًا: مفعول مطلق - كَبِيرًا: نعت

مشرکان اهل دوزخ در حین سوختن در آتش دوزخ خطاب به بزرگان و مهتران خود می گویند: پروردگارا! آن منافقان و کافرانی که ما را فسون کردند و ما را به این روز انداختند دو چندان عذاب بده عذاب یکی به جهت کفرشان و دیگری به جهت گمراه ساختن ایشان ما را و ایشان را لعنت کن لعنتی سخت و بزرگ که راه برگشت دوباره هرگز نیابند چه هر که را که حق سبحانه و تعالی از خود براند کسی قادر نیست او را دوباره برگرداند.

هر که را قهر تو راند که تواند خواندن آنکه را لطف تو خواند که تواند راندن

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ ءَاذُوا مُوسَىٰ فَبَرَأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِندَ اللَّهِ وَجْهًا ﴿١٩﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید به مانند آن کسان مباشید که موسی را آزار کردند و خدا از آنچه گفتند او را میرا ساخت و نزد خداوند با آبرو بود. (۶۹)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ ءَاذُوا مُوسَىٰ فَبَرَأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا

ای: منادا- ها: حرف تنبيه- الَّذِينَ: عطف بیان

ای کسانی که ایمان آوردید به مانند کسانی مباشید که موسی علیه السلام را آزار دادند و برنجانیدند. به این معنی خبر مصطفی صلی الله علیه و آله به روایت ابوهریره گفت: بنی اسرائیل وقتی غسل می کردند یکدیگر را برهنه می دیدند و خویشتن را از چشم نظاران نمی پوشیدند. و موسی مردی کریم و شرمگین بود نمی خواست که کسی او را برهنه بیند، به خلوت غسل می کرد و خود را از نظر مردم پوشیده و کشیده داشت. بنی اسرائیل او را طعن کردند.

ابن ابی شیبہ، ابن جریر و ابن منذر از ابن عباس رضی الله عنه روایت کردند که فرمود: قوم موسی علیه السلام می گفتند که او دبه خایه^۱ است، روزی موسی علیه السلام بیرون آمد و جامه های خود را از تن خویش بیرون آورده بر روی سنگی نهاد تا غسل کند، آن سنگ بر جامه ی وی پیچ خورد و از جای خود پرید به چرخ افتاد و روان شد. موسی علیه السلام ناگزیر با تنی عریان به دنبال وی افتاد و همین طور رفت تا به محل بنی اسرائیل رسید. در این هنگام آنها تمام بدن او را دیدند و مشاهده کردند که او سالم و بی عیب است.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «موسی علیه السلام شخص با حیائی بود»، و این همان قول خداوند متعال است که می فرماید: (مانند کسانی نباشید که موسی را اذیت نمودند و خداوند او را از آنچه که به وی نسبت می دادند مبرا ساخت، و او در نزد خداوند متعال با منزلت بود).

وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِہًا

اسم گان (هو)- عِنْدَ: مفعول فیه- لَفْظُ اللَّهِ: مضاف الیه- وَجِہًا: خبر گان

و در حالی که موسی در نزد خدای تعالی با جاه و مقام و قربت و مستجاب الدعوات بود.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ﴿٧٠﴾

شما که ایمان دارید! از خدا بترسید و سخن به صواب گوید. (۷۰)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا

ای: منادا- ها: حرف تنبيه- الَّذِينَ: عطف بیان- وَقُولُوا: فعل امر- (و) فاعل- قَوْلًا: مفعول به- سَدِيدًا: نعت.

ای کسانی که ایمان آورده اید در تمام کارها از خدا بترسید و سخنی درست و استوار بگوئید و از ایذاء و آزار رسول پرهیزید و او را با سخنان درشت نرنجانید.

يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا ﴿٧١﴾

^۱ - فتق دارد، نام علتی که در اثر پاره شدن صفاق و ریختن پیه شکم یا بعضی از امعاء به پائین تولید می شود و غالباً باعث تورم خایه می گردد.

تا خدا اعمالتان را به صلاح آرد و گناهانتان را بیامزد و هر که اطاعت خدا و رسول او کند رستگار شده است، رستگاری بزرگی. (۷۱)

يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ

يُصْلِحْ: فعل مضارع - هو (فاعل) - أَعْمَالَكُمْ: مفعول به

تا اینکه خدای تعالی کردارهای شما را به صلاح آرد و گناهان شما را بیامزد. این پاداش همان اعمال نیک است که افراد صالح انجام می دهند و از ایداء و آزار پیغمبران پرهیز می کنند.

وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا

مَنْ: مبتدا جازم - يُطِيعِ: فعل مضارع - فاعل (هو)، لفظ الله: مفعول به - فَازَ: فعل ماضی - فاعل (هو) -

فَوْزًا: مفعول مطلق

و هر که از خدا و رسول او هر آنچه را که می فرماید فرمانبرداری کند و اطاعت کند پس به درستی از شر برهد و رستگار و پیروز گردد چه پیروزی بزرگی.

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا

ما این امانت را به آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم و از برداشتن آن ابا کردند و از آن ترسیدند و انسان آن را برداشت، که وی ستم پیشه و نادان بود. (۷۲)

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ

نا: اسم ان - عَرَضْنَا: فعل ماضی - نا (فاعل)، جمله خبر ان.

به درستی که ما امانت را که طاعت و یا عشق به خدا و یا حدود شرع که عبادت از نماز و روزه و زکات و جهاد و حج و ... است. می گوید: آن امانت را بر آسمانها و زمین و بر کوهها دادیم پس از برداشتن آن امانت سر باز زدند و از آن ترسیدند آسمان که ملائکه در آن اند و ساکنان زمین و کوهها که حیوانات بری و بحری اند آن امانت عرضه شد و همه خودداری کردند و سر باز زدند از راه ترس نه از روی مخالفت چون تحمل آن بار (عشق و اطاعت خدا) بسیار سنگین و غیر قابل تحمل بود.

إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا

و به راستی آدم ضعیف و ناتوان آن را برداشت به درستی که انسان بر نفس خود نادان و ستم کار است و آن بار سنگینی را بر دوش گرفت و آن عشق سنگینی را تحمل کرد.

ملائک را چه سود از حسن طاعت

چو فیض عشق بر آدم فرو ریخت

حافظ گفت:

دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند گل آدم بسرشتند و به پیمانه زدند
ساکنان حرم ستر و عفاف ملکوت با من راه نشین بادهی مستانه زدند
آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه‌ی فال به نام من دیوانه زدند

لِیُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ
وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿۷۳﴾

تا خدا مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را عذاب کند و مردان مؤمن و زنان مؤمن را ببخشد
که خدا آمرزگار و رحیم است. (۷۳)

لِیُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ
وَالْمُؤْمِنَاتِ

لِیُعَذِّبَ: فعل مضارع - لفظ الله: فاعل - الْمُنَافِقِينَ: مفعول به

تا اینکه خدای تعالی مردان و زنان منافق را عذاب کند به ضایع ساختن امانت و عذاب کند مردان و
زنان مشرک را به خیانت در امانت و تکذیب پیغمبران و عدم وفای به عهد و بر مردان و زنان مؤمن
که بر امانت استوار ماندند و در عهد و پیمان خود وفادار ماندند و بر عبادت و طاعت و فرایض ثابت
قدم بودند ببخشاید، توبه‌شان را می‌پذیرد و خدا آمرزگار و بر توبه‌کنندگان مهربان است زیرا که آنان
امانت‌ها را به جای آوردند و خداوند هر کسی را به اندازه‌ی اعمالش پاداش می‌دهد.
حافظ گفت:

سهو و خطای بنده گرش نیست اعتبار معنی عفو و رحمت آمرزگار چیست

وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا

و خدا بر توبه‌کنندگان آمرزگار و مهربان است، چرا که آنان امانت‌ها را ادا کرده‌اند.